

[www.al-milani.com](http://www.al-milani.com)

# جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

دروس خارج امامت

جلد دوم

مبانی - ادله

آیت الله سید علی حسینی میلانی

**بسم الله الرحمن الرحيم**

## فهرست مطالب

### شرایط امام

#### شرایط امام نزد اهل سنت

بررسی شرایط امامت ابوبکر

۱. شجاعت

دفاع ابن تیمیه از شجاعت ابوبکر

۲. عدالت

جنایت خالد بن ولید و توجیهاتی عجیب پیرامون جنایتش

۳. علم

قریشی بودن امام

شرایط و ویژگی های امام از دیدگاه شیعه

۱. هاشمی بودن

۲. عالم بودن به مسائل دین، قرآن و نیازمندی های مردم

۳. معجزه

۴. عصمت

اهمیت و جایگاه «عصمت»

معنای «عصمت»

معنا و حقیقت «عصمت» از نگاه متکلمان شیعه

نظر علامه طباطبائی درباره «عصمت»

جایگاه «عصمت» در میان فرقه های اسلامی

منشأ اعتقاد اهل سنت درباره عصمت پیامبران

عدم عصمت حضرت ابراهیم

حضرت موسی و سیلی زدن به ملک الموت!

حضرت سلیمان و برخی دیگر از پیامبران الهی

رسول گرامی اسلام

### لزوم عصمت از دیدگاه شیعه

کلام متکلمین و اندیشمندان شیعه

### دلیل های عقلی عصمت

دلیل یکم: تأمین غرض

دلیل دوم: اعتبار سنت در گرو عصمت

دلیل سوم: «فاقد الشيء لا يعطى»؛ کسی که ندارد چگونه ببخشد؟!

دلیل چهارم: اقتدا و پیروی در سایه عصمت

آیه یکم

آیه دوم...

دلیل پنجم: اعتبار بازخواست الهی در پرتو عصمت

دلیل ششم: سرپرستی دین و شریعت

دلیل هفتم: پیروی امام از پیروانش!

### دلیل های نقلی عصمت

#### آیات قرآن

آیاتی که بیان گر عصمت پیامبر اکرم است

آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارد

آیاتی که مربوط به عصمت امامان الهی است

آیه یکم: «آیه عهد»

بیان میرزای نائینی درباره دلالت آیه عهد بر لزوم عصمت امام

بیان مرحوم آخوند خراسانی

بیان علامه طباطبائی

آیه دوم: «أولو الأمر»

اشکال فخر رازی

پاسخ نقضی

پاسخ حلّی

آیه سوم: «همراهی با صادقین»

راویان حدیث «صادقین»

بررسی متن احادیث

کلام فخر رازی

آیه چهارم: «آیه تطهیر»

معنای واژگان آیه

معنای «إنما یرید الله»

معنای «لیذهب عنکم»

معنای «الرجس»

معنای «یطهرکم تطهیرا»

«اهل بیت» چه کسانی هستند؟

سعد بن ابی وقاص و «آیه تطهیر»

ابن حجر مکی و «آیه تطهیر»

آیه تطهیر از دیدگاه طبری

عصمت و مسئله جبر

آیه پنجم: «اهل ذکر»

### عصمت در روایات

حدیث یکم: «حدیث ثقلین»

راویان حدیث از طبقه صحابه

راویانی از مؤلفین صحاح سته

اسامی برخی از راویان بزرگ در قرن های مختلف

متن چند حدیث

### برداشت عصمت از فرازهای حدیث

۱. امر رسول خدا به متابعت از اهل بیت

معنای «إتبعتم»

معنای «تمسکتتم»

معنای «أخذتم»

معنای «اعتصام»

معنای «لن تضلوا»

معنای «ثقلین»

تاکید بر تبعیت از اهل بیت  
۲. اخبار رسول خدا از عدم جدائی قرآن و عترت  
آخرین سفارش و وصیت پیامبر اکرم

حدیث دوم: «حدیث سفینه»

بررسی سندی

شناخت راویان

عصمت در حدیث سفینه

ساخت کشتی

حدیث سفینه در نگاه علماء اهل سنت

شبهه فخر رازی

حدیث سوم: «حدیث منزلت»

راویان حدیث منزلت

تواتر حدیث

متن حدیث در نقل راویان

بازی با حقایق

بررسی دلالت حدیث منزلت

مقامات حضرت هارون

اشکالی علمی

پاسخ به شبهه

حدیث چهارم: «علیُّ مع القرآن، والقرآن مع علی»

متن چند حدیث

روایت ابن عقده

حدیث پنجم: «حدیث باب حطه»

باب حطه چیست؟

متن حدیث

حدیث ششم: «إِنَّ عَلِيًّا لَا يَفْعَلُ إِلَّا بِمَا يُؤْمَرُ»

حدیث هفتم: «من فارق علياً...»

راویان حدیث

متن حدیث

## دلیل چهارم: اجماع صحابه

چند شبهه پیرامون عصمت انبیاء

شبهه یکم: منافات برخی آیات الاهی با عصمت پیامبران

پاسخ یکم

پاسخ دوم

پاسخ سوم

عصمت انبیاء در قرآن، پاسخی دیگر

آیات عصمت انبیاء

آیاتی که به حقیقت عصمت دلالت دارند

آیاتی که بر اصطفای انبیاء دلالت می کنند

آیه ای که بر وجوب اطاعت از رسولان دلالت می کند

آیات تأسی به انبیاء

آیاتی که بر حجیت پیامبران دلالت می کنند

آیاتی که بر هدایت، تعلیم و تزکیه انبیاء دلالت می کنند

شبهه دوم: سهو پیامبر

نظر برخی از عالمان درباره «روایت ذو الشمالین»

مسأله سهو و غلو از دیدگاه شیخ صدوق

راه های تعیین امام

راه های تعیین امام

سه طریق برای اثبات امامت

۱. بیعت

۲. شورا

ادله مشروعیت شورا برای تعیین امام

دو نکته در حدیث

طرح شورا و جلوگیری از بیعت

۳. وصیت

## مباحث امامت

خلافت و جانشینی رسول خدا  
امام به حق کیست؟

ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

آیات

آیه ولایت

شأن نزول آیه ولایت

راویان احادیث

صحابه

تابعین

عالمان قرن های مختلف

متن احادیث مربوط به شأن نزول آیه ولایت

حدیث یکم

حدیث دوم و سوم

حدیث چهارم، پنجم و ششم

حدیث هفتم

حدیث هشتم

حدیث نهم

حدیث دهم

احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن از دیدگاه ابن کثیر

نظر ابن حجر عسقلانی درباره احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن

احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن از دیدگاه سیوطی

بررسی سند روایت های ابن ابی حاتم

سند یکم

سند دوم

بررسی سند روایت طبری

بررسی سند روایتی از روایات ابن کثیر



بررسی سند روایت حاکم نیشابوری

بررسی سند روایت ابن عساکر

وجه استدلال به آیه ولایت

کیفیت استدلال متکلمان بزرگ شیعه به آیه ولایت

شبیهات استدلال

پاسخ به اشکال ها

معنای «ولی» در آیه براساس روایات نبوی

حدیث یکم

حدیث دوم

نفی وجود اجماع بر نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین

آیا صیغه جمع، با قول به ولایت شخص امیرالمؤمنین منافات دارد؟

نفی معنای حقیقی «ولی» در آیه، به بهانه اقتضای سیاق آیات

صحیح نبودن توجه به غیر خدا در حال نماز

صحیح نبودن ولایت دو نفر در یک زمان

انحصار ولایت در امیرالمؤمنین، نافی امامت سایر امامان دوازده گانه

نزول آیه ولایت درباره افرادی غیر از امیرالمؤمنین

تعارض آیه ولایت با اخبار دلالت کننده بر امامت ابوبکر

خلاصه بحث

کتاب نامه

# شرایط امام

\* شروط مورد اتفاق و اختلاف

\* عصمت

## شرایط امام

پیش از پرداختن به شرایط امام، یادآوری این نکته ضروری است که شرایط امام نزد دو فرقه شیعه و اهل تسنن متفاوت است. چنان که پیش تر گذشت، اهل تسنن معتقدند که گزینش و تعیین امام به دست مردم و بر عهده آنان است، از این رو باید برای آن کس که از سوی مردم انتخاب می شود، پس از انتخاب، شرایطی تعیین کنند تا این گزینش بر اساس ضابطه ای خاص صورت پذیرفته باشد.

اما شیعه معتقد است که تعیین و نصب امام به دست خدای تعالی است؛ از همین رو شیعه در مقابل گزینش الاهی تسلیم است و در این باره از خود رأی و نظری ندارد. به عبارت دیگر از آن جا که شیعه در بحث امامت تابع نصّ است، به همین جهت نیازی به طرح بحث از شرایط امام در نزد آنان وجود ندارد و بحث از شرایط امام در نزد شیعه، به معنای بیان ویژگی ها و اوصاف الاهی امام است نه تعیین شرایط برای او. پس آن کس که نص الاهی بر او ثابت شد، همو امام است و اوصاف او دلیل افضلیت و برتری او خواهد بود. آن گاه به دلیل عقلی «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» می توان استدلال نمود که هرکس دارای چنین شرایطی باشد، همو برای تصدی امامت اولی بوده و مقدم نمودن کسی بر او، همان تقدم مفضول بر فاضل است و باطل. پس از توجه به این نکته، به بررسی شرایط امام از دیدگاه اهل سنت می پردازیم.

### شرایط امام نزد اهل سنت

جرجانی در شرح مواقف، ذیل عنوان «المقصد الثانی فی شروط الإمامة» می نویسد:

الجمهور علی أنّ أهل الإمامة ومستحقها من هو مجتهد فی الأصول والفروع ليقوم بأمر الدین متمكناً من إقامة الحجج وحلّ الشبه فی العقائد الدینیة، مستقلاً بالفتوی فی النوازل والأحكام الوقائع نصّاً واستنباطاً، لأنّ أهمّ مقاصد الإمامة حفظ العقائد وفصل الحكومات ورفع المخاصمات، ولن يتمّ ذلك بدون هذا الشرط.

ذو رأی وبصارة بتدبیر الحرب والسلام وترتیب الجیوش وحفظ الثغور ليقوم بأمر الملک. شجاع قوی القلب ليقوی علی الذبّ عن الحوزة والحفظ لبيضة الإسلام بالثبات فی المعارك... .

وقیل: لا یشرط فی الإمامة هذه الصفات الثلاث لأنّها لا توجد الآن مجتمعة، وإذا لم توجد كذلك، فإمّا أن یجب نصب فاقدها فیکون إشرطها عبثاً لتحقق الإمامة بدونها، أو یجب نصب

واجدها، فیکون تکلیفاً بما لا یطاق، أو لا یجب لا هذا ولا ذاک وحينئذ یكون اشتراطها مستلزماً للمفاسد التي یمكن دفعها بنصب فاقدها، فلا تكون هذه الأوصاف معتبرة فیها.

نعم، یجب أن یكون عدلاً فی الظاهر لئلا یجور، فإن الفاسق ربّما یصرف الأموال فی أغراض نفسه فیضیع الحقوق.

عاقلاً لیصلح للتصرفات الشرعیة والملکیة.

بالغاً، لقصور عقل الصبی.

ذکراً، إذ النساء ناقصات عقل ودين.

حراً لئلا یشغله خدمة السيد عن وظائف الإمامة... .

فهذه الصفات التي هی الثمان أو الخمس شروط معتبرة فی الإمامة بالإجماع؛<sup>۱</sup>

نظر جمهور بر آن است که آن کسی مستحق امامت است که در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند امور دین را بر عهده بگیرد و قادر بر اقامه برهان، دلیل، حجت و حل شبهه در عقاید دینی باشد. هم چنین وی در پیش آمدها و احکام وقائع چه براساس نص و یا به واسطه استنباط احکام قدرت فتوا داشته باشد، چرا که مهم ترین هدف امامت حفظ اعتقادات و حل اختلافات و پایان دادن به نزاع و خصومت هاست و انجام این امور بدون شرط مذکور امکان پذیر نخواهد بود.

[هم چنین امام باید] در جنگ و صلح و آماده سازی لشکریان و حفظ مرزها دارای رأی قوی، بصیرت و تدبیر باشد تا بتواند امور مملکت را اداره کند.

[و نیز باید] شجاع و دارای قوت قلب باشد تا بتواند از حریم اسلام و بلاد مسلمین با ثبات قدم در معرکه جنگ محافظت کند... .

برخی گفته اند در امامت این سه ویژگی شرط نیست، زیرا در زمان کنونی همه این شروط در هیچ یک از پیشوایان وجود ندارد و اگر این چنین باشد، یا نصب شخصی بدون این ویژگی ها واجب است که در این صورت گذاشتن این شروط بیهوده خواهد بود؛ زیرا امامت بدون این شرایط تحقق یافته است.

و یا این که نصب کسی با چنین شرایطی واجب است که این نیز تکلیف مردم است به امری فراتر از توان آنان.

اگر بگوییم که هیچ کدام از این دو واجب نیست، در این صورت گذاشتن این شروط

مستلزم مفاسدی خواهد بود که دفع این مفاسد با نصب شخصی بدون این ویژگی ها ممکن خواهد بود؛ در نتیجه این اوصاف در امامت معتبر نیست.

آری، واجب است که امام در ظاهر عادل باشد که به مردم ستم روا ندارد. پس چه بسا فاسق، اموال را در خواش های نفسانی مصرف کند و این موجب ضایع شدن حقوق گردد.

[هم چنین واجب است] بالغ باشد، چرا که عقل نوجوان قاصر است.

[واجب است] مرد باشد، زیرا عقل و دین زنان ناقص است.

[و بالاخره واجب است] آزاد باشد تا این که خدمت به مالکش او را از انجام وظایف امامت باز ندارد... .

پس این صفات پنج گانه و یا هشت گانه - یعنی به اضافه سه صفت مورد اجماع و اتفاق؛ یعنی علم، تدبیر در جنگ ها و

شجاعت - همان صفات معتبر در امام می باشند. پنج شرط [یعنی عدالت، عاقل بودن، بالغ بودن، مرد بودن و آزاد بودن]

از شروطی است که به اجماع و اتفاق، در امامت معتبر است.

بر اساس عبارت جرجانی در شرح مواقف، هشت شرط برای امامت ذکر شده است. سه شرط نخست نظر جمهور اهل تسنن است و از ویژگی هایی است که بدون آن ها کسی مستحق امامت نخواهد بود. با این وجود برخی متکلمان سنی بر این باورند که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی که دارای سه شرط علم، عدالت و شجاعت باشد یافت نمی شود، از همین رو آنان شرط های عمومی تری برای امامت در نظر گرفته اند. بنابراین ضوابط، تعیین امام نزد اهل سنت ناظر به حق و حقیقت نیست، بلکه این حوادث پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله است که این شرایط را تعیین می کند. به عبارت دیگر اهل تسنن هیچ معیار صحیحی مبتنی بر کتاب، سنت و عقل برای شناخت امام ارائه نمی دهند، بلکه می کوشند آن چه در تاریخ

اتفاق افتاده توجیه کنند و به عبارتی دیگر، آنان «توجیه کنندگان مواقع» اند.

روشن است که هرگز نمی توان دینی را که پایه های آن بر حوادث و عملکرد اشخاص استوار گشته دین الهی

دانست. به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

**الْحَقُّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ. إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛<sup>۲</sup>**

حق به مردمان شناخته نمی شود. حق را بشناس تا اهلس را بشناسی.

پس بنابر مبنا و روش صحیح، ابتدا باید برطبق آن چه در کتاب و سنت آمده و عقل بر آن تاکید دارد حق را شناخت و آن را معیار قرار داد، نه این که عمل و رفتار اشخاص را میزان حق برشمرد. اما متأسفانه اهل تسنن در بیان شرایط امام از حق دور شده و حتی از شروطی که خود مقرر کرده اند دست برمی دارند؛ چرا که هیچ یک از حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله ویژگی های لازم برای امامت را ندارند، از این رو اهل تسنن به جای این شرایط، شروط عام تری قرار داده اند که به ادعای «قاضی ایجی» و به تبع وی «جرجانی» مورد اجماع اهل تسنن است.

روشن است که همواره افراد زیادی دارای این شرایط عام بوده اند؛ به همین روی اهل تسنن باید معیاری برای

گزینش امام از میان افراد حایز شرایط عمومی امامت ارائه دهند.

بر مبنای اهل تسنن، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیاری از صحابه هشت شرط مذکور را برای امامت

داشته اند، چرا که اهل تسنن همه صحابه را عادل می دانند و معتقدند که هر یک از صحابه می توانند اجتهاد کنند و

تمامی آنان شجاع،

مدیر و مدبر بوده اند. شرایطی هم چون ذکوریت، بلوغ، حریت و عقل نیز برای صحابه ثابت است. با این وجود آنان چه دلیلی را بر ترجیح ابوبکر بر دیگر صحابه می توانند به دست دهند؟

به عبارت دیگر هیچ یک از صحابه در شروط هشت و یا پنج گانه اجماعی نسبت به یکدیگر امتیازی ندارند، از این رو باید دید که آیا ابوبکر در علم، تدبیر و شجاعت نسبت به دیگران امتیازی داشته است یا خیر؟ اگر گزینش ابوبکر با توجه به این شرایط و بر اساس نظر عالمان سنی صورت نگرفته باشد، برای اهل تسنن دو راه باقی می ماند؛ یا باید از شروطی که برای امامت ذکر کرده اند دست بردارند، و یا اعتراف کنند که ابوبکر شایستگی امامت را نداشته است. بنابراین لازم است ابتدا با مراجعه به منابع حدیثی، تاریخی و رجالی اهل تسنن، وجود یا عدم وجود شرایط امامت در ابوبکر را واکاوی کرده و بررسی کنیم.

### بررسی شرایط امامت ابوبکر

#### ۱. شجاعت

شجاعت صفت و حالتی نفسانی است که پس از ظهور و بروز آن است که برای دیگران معلوم می گردد. به عنوان مثال چنان که جود و سخاوت افراد با بذل و بخشش های آن ها به دیگران آشکار می شود، شجاعت نیز باید در میدان جنگ، مواقع حساس و مواضع خطر بروز کند. با این وجود هیچ شاهدهی مبنی بر شرکت ابوبکر در معرکه جنگ و درگیری وجود ندارد!

ممکن است گفته شود که موقعیت بروز شجاعت برای او پدید نیامده است و عدم بروز قرائن و نشانه های شجاعت با شجاع بودن یک فرد منافات ندارد.

آری، ما می پذیریم که به صرف عدم بروز شجاعت نمی توان شجاعت فردی را

منتفی دانست، اما از سویی به یقین شجاعت با فرار از جنگ ناسازگار است و از سوی دیگر - بر اساس روایات اهل تسنن - فرار ابوبکر و بسیاری از بزرگان صحابه در جنگ هایی هم چون جنگ اُحُد مسلّم و قطعی است.<sup>۳</sup>

در مستدرک حاکم نیشابوری به سند صحیح از ابن عباس آمده است که تمامی اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ احد از معرکه گریختند و این تنها علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله ماند و استقامت ورزید.<sup>۴</sup>

---

۳. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۲۷؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۲۴ - ۴۲۵ / ش ۳۰۰۲۵. طبری، سیوطی، شوکانی و دیگران از اهل سنت می نویسند: «نادی مناد یوم أحد حین هزم أصحاب محمد صلی الله علیه وآله ألا إن محمداً قد قتل فارجعوا إلى دینکم الأول فأنزل الله وما محمد إلا رسول...» تفسیر الطبری: ۴ / ۱۵۰؛ الدر المنثور: ۲ / ۸۰؛ فتح القدر: ۱ / ۳۸۸.

۴. حاکم نیشابوری به نقل از ابن عباس می نویسد: «لعلی أربع خصال لیست لأحد: هو أول عربی وأعجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله، وهو الذی کان لواءه معه فی کل زحف، والذی صبر معه یوم المهراس، وهو الذی غسله وأدخله قبره»؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۱. ابن عساکر نیز همین روایت را با همین سند ذکر می کند و پس از کلمه «یوم المهراس» می گوید: «انهزم الناس کلهم غیره»؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۷۲. و با سندی دیگر در صفحه ۷۳. هم چنین ر.ک: المناقب (خوارزمی): ۵۸.

داستان جنگ خیبر نیز بسیار معروف و مشهور است. به اعتراف خود اهل تسنن رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر پرچم را ابتدا به ابوبکر سپرد، اما وی پیش از درگیری از معرکه گریخت.<sup>۵</sup> حضرت پرچم را به عمر داد و او نیز در نخستین رویارویی از صحنه نبرد فرار کرد. اهل سنت درباره فرار عمر چنین نقل می کنند:

**هزموا عمر و أصحابه فجاؤوا یجبنونه ویجبنهم؛<sup>۶</sup>**

عمر و یارانش از جنگ گریخته و بازگشتند در حالی که یاران وی او را می ترساندند و او نیز آن ها را می ترساند.

پس از این اتفاقات رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لأعطين اللواء غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؛<sup>۸</sup>**

فردا پرچم را به دست مردی عطا می دهم، خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند.

در برخی از منابع این اضافه هم وجود دارد:

**کرار غیر فرار یفتح الله علیه؛<sup>۹</sup>**

پیروزمندی که فرار نمی کند و خدا به دست او قلعه را فتح می کند.

آن شب تا به صبح هر یک از افراد لشکر آرزو می کرد پرچم به او سپرده شود، اما آن گاه که صبح شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنبال امیر مؤمنان علیه السلام فرستاد و درد چشم حضرتش را با آب دهان مبارک شفا بخشید و پرچم را به ایشان سپرد.<sup>۱۰</sup>

۵. «عن عبدالرحمن، عن أبي لیلی، عن علي أنه قال: يا أبا لیلی، أما كنت معنا بخيبر؟ قال: بلى والله كنت معكم. قال: فإن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث أبا بكر إلى خيبر فسار بالناس وانهم حتى رجع»؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۷؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۶۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۹۷.

۶. فتح الباری: ۷ / ۳۶۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۴۶۴؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۳؛ ش ۳۰۱۲۰؛ أسد الغابة: ۴ / ۳۳۴؛ الإصابه فی تمییز الصحابه: ۶ / ۳۶ / ش ۷۸۳۹؛ البداية والنهاية: ۴ / ۲۱۲؛ السيرة النبوية (ابن کثیر): ۳ / ۳۵۳ - ۳۵۴. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۳۸، پس از این که سند را ذکر می کند می نویسد: «دفع الراية يوم خيبر إلى عمر فانطلق فرجع یجبن أصحابه ویجبنونه». وی در آخر روایت می گوید: «هذا حديث صحيح علی شرط مسلم و لم یخرجاه». أحمد نیز در مسند، جلد ۵، صفحه ۳۵۸ می نویسد: «لما نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بحصن أهل خيبر، أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله اللواء عمر بن الخطاب ونهض معه من نهض من المسلمين».

۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۷؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۲؛ ش ۳۰۱۱۹؛ جامع الأحادیث: ۳۰ / ۴۲۳؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۵۱؛ المصنّف (ابن أبي شيبه): ۸ / ۵۲۵؛ ش ۲۲؛ خصائص أميرالمؤمنين علیه السلام: ۵۵. در بعضی منابع چنین آمده است: «فرجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله یجبنه أصحابه ویجبنهم»؛ المصنّف (ابن أبي شيبه): ۸ / ۵۲۱؛ ش ۷؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۰۹؛ ش ۸۴۰۳؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۳؛ ش ۳۰۱۲۱؛ تفسیر التعلی: ۹ / ۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۹۳؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۳۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۲۲.

۸. مسند أحمد: ۵ / ۳۵۸؛ المصنّف (ابن أبي شيبه): ۸ / ۵۲۱ - ۵۲۲؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۵۰؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۰۸؛ ش ۸۳۹۹ و ۱۱۱ / ش ۸۴۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۴۳۷؛ المعجم الكبير: ۱۸ / ۲۳۷ - ۲۳۸؛ الإستيعاب فی معرفة الأصحاب: ۳ / ۱۰۹۹؛ الدرر (ابن عبدالبر): ۱۹۸ - ۱۹۹؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۱ / ۲۳۴ و ۱۳ / ۱۸۶؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۳؛ ش ۳۰۱۲۱؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۶ / ۴۶۵؛ ش ۹۶۰۶؛ تفسیر التعلی: ۹ / ۵۰؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۳۶؛ ش ۶۵۶؛ تفسیر البغوی: ۴ / ۱۹۵؛ تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۳؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۷۹ و ۹۳.

۹. ر.ک. تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۲۱۹؛ تمهید الأوائل: ۵۴۴؛ تاریخ یعقوبی: ۲ / ۵۶.

۱۰. صحیح البخاری: ۴ / ۵؛ عمدة القاری: ۱۴ / ۲۱۳؛ ش ۲۴۹۲؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۹ / ۱۰۷؛ مسند أبي يعلى: ۱۳ / ۵۲۳؛ المعجم الكبير: ۶ / ۱۶۷؛

جنگ خندق نیز یکی از شواهد شجاعت امیر مؤمنان علی علیه السلام است. پس از آن که «عمرو بن عبدود» از خندق عبور کرد و رجز خواند، رسول خدا صلی الله علیه وآله مسلمانان را به مبارزه با وی فرا خواند، اما همه سر خود را پایین انداختند و دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله را پاسخ نگفتند. باز هم امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و به دعوت رسول خدا لبیک گفت<sup>۱۱</sup> و چنان که در منابع اهل تسنن نیز آمده است، رسول خدا درباره امیر مؤمنان فرمود:

**لمبارزة علي بن أبي طالب لعمر بن عبدود يوم الخندق، أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة؛<sup>۱۲</sup>**

هر آینه بالاترین عمل در میان امت من تا روز قیامت، مبارزه ای است که علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق انجام داد.

پس با توجه به مدارک اهل تسنن به این حقیقت می رسیم که نه تنها شاهی بر شجاعت ابوبکر و ثبات قدم وی در معرکه جنگ وجود ندارد، بلکه شواهد فراوانی بر فرار وی وجود دارد و این امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است که شجاعتش را به منصفه ظهور گزارده است.

پس وی فاقد یکی از سه شرط لازم برای امامت است، همان شرطی که جرجانی در شرح مواقف گفت:

«شجاع قوى القلب، ليقوى على الذب عن الحوزة والحفظ لبيضة الإسلام بالثبات فى المعارك».

حال سؤال این است که شجاعت صحابی پیامبر در کجا باید بروز پیدا کند؟!

### دفاع ابن تیمیه از شجاعت ابوبکر

ابن تیمیه در مقام دفاع از ابوبکر به روایتی از بخاری استناد می کند که براساس آن ابوبکر در مقابل آزار و اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سوی مشرکان، از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کرده است.<sup>۱۳</sup> بخاری از عروه بن زبیر نقل می کند که: «از عبدالله بن عمرو بن عاص در مورد بدترین رفتار مشرکان و سخت گیری آن ها به پیامبر سؤال کردم. وی در پاسخ گفت: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مشغول نماز بود که عقبه بن ابی معیط ردای ایشان را به گردن حضرتش پیچید و به شدت فشار داد. در این هنگام ابوبکر شانه عقبه را گرفت، او را کنار زد و گفت:

**أتقتلون رجلاً أن يقول ربى الله؛<sup>۱۴</sup>**

آیا مردی را که می گوید پروردگارم «الله» است می کشید؟

۱۱ . المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۳۲ - ۳۳؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۹ / ۱۳۳؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۷۷؛ كنز العمال: ۱۰ / ۴۵۶ - ۴۵۷ / ش ۳۰۱۰۶؛

الدرر (ابن عبد البر): ۱۷۴؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۶۸.

۱۲ . المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۳۲؛ شواهد التنزيل: ۲ / ۱۸؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۲۳؛ ش ۳۳۰۳۵؛ تفسير الرازي: ۳۲ و ۳۱؛ تاريخ بغداد: ۱۳ / ۱۹ / ش

۶۹۷۸؛ المناقب (خوارزمي): ۱۰۷.

۱۳ . منهاج السنة: ۸ / ۲۹۴.

۱۴ . صحيح البخاري: ۴ / ۲۴۰ و ۶ / ۳۴ - ۳۵.



فارق از صحت و یا عدم صحت این قضیه، نمی تواند این جریان در مقابل عدم حضور وی و یا حضور و فرار وی از جنگ مورد توجه قرار گیرد.

ابن تیمیه علاوه بر استناد به این حدیث بخاری، به توجیه فرار ابوبکر از جنگ ها نیز پرداخته است! در این راستا وی به تبع از ابن حزم<sup>۱۵</sup> این شجاعت را سه صورت دانسته است. وی می نویسد:

**الجهاد ينقسم أقساماً ثلاثة: أحدها: الدعاء إلى الله عزوجل باللسان، والثاني: الجهاد عند الحرب بالرأى والتدبير، والثالث: الجهاد باليد في الطعن والضرب.**

از نظر وی شجاعت گاهی در میدان جنگ و مبارزه مسلحانه بروز می کند و گاهی با دعا کردن آشکار می گردد! وی پس از این بیان مدعی شده است که هر چند شجاعت ابوبکر در میدان نبرد بروز نکرده، اما وی شجاعت قلبی خود را با دعا به اثبات رسانده است و چنین شجاعتی برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله کافی است! به ادعای وی عمر نیز با دعا کردن به قتال و مقاتله با دشمنان اسلام می پرداخته است و قتال او قتال دعایی بوده است!<sup>۱۶</sup>

بنابراین به نظر ابن تیمیه فرار از جنگ با شجاعت منافات ندارد، چرا که ممکن است شجاعت در دعا ظهور یابد و چنان که شجاعت ابوبکر و عمر نیز از این سنخ بوده است! آن دو این شرط اساسی را برای خلافت داشته اند! قضاوت پیرامون این توجیه را به عهده خوانندگان گرامی وامی گذاریم.

## ۲. عدالت

جهت روشن شدن عدالت ابوبکر، به نقل داستان برخورد خالد بن ولید با مالک بن نویره بسنده می کنیم. قبیله «بنو یربوع» یکی از قبایل بزرگ اطراف مدینه و دارای مردان شجاع و دلیری بوده است. پس از استقرار رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه، مالک بن نویره - رئیس قبیله بنو یربوع - به همراه عده ای از افراد قبیله به خدمت حضرتش شرفیاب شدند و اسلام آوردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به مالک وکالت داد که زکات قبیله خود را دریافت و در میان فقرای قبیله تقسیم کند.

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به خلافت رسیدن ابوبکر، مالک بن نویره حاکمیت او را نپذیرفت و با او بیعت نکرد. این امر موجب شد تا ابوبکر به بهانه عدم پرداخت زکات، با قبیله بنو یربوع وارد جنگ شود. بدین منظور لشکری به فرماندهی خالد بن ولید برای مبارزه و اخذ بیعت از مالک بن نویره به سمت این قبیله روانه کرد. چون لشکر خالد وارد منطقه شد، افراد قبیله دست به شمشیر بردند و آماده نبرد شدند، اما خالد طرح دوستی ریخت و اطمینان داد که قصد جنگ ندارد. مبارزان قبیله مالک سلاح خود را بر زمین گذاشتند و از خالد و لشکریانش پذیرایی کردند و همگی به جماعت نماز به جای آوردند. اما خالد به ناگاه دستور داد مالک را دستگیر کنند و سرش را از بدن جدا سازند. وی

۱۵ . الفصل فی الملل والنحل: ۳ / ۵۸ - ۵۹.

۱۶ . منهاج السنّة: ۸ / ۶۳ - ۶۴ در تفسیر بحر المحيط نیز آمده است: «و شروطه [الإمام]: أن یکون... شجاعاً، والشجاعة فی القلب بحیث یمکنه ضبط الأمر وحفظ بیضة الإسلام»؛ تفسیر البحر المحيط: ۱ / ۵۵۰.

سپس در همان شب با همسر مالک - که خالد از زیبایی او مطلع بود - زنا کرد و ضمن کشتار مردان قبیله بنو یربوع، عده ای از زنان و کودکان را به اسارت گرفت. وقتی خبر این جنایت به مدینه رسید و جمعی از بزرگان صحابه که در لشکر خالد بودند به این امر شهادت دادند، بزرگان صحابه به شدت نسبت به عمل غیر شرعی و حتی انسانی خالد اعتراض کردند و هنگامی که خالد وارد مدینه شد، عمر با او برخورد تندی کرد و او را به خاطر زنا با همسر مالک، مستحق رَجْم دانست. با این وجود هنگامی که خالد نزد ابوبکر رفت، ابوبکر اعتراض ساده ای به عمل وی کرد و فقط دستور داد فوراً همسر مالک را رها کند!<sup>۱۷</sup>

وی هم چنین در مقابل اعتراض بزرگان صحابه عمل خالد را توجیه کرد و گفت: او اجتهاد کرده و در اجتهادش دچار اشتباه شده است و طبق این قاعده که اگر اجتهاد مجتهد مطابق واقع باشد دو اجر دارد، و اگر مخالف واقع باشد یک اجر، از این رو خالد به خاطر جنایتی که مرتکب شده مأجور است!<sup>۱۸</sup>

از طرفی دیگر نیز ابوبکر به خالد لقب «سيف الله» داده بود و می گفت من نمی توانم شمشیر خدا را غلاف کنم!<sup>۱۹</sup>

حال با توجه به این اتفاق، آیا می توان شرط عدالت در ابوبکر را احراز نمود؟ آن گونه که شارح مواقف می گوید:

«نعم، يجب أن يكون عدلاً».

و یا می توان گفت که وی مدیر و مدبّر بوده است؟! آن گونه که در ادامه شارح مواقف می نویسد:

«ذو رأی وبصارة بتدبير الحرب والسلام»<sup>۲۰، ۲۱</sup>

### جنایت خالد بن ولید و توجیهاتی عجیب پیرامون جنایتش

برخی از عالمان و محدّثان اهل سنت، سال ها و بلکه قرن ها پس از این جنایت، در صدد توجیه عمل خالد بن ولید برآمده اند و در مورد دستگیری و کشتن مالک بن نویره بعد از اعلان صلح و دوستی، گفته اند که ممکن است در گفتگوی خالد بن ولید با مالک بر وی معلوم شده که مالک مرتد و واجب القتل است. همچنین درباره زنای خالد با

۱۷ . ر.ک: الإصابة فی تمییز الصحابة : ۵ / ۵۶۰ - ۵۶۱ / ش ۷۷۱۲؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۷ / ۲۰۴ - ۲۰۷.

۱۸ . ر.ک: وفيات الأعیان: ۶ / ۱۵؛ عمدة القاری: ۱۴ / ۲۶۴؛ کنز العمال: ۵ / ۶۱۹ / ش ۱۴۰۹۱؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۹۵؛ الكامل فی التاريخ: ۲ / ۳۵۹ و منابع دیگر.

۱۹ . ر.ک: تاریخ الطبری: ۲ / ۵۸۹؛ الكامل فی التاريخ: ۲ / ۳۵۹؛ عمدة القاری: ۱۴ / ۲۶۴؛ المصنّف (صنعانی): ۵ / ۲۱۲ / ش ۹۴۱۲؛ المصنّف (ابن أبی شیبه): ۸ / ۵ / ش ۸؛ الفائق فی غریب الحدیث: ۲ / ۲۲۶؛ کنز العمال: ۵ / ۶۱۹ / ش ۱۴۰۹۱؛ الطبقات الكبرى: ۷ / ۳۹۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۴۰؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۹۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۳۷۲ و منابع دیگر.

۲۰ . به عبارات شارح مواقف در صفحات گذشته رجوع شود.

۲۱ . داستان خالد بن ولید و برخورد ابوبکر با آن به صورت مستند، دقیق و با حفظ امانت و تجزیه و تحلیلی منصفانه در کتاب النص والإجتهد: ۱۱۶ - ۱۳۸ آمده است. این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.

همسر مالک گفته شده که شاید همسر مالک مطلقه بوده است هر چند که در منزل او باشد. با این احتمال عقد خالد با همسر مالک از نظر شرع صحیح خواهد بود!<sup>۲۲</sup>

آیا به راستی با طرح این توجیهات واهی و احتمالات مضحک می توان ابوبکر و خالد را از این جنایات تبرئه کرد؟!

### ۳. علم

روشن است که ابوبکر شرط «عالم بودن» را هم نداشته و شواهد و قرائن فراوانی بر جهل وی دلالت دارد. بر اساس این شواهد، ابوبکر در موارد متعددی بر خلاف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حکم کرده است. به عنوان مثال نقل است که وی به جای دست چپ، دست راست سارقی را قطع کرده است! برخی از عالمان سنی ضمن اعتراف به این که احکام و کارهای ابوبکر خلاف شرع مقدس، حرام و معصیت بوده است، معصوم نبودن او را عذر موجهی بر این اعمال می شمارند و معتقدند که چون ابوبکر معصوم نبوده، صدور چنین اعمال و احکامی از وی اشکال ندارد.<sup>۲۳</sup> برای آگاهی از برخی شواهد دیگر می توان به کتاب الإمامة و شرح منهاج الكرامة مراجعه کرد.<sup>۲۴</sup>

### قریشی بودن امام

علاوه بر شرایط هشت گانه ای که پیش از این مطرح شد، اشاعره و جبائیان شرط دیگری را برای امامت ذکر کرده اند و آن قریشی بودن امام است.

در شرح موافق آمده است:

**إشترطه الأشاعرة والجبائیان ومنعه الخوارج وبعض المعتزلة. لنا قوله عليه السلام: «الأئمة من قریش... احتجوا، أي المانعون من اشتراطها بقوله عليه السلام: «السمع والطاعة ولو عبداً حبشياً» فإنه يدل على أن الإمام قد لا يكون قرشياً؛<sup>۲۵</sup>**

اشاعره و جبائیان قریشی بودن امام را شرط دانسته اند و خوارج و برخی از معتزله آن را شرط نمی دانند. دلیل ما [بر شرط قریشی بودن امام] قول پیامبر صلی الله علیه وآله است [که فرمود]: «امامان از قریش هستند... و آنان که [قریشی بودن را] شرط نمی دانند به قول [دیگر] پیامبر صلی الله علیه وآله احتجاج می کنند [که فرمود]: «بشنوید و فرمان برید حتی اگر بنده ای حبشی به ریاست شما گماشته شود».

پس قریشی بودن امام یکی از شروط اختلافی است و هر یک از دو طرف اختلاف به حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده استدلال می کنند. حدیث نخست (الأئمة من قریش) مشهور است و حدیث دوم (السمع والطاعة...) نیز در برخی کتب حدیثی<sup>۲۶</sup> و اصولی آمده است.<sup>۲۷</sup>

۲۲. ر.ک: الصواعق المحرقة: ۱ / ۹۱؛ المواقف: ۳ / ۶۱۱ - ۶۱۲؛ شرح المواقف: ۸ / ۳۵۸؛ السيرة الحلیبة: ۳ / ۲۱۲ - ۲۱۳؛ وفيات الأعیان: ۶ / ۱۴.

۲۳. ر.ک: تعلیقه علی شرح الخطابی للعقائد النسفیة، (اسماعیل قرمانی) معروف به بقره کمال.

۲۴. الإمامة فی أهم الكتب الكلامیة: ۷۶ - ۲۲۶؛ شرح منهاج الكرامة: ۳ / ۲۷ - ۳۷.

۲۵. شرح المواقف: ۸ / ۳۵۰. هم چنین ر.ک: المواقف: ۳ / ۵۸۷ - ۵۸۸.

البته برخی از معتزلیان از جمله ابوهاشم جبائی و فرزندش ابوعلی جبائی در این زمینه با اشاعره هم عقیده هستند. با این وجود این اعتقاد با باور و عمل خلیفه دوم اهل تسنن ناسازگار است. از عمر نقل شده است که به هنگام تشکیل شورای شش نفره برای تعیین جانشین خود می گفت:

**لو كان سالم حياً ما جعلتها شوری؛<sup>۲۸</sup>**

اگر سالم (غلام ابوحنیفه) زنده بود خلافت را به شورا نمی سپردم.

و نیز در این باره از وی نقل شده است:

**لو استخلفت سالمًا مولیٰ ابي حذیفه، فسألنی عنه ربی: ما حملک علی ذلک؟ لقلت: یارب،**

**سمعت نبیک صلی الله علیه وآله وهو یقول: إنه یحب الله تعالیٰ حقاً من قلبه؛<sup>۲۹</sup>**

[اگر سالم بود] او را جانشین خود می کردم و پروردگارم در این باره می پرسید که چه چیزی باعث شد این کار را انجام بدهی؟ در پاسخ می گفتم: پروردگارا، از پیامبرت صلی الله علیه وآله شنیدم که می گفت سالم حقیقتاً خدای تعالی را از صمیم دل دوست می دارد.

سالم اهل ایران و غلام ابوحنیفه بوده است. پس به اعتقاد عمر، کسی که نه تنها قریشی، بلکه عرب و آزاد هم نبوده شایسته گی خلافت و ریاست مسلمانان را داشته است.

علاوه بر آن، شرط قریشی بودن امام با حدیثی که عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله

نقل می کند نیز ناهم گون است. در مسند احمد به نقل از عایشه آمده است:

**ما بعث رسول الله صلی الله علیه وآله زید بن حارثه فی جیش قطّ إلا أمره علیهم ولو بقی بعده**

**استخلفه؛<sup>۳۰</sup>**

رسول خدا صلی الله علیه وآله زید بن حارثه را با لشکری نفرستاد مگر این که وی را امیر لشکر قرار داد و چنان چه زید پس از ایشان زنده می ماند، به یقین او را جانشین خود می کرد.

---

۲۶. مسند أحمد: ۳ / ۱۷۱؛ صحیح البخاری: ۱ / ۱۷۱، مسند ابي داود: ۲۸؛ مسند ابن الجعد: ۲۱۳؛ صحیح ابن حبان: ۷ / ۴۶۷؛ مسند الشاميين: ۴ / ۵۶ / ش ۲۷۱۷؛ کنز العمال: ۵ / ۷۸۹ / ش ۱۴۳۹۲ و ۶ / ۴۹ / ش ۱۴۷۹۵؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۳ / ۸۸ و منابع دیگر.

۲۷. المحصول: ۴ / ۳۲۲.

۲۸. عمدة القاری: ۱۶ / ۲۴۶؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۲ / ۵۶۸ / ش ۸۸۱؛ أسد الغابة: ۲ / ۲۴۶؛ الأعلام (زرکلی): ۳ / ۷۳؛ الوافی بالوفیات: ۱۵ / ۵۸؛ السیرة الحلیبة: ۲ / ۱۸۶. جملات دیگری از وی و با سندهای مختلفی نقل کرده اند، به مانند: «لو كان سالم حياً لأستخلفته»؛ و یا «لو كان سالم حياً لما تخالجتني فيه شك» که بررسی این روایات به طور مفصل در آخر همین کتاب و در بحث شورا خواهد آمد - انشاء الله -.

۲۹. کنز العمال: ۱۲ / ۶۷۵ / ح ۳۶۰۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق: ۵۸ / ۴۰۴؛ كشف الخفاء: ۲ / ۳۲۳؛ حلیة الأولیاء: ۱ / ۱۷۷؛ جامع الأحادیث: ۲۷ / ۴۵۶ / ش ۳۰۴۷۳؛ فضائل الصحابة (أحمد بن حنبل): ۲ / ۷۴۲ / ش ۱۲۸۷؛ صفة الصفوة: ۱ / ۳۸۳ - ۳۸۴.

۳۰. مسند أحمد: ۶ / ۲۲۷، ۲۵۴ و ۲۸۱. این روایت را در منابع زیر نیز می یابید: المصنّف (ابن ابي شیبه): ۷ / ۵۳۳ / ش ۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۲۱۵؛ فضائل الصحابة (نسائی): ۲۴؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۵۲ / ش ۸۱۸۲؛ فیض القدر شرح الجامع الصغیر: ۲ / ۶۹۵ / ش ۴۱۸۳؛ الطبقات الكبرى: ۳ / ۴۶؛ سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۲۲۸؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۹ / ۳۶۶؛ تهذیب الکمال: ۱۰ / ۳۸؛ تهذیب التهذیب: ۳ / ۳۴۷ و منابع دیگر.

این قول عایشه نیز با اعتقاد به قریشی بودن امام هم خوانی ندارد، چرا که زید بن حارثه قریشی نبود. پس آنان که قریشی بودن را از شرایط امامت می دانند یا باید احادیث فوق را مردود بدانند، و یا اعتراف کنند که اعتقادشان با عقیده عمر و عایشه مخالف است.

### شرایط و ویژگی های امام از دیدگاه شیعه

چنان که پیشتر اشاره شد، شیعه معتقد است که امام باید از سوی خدا تعیین و معرفی شود. پس شیعه در مورد امامت قائل به نص است و گزینش امام از سوی مردم را مردود می داند؛ در نتیجه سخن گفتن در مورد شرایط امامت نزد شیعیان سالبه به انتفاء موضوع است. البته شیعه معتقد است که امام تعیین شده از سوی خدا باید ویژگی هایی نیز داشته باشد تا او را از دیگران ممتاز گرداند و شاهدی بر صدق ادعای امامت او باشد. این ویژگی ها عبارتند از: علم الاهی، معجزه و عصمت. به علاوه برخی گفته اند از نظر شیعه، هاشمی بودن نیز از شرایط امامت است. در ادامه به بررسی هر یک از این ویژگی ها خواهیم پرداخت و از آن جا که عصمت بحث بسیار مهمی است، آن را در انتها به صورت مستقل و مفصل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### ۱. هاشمی بودن

این شرط به شیعه نسبت داده شده است؛ اما از آن جا که شیعه در امامت قائل به نص است، بحث در این باره - با وجود نص - بی مورد است. انتخاب و نصب امام بر عهده خداست و مردم در این باره حقی ندارند. خدای تعالی می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)؛<sup>۳۱</sup>

وقتی خدا و رسولش امری را مقرر کنند، هیچ مرد و زن مؤمنی در مورد آن از خود اختیاری ندارند.

هم چنین از آن جا که امامت جانشینی و نیابت رسول خداست، پس «ما يعتبر فی النبی، يعتبر فی الإمام بعد النبی» و خدای تعالی می فرماید:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)؛<sup>۳۲</sup>

خدا بهتر می داند که رسالتش را کجا قرار دهد.

بنابراین چنان که انتخاب رسول بر عهده خداست، امام نیز از سوی خداوند متعال تعیین می شود و احدی حق ندارد در این باره نظر دهد. از سوی دیگر با توجه به نصوص و ادله درمی یابیم که خدای تعالی امامان و خلفای خود را از میان بنو هاشم و بلکه از اهل بیت رسالت انتخاب کرده است؛ پس هاشمی بودن امام شرطی نیست که شیعه برای امام تعیین کند، بلکه نص از این حقیقت حکایت دارد که امامان الاهی از قریش، از بنو هاشم و از اهل بیت رسالت اند.<sup>۳۳</sup>

۳۱. سوره احزاب: آیه ۳۶.

۳۲. سوره انعام: آیه ۱۲۴.

۳۳. قریش اعم از بنو هاشم و بنو هاشم اعم از خاندان رسالت است.

## ۲. عالم بودن به مسائل دین، قرآن و نیازمندی های مردم

شیعه معتقد است که امام به حکم عقل و نقل باید به جمیع مسائل دینی، علوم قرآن و بلکه تمام آن چه بشر بدان نیازمند است عالم باشد. رسول خدا صلی الله علیه وآله شهر علم است و علوم نخستین و آخرین نزد اوست؛ پس جانشینان ایشان نیز باید دارای چنین علمی باشند، تمام مسائل دین را بدانند و به قرآن عالم باشند تا دین الاهی و کتاب خدا را از تحریفات و زیاده و نقصان حفظ کنند. محکم و متشابه، ظاهر و باطن و تفسیر قرآن و حقایق دین را بدانند و برای مردم بیان کنند. به آن چه که مورد نیاز بشر است عالم باشند و در پاسخ هیچ سؤالی فرو نمانند. در غیر این صورت امام تابع خواهد بود نه متبوع، چرا که تبعیت جاهل از عالم به حکم عقل است و پیش انداختن عالم و پس زدن جاهل در زمره سیره عقلاست.

به عنوان مثال چنان چه شخص بی سواد مدعی پزشکی شود و در عمل از علاج بیماران ناتوان باشد، قطعاً مردم وی را از منصب پزشکی عزل می کنند. هم چنین اگر کسی مدعی مرجعیت دینی شود، اما از پاسخ به سؤالات شرعی دین داران درماند، هرگز مرجعیت وی پذیرفته نخواهد شد. حال چگونه ممکن است کسی که از وجود یا عدم وجود آیه ای در قرآن بی اطلاع است، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله گردد؟!

در زمان حکومت عمر شخصی مصحفی داشت که در آن آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ<sup>۳۴</sup>) «وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ» آمده بود. عمر به شدت اعتراض کرد و گفت: «وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ» را از کجا آوردی؟ گفت این آیه در مصحف اُبی بن کعب چنین است. عمر اُبی را خواند و ضمن اعتراض به او، درباره این آیه سؤال کرد. اُبی در پاسخ گفت: هنگامی که تو در بازار مشغول خرید و فروش بودی من به یادگیری قرآن اشتغال داشتم.<sup>۳۵</sup>

هم چنین نقل شده است که از عمر درباره معنای واژه «أَبًا» در آیه شریفه (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا)<sup>۳۶</sup> سؤال شد و او از پاسخ درماند.<sup>۳۷</sup> این در حالی است که قرآن به زبان عربی مبین نازل شد و کلمه «أَبًا» واژه ای عربی است که حتی یک عرب بادیه نشین نیز معنای آن را می داند<sup>۳۸</sup> علاوه بر این که از آیه بعد نیز می توان معنای کلمه یاد شده را فهمید، چرا

۳۴. سوره احزاب: آیه ۶

۳۵. ر.ک: السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۹؛ کنز العمال: ۲ / ۵۶۹ / ش ۴۷۴۶؛ تفسیر القرآن (صنعانی): ۳ / ۱۱۲؛ تفسیر التعلی: ۸ / ۸؛ تفسیر القرطبی: ۱۴ /

۱۲۵ - ۱۲۶؛ الدر المنثور: ۵ / ۱۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۷ / ۳۳۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۳۹۷.

۳۶. سوره عبس: آیه ۳۱.

۳۷. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۵۱۴. حاکم در ادامه می نویسد: «هذا حدیث علی شرط الشیخین ولم یخرجاه»: فتح الباری: ۱۳ / ۲۲۹؛ کنز

العمال: ۲ / ۳۲۸ / ش ۴۱۵۴؛ تفسیر الطبری: ۳۰ / ۷۷ / ش ۲۸۱۹۸؛ تفسیر السمعانی: ۶ / ۱۶۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۶؛ الدر المنثور: ۶ / ۳۱۷ و منابع

دیگر. قابل توجه است که در بسیاری از این منابع نیز آمده است که از ابوبکر هم درباره همین آیه سؤال شد و او نیز از جواب دادن اظهار عجز نمود.

۳۸. المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۴۳۸؛ السنن الکبری (بیهقی): ۴ / ۳۱۳؛ التمهید (ابن عبدالبر): ۲ / ۲۱۱؛ کنز العمال: ۱۳ / ۴۵۳ / ش ۳۷۱۷۶؛ تفسیر

القرطبی: ۱۲ / ۱۱۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۳۷۴.

که خداوند در ادامه می فرماید: (مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ).<sup>۳۹</sup> پس «فاکبه» - یعنی میوه - متاع انسان است و «أب» - یعنی علوفه - متاع چارپایان.

از این امور که بیان گر جهل حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، نمونه های فراوانی در کتب و منابع مرتبط وجود دارد.

اکنون از عقلا و اهل انصاف می پرسیم که آیا کسی که علم ندارد مستحق جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، یا آن کسی که می فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی،<sup>۴۰</sup> فالأنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض؛<sup>۴۱</sup>

بپرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید، چرا که من به راه های آسمان آگاه ترم از راه های زمین.

بدیهی است که هیچ عاقل منصفی در شایستگی و برتری عالم بر جاهل تردید نخواهد کرد.

### ۳. معجزه

چنان که مکرر بیان شد، تعیین و نصب امام بر عهده خدای تعالی است، اما برای شناخت امامی که از سوی خداوند سبحان نصب شده است به دلیل نیازمندیم و دلیل نیز اعم از آیه، روایت و معجزه است.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی فصلی در این باره و با عنوان «فصل فی إيجاب النصّ علی الإمام أو ما یقوم مقامه من المعجز الدالّ علی إمامته» باز نموده است.<sup>۴۲</sup>

«من» در عبارت شیخ طوسی که «أو ما یقوم مقامه من المعجز» «بیانیه» است، پس مراد از «نص»، اعم از هر دلیلی است که امامت شخص را اثبات کند؛<sup>۴۳</sup> یعنی برای شناخت امام الهی به دلیل نیاز داریم. این دلیل، یا آیه قرآن و روایت است و یا ظهور معجزه به دست امام الهی است، چرا که معجزه گواه صدقی بر امامت اوست، به همان سان که شاهد صدق مدعی نبوت است. مرحوم علامه حلی در این باره می نویسد:

الإمام یجب أن یكون منصوصاً علیه؛ لأن العصمة من الأمور الباطنة التي لا یعلمها إلا الله تعالی، فلا بد من نص من یعلم عصمته علیه، أو ظهور معجزه علی یده تدلّ علی صدقه؛<sup>۴۴</sup>

واجب است که بر امامت امام نص وجود داشته باشد، زیرا عصمت از امور باطنی است که کسی جز خدای تعالی بر آن عالم نیست. پس ناگزیر از نص هستیم از کسی که عالم به عصمت او است، و یا معجزه ای به دست او ظاهر شود که بر صدق وی دلالت کند.

۳۹. سوره عبس: آیه ۳۲.

۴۰. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۵۲؛ کنز العمال ۱۳ / ۱۶۵؛ ش ۳۶۵۰۲ و ۱۴ / ۶۱۲ / ش ۳۹۷۰۹.

۴۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۳ / ۱۰۱؛ ینایع الموده: ۱ / ۲۰۸ و ۳ / ۴۵۲.

۴۲. تلخیص الشافی: ۱ / ۲۷۵.

۴۳. اهل تسنن نیز «نص» را اعم از لفظ به کار می برند؛ به همین جهت برخی از آنان نماز ابوبکر به هنگام بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نصی بر خلافت وی برمی شمارند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: الشافی فی الإمامة: ۳ / ۲۰۶.

۴۴. النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر: ۱۰۰.

پس ما تابع دلیل هستیم و اگر برای اثبات امامت شخصی دلیلی به دست نیاید، امامت وی را نخواهم پذیرفت.

#### ۴. عصمت

یکی از شرایط امامت عصمت است. به حکم روشن عقل و تصریح کتاب و سنت، تنها کسی شایستگی امامت و آمریت را دارد که معصوم باشد. پس عصمت یکی از ویژگی‌هایی است که برای ثبوت امامت ضرورت دارد.

#### اهمیت و جایگاه «عصمت»

بحث عصمت یکی از مباحث مهم در حوزه اعتقادات است که هر یک از فرقه‌های اسلامی از نگاه خود به آن پرداخته است. ارتباط بحث «عصمت» با حجیت قول و فعل فرستادگان و برگزیدگان پروردگار، این بحث را از حساسیت و اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار نموده است.

از آن جا که اهل تسنن به عصمت حاکمان و زمامداران مسلمین اعتقاد ندارند؛ از این رو بحث عصمت را صرفاً ذیل مباحث نبوت مطرح می‌کنند. اما شیعه که تمام حجت‌های خدای تعالی - اعم از نبی، رسول و امام - را معصوم می‌داند، هم ذیل مباحث نبوت و هم در ضمن ویژگی‌های امام به این بحث می‌پردازد. با این وجود می‌توان موضوع «عصمت» را از موضوعات مشترک بین مسلمانان به شمار آورد، هر چند که در مصادیق و جزئیات این بحث اختلافات ریشه‌ای و فراوانی وجود دارد.

#### معنای «عصمت»

عصمت در کتب لغت از واژه «عصم» و به معنای «منع» است.<sup>۴۵</sup> اما در فرهنگ‌های قرآنی معنای «مسک» - یعنی نگهداری - نیز برای آن ذکر شده است. خدای تعالی از قول فرزند نوح می‌فرماید:

﴿قَالَ سَأُوۡىٓ اِلٰى جَبَلٍ يَّعۡصِمُنِيۡ مِنَ الْمَآءِ ۗ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ﴾<sup>۴۶</sup>

[پسر نوح] گفت: به کوهی پناه می‌برم که مرا از [غرق شدن در] آب حفظ کند. [حضرت نوح]: امروز هیچ نگهدارنده‌ای در مقابل امر خداوند وجود ندارد.

معنای «مسک» یعنی پیش‌گیری و نگهداری که در این آیه بسیار روشن است؛ زیرا فرزند نوح به گمان این که کوه می‌تواند او را از غرق شدن حفظ کند این سخن را گفت. در آیه‌ای دیگر آمده است:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۴۷</sup>

و همگی به ریسمان‌الاهی تمسک جوید و متفرق نشوید.

آیه در این معنا ظهور دارد که اگر امت به حبل‌الله تمسک کنند، ریسمان خداوند آنان را از گمراهی مصون می‌دارد. بنابراین برای واژه «عصمت»، معنای «گرفتن» و «نگهداری» مناسب‌تر از «مانع شدن» است. به همین

۴۵. لسان‌العرب: ۱۲ / ۴۰۳؛ تاج‌العروس: ۱۷ / ۴۸۲؛ القاموس‌المحیط: ۴ / ۱۵۱؛ الصحاح: ۵ / ۱۹۸۶.

۴۶. سوره هود: آیه ۴۳.

۴۷. سوره آل‌عمران: آیه ۱۰۳.



جهت راغب در مفردات «عصم» را به معنای «مسک» دانسته و «الإعتصام» را به «الإستمساک» معنا کرده است.<sup>۴۸</sup> تفاوت این دو معنا نیز آشکار است، چرا که «مسک» - یعنی گرفتن و نگهداری - اخصّ از «منع» است. گرفتن و نگهداری شخصی که بالای کوه است، هنگامی معنا دارد که از حرکت او به سوی پرتگاه جلوگیری شود. اما «منع» در هنگامی است که شخص در معرض سقوط قرار گرفته باشد و به نحوی راه او سدّ گردد و از سقوط وی جلوگیری شود. با توجه به این نکته است که می توان گفت «عصمت» نیرویی است که انسان را از حرکت به سمت خطا باز می دارد، نه آن که فقط به هنگام لغزش مانع وی شود.

#### معنا و حقیقت «عصمت» از نگاه متکلمان شیعه

عالمان شیعه هر یک به نوعی و با نگرشی به واژه و حقیقت عصمت نگریسته اند که گاهی اتفاق نظر و گاهی نیز اختلاف نظرهایی جزئی دارند؛ هرچند اختلاف های جزئی خللی به حقیقت عصمت ائمه نمی زند. با این بیان، به بررسی آن در میان متکلمان شیعی در این قسمت خواهیم پرداخت.

شیخ مفید رحمه الله در تعریف «عصمت» می نویسد:

**العصمة لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمتنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما؛<sup>۴۹</sup>**

«عصمت» لطفی است که خدای تعالی در حق مکلف روا می دارد به طوری که وقوع گناه و ترک اطاعت از او ممتنع می گردد، هر چند که بر انجام آن قدرت دارد.

سید مرتضی رحمه الله می فرماید:

**إعلم أنّ العصمة هي اللطف الذي يفعل الله تعالى، فيختار العبد عنده الامتناع من فعل القبيح، فيقال على هذا: إنّ الله عصمه بأن فعل له ما اختار عنده العدول عن القبيح؛<sup>۵۰</sup>**

بدان عصمت لطفی است که خدای تعالی در حق بنده روا می دارد و بنده با وجود آن از عمل زشت خودداری می ورزد. پس گفته می شود خداوند به واسطه انجام عملی در آن شخص، وی را حفظ کرد تا با وجود آن، فرد [معصوم] [روی گردانی از عمل زشت را برگزیند.

علامه حلّی رحمه الله نیز در این باره می گوید:

**العصمة لطف خفيّ يفعل الله تعالى بالمكلف، بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة وارتكاب المعصية، مع قدرته على ذلك؛<sup>۵۱</sup>**

۴۸ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۶ - ۳۳۷.

۴۹ . النکت الإعتقادیة: ۳۷.

۵۰ . رسائل المرتضی: ۳ / ۳۲۵ - ۳۲۶.

۵۱ . النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر: ۸۹ .

عصمت لطفی پنهان است که خداوند در حق مکلف روا می‌دارد به طوری که وی، با وجود قدرت بر انجام معصیت، انگیزه‌ای بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت نداشته باشد.

ایشان در شرح تجرید نیز تعریف‌های متعددی برای عصمت ارائه کرده است.<sup>۵۲</sup>

مرحوم مظفر که یکی از عالمان بزرگ کلامی معاصر است، «عصمت» را چنین تعریف می‌کند:

هی التنزه عن الذنوب والمعاصی صغائرها وكبائرها، وعن الخطأ والنسيان، وإن لم يمتنع عقلاً  
على النبي أن يصدر منه ذلك؛ بل يجب أن يكون منزهاً  
حتى عما ينافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل  
يستتهجن فعله عند العرف العام؛<sup>۵۳</sup>

عصمت، دوری از گناهان و نافرمانی‌های کوچک و بزرگ و دوری از اشتباه و فراموشی است، هر چند صدور آن از پیامبر عقلاً مانعی ندارد، بلکه واجب است معصوم حتی از امور منافی مروت مانند کارهایی که موجب خفت و سبک شدن وی در میان مردم، هم چون غذا خوردن در محل عبور و مرور، خنده با صدای بلند و هر عملی که نزد عموم مردم ناپسند به شمار آید نیز پرهیز کند.

بنابراین از دیدگاه مرحوم مظفر، معصوم علاوه بر پرهیز از خطا و معصیت، باید از اموری که موجب تحقیر و وهن وی در نظر مردم می‌گردد پرهیز کند. به عنوان مثال هر چند خندیدن با صدای بلند و غذا خوردن در کنار خیابان گناه و خطا محسوب نمی‌شود، اما با مروءت و شخصیت اجتماعی افراد محترم ناسازگار است. بنابراین شأن معصوم بسیار بالاتر از آن است که مرتکب چنین افعالی گردد.<sup>۵۴</sup>

نظر علامه طباطبائی درباره «عصمت»

بر اساس آن چه از متکلمان شیعه نقل شد، «عصمت» حالتی باطنی و ملکه‌ای نفسانی است که خداوند از سر لطف به برخی عطا می‌کند. بنابراین «عصمت» اکتسابی نیست و امری مستقل از علم است. اما برخی از اندیشمندان «علم» را سرچشمه «عصمت» دانسته‌اند. علامه طباطبائی قدس سره در این باره می‌نویسد:

إنَّ الأمر الذي تتحقَّق به العصمة نوع من العلم يمنع صاحبه عن التلبس بالمعصية والخطأ،  
وبعبارة أخرى علم مانع عن الضلال، كما أن سائر  
الأخلاق كالشجاعة والعفة والسخاء كلٌّ منها صورة علمية راسخة موجبة لتحقَّق آثارها مانعة

۵۲ . کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد: ۳۹۱.

۵۳ . عقائد الإمامية: ۵۴.

۵۴ . از کارهای سبک و اموری که مایه وهن است به «خلاف مروءت» تعبیر می‌شود. شرط یا عدم شرط بودن «مروت» در بحث «عدالت» نیز مطرح است.

عن التلبس بأضدادها... إن هذه الموهبة الإلهية التي نسميها قوة العصمة، نوع من العلم والشعور يغير سائر أنواع العلوم؛<sup>٥٥</sup>

امری که عصمت به واسطه آن تحقق می یابد، نوعی علم است که مانع از ارتکاب معصیت و خطا توسط صاحب علم می شود. به عبارت دیگر علمی است که مانع از گمراهی می گردد چنان که سایر خُلق ها مانند شجاعت، عفت و بخشندگی و همه امور این چنینی صورت علمی پایدار است که موجب تحقق این آثار می شود و از ضدّ این امور مانع می گردد. همانا این موهبت الاهی که آن را «قوه عصمت» می نامیم نوعی از علم و شعور است که با سایر انواع علم مغایرت دارد.

وی در جای دیگر می گوید:

العصمة الإلهية التي هي صورة علمية نفسانية تحفظ الإنسان من باطل الاعتقاد وسيء العمل؛<sup>٥٦</sup>

عصمت الاهی همان صورت علمی نفسانی است که انسان را از اعتقاد باطل و عمل ناپسند حفظ می کند. بنابراین علامه طباطبائی معتقد است که «عصمت» ریشه در علم دارد و علم صورت حاصل در نفس است، حال آن که در مذهب شیعه و بر اساس آموزه های دینی، «عصمت» گستره وسیعی دارد و حجت الاهی از بدو ولادت معصوم است و علاوه بر گناه و خطا، از سهو و نسیان نیز مصون است. در نتیجه به نظر می رسد سخن علامه طباطبائی رحمه الله، با عقیده شیعه امامیه درباره عصمت قابل جمع نیست و سخن ایشان سهو و نسیان را در بر نمی گیرد.

#### جایگاه «عصمت» در میان فرقه های اسلامی

از آن جا که بررسی تمام نظریه های موجود در منابع حدیثی، کلامی و تفاسیر اهل تسنن موجب پراکندگی و اطناب مملّ خواهد شد، از این رو فقط به بررسی اجمالی برخی از جوانب بحث اکتفا می شود. ابن حزم به «عصمت» از دیدگاه فرقه های مختلف اشاره کرده، می نویسد:

إختلف الناس في هل تعصى الأنبياء عليهم السلام أم لا؟ فذهبت طائفة إلى أن رسل الله صلى الله عليهم وسلم يعصون الله في جميع الكبائر والصغائر عمداً، حاشا الكذب في التبليغ فقط. وهذا قول الكرامية من المرجئة وقول ابن الطيب الباقلائي من الأشعرية ومن اتبعه وهو قول اليهود والنصارى.

وأما هذا الباقلائي، فإننا رأينا في كتاب صاحبه أبي جعفر السمناني قاضي الموصل أنه كان يقول أن كل ذنب دقّ أو جلّ فإنه جائز على الرسل حاشا الكذب في التبليغ فقط، قال: وجائز عليهم أن يكفروا، قال: وإذا نهى النبي عليه السلام عن شيء ثم فعله فليس دليلاً على أن ذلك النهي قد

٥٥ . تفسير الميزان: ٥ / ٧٨ - ٨٠ .

٥٦ . همان: ١٦ / ٣١٢ .

نسخ لأنه قد يفعله عاصياً لله عز وجل، قال: وليس لأصحابه أن ينكروا ذلك عليه. وجوز أن يكون في أمه محمد من هو أفضل من محمد عليه الصلاة والسلام مذ بعث إلى أن مات؛<sup>٥٧</sup>

درباره این که پیامبران علیهم السلام گناه می کنند یا خیر اختلاف نظر است. گروهی معتقدند که رسول خدا به صورت عمدی - به استثنای دروغ در تبلیغ - در تمام گناهان کبیره و صغیره از پروردگار نافرمانی می کند. این اعتقاد کرامیه از مرجئه و نظر ابن طیب باقلانی<sup>٥٨</sup> از اشاعره و پیروان اوست. این اعتقاد همان اعتقاد یهود و نصارا است.

اما درباره این نظر باقلانی باید گفت که در کتاب دوست و همراه ابوجعفر سمنانی (قاضی موصل) دیدم که می گوید: همه گناهان اعم از کوچک و بزرگ بر رسولان جایز است به استثنای دروغ در تبلیغ، و چنان چه پیامبر از چیزی نهی کند و خود آن را انجام دهد، این امر دلیل بر نسخ نهی ابتدایی نیست، زیرا [ممکن است] آن را از سر نافرمانی خدای تعالی انجام داده باشد و سزاوار نیست که یاران آن پیامبر به او اعتراض کنند. همچنین در امت محمد جایز است که از هنگام بعثت کسی برتر از او باشد.<sup>٥٩</sup>

پس با بیان فوق، کرامیه که گروهی از مرجئه و از فرقه های کلامی اهل تسنن هستند، «عصمت» در پیامبران - به جز دروغ در تبلیغ - را لازم نمی دانند. اما برخی از این گروه، گستره عدم نیاز به عصمت را بالا برده و عصمت در تبلیغ را نیز لازم نمی دانند. ابن حزم می گوید:

سمعت من يحكي عن بعض الكراميه أنهم يجوزون على الرسل عليهم السلام الكذب في التبليغ ايضاً؛<sup>٦٠</sup>

شنیدم از کسی که می گفت: برخی از کرامیه دروغ در تبلیغ را هم بر پیامبران جایز می دانند. هر چند ابن حزم می گوید باقلانی دروغ در تبلیغ را برای پیامبران جایز نمی داند، اما از آن چه به وی نسبت داده به روشنی استفاده می شود که باقلانی هم به عصمت در تبلیغ قائل نیست؛ چرا که اگر به اعتقاد وی عمل به منهیات بر پیامبر جایز باشد، عصمت در تبلیغ نیز نفی خواهد شد؛ زیرا بیان نهی در حقیقت همان تبلیغ است و عدم پایبندی به آن به معنای عدم عصمت در تبلیغ خواهد بود. پس باقلانی نیز به عصمت در تبلیغ قائل نخواهد بود. فخر رازی نیز ارتکاب معاصی را برای انبیاء جایز دانسته است. وی پس از مطرح کردن اقوال در این مسئله می نویسد:

٥٧ . الفصل في الملل والنحل: ٤ / ٢.

٥٨ . باقلانی متوفای ٤٠٣، از محققان بزرگ و صاحب نظران اشاعره است. وی کتاب های متعددی در اصول دین نگاشته و نزد اهل تسنن بسیار محترم است. با این حال جای بسی تعجب است که ابن حزم قول وی را همان قول یهود و نصارا دانسته است.

٥٩ . این سخن در حقیقت کبرایی برای قضیه تفضیل عمر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در منابع اهل تسنن داستان های بسیاری نقل شده که در آن ها علم و تدبیر عمر بالاتر از علم و تدبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده است. وقتی این داستان ها در کنار این قول که «ممکن است در امت پیامبر کسی برتر از پیامبر باشد» قرار گیرد، این نتیجه به دست می آید که عمر از پیامبر برتر بوده است! - نعوذ بالله - .

٦٠ . الفصل في الملل والنحل: ٤ / ٢.

والذی نقول: إن الأنبياء عليهم الصلاة والسلام معصومون في زمان النبوة عن الكبائر والصغائر بالعمد.

أما على سبيل السهو فهو جائز.<sup>٦١</sup>

در شرح مواقف، از قول محققان اشاعره نیز نقل شده است که آنان عصمت از کبائر را در غیر تبلیغ لازم نمی دانند. در همین کتاب، به نقل از برخی فرقه های اهل تسنن آمده است:

يجوز أن يبعث الله نبياً علم الله أنه يكفر بعد نبوته؛<sup>٦٢</sup>

جایز است که خداوند پیامبری را برانگیزد که می داند پس از نبوتش کافر خواهد شد.

ابوحامد غزالی<sup>٦٣</sup> نیز می گوید:

فإننا نجوز أن ينبيء الله تعالى كافراً ويؤيده بالمعجزة؛<sup>٦٤</sup>

ما جایز می دانیم که خدای تعالی کافری را نبوت دهد و او را با معجزه تأیید نماید.

با توجه به سخن پیشین، برخی از اهل تسنن علاوه بر گناه و خطا، کفر را نیز بر پیامبر جایز می شمارند و معتقدند که ممکن است شخص کافر نیز نبی گردد. هم چنین برخی دیگر از عالمان اهل سنت علاوه بر جواز نبوت کافر، کفر نبی پس از نبوت را نیز جایز دانسته اند. ابن حزم از ابوبکر باقلانی این چنین نقل می کند:

وجائز عليهم أن يكفروا؛<sup>٦٥</sup>

جایز است که انبیاء کافر شوند.

#### منشأ اعتقاد اهل سنت درباره عصمت پیامبران

این گونه اعتقاد اهل سنت پیرامون عصمت انبیاء بر پایه احادیثی شکل گرفته است که - العیاذ بالله - بیان گر گناه، خطا و حتی کفر و شرک پیامبران الهی، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. مهم ترین منبع این گونه اعتقادات گمراه کننده را می توان روایاتی برشمرد که در مجامع و منابع اهل سنت آمده است. در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم.

#### عدم عصمت حضرت ابراهیم

٦١. عصمة الأنبياء: ٩.

٦٢. المواقف: ٣ / ٤٢٦؛ شرح المواقف: ٨ / ٢٦٤.

٦٣. غزالی متوفای ٥٠٥ هـ، امام اهل تسنن و از بزرگان صوفیه است. در احوالات وی نوشته اند: «اگر قرار بود پس از خاتم الانبیاء پیامبری مبعوث شود، غزالی لایق این مقام بود!»، چنان که در مورد عمر نیز چنین مطالبی آمده است. در فضایل عمر نوشته اند: «لو لم أبعث فيكم عمر!» و از پیامبر نقل می کنند که هر گاه نزول وحی به تأخیر می افتاد، رسول خدا می فرمود: «گمان می کنم جبرئیل بر عمر نازل شده است!»؛ رک: تاریخ مدینه دمشق: ٤٤ / ١١٤ - ١١٦؛ کنز العمال: ١١ / ٥٦٥ - ٥٨٥. (برای اطلاع بیشتر از این مطالب ساختگی رک: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ١٢ / ١٧٧ - ١٨٢).

٦٤. المنحول: ٣١٠.

٦٥. الفصل في الملل والنحل: ٤ / ٢.

چنان که گفتیم، اهل تسنن دروغ، معصیت، فسق و حتی کفر را برای پیامبران جایز می دانند. آنان داستان هایی در کفر و فسق برخی از انبیاء نقل کرده اند که از آن جمله می توان به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام اشاره نمود که اموری هم چون درخواست شفاعت برای کافر و دروغ گویی به ایشان نسبت داده شده است. ابوهریره به نقل از پیامبر می گوید:

يلقى إبراهيم أباه أزر يوم القيامة وعلى وجه أزر قتره وغبره فيقول له إبراهيم ألم أقل لك لا تعصني؟ فيقول أبوه: فاليوم لا أعصيك، فيقول إبراهيم: يا رب، إنك وعدتني أن لا تخزيني يوم يبعثون فأى خزي من أبى الأبعد فيقول الله تعالى: إنى حرمت الجنة على الكافرين؛<sup>٦٦</sup>

ابراهیم علیه السلام پدرش آزر را در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که چهره او گرفته و غبارآلود است. ابراهیم علیه السلام به او می گوید: آیا به تو نگفتم که از من سرپیچی نکن؟ پدرش می گوید: امروز از تو سرپیچی نمی کنم. ابراهیم خطاب به خداوند می گوید: پروردگارا، به من وعده کردی که مرا در روز رستاخیز خوار نسازی و کدام خواری بالاتر از پدرم که هلاک شده است. خدای تعالی می فرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده ام.

در این حدیث دو امر باطل وجود دارد:

نخست این که پدر حضرت ابراهیم علیه السلام کافر و اهل جهنم است! و دوم این که حضرت ابراهیم برای کافر شفاعت کرده است، با این که می دانسته خداوند متعال کافر را وارد بهشت نمی کند.

روشن است که درخواست امری بر خلاف اراده خداوند با عصمت ناسازگار است، به همین جهت برخی از عالمان اهل سنت حدیث را مردود دانسته و برخی

کوشیده اند به گونه ای آن را توجیه کنند. ابن حجر پس از نقل حدیث و بحث پیرامون آن می نویسد:

وقد استشكل الإسماعيلي هذا الحديث من أصله وطعن في صحته فقال بعد أن أخرج: هذا خبر في صحته نظر، من جهة أن إبراهيم علم أن الله لا يخلف الميعاد فكيف يجعل ما صار لأبيه خزيًا مع علمه بذلك. وقال غيره: هذا الحديث مخالف لظاهر قوله تعالى (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأبيه إِلَّا عَن مَّوعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) <sup>٦٧</sup> انتهى. والجواب عن ذلك أن أهل التفسير اختلفوا في الوقت الذي تبرأ فيه إبراهيم من أبيه... وقيل: إن إبراهيم لم يتيقن موته على الكفر بجواز أن يكون آمن في نفسه ولم يطلع إبراهيم على ذلك؛<sup>٦٨</sup>

٦٦. صحيح البخارى: ٤ / ١١٠؛ المستدرک على الصحيحين: ٢ / ٣٣٨؛ كنز العمال: ١١ / ٤٨٥ / ش ٣٢٢٩٢؛ فتح الملك العلى: ١٢٣؛ تفسير البغوى: ٢ / ٣٢٢؛

تفسير القرطبي: ١٣ / ١١٤؛ تفسير ابن كثير: ٣ / ٣٥١؛ الدر المنثور: ٣ / ٩٠؛ فتح القدير: ٤ / ١٠٧؛ تاريخ مدينة دمشق: ٦ / ١٦٦؛ البداية والنهاية: ١ / ١٦٣.

٦٧. سورة توبه: آيه ١١٤.

٦٨. فتح البارى: ٨ / ٣٨٤ - ٣٨٥.

اسماعیلی<sup>۶۹</sup> به اصل این حدیث اشکال و در صحت آن تردید کرده است و پس از نقل آن می گوید: این خبر، خبری است که در صحت آن تردید وجود دارد، از آن رو که ابراهیم علیه السلام می داند که خدای تعالی خلف وعده نمی کند، پس چگونه آن چه را بر پدرش می گذرد خواری تلقی کرده است؟ دیگری گفته است این حدیث با ظاهر آیه ای از قرآن مخالف است که می فرماید: «استغفار ابراهیم برای پدرش نبود مگر به خاطر عهده‌ی که با او کرده بود، ولی چون بر او روشن شد که او دشمن خداست از او بیزار می‌گشت».

جواب اشکال این است که اهل تفسیر درباره زمان تبرّی ابراهیم از پدرش اختلاف کرده اند... و گفته شده که ابراهیم یقین نداشت که آذر با کفر از دنیا رفته است، به جهت آن که ممکن است وی در باطن ایمان آورده و ابراهیم از آن مطلع نبوده باشد.

اما ابوهیریه به همین مقدار نیز بسنده نکرده و پا را فراتر گذاشته و به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت دروغ گویی نیز می دهد. وی حدیثی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دهد که فرمود:

لم یکذب ابراهیم علیه الصلاة والسلام إلا ثلاث کذبات؛ ثنتین منهنّ فی ذات الله عزّ وجلّ قوله (إني سقيم)<sup>۷۰</sup>، وقوله (بل فعله کبیرهم هذا)<sup>۷۱</sup>، وقال بینا هو ذات یوم وساره إذ أتى علی جبار من الجبابرة، فقیل له إن ههنا رجلاً معه امرأة من أحسن الناس، فأرسل إليه فسأله عنها، فقال من هذه؟ قال أختی فأتی ساره. قال: یا ساره، لیس علی وجه الأرض مؤمن غیری وغیرک وإن هذا سألی عنک فأخبرته أنك أختی، فلا تکذبینی؛<sup>۷۲</sup>

ابراهیم نبی علیه السلام دروغ نگفت مگر در سه مورد؛ دو مورد از آن در کتاب خدای عزّ وجلّ است. یکی آیه ای است که [از قول ابراهیم] می فرماید: «من مریض هستم»؛ و دیگری آیه ای که [از قول او] می فرماید: «بلکه شکستن بت ها کار این بت بزرگ است». [داستان سوم نیز از این قرار است که] ابراهیم روزی با ساره به شهر یکی از ستمگران وارد شدند. به آن ستمگر گفته شد در این جا مردی است که یکی از زیباترین زنان همراه اوست. وی به دنبال حضرت ابراهیم فرستاد تا در

این باره از او سؤال کند. وی پرسید این زن کیست؟ حضرت ابراهیم فرمود: خواهر من است. سپس نزد ساره آمد و به او فرمود: ای ساره، در روی زمین هیچ مؤمنی غیر از من و تو نیست و این مرد از من درباره تو پرسید و من به او گفتم که تو خواهر من هستی؛ پس تو مرا تکذیب نکن.

---

۶۹. ابوبکر احمد بن ابراهیم جرجانی شافعی، معروف به «اسماعیلی» از بزرگان شافعیه است. وی متولد ۲۷۷ و در گذشته سال ۳۷۱ هجری است. او صاحب کتاب الصحیح و برخی دیگر است که خود شاهد بر پیشوا بودن او در علم فقه و حدیث است. حاکم نیشابوری درباره او می گوید: «او یگانه دوران خویش و بزرگ محدثان و فقهاء است»؛ رک: سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۲۹۲ - ۲۹۴ / ش ۲۰۸.

۷۰. سوره صافات: آیه ۸۹.

۷۱. سوره انبیاء: آیه ۶۳.

۷۲. صحیح البخاری: ۴ / ۱۱۲؛ صحیح مسلم: ۷ / ۹۸؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۳۶۶؛ تفسیر السمرقندی: ۳ / ۱۳۸؛ أحكام القرآن: ۳ / ۲۶۴؛ فتح الباری: ۱۳ / ۳۲۳؛ عمدة القاری: ۱۵ / ۲۴۷.

در این حدیث به روشنی به حضرت ابراهیم خلیل الله نسبت دروغ گویی داده شده است. این حدیث به قدری بی اساس است که فخر رازی نیز چاره ای جز اعتراف به دروغ بودن آن ندارد، هر چند که بخاری و مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده اند!

فخر رازی درباره این حدیث می نویسد:

هذا الحديث لا ينبغي أن يقبل، لأن نسبة الكذب إلى إبراهيم لا تجوز، فقال ذلك الرجل فكيف يحكم بكذب الرواة العدول؟ فقلت لما وقع التعارض بين نسبة الكذب إلى الراوي وبين نسبته إلى الخليل عليه السلام، كان من المعلوم بالضرورة أن نسبته إلى الراوي أولى؛<sup>٧٣</sup>

این حدیث شایسته پذیرش نیست، زیرا نسبت دروغ به ابراهیم جایز نمی باشد. اما اگر کسی بگوید: چگونه به دروغ گویی راویان عادل حکم می کنی؟ در پاسخ می گوئیم: وقتی بین نسبت دروغ گویی به راوی و به ابراهیم خلیل علیه السلام تعارض باشد، به ضرورت روشن است که نسبت دروغ گویی به راوی سزاوارتر است.

مشاهده می شود که دروغ بودن این گونه احادیث به قدری روشن است که حتی فرد متعصبی هم چون فخر رازی، علی رغم وجود این حدیث در صحیحین به خود جرأت می دهد راویان صحیحین را تکذیب کند، چرا که وی معتقد است نسبت کذب و دروغ به رجال و راویان صحیحین بهتر از آن است که بگوئیم ابراهیم خلیل الرحمان سه مرتبه دروغ گفته است.

به جز فخر رازی عالمان دیگری نیز به دروغ بودن این حدیث تصریح کرده اند. عمر بن علی در اللباب فی علوم الکتاب می نویسد:

إن قبلناه لزمننا الحكم بتكذيب إبراهيم صلوات الله وسلامه عليه وإن ردناه لزمننا الحكم بتكذيب الرواة، ولا شك أن صون إبراهيم صلوات الله وسلامه عليه عن الكذب أولى من صون طائفة من المجاهيل عن الكذب؛<sup>٧٤</sup>

اگر آن خبر را قبول کنیم، آن وقت باید ابراهیم صلوات الله وسلامه عليه را تکذیب نمائیم و اگر خبر را رد کنیم، تکذیب راویان آن را در پی خواهد داشت و شکی نیست که حفظ مقام ابراهیم صلوات الله وسلامه عليه از دروغ، سزاوارتر از حفظ مقام برخی از راویان ناشناخته است.

### حضرت موسی و سیلی زدن به ملک الموت!

ابوهریره در راستای دروغ پردازی های خود، امور ناشایستی را به حضرت موسی علیه السلام نسبت می دهد.

احمد بن حنبل در مسند ابوهریره از قول وی می نویسد:

٧٣ . تفسیر الرازی: ٢٦ / ١٤٨.

٧٤ . اللباب فی علوم الکتاب: ١١ / ٤٦ تفسیر الرازی: ١٨ / ٩٦.



قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: جاء ملك الموت إلى موسى عليه السلام، فقال له أجب ربك. قال: فلطم موسى عين ملك الموت ففقاها فرجع الملك إلى الله عز وجل فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت وقد فقا عيني؛<sup>٧٥</sup>

ابوهريره از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: ملك الموت به سوى موسى آمد و به ایشان گفت: دعوت پروردگارت را پاسخ ده. آن گاه موسى ضربه ای به چشم ملك الموت زد که چشم او آسیب دید. ملك الموت به سوى خدای عز وجل

بازگشت و عرضه داشت: تو مرا به سوى بنده ای فرستادی که مرگ را نمی خواهد و به چشم من آسیب رساند! این حدیث در شروح صحیح مسلم و صحیح بخاری و برخی دیگر از منابع معتبر اهل تسنن آمده است و به روشنی نشان دهنده چگونگی اعتقاد آنان درباره عصمت پیامبران الاهی است.<sup>٧٦</sup>

### حضرت سلیمان و برخی دیگر از پیامبران الاهی

ابوهریره درباره حضرت سلیمان نیز چنین نقل می کند:

عن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: قال سليمان بن داوود عليهما السلام: لأطوفن الليلة على مائة امرأة أو تسع وتسعين... فقال له صاحبه: قل إن شاء الله فلم يقل إن شاء الله، فلم يحمل منهن إلا امرأة واحدة.<sup>٧٧</sup>

این حدیث نیز در صحیحین و بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن آمده است و در آن در نهایت بی شرمی از ورود حضرت سلیمان بر صد یا نود و نه زن در یک شب سخن به میان آمده است. بر اساس این حدیث، حضرت سلیمان نه تنها به نقش مشیت خداوند در امور توجه نداشته، بلکه تذکر یکی از اصحاب نیز در او کارساز نشده است و آن حضرت با بی اعتنایی از گفتن «ان شاء الله» خودداری کرده است! پناه می بریم به خدا از چنین نسبت های ناپسند به انبیاء الاهی.

ابوهریره درباره یکی دیگر از انبیاء چنین می گوید:

إن رسول الله قال: نزل نبي من الأنبياء تحت شجرة فلدغته نملة، فأمر بجهازة فأخرج من تحتها ثم أمر ببيتها فأحرق بالنار؛ فأوحى الله إليه فهلا نملة واحدة؛<sup>٧٨</sup>

٧٥. مسند احمد: ٢ / ٣١٥.

٧٦. شرح صحیح مسلم: ١٥ / ١٢٨؛ فتح الباری: ٦ / ٣١٥ - ٣١٦؛ عمدة القاری: ٨ / ١٤٨ و ١٥ / ٣٠٦؛ صحیح ابن حبان: ١٤ / ١١٦؛ کنز العمال: ١١ / ٥١٠ -

٥١١ / ش ٣٣٣٨٤؛ تفسیر التعلی: ٤ / ٤٥ - ٤٦؛ تاریخ مدینة دمشق: ١٦ / ١٧٨؛ البدایة والنهاية: ١ / ٣٧٠.

٧٧. صحیح البخاری: ٣ / ٢٠٩؛ صحیح مسلم: ٥ / ٨٧ - ٨٨؛ سنن الترمذی: ٣ / ٤٤ - ٤٥ / ش ١٥٧١؛ سنن النسائی: ٧ / ٢٥؛ عمدة القاری: ١٤ / ١١٥؛

المصنّف (ابن أبی شیبہ): ١ / ١٧٣؛ تغلیق التعلیق: ٣ / ٤٣٣؛ الجامع الصغیر: ٢ / ٢٤٩ / ش ٦٠٨٥؛ کنز العمال: ٣ / ٥٥ / ش ٥٤٦٩؛ کشف الخفاء: ٢ / ١٠٤ /

ش ١٩١٠ و منابع دیگر.

٧٨. صحیح البخاری: ٤ / ١٠٠؛ مسند الشامیین: ٤ / ٢٧٧ - ٢٧٨ / ش ٣٢٨٠؛ کنز العمال: ٥ / ٣٩٢ / ش ١٣٣٨٣؛ أحكام القرآن: ٣ / ٤٧٣ و در بسیاری دیگر

از منابع اهل سنت با اندکی اختلافات در بعضی از کلمات نیز آمده است.

رسول خدا گفت: یکی از پیامبران در مسافرتی با همراهانش زیر درختی پیاده شده و اتراق کردند. مورچه ای آن پیامبر را گزید. وی [در انتقام از آن مورچه] دستور داد تا لانه مورچه ها را به آتش بکشند. آن گاه از جانب پروردگار وحی نازل شد: یک مورچه تو را گزید نه همه مورچه ها!

### رسول گرامی اسلام

این گونه امور ناشایست در منابع اهل سنت، دامان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را گرفته است به طوری که به پیامبر نسبت بت پرستی نیز داده اند!  
در روایتی ساختگی آمده است:

أخبرني سالم أنه سمع عبدالله بن عمر إنه يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لقي زيد بن عمرو بن نفيل بأسفل بلدح - وذاك قبل أن ينزل على رسول الله الوحي - فقدم إليه رسول الله سفره فيها لحم فأبى أن يأكل منها ثم قال: إني لا أكل مما تذبحون على أنصابكم ولا أكل إلا مما ذكر اسم الله عليه؛<sup>٧٩</sup>

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند: پیش از آن که وحی بر پیامبر خدا نازل شود با یزید بن عمرو بن نفیل ملاقات و او را دعوت کرد و سفره ای از برای وی مهیا ساخت. زید از خوردن آن خودداری کرد و گفت: من از آن چه که شما برای بت هایتان ذبح می کنید و غیر از آن چه که اسم خدا بر آن ذکر شده است نمی خورم.

بر اساس این حدیث که در صحیح بخاری و مسند احمد نقل شده است، پیامبر پیش از نبوت بت پرست بوده و در پای بت ها قربانی می کرده است. ایشان از گوشت آن می خورده و به میهمانان می خورانده است. این در حالی است که حدیث مذکور زید بن عمرو را - که مسیحی بوده - خداپرست و افضل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی کرده است!

متکلمان سنی نیز بر پایه همین احادیث به کفر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از بعثت قائل شده اند و براساس همین روایات است که چنین اعتقادی استوار می گردد. ابن ابی الحدید - از بزرگان معتزله - ضمن نقل گفتار برخی فرق درباره عصمت پیامبران می نویسد:

### وقال قوم من الحشوية: قد كان محمد كافراً قبل البعثة؛

گروهی از حشویه می گویند: محمد پیش از بعثت کافر بوده است.

حشویه گروهی هستند که به ظواهر احادیث پایبند بوده و بدون هیچ تأمل و درنگی به آن چه در روایات آمده است عمل می کنند. این اعتقاد علاوه بر حشویه، در میان گروه های کلامی دیگر نیز مشاهده می شود.  
ابن ابی الحدید در ادامه می افزاید:

٧٩. مسند أحمد: ٢ / ١٢٢؛ صحیح البخاری: ٦ / ٢٢٥؛ فضائل الصحابة (نسائی): ٢٧؛ السنن الكبرى (بیهقی): ٩ / ٢٥٠؛ عمدة القاری: ٢١ / ١١٣؛ المعجم الكبير:

١٢ / ٢٣٠؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ٢ / ٦١٧؛ الطبقات الكبرى: ٣ / ٣٨٠؛ تاریخ مدینة دمشق: ١٩ / ٥٠٨.

قال برغوث المتكلم، وهو أ حد النجارية: لم يكن النبي صلى الله عليه وآله مؤمناً بالله قبل أن يبعثه؛

برغوث متكلم که از فرقه نجاریه است می گوید: پیامبر پیش از مبعوث شدن به خدا ایمان نداشت.

وی در ادامه می نویسد: سدی - یکی از مفسران معروف اهل سنت - پیرامون آیه

(وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ)<sup>۸۰</sup> می گوید:

وزره الشرك فإنه كان على دين قومه أربعين سنة؛<sup>۸۱</sup>

وزر پیامبر شرک بود؛ چرا که او چهل سال بر دین قوم [یعنی بت پرستی] بود.

به واقع آن احادیث و این اعتقادات صرفاً به منظور توجیه خلافت حاکمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛

چرا که تناسب و مشابهت میان یک شخص و جانشین وی ضروری است و چون ابوبکر بیشتر عمر خود را به

بت پرستی گذرانده است، برای توجیه خلافت وی ناگزیر باید شأن و منزلت نبوت نادیده گرفته شود و اشرف انبیاء صلی

الله علیه وآله پیش از بعثت فردی بت پرست معرفی گردد.

اعتقاد باقلانی مبنی بر جواز کافر شدن انبیاء نیز بر پایه احادیثی هم چون حدیث «غرانیق» استوار گشته است.

سیوطی می نویسد:

أخرج ابن أبي حاتم، وابن جرير، وابن المنذر من طريق بسند صحيح عن سعيد بن جبير قال:

قرأ النبي صلى الله عليه وآله بمكة والنجم، فلما بلغ (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ \* وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى)<sup>۸۲</sup>

ألقى الشيطان على لسانه: «تلك الغرائق العلاء وإن شفاعتهن لترتجى» فقال المشركون: ما

ذكر ألهتنا بخير قبل اليوم فسجد وسجدوا فنزلت (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ)

الآية؛<sup>۸۳</sup>

ابن ابی حاتم، ابن جریر و ابن منذر به سند صحیح از سعید بن جبیر روایت می کنند که گفت: پیامبر در مکه سوره نجم را

قرائت کرد و هنگامی که به آیات (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ \* وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) رسید، شیطان بر زبان

پیامبر [چنین] القا کرد: «آن ها غرنوق های بلند مرتبه هستند و همانا از آن ها امید شفاعت می رود». مشرکان گفتند:

[پیامبر] پیش از این هیچ گاه از الاهی های ما به نیکی یاد نکرده بود. پس [پیامبر بر بت ها] سجده کرد و آن ها

[مشرکان] سجده کردند.

بر اساس این حدیث - که بیان گر کفر و شرک آشکار پیامبر است - این آیه نازل شد:

۸۰. سوره انشراح: آیه ۲.

۸۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۷ / ۹. لازم به ذکر است که زمخشری پس از نقل این گفته می نویسد: «فإن أراد أنه كان على خلوهم عن

العلوم السمعية، فنعلم، وإن أراد أنه كان على دينهم وكفرهم، فمعاذ الله. والانبیاء يجب أن يكونوا معصومين قبل النبوة وبعدها من الكبائر والصغائر

الشائنة»: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: ۴ / ۲۶۵.

۸۲. سوره نجم: آیه ۱۹ - ۲۰: «أيا دو بت بزرگ لات و عزرا را دیدید (که بی اثر است) و منات، سومین بت دیگران را دانستید (که جماداتی بی نفع و

ضرر است)؟».

۸۳. لباب النقول فی أسباب النزول: ۱۵۰؛ تفسیر الجلالین: ۵۵۲.

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَمَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ)؛<sup>۸۴</sup>

و پیش از تو هیچ فرستاده و خبر دهنده ای نفرستادیم جز آن که وقتی تلاوت کرد، شیطان در آن آیات الاهی القاء کرد و خداوند آن چه را شیطان القاء کرده بود محو ساخت.

سیوطی این حدیث را از کتاب بخاری نقل می کند و می نویسد:

**أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ بِسَنَدٍ فِيهِ الْوَأَقْدِيُّ؛**

بخاری [این حدیث را] به سندی که واقدی در طریق آن است از ابن عباس نقل می کند.

اما این حدیث در چاپ های اخیر کتاب بخاری حذف شده است. سیوطی در ادامه می نویسد:

**وَأُورِدَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ فِي السِّيَرَةِ؛**<sup>۸۵</sup>

ابن اسحاق [نیز] در سیره خود این حدیث را آورده است.

علاوه بر ابن اسحاق و بخاری، افرادی هم چون ابوبکر بزار، ابوالقاسم طبرانی، طبری و دیگران نیز این حدیث را

در کتاب خود نقل کرده اند.<sup>۸۶</sup> هیشمی نیز حدیث را صحیح دانسته و در ذیل آن می نویسد:

**ر جَالَهُمَا ر جَالِ الصَّحِيحِ؛**<sup>۸۷</sup>

راویان سند بزار و طبرانی در [حدیث غرانیق] از راویان صحاح هستند.

از آن جا که این حدیث بیان گر معصوم نبودن پیامبر در تبلیغ است و به روشنی بر کفر و شرک رسول خدا صلی الله

علیه وآله دلالت دارد؛ از این رو برخی از عالمان سنی جهت فرار از این مشکل، حدیث غرانیق را باطل دانسته و لازمه وقوع چنین قصه ای را ارتداد بسیاری از مسلمانان می دانند.<sup>۸۸</sup>

اما برخی دیگر به جهت کثرت سندهای حدیث و وثاقت راویان آن و این که بزرگانی چون ابن ابی حاتم، ابوبکر

بزار و... در کتب خود آورده اند، به صحت حدیث حکم کرده اند.

این دسته از عالمان اهل سنت، حفظ اعتبار کتب و راویان خود را بر پاکی رسول خدا صلی الله علیه وآله ترجیح

داده اند و به منظور پیش گیری از مخدوش شدن مجامع حدیثی و راویان آن ها، عصمت پیامبر در تبلیغ را نفی کرده و به جواز کفر

و شرک پیامبر قائل شده اند! ابن حجر در مورد حدیث غرانیق می نویسد:

**كثرة الطرق تدلّ على أن للقصة أصلاً؛**<sup>۸۹</sup>

۸۴ . سوره حج: آیه ۵۲.

۸۵ . لباب النقول فی أسباب النزول: ۱۵۰؛ تفسیر الجلالین: ۵۵۳.

۸۶ . مسند البزار: ۲ / ۱۹۳ ح ۵۰۹۶؛ المعجم الكبير: ۱۲ / ۴۲؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۷۵ - ۷۶؛ عمدة القاری: ۷ / ۱۰۰ و بسیاری از تفاسیر اهل سنت.

۸۷ . مجمع الزوائد: ۷ / ۱۱۵.

۸۸ . رک: فتح الباری: ۸ / ۳۳۳ - ۳۳۴.

سندهای فراوان آن دلالت دارد بر این که این داستان حقیقت دارد.

ابن ابی الحدید، مستند کرامیه و حشویه در خطای پیامبر در تبلیغ را همین حدیث دانسته و می نویسد:

وقد أخطأ رسول الله في التبليغ حيث قال: «تلك الغرائيق العلى وإن شفاعتهن لترتجى»؛<sup>۹۰</sup>

به تحقیق رسول خدا در تبلیغ خطا کرد آن گاه که گفت: «آن ها غرنوق ها بلند مرتبه هستند و همانا از آن ها امید شفاعت می رود».

عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق نیز همین موضوع را مطرح می کند و مورد تأکید قرار می دهد.<sup>۹۱</sup> چنان که پیش تر اشاره شد، این حدیث مبنای اعتقادی متکلمانی چون باقلانی، فخر رازی، ابوحامد غزالی و برخی از فرقه های اهل تسنن قرار گرفته است؛ اما با وجود این که عالمان بزرگ سنی و برخی از فرقه های آنان حتی خطا در تبلیغ و بلکه شرک و کفر را بر پیامبر جایز دانسته اند، ابن حزم اعتقاد به جواز گناه پیامبران را به یهود و نصارا نسبت می دهد!<sup>۹۲</sup>

هم چنین در سطور گذشته اشاره شد که این احادیث به همراه احادیثی که فضیلت و برتری افرادی را بر پیامبر ممکن می داند، صغرائی است بر اثبات افضلیت حاکمان پس از پیامبر بر آن حضرت. بدین منظور احادیثی نیز جعل شده است که ضمن نسبت خطا به رسول خدا صلی الله علیه وآله، بیان گر تذکر عمر به اشتباه پیامبر است. در روایتی آمده است:

عن نافع عن ابن عمر قال: لما توفي عبدالله بن أبي جاء ابنه عبدالله بن عبدالله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله أن يعطيه قميصه يكفن فيه أباه فأعطاه ثم سأله أن يصلي عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وآله ليصلي عليه، فقام عمر فأخذ بثوب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله تصلي عليه وقد نهاك ربك أن تصلي عليه؟ فقال رسول الله: «انما خيرني الله فقال: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً)»<sup>۹۳</sup> وسأزیده علی السبعین. قال [عمر]: إِنَّهُ منافق! قال: فصلی علیه رسول الله صلى الله عليه وآله فأنزل الله تعالى: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ)<sup>۹۴</sup>؛<sup>۹۵</sup>

---

۸۹. فتح الباری: ۸ / ۳۳۳. همچنین ر.ک: تحفة الأحوذی: ۳ / ۱۳۶؛ الفتح السماوی: ۲ / ۸۴۳؛ لباب النقول فی أسباب النزول: ۱۵۰، به نقل از ابن حجر عسقلانی.

۹۰. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۷ / ۱۹.

۹۱. الفرق بین الفرق: ۲۱۰ - ۲۱۱.

۹۲. الفصل فی الملل والنحل: ۴ / ۲.

۹۳. سوره توبه: آیه ۸۰.

۹۴. همان: آیه ۸۴.

نافع از ابن عمر نقل می کند که گفت: وقتی عبدالله بن اُبی بن سلول مُرد، پسرش عبدالله بن عبدالله نزد رسول خدا آمد و از ایشان درخواست کرد که پیراهن خود را جهت تکفین پدرش به او عطا کند. پیامبر پیراهن خویش را به وی عطا کرد. سپس از آن حضرت درخواست کرد که بر پدرش نماز بخواند. عمر برخاست و پیراهن رسول خدا را گرفت و گفت: ای رسول خدا، آیا تو بر او نماز می خوانی در حالی که

پروردگارت تو را از این کار نهی کرده است؟ رسول خدا فرمود: خداوند مرا در این کار مخیر کرده و فرموده است: «بر آنان استغفار کنی یا نکنی [یکسان است] اگر هفتاد مرتبه هم آمرزش بطلبی خداوند آن ها را هرگز نمی بخشد» و من بیش از هفتاد مرتبه [استغفار خواهم کرد] عمر گفت: او منافق است.

[ابن عمر] گفت: رسول خدا بر او نماز خواند و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «و هرگز برای احدی از مردگان آنان نماز نخوان و بر سر قبرش نایست».

بر اساس این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار اشتباه شده و بر خلاف امر خداوند بر یک منافق نماز گزارده است، در حالی که عمر حکم الهی را می دانسته و به پیامبر تذکر داده است. این موضوع - چنان که گفتیم - برتری عمر نسبت به پیامبر را به دیگران القاء می کند.

علاوه بر مطلب فوق، این حدیث - العیاذ بالله - بیان گر بی بهره گی پیامبر از دانش ادبیات عرب و فهم معانی آیات قرآن است، تا آن جا که شارحان صحیح بخاری در فتح الباری<sup>۹۶</sup> و ارشاد الساری<sup>۹۷</sup> به این امر اعتراض و استفاده تخییر از آیه مورد استناد پیامبر را نفی کرده اند. این موضوع نیز تلویحاً برتری عمر نسبت به پیامبر را القاء می کند؛ چرا که پیامبر به اشتباه از آیه حکم به تخییر را برداشت کرد، اما عمر چنین برداشتی از آیه نداشته است!<sup>۹۸</sup> اما راویان مجامع حدیثی اهل تسنن در پایین آوردن مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله پا را از این هم فراتر گذاشته و - العیاذ بالله - فهم و آگاهی ایشان را در امور عادی و عرفی نیز کمتر از مردم عادی معرفی کرده اند. موسی بن طلحه از پدرش طلحه بن عبیدالله نقل می کند:

۹۵. صحیح البخاری: ۵ / ۲۰۶؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۱۶ و ۸ / ۱۲۰؛ السنن الکبری (بیهقی): ۳ / ۴۰۲؛ عمدة القاری: ۱۸ / ۲۷۲؛ تفسیر الطبری: ۱۰ / ۲۶۰؛

تفسیر القرطبی: ۸ / ۲۱۸ - ۲۱۹؛ تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۳۹۲ - ۳۹۳؛ تفسیر الجلالین: ۴۶۵ - ۴۶۶؛ الدر المنثور: ۳ / ۲۶۶؛ فتح القدیر: ۲ / ۳۹۰؛ تفسیر

الآلوسی: ۱۰ / ۱۵۳ - ۱۵۴؛ تاریخ الإسلام: ۲ / ۶۶۰؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ۴ / ۶۵

۹۶. فتح الباری: ۸ / ۲۵۲.

۹۷. ارشاد الساری: ۷ / ۱۵۵.

۹۸. نکته دیگری که از این حدیث استفاده می شود، مقبول بودن تبرک به لباس رسول خدا در بین مسلمانان معاصر با آن حضرت است. به عبارت دیگر چنان چه اهل تسنن این حدیث را - که در صحیح مسلم و بخاری و دیگر منابع معتبر آن ها آمده است - صحیح بدانند، باید بپذیرند که تبرک جستن به لباس پیامبر و استشفاء از ایشان در میان مسلمانان معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله امری معمول و مقبول بوده است، از همین رو وهابی ها حق اعتراض به این امور را نخواهند داشت.

مررت مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْمِ عَلَى رُؤُوسِ النَّخْلِ، فَقَالَ: مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالُوا: يَلْقَحُونَهُ، يَجْعَلُونَ الذِّكْرَ فِي الْأُنْثَى فَيَتَلَقَّحُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَظُنُّ يَغْنَى ذَلِكَ شَيْئاً قَالَ: فَاخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرْكُوهُ؛

با رسول خدا از کنار قومی که بالای درختان خرما بودند می گذشتیم. حضرت پرسید: این گروه چه می کنند؟ گفتند: مشغول تلقیح (درختان) هستند و (گرده درختان) نر را بر درختان ماده قرار می دهند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: گمان نمی کنم به این کار نیازی باشد. [طلحه] گفت: این خبر را به مردم رساندند و مردم کار تلقیح درختان را رها ساختند.

بر اساس این روایت، مردم با اعتماد به سخن پیامبر دست از تلقیح کشیدند و آن سال تمام محصولات از بین رفت و - به اصطلاح عرب - خرماهای مدینه «شیص» و غیر قابل استفاده شدند. در ادامه روایت آمده است:

فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّ كَانُ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيَصْنَعُوهُ، فَإِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا، فَلَا تَوَاضَعُونَ بِالظَّنِّ؛<sup>۹۹</sup>

خبر از بین رفتن محصولات را به رسول خدا رساندند. پیامبر فرمود: چنان چه تلقیح درختان به آن ها نفع می بخشد، آن را انجام دهند. من بر اساس گمان سخن گفتم. مرا به خاطر [سخن گفتن بر اساس] ظن مؤاخذه نکنید!

این حدیث از یک منظر اشتباه و خطا را بر پیامبر جایز می داند و علم ایشان را حتی در امور عرفی نیز نفی می کند، اما از منظری دیگر بیان گر اعتقاد مسلمانان صدر اسلام به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است تا آن جا که به گمان و ظن پیامبر نیز اعتماد و بر اساس آن عمل می کرده اند. پس حدیث فوق از یک نگاه نافی عصمت و از نگاهی دیگر مثبت عصمت است، با این وجود دروغ بودن این حدیث بسیار روشن است چرا که شأن و منزلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار بالاتر و ساحت ایشان پاکیزه تر از این نسبت هاست که بر اساس ظن خود دستوری به ضرر مسلمانان صادر فرمایند و پس از تحمیل خسارات فراوان به مردم، از رأی خود منصرف شوند - از این نسبت های ناروا به خدا پناه می بریم - .

اما علی رغم بطلان آشکار این حدیث، عالمان اهل سنت آن را مبنای استنباط احکام قرار داده و بر مبنای آن قواعدی اصولی را پایه گذاری کرده اند. به عنوان مثال «نووی» ضمن شرح این حدیث، در حجیت یا عدم حجیت اجتهاد نبی و اجتهاد بر اساس ظن و گمان به بحث می پردازد<sup>۱۰۰</sup> و این از اعتماد وی به این حدیث مجعول حکایت دارد.

۹۹. صحیح مسلم: ۷ / ۹۵ / ح ۶۲۷۵؛ مسند أحمد: ۱ / ۱۶۲ / ح ۱۳۹۵؛ سنن ابن ماجه: ۲ / ۸۲۵ / ح ۲۴۷۰؛ مسند أبی یعلی: ۲ / ۱۲ / ح ۶۳۹ فتح

الباری: ۴ / ۳۳۵؛ مسند أبی داوود: ۳۱؛ کنز العمال: ۱۱ / ۴۶۴ / ش ۳۲۱۷۹؛ تفسیر الالوسی: ۱۳ / ۷۲.

۱۰۰. شرح صحیح مسلم: ۱۵ / ۱۱۶.

البته جعل حدیث جهت پایین آوردن شأن رسول خدا صلی الله علیه وآله به همین جا ختم نمی شود. در منابع حدیثی اهل تسنن احادیثی از برخی صحابه مانند ابوهریره، عبدالله بن عمر، طلحه، عایشه، انس بن مالک و افرادی از این قبیل نقل شده که بر اساس آن ها پیامبر بی جهت مؤمنان را سب می کرده و مورد آزار قرار می داده است. البته همه این احادیث از سوی راویان آن ها جعل نشده است و ممکن است برخی از احادیث در دوره های مختلف و از سوی دشمنان پیامبر جعل و به این افراد منتسب شده باشد، چنان که شواهدی بر جعل این گونه احادیث در زمان معاویه وجود دارد.<sup>۱۰۱</sup> هر چند دروغ گویی برخی از این صحابه مانند ابوهریره بر اهل تحقیق ثابت شده و سدّ عدالت صحابه در هم شکسته است به طوری که تمام تلاش ها برای ترمیم آن بی نتیجه است.

در ادامه، بحث را با طرح چند حدیث در این زمینه پی می گیریم.

در صحیح بخاری بابی است با عنوان «باب قول النبی من اذیته فاجعله له زکاة ورحمة»؛ باب گفتار پیامبر، در مورد این که [خدا یا من] هر کس را اذیت کرده ام، آن را برای وی زکات و رحمتی قرار ده. در این باب احادیثی با همین مضمون نقل شده است.

بخاری و مسلم از ابوهریره نقل می کنند:

**سمع النبی - صلی الله علیه وآله - یقول: أَللّٰهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَيْتَهُ فَاجْعَلْ ذَلِكْ لَهُ قَرَبَةً إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛**<sup>۱۰۲</sup>

از پیامبر شنیدم که می گفت: خداوند، هر یک از مؤمنان را که سب کرده ام [این فعل را] موجب نزدیکی او به خودت در روز قیامت قرار ده.

در روایت دیگری نیز از ابوهریره آمده است:

**قال رسول الله صلی الله علیه وآله: أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَّخِذُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَنْ تَخْلِفْنِيهِ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَأَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَذَيْتَهُ أَوْ شَتَمْتَهُ أَوْ لَعَنْتَهُ أَوْ جَلَدْتَهُ فَاجْعَلْهَا لَهُ صَلَاةً وَزَكَاةً وَقَرَبَةً تَقْرَبُهُ بِهَا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛**<sup>۱۰۳</sup>

پیامبر گفت: خداوند، من از تو عهدی می خواهم که از آن تخلف نخواهی کرد. بدرستی که من بشر هستم، پس هر مؤمنی را که اذیت کرده ام و یا به وی ناسزا گفته ام و یا بی جهت تازیانه زده ام، این امور را برای ایشان معادل زکات و نماز و مایه نزدیکی ایشان به خودت در روز قیامت قرار ده.

عایشه نیز در حدیثی به نقل از پیامبر می گوید:

۱۰۱ . برای اطلاع بیشتر از این گونه روایات ر.ک: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۴.

۱۰۲ . صحیح البخاری: ۷ / ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ۸ / ۲۶؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۱؛ عمدة القاری: ۲۲ / ۳۱۰؛ صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۴۴۶.

۱۰۳ . مسند أحمد: ۲ / ۴۴۹؛ صحیح مسلم: ۸ / ۲۵؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۱؛ المصنّف (ابن ابی شیبه): ۱۱ / ۱۹۰ / ش ۲۰۲۹۴؛ صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۴۴۷؛ المعجم الأوسط: ۸ / ۳۳۰؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۲۳۵ / ش ۱۵۵۷؛ کنز العمال: ۳ / ۶۰۹ / ش ۸۱۵۰؛ تفسیر البغوی: ۲ / ۳۴۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴



## اللهم إنما أنا بشر فلا تعاقبني بستم رجل من المسلمين؛<sup>۱۰۴</sup>

خداوند، همانا من بشر هستم، پس مرا به واسطه ناسزاگویی به مردی از مسلمانان عقاب نکن.

ابن حجر عسقلانی این دسته از احادیث را مطرح و به آن ها اشکال می کند. وی می نویسد:

أخرجه من حديث أنس وفيه تقييد المدعو عليه بأن يكون ليس لذلك بأهل ولفظه «إنما أنا بشر أرضى كما يرضى البشر وأغضب كما يغضب البشر فأیما أ حد دعوت عليه من أمتي بدعوة ليس لها بأهل أن يجعلها له طهوراً وزكاه وقربه بها منه يوم القيامة»؛

مسلم پس از نقل این حدیث از انس، قید استحقاق نداشتن افراد مورد نفرین را از متن «خداوند، من بشر هستم و چنان که بشر گاه راضی و گاهی خشمگین می شود، من نیز گاه رضایت مند و گاه خشمگین می شوم؛ پس هر گاه به یکی از افراد اتمم

نفرین کردم و او استحقاق آن را نداشت، نفرین مرا برای وی مایه پاکی و به منزله زکات و وسیله تقرب به خودت در روز قیامت قرار بده» استفاده نموده است.

وی در ادامه به اشکالی قابل توجه اشاره کرده و می نویسد:

## إن قيل: كيف يدعو صلى الله عليه وآله بدعوة علي من ليس لها بأهل؛<sup>۱۰۵</sup>

اگر گفته شود که چطور [ممکن است پیامبر] به کسی نفرین کند که استحقاق آن را ندارد.

این اشکال با حدیث زیر بیشتر شکل گرفته و واضح تر می شود. ابن حجر به روایتی در این باره اشاره کرده و می نویسد:

وقد أخرج أبو داود عن أبي الدرداء بسند جيد رفعه: «إن العبد إذا لعن شيئاً سعدت اللعنة إلى السماء فتغلق أبواب السماء دونها ثم تهبط إلى الأرض، فتأخذ يمينه ويسره فإن لم تجد مساعاً رجعت إلى الذي لعن فإن كان أهلاً وإلاً رجعت إلى قائلهم»؛<sup>۱۰۶</sup>

ابوداود از ابودرداء نقل می کند: «وقتی بنده ای چیزی را لعن کند، لعن وی به سوی آسمان رود. آن گاه درب های آسمان بسته می شود، سپس لعن به زمین فرود می آید و درب های زمین نیز بر آن بسته می شود [یعنی لعن معلق می ماند]. آن گاه جانب راست و چپ را پیش می گیرد و هنگامی که محلی نیافت [در این هنگام] اگر کسی که مورد لعن قرار گرفته استحقاق آن را داشت، لعن به وی باز می گردد و در غیر این صورت به گوینده آن بازگشت می کند».

۱۰۴ . مسند أحمد: ۶ / ۱۶۰؛ مسند أبي يعلى: ۸ / ۷۸ / ح ۴۶۰۶؛ الأدب المفرد: ۱ / ۱۳۴ / ح ۶۲۵؛ با اندکی اختلاف در دو منبع اخیر.

۱۰۵ . فتح الباری: ۱۱ / ۱۴۷.

۱۰۶ . همان: ۱۰ / ۳۸۹. هم چنین ر.ک: سنن أبي داود: ۲ / ۴۵۷ / ح ۴۹۰۵؛ الأذکار النووية: ۳۵۲ / ح ۱۰۶۸؛ رياض الصالحين: ۶۱۵ / ح ۱۵۵۶؛ الجامع الصغير: ۱ / ۳۱۶ / ح ۲۰۶۹؛ كنز العمال: ۳ / ۶۱۴ / ح ۸۱۷۰ و ۶۱۷ / ح ۸۱۹۳.

از مجموع احادیث اهل سنت که درباره لعن وارد شده است استفاده می شود که چون پیامبر - نعوذ بالله - افرادی را که مستحق آن نبوده است لعن می کرد، پس این لعن ها باید به خود پیامبر بازگردد!

ابن حجر ضمن طرح این سؤال، برای حل مشکل تلاش بسیاری کرده، اما تلاش وی نافرجام مانده است. البته این همه کوشش فقط به خاطر آن است که وی به جهت تعصب باطل نخواستہ احادیثی را که در کتب معتبر اهل تسنن آمده رد کند، در صورتی که دروغ بودن آن ها بسیار روشن و واضح است. این موضوع و نظایر آن بیان گر این حقیقت تلخ است که نزد اهل سنت حفظ اعتبار کتب عالمان سنی بر حفظ مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رجحان دارد و مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله پایین تر از یک فرد عادی و بلکه پایین تر از یک شخص فاسق است؛ تا آن جا که حجاج بن یوسف ثقفی به خود جرأت داده و به پیامبر و زائران قبرش جسارت کرده و بگوید:

**تَبَّأَ لَهُمْ! إِنَّمَا يَطُوفُونَ بِأَعْوَادٍ وَرَمَّةٍ بَالِيَةٍ! هَلَّا طَافُوا بِقَصْرِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ الْمَلِكِ؟ أَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ خَلِيفَةَ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ رَسُولِهِ؟<sup>۱۰۷</sup>**

بریده باد [ریشه مردمانی که به زیارت رسول خدا می روند و در آن جا] به دور مشتی استخوان پوسیده طواف می کنند! بهتر است که بر قصر امیرالمؤمنین عبدالملک طواف کنند. آیا نمی دانند که خلیفه یک فرد مسلمان بهتر از رسول وی است؟!

خالد بن عبدالله قسری که تردیدی در ناصبی بودن وی وجود ندارد<sup>۱۰۸</sup> نیز درباره هشام بن عبدالملک می گوید:

**فَأَنْتَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلْقِهِ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَأَنْتَ أَكْرَمَ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْهُ؛<sup>۱۰۹</sup>**

تو خلیفه خدا در زمین و میان مخلوقات هستی و محمد فرستاده خدا به سوی مردم بود؛ پس تو گرامی تر از محمد در نزد پروردگار هستی.

در مقابل نظریه اهل سنت پیرامون عصمت پیامبران، شیعه معتقد است که همه پیامبران خدا پیش از نبوت و پس از آن معصوم و از هر گناه کوچک و بزرگی مصونند، چرا که عصمت یکی از شرایط لازم برای هدایت گری خلق است، از این رو پیامبران باید معصوم باشند تا هدایت - که هدف اصلی ارسال رسل از سوی خداوند است - حاصل شود. به

---

۱۰۷. سنن أبی داود: ۲ / ۴۰۰ / ش ۴۶۴۲ و ۴۶۴۳؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۵ / ۲۴۲؛ العقد الفرید: ۲ / ۲۲۱؛ الكامل فی اللغة والأدب: ۱ / ۵۸؛ النصائح الکافیة: ۱۰۶؛ إمتاع الأسماع: ۱۲ / ۲۵۹.

۱۰۸. برای ناصبی بودن وی این جریان را که ابن ابی الحدید به نقل از مبرد نقل می کند کافی است. ابن ابی الحدید می نویسد: «أن خالد بن عبدالله القسری لما كان أمير العراق في خلافة هشام، كان يلعن علياً على المنبر، فيقول: اللهم العن علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، صهر رسول الله على ابنته، وأبالحسن والحسين! ثم يقبل على الناس، فيقول: هل كنيتم؟»؛ شرح نهج البلاغه: ۴ / ۵۷.

۱۰۹. الأخبار الطوال: ۳۴۶.

حکم عقل اگر پیامبر معصوم نباشد، تناقض لازم می آید که در مباحث آینده به دیدگاه شیعه در این باره خواهیم پرداخت.

در این میان جایگاه کتاب بخاری - علی رغم وجود چنین احادیثی - در نزد جمهور اهل سنت به قدری بالاست که می گویند: صحیح ترین کتاب پس از قرآن مجید است و بخاری برای نوشتن هر حدیث، ابتدا غسل می کرده و دو رکعت نماز می خوانده است!<sup>۱۱۰</sup> که برای اطلاع بیشتر از فضایل این کتاب! می توان به مقدمه فتح الباری مراجعه نمود. تا به این جا برخی از احادیث باطل و دروغینی را که در صحاح اهل سنت درباره شخصیت پیامبر اکرم و انبیاء گذشته علی نبینا وآله وعلیهم السلام مطرح بود ذکر کردیم. البته در صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح آن ها احادیث کذب و نادرست دیگری نیز وجود دارد که حیا مانع از نقل آن ها می شود.<sup>۱۱۱</sup>

---

۱۱۰. مقدمه فتح الباری: ۵ و ۴۹۰.

۱۱۱. در این کتاب ها روایاتی از عایشه پیرامون ارتباط جنسی او با پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که بازگو نمودن این مطالب در میان مردم شرم آور است، چه رسد به این که در کتابی قرن به قرن بچرخد و در اختیار عموم مردم قرار گیرد!

## لزوم عصمت از دیدگاه شیعه

کلام متکلمین و اندیشمندان شیعه

دیدگاه برخی فِرَق را درباره عصمت به قدر ضرورت بیان کردیم و اکنون به بررسی دیدگاه شیعه می پردازیم. از نظر شیعه حجت خدا اعم از پیامبر و امام باید معصوم باشد. سید مرتضی رحمه الله علیه حجیت اجماع را به بازگشت آن به قول امام علیه السلام مستند می کند و در این باره می نویسد:

إنما قلنا: إن إجماعهم حجة لأن في إجماع الإمامية قول الإمام الذي دلت العقول على أن كل زمان لا يخلو منه، وأنه معصوم لا يجوز عليه الخطأ في قول ولا فعل، فمن هذا الوجه كان إجماعهم حجة ودليلاً قاطعاً؛<sup>۱۱۲</sup>

این که ما قائل هستیم که اجماع علماء شیعه حجت است برای این است که در اجماع امامیه قول امام وجود دارد. امامی که أدله عقلی دلالت می کنند بر این که [زمین] هیچ گاه از او خالی نیست و او معصوم است و خطا در گفتار و کردار او ممکن نیست. از همین جهت است که اجماع عالمان شیعه حجت است و حضور معصوم دلیل قاطعی بر اعتبار اجماع.

مرحوم شیخ طوسی نیز درباره عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله می نویسد:

ذلك مما تمنع منه الأدلة القاطعة في أنه لا يجوز عليه السهو والغلط؛<sup>۱۱۳</sup>

سهو و اشتباه از اموری است که با دلائل قطعی و یقینی از پیامبر ممتنع است.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی علاوه بر یادآوری کمال فهم، هوشمندی و مبرا بودن امامان از اموری هم چون خطا، سهو و نسیان می افزاید:

كلما ينفر عنه من دناءة الأباء وعهر الأمهات والفظاظ والغلظة والأبنه وشبهها والأكل على الطريق وشبهه؛<sup>۱۱۴</sup>

۱۱۲ . الإنتصار: ۸۱ . هم چنین ر.ک: فقه القرآن (قطب الدین راوندی): ۲ / ۹۳.

۱۱۳ . الإستبصار: ۱ / ۳۷۱، ذیل حدیث ۱۴۱۱.

۱۱۴ . کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد: ۴۷۲.

[پیامبر و امام باید] از آن چه که نفرت آور است [منزه باشد] به مانند پستی و فرومایگی در نَسَب پدری و مادری، بد اخلاقی، تندخویی، امراض [روحی و جسمی]، ابتلاء به ابنه و مانند آن، و از غذا خوردن در مسیر راه و مواردی از این قبیل [پرهیز کند].

علامه حلی رحمه الله نیز در توصیف معصوم می نویسد:

إِنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ مِنْهُ الصَّغَائِرُ وَلَا الْكِبَائِرُ، لَا عَمْدًا وَلَا سَهْوًا وَلَا غَلَطًا فِي التَّأْوِيلِ، وَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَنْزَهًا عَنِ ذَلِكَ مِنْ أَوَّلِ عَمْرِهِ إِلَى آخِرِهِ؛<sup>۱۱۵</sup>

سر زدن گناهان بزرگ و کوچک از معصوم جایز نیست، خواه عمدی باشد و خواه سهوی. هم چنین در بیان تأویل، معصوم نباید مرتکب غلط و اشتباه شود و در کارنامه زندگی معصوم، از ابتدای عمر تا آخر باید از این امور منزه و پاک باشد.

مرحوم فاضل مقداد<sup>۱۱۶</sup> در شرح عبارت «علامه حلی» می گوید:

أَصْحَابُنَا حَكَمُوا بِعَصْمَتِهِمْ مُطْلَقًا، قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَبَعْدَهَا؛<sup>۱۱۷</sup>

علماء شیعه به عصمت امامان به طور مطلق، چه قبل و چه پس از نبوت حکم کرده اند.

از نظر ایشان پیامبران در حوزه هایی هم چون: عقاید، افعال، تبلیغ دین و امور عرفی عصمت دارند. بر این اساس برخی از عالمان شیعه معتقدند که معصوم در موضوعات و مصادیق نیز دچار اشتباه نمی شود.

مرحوم شهید ثانی نیز در این باره می نویسد:

وَأَمَّا عِلْمُ الْحَدِيثِ: فَهُوَ أَجَلُ الْعُلُومِ قَدْرًا وَأَعْلَاهَا رَتْبَةً، وَأَعْظَمُهَا مَثُوبَةً بَعْدَ الْقُرْآنِ، وَهُوَ مَا أُضِيفَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ إِلَى الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَوْلًا أَوْ فِعْلًا أَوْ تَقْرِيرًا أَوْ صِفَةً، حَتَّى الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالْيَقِظَةَ وَالنُّومَ؛<sup>۱۱۸</sup>

علم حدیث پس از قرآن در بالاترین جایگاه ارزش، منزلت و ثواب قرار دارد. آن علم برگرفته از پیامبر و امامانی است که در گفتار، کردار و تقریر و یا صفتی از صفات هم چون حرکات، سکانات و خواب و بیداری<sup>۱۱۹</sup> معصوم هستند.

مرحوم مجلسی به نقل از کتاب «عقائد شیخ صدوق» می نویسد: «عقیده ما

درباره پیامبران، فرستادگان، پیشوایان و ملائکه این است که اینان از هر پلیدی، پاکند و مرتکب گناهان کوچک و بزرگ نمی شوند».

۱۱۵ . إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين: ۳۰۳.

۱۱۶ . فاضل مقداد دانشمندی فقیه، اصولی و متکلم است. ایشان کتاب هایی در اعتقادات تألیف کرده است که هر چند در محافل و حوزه های علمی شهرت چندانی ندارند، ولی کتاب های بسیار مهم و ارزشمندی است.

۱۱۷ . إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين: ۳۰۴.

۱۱۸ . منیة المرید: ۳۶۹ - ۳۷۰.

۱۱۹ . به زودی خواهیم گفت که «النبي والمعصوم تنام عينه ولا ينام قلبه»؛ چشم ظاهری معصوم می خوابد، ولی قلب او بیدار است نه فقط در احکام و اجتناب از گناهان و انجام اطاعت الاهی، بلکه در خواب و هنگام سکوت، چرا که وی باید اسوه و الگویی الاهی باشد.

در ادامه با استدلال به آیه (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)<sup>۱۲۰</sup> چنین نقل می‌کند: «کسانی که عصمت اینان را انکار می‌کنند، نشان گر بی معرفتی آنان است».<sup>۱۲۱</sup>

علامه مجلسی تصریح می‌کند که این تعریفی که شیخ صدوق از عصمت به دست داده است، مورد اتفاق تمامی علماء شیعه و از ضروریات مذهب امامیه است. ایشان می‌نویسد:

وبعدها قول أئمتنا سلام الله عليهم بذلك المعلوم لنا قطعاً بإجماع أصحابنا رضوان الله عليهم، مع تأييده بالنصوص المتظافرة حتى صار ذلك من قبيل الضروريات في مذهب الإمامية. وقد استدل عليه أصحابنا بالدلائل العقلية؛<sup>۱۲۲</sup>

عصمت به این معنا در شأن اهل بیت علیهم السلام، به دلیل اجماع و روایات بسیار ثابت شده است، به طوری که این اعتقاد در زمره ضروریات مذهب امامیه به شمار می‌رود. علماء شیعه برای اثبات عصمت، به دلیل های عقلی نیز استدلال می‌کنند.

شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز تأکید می‌کند که اعتقاد شیعه درباره عصمت با ادله نقلی و عقلی اثبات شده است. ایشان پس از نقل حدیثی که بیان گر سرزدن سهو از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، آن را حمل بر تقیّه کرده است. وی در علت حمل این روایت بر تقیّه می‌نویسد:

لكثرة الأدلة العقلية والنقلية على استحالة السهو عليه مطلقاً؛<sup>۱۲۳</sup>

به خاطر دلیل های عقلی و نقلی بسیار بر این که ارتکاب سهو در هر شرایطی [از معصوم] محال است.

وی در کتاب التنبیه بالمعلوم نیز می‌نویسد:

علماء و فقهاء شیعه در بیشتر کتاب های فقهی و تمام کتاب هایی که در اصول اعتقادات نوشته اند به این مطلب تصریح

می‌کنند که سهو در عبادات و غیر آن به هر کیفیتی مردود است.<sup>۱۲۴</sup>

لازم است بدانیم که این صفات به پیشوایان شیعیان اختصاص ندارد، بلکه انبیاء گذشته و ملائکه نیز این گونه اند. اگر کسی این کلمات را درباره ائمه علیهم السلام غلوّ و زیاده گویی بپندارد، پس در مورد انبیاء و ملائکه نیز باید همین پندار را داشته باشد، در حالی که هرگز چنین نیست.

اعتقاد به عصمت اختصاص به مکتب تشیّع ندارد، بلکه عده ای از بزرگان اهل سنت اعتقاد ما را پذیرفته اند؛<sup>۱۲۵</sup>

هر چند قول این افراد خلاف مشهور اهل سنت است.<sup>۱۲۶</sup>

۱۲۰. سوره تحریم: آیه ۶.

۱۲۱. بحار الأنوار: ۱۱ / ۷۲: الإعتقادات فی دین الإمامية: ۹۶.

۱۲۲. بحار الأنوار: ۱۱ / ۹۱.

۱۲۳. وسائل الشیعة: ۸ / ۱۹۹.

۱۲۴. التنبیه بالمعلوم من البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو والنسیان: ۱۳ - ۱۴.

۱۲۵. شرح معانی الآثار: ۴ / ۲۸۹.

عینی حنفی در عمده القاری در اعتقادش پیرامون عصمت انبیاء می نویسد:

مذهبی انّ الأنبياء معصومون من الكبائر والصغائر، قبل النبوة وبعدها.<sup>۱۲۷</sup>

در همین راستا، صاحب مرقاة المفاتیح نیز از ابن حجر می نویسد:

فإنّ الأصح المختار عند المحققين أنّ الأنبياء - صلوات الله وسلامه عليهم - معصومون قبل النبوة وبعدها من كبائر الذنوب وصغائر عمدتها وسهوها.<sup>۱۲۸</sup>

زرقانی، یکی از علماء بزرگ فرقه مالکیّه در شرح خود بر کتاب موطأ مالک می نویسد:

إنه معصوم من الذنوب بعد النبوة وقبلها وكبيرها وصغيرها وعمدتها وسهوها على الأصح، في ظاهره وباطنه، سرّه وجهه، جدّه ومزحه ورضاه وغضبه كيف؟ وقد أجمع الصحب على اتباعه والتأسي به في كل ما يفعله؛<sup>۱۲۹</sup>

بر اساس قول صحیح، پیامبر صلی الله علیه وآله پس از نبوت و پیش از آن از گناهان کبیره و صغیره، عمداً و یا سهواً، در ظاهر و باطن، خفا و آشکار، در حالت جدی و شوخی و خشنودی و غضب... معصوم است. چگونه [ممکن است او معصوم نباشد] در حالی که همه صحابه بر تبعیت از او و تأسی به او در تمام افعالش اجماع دارند؟

نکاتی که از کلام زرقانی استفاده می شود:

الف . تعبیر «على الأصح» نشان گر آن است که بعضی از علماء اهل سنت معتقد به این گفته نیستند؛

ب . معصوم حتی در فکر و ذهن خود به فکر خلاف و انحراف نمی افتد؛

ج . صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بر وجوب تبعیت و تأسی به ایشان به نحو اطلاق اجماع دارند و این اجماع دلیلی قطعی بر عصمت آن حضرت است، زیرا اگر کم ترین احتمال اشتباه و سهو در قول یا فعل رسول الله صلی الله علیه وآله می دادند، ایشان را به صورت مطلق قدوه و اسوه خود بر نمی گزیدند.

وی در ادامه به نقل کلام حافظ سبکی پرداخته و می گوید:

اجتمعت الأمة على عصمة الانبياء فيما يتعلق بالتبليغ وغيره من الكبائر والصغائر والخسنة والمداومة على الصغائر، من صغائر لا تحط من رتبهم، خلاف ذهب المعتزلة وكثير من غيرهم إلى جوازها. والمختار

المنع، لأننا أمرنا بالإقتداء بهم فيما يصدر عنهم، فكيف يقع منهم ما لا ينبغى. ومن جوزه لم يجوزه بنص ولا دليل؛<sup>۱۳۰</sup>

---

۱۲۶ . البته باید توجه داشت که ما در موضوعات اعتقادی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد به روایت و کلام علماء عامه ولو مختصر نیازی نداریم و این که گاهی به کلمات آنان اشاره می کنیم، به خاطر دفع شبهات و اثبات حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

۱۲۷ . عمده القاری: ۱۸ / ۹ .

۱۲۸ . مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۵ / ۱۷۲۰، شرح حدیث ۲۴۸۲ .

۱۲۹ . شرح الزرقانی: ۷ / ۳۲۷ .

۱۳۰ . همان: ۷ / ۳۲۸ .

امت اسلامی بر پاکی انبیاء از گناهان بزرگ و کوچک و پستی ها و در امور تبلیغی و غیر تبلیغی اجماع دارند، اما در ارتکاب گناهان کوچکی که موجب وهن و سبکی پیامبر نشود اختلاف نظر وجود دارد. معتزله و بسیاری از اشاعره معتقد به جواز ارتکاب آن گناهان هستند و قولی که ما انتخاب کردیم ممنوعیت چنین گناهی است؛ چرا که ما مأمور به تبعیت از آن ها در هر عملی که انجام می دهند هستیم، و چطور اعمال ناشایست از آن ها سر بزند در حالی که از طرفی ارتکاب آن اعمال جایز نیست و از طرف دیگر ما نیز مأمور به اقتدا باشیم.

پس حافظ سبکی نیز بر خلاف جمهور اهل سنت پیامبران را معصوم می داند و معتقد است که اگر انجام گناهان کوچک برای پیامبر جایز باشد، باید ادله اقتدا و تبعیت از ایشان تخصیص بخورد و حال آن که هیچ دلیلی بر چنین تخصیصی وجود ندارد.

بر اساس آن چه گذشت، عصمت پیامبران از سه جهت عمومیت و اطلاق دارد:

۱. حجت خدا از ابتداء تا انتهای عمر معصوم است؛
۲. عصمت به گناه و معصیت اختصاص ندارد، بلکه خطا و سهو و نسیان را هم در برمی گیرد؛
۳. عصمت، امور عرفی و اجتماعی را نیز شامل می شود و به عقائد، تبلیغ احکام شریعت و انجام واجبات و محرمات اختصاص ندارد.

#### دلیل های عقلی عصمت

#### دلیل یکم: تأمین غرض

واضح است که نصب پیامبر و جانشین او عبث نیست، بلکه خداوند متعال از این کار هدف و غرض مهمی دارد. این غرض تنها با عصمت حجت های خدا تأمین می شود و اگر نبی و امام معصوم نباشند، هدف حاصل نمی شود و این از باری تعالی محال است. پس نبی یا امام باید معصوم باشد. خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید در این باره می نویسد:

ويجب في النبي العصمة، ليحصل الوثوق فيحصل الغرض؛<sup>۱۳۱</sup>

عصمت در نبی واجب است تا این که اطمینان [مردم به او] حاصل شود و در نتیجه غرض از [فرستاده شدن] او حاصل گردد.

در توضیح کلام محقق طوسی به چند نکته اشاره می کنیم:

**نکته یکم:** خداوند سبحان با بندگانش به صورت مستقیم ارتباط برقرار نمی کند، پس باید میان خالق و مخلوق واسطه ای باشد تا این ارتباط را برقرار سازد. واسطه میان خدا و انسان ها نمی تواند از جنس ملک باشد، زیرا علاوه بر نیاز به انس انسان ها به آنان، الگویی عملی برای انسانها باید باشند تا بتوانند در عمل از آنان الگو برداری کنند. از این



رو اگر خدای تعالی مَلک و فرشتگان را نیز برای هدایت انسان ها می فرستاد، باید به شکل همانان قرار می داد، همان طور که خدای تعالی در این باره می فرماید:

(وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ).<sup>۱۳۲</sup>

**نکته دوم:** واسطه میان خدا و خلق باید از سوی خدای متعال تعیین و نصب گردد و هیچ کس در این کار شایستگی دخالت ندارد که در سطور گذشته به آن پرداختیم.

**نکته سوم:** خداوند متعال پس از پیامبر امامی را نصب کرده است؛ از همین رو هیچ کوتاهی از جانب پروردگار صورت نگرفته و رابط میان خلق و خالق موجود است.

**نکته چهارم:** خداوند از نصب امام هدف و غرضی دارد و خواهان تحقق آن است.

**نکته پنجم:** تأمین غرض و رسیدن به هدف از نصب امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله متوقف است بر اطمینان مردم به آن امام الهی و اگر مردم به امام اعتماد نکرده و او را قبول نداشته باشند، غرض الهی محقق نمی شود. به عبارت دیگر چنان چه مردم احتمال دهند که ممکن است امام مرتکب دروغ، خطا و اشتباه شود، بی گمان در رفتار و گفتار او شک و شبهه به وجود می آید و غرض الهی از نصب امام حاصل نمی گردد.

در مقابل اگر مردم به رفتار و گفتار امام اطمینان داشته باشند، همین اعتماد موجب می شود به سخنان و فرامین او گوش فرا دهند و او را به عنوان رابط میان خدا و خلق بپذیرند. پس برای تحصیل غرض الهی، امام باید معصوم باشد.

### دلیل دوم: اعتبار سنت در گرو عصمت

مرحوم شهید ثانی می نویسد:

وَأَمَّا عِلْمُ الْحَدِيثِ فَهُوَ أَجَلُ الْعُلُومِ قَدْرًا وَأَعْلَاهَا رَتْبَةً وَأَعْظَمُهَا مَثُوبَةً... وَهُوَ مَا أُضِيفَ إِلَى النَّبِيِّ وَإِلَى الْأُئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ قَوْلًا أَوْ فِعْلًا أَوْ تَقْرِيرًا أَوْ صِفَةً حَتَّى الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالْيَقْظَةَ وَالنُّومَ;<sup>۱۳۳</sup>

علم حدیث پس از قرآن بالاترین علوم از نظر قدر و منزلت، برترین علوم از نظر رتبه و جایگاه، و عظیم ترین علوم از نظر اجر و پاداش است... آن علم برگرفته از پیامبر و امامانی است که در گفتار، کردار، تقریر و یا صفتی از صفات هم چون حرکات، سکنت، خواب و بیداری معصوم هستند.

در بیان این سخن شهید ثانی باید گفت: دین مقدس اسلام بر سه محور اساسی استوار است:

یکم: اعتقادات؛

دوم: احکام؛

سوم: اخلاق. کسی که دارای چنین محورهایی شود فقیه است.<sup>۱۳۴</sup>

۱۳۲ . سوره انعام: آیه ۹.

۱۳۳ . منیة المرید: ۳۶۹ - ۳۷۰.

هر سه محور از قرآن و سنت اخذ می گردد. قرآن کلام خدا و مورد قبول تمامی مسلمانان است و سنت مجموعه عقائد، احکام و آدابی است که از رفتار، گفتار و تقریر پیامبر و جانشینان او علیهم السلام سرچشمه می گیرد. پس پیامبر اکرم و امام باید در قول، فعل و تقریر معصوم باشند تا بتوان سنت را منبع معتبر و مورد اعتمادی برای اخذ دین برشمرد. باید توجه داشت که هرچند قرآن - براساس حدیث شریف ثقلین - از نظر رتبه بر سنت مقدم است، اما در قرآن عمومات، اطلاقات و مجملات فراوانی وجود دارد که مخصّصات، مقیّدات و مبینات آن ها در سنت بیان شده است. پس در فهم قرآن و احکام آن به سنت نیازمندیم؛ سنتی که باید به شخصی معصوم مستند باشد تا رفتار و گفتار و حتی تقریر (سکوتی که از آن رضایت استفاده شود) او حجّت و مورد اعتماد باشد. محال است پیامبر و امامی که از طرفی منصوب از جانب خداوندند و حجت او بر خلق، اما از طرفی دیگر از آنان خطا، سهو و نسیان سر بزنند.

### دلیل سوم: «فاقد الشيء لا يعطى»؛ کسی که ندارد چگونه ببخشد؟!

بر اساس حکم روشن عقل، کسی که چیزی ندارد نمی تواند آن را به دیگران ببخشد، فرقی نمی کند آن شیء مادی باشد یا معنوی.

مرحوم علامه مجلسی در این باره می فرماید:

واعتقادنا فيهم أنهم موصوفون بالكمال والتمام والعلم من أوائل أمورهم إلى أواخرها، لا يوصفون في شيء من أحوالهم بنقص ولا جهل؛<sup>۱۳۵</sup>

اعتقاد ما درباره معصومین این است که ایشان موصوف به کمال و تمام در تمامی امور و موصوف به علم از ابتدای عمر تا آخر آن هستند، و هرگز و در هیچ جهتی از احوالاتشان نقصی وجود ندارد.

بر اساس این عبارت، معصوم هیچ گاه به نقص، جهل، انحراف، سهو، خطا و فراموشی دچار نمی شود؛ زیرا کار نبی یا امام رساندن بشریت به کمال است، پس چگونه کسی که ناقص است می تواند دیگران را به کمال برساند؟ جاهل چگونه می تواند به دیگران علم بدهد؟ و کسی که ندارد چگونه ببخشد؟ در نتیجه آن که هدایت دیگران را بر عهده دارد، باید دارای تمامی کمالات بوده و از هر نقصی مبرا باشد و این همان معصوم است. پس با نبود عصمت، هدایتی حاصل نمی شود.

### دلیل چهارم: اقتدا و پیروی در سایه عصمت

آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که به انسان ها پیروی و تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را گوشزد می کند که به برخی از آیات می پردازیم.

---

۱۳۴. فقیه واقعی کسی است که در هر سه حوزه به درک عمیقی رسیده باشد. البته در اصطلاح حوزوی «فقیه» تنها در حوزه احکام به کار می رود؛ حال آن که احکام یک سوم اسلام است و فقیه در اصطلاح قرآن کسی است که درک عمیقی از تمام آموزه های دین دارد، چرا که براساس آیه شریفه (فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) (سوره توبه: آیه ۱۲۲) تفقه در دین، یعنی رسیدن به درک عمیق در هر سه حوزه عقاید بر اساس مبانی صحیح، احکام شرعی اعم از واجبات، محرمات، مستحبات، مکروهات و مباحات و بالاخره اخلاق صحیح می باشد.

آیه یکم:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)<sup>۱۳۶</sup>

آن چه را که پیامبر آورده است بگیرید و انجام دهید و آن چه را که پیامبر از آن نهی کرده است وانهیید و ترک کنید. با توجه به معنای این آیه شریفه، مأموریم که بدون هیچ قید و شرطی پیرو پیامبر باشیم. حال آن که اگر احتمال دهیم که پیامبر در امر و نهی مرتکب خطا، سهو یا فراموشی می شود، دیگر نمی توان از دستورات او پیروی کرد و به فرض تبعیت از وی، در صورت خطا و اشتباه در امری که ابراز می دارد، ما نیز به امر الهی اطاعت از حجت، مرتکب خطا و اشتباه خواهیم شد که این تناقضی است آشکار. پس امر خداوند به پیروی مطلق از دستورات پیامبر دلیل روشنی است بر لزوم عصمت ایشان.

آیه دوم:

خداوند سبحان در آیه دیگری می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)<sup>۱۳۷</sup>

هر آینه رسول خدا برای شما الگویی نیکو است.

بر اساس این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی خدا به عنوان «اسوه حسنه» معرفی شده و روشن است تنها کسی می تواند اسوه نیکویی باشد که گناه، خطا و فراموشی در او راه ندارد و او در همه حرکات و سکنات از خطا، سهو و نسیان معصوم است.<sup>۱۳۸</sup>

حافظ تقی الدین سبکی<sup>۱۳۹</sup> همین معنا را یادآور شده است، آن جا که زرقانی مالکی در نقل کلام وی چنین می آورد:

«با وجود این که خدا دستور پیروی از انبیاء را داده است، پس چگونه معقول است از آنان اموری ناشایست سر بزنند؟!»<sup>۱۴۰</sup>

**دلیل پنجم: اعتبار بازخواست الهی در پرتو عصمت**

---

۱۳۶ . سوره حشر: آیه ۷.

۱۳۷ . سوره احزاب: آیه ۲۱.

۱۳۸ . لازم به ذکر است که در آیات و روایات فراوانی بر تأسی و پیروی از پیامبر تأکید شده است و مسلمین نیز با عمل به همین آیات و روایات، رفتار پیامبر را زیر نظر داشته اند تا از آن نمونه و الگویی که خدا او را معرفی نموده است پیروی کنند.

۱۳۹ . سبکی از عالمان اهل سنت در فقه، اصول، تفسیر، حدیث، نحو و لغت بوده است. وی در روستای «سُبک» از کشور مصر به دنیا آمد. به دنبال علم به شهرهای اسکندریه، دمشق، مکه، مدینه مسافرت نمود و در نهایت به قاهره آمد و در آن جا مستقر شد. او منصب قضاوت در شام و هم چنین ریاست مدرسه دارالحدیث را عهده دار بود. او در عهد خویش به «شیخ الاسلام» ملقب شد و آثارش به یکصد و پنجاه تألیف می رسد. وی متوفای ۷۵۶ هجری است.

۱۴۰ . شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة: ۷ / ۳۲۸.

خداوند متعال انبیاء و اوصیاء را فرستاده است و برای هر یک از ایشان شریعتی قرار داده تا دین الاهی را برپا کنند و به تبع حجت را بر بندگان تمام.

در قسمتی از دعای ندبه اشاره شده است که اگر نبی یا امام معصوم نباشد، احتجاجی باطل میان خداوند و مکلفین صورت خواهد گرفت. در قسمتی از دعای ندبه می خوانیم:

وکلُّ شرع له شریعة ونهجت له منهجاً وتخیرت له أوصیاء مستحفظاً بعد مستحفظاً، اقامة  
لدینک وحجة علی عبادک، ولئلا یزول الحق عن مقره ویغلب الباطل علی أهله ولا یقول أحد لو  
لا أرسلت إلینا رسولا منذراً وأقمت لنا علماً هادياً فتتبع آیاتک من قبل أن نذل ونخزی؛<sup>۱۴۱</sup>

و به پیامبران شریعت، طریقت و آیینی عطا کردی و برای آنان اوصیاء و جانشینانی برگزینی تا یکی پس از دیگری، از مدتی تا مدتی معین نگهبان دین و پاسدار آیین و شریعت و حجت بر بندگان تو باشد، تا آن که دین حق از قرارگاه خود خارج نشود و اهل باطل غلبه پیدا نکنند و تا کسی نتواند بگوید: ای خدا، چرا به سوی ما رسول نفرستادی تا ما را از جانب تو به نصیحت ارشاد کند و چرا پیشوا نگماشتی که ما از آیات و رسولانت پیروی کنیم؟

محل شاهد دو عبارت «إقامة لدینک» و «حجة علی عبادک» است.

هدف از بعثت انبیاء و نصب اوصیاء همانا برپایی دین و اتمام حجت بر بندگان است. حجت یعنی دلالت روشن. این که خبر واحد حجت است، یعنی خبر واحد وظیفه مکلف را روشن می نماید و موجب اشتغال ذمه و گردن گیری مکلف است، چرا که خبر واحد یا حکمی را بر عهده مکلف می گذارد که می گوئیم حکم منجز است و به گردن مکلف مسئولیتی را بار می کند، و یا رخصتی برای او می آورد که اصطلاحاً به آن می گویند معذر. پس باید حجت باشد تا بازخواست الاهی از ناحیه پروردگار بر مکلفین تمام باشد و از ناحیه مکلفین در مقام عذراوری برای خداوند متعال کامل باشد.

حال اگر در امام ارتکاب سهو، خطا، فراموشی راه داشته باشد، آیا این بازخواست و احتجاج کامل می شود؟ خیر! چرا که با وجود احتمال خطا در اعمال، گفتار و تقریر امام، احتجاج با بندگان باطل است؛ از همین رو باید در قول، فعل و تقریر امام احتمال سهو و فراموشی و خطا راه نداشته باشد.

### دلیل ششم: سرپرستی دین و شریعت

علامه حلی دلیل دیگری بر لزوم عصمت پیشوایان دین و رهبران هدایت ذکر کرده است. وی می نویسد:

لأنهم حفظة الشرع والقوامون به؛<sup>۱۴۲</sup>

رهبران [هدایت] نگاهبانان شریعت و سرپرستان آن هستند.

القوامون جمع قیّم است. «قیّم» کسی را گویند که کفالت و سرپرستی دیگری را به عهده گرفته و از منافع وی محافظت می کند و اجازه دارد به نفع او در اموالش تصرف کند.

۱۴۱. إقبال الأعمال: ۱ / ۵۰۵؛ بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۰۵.

۱۴۲. نهج الحق وکشف الصدق: ۱۶۴؛ عقائد الإمامیة: ۶۷.

پیشوایان، محافظین و مرزبانان حدود شریعت و مدافع حقوق و منافع دین هستند و اجازه نمی دهند زیاده و نقصانی در شریعت راه یابد. روشن است که تنها کسی می تواند از دین محافظت کند که معصوم باشد. پس جانشین پیامبر باید معصوم باشد و اگر جانشین پیامبر آیه ای را اشتباه معنا کند و یا به غلط حکمی از او صادر شود و یا درست کار نباشد، مسلماً چنین کسی به خود، جامعه و دین ضربه می زند و زیان ناشی از این ضربه تا ابد باقی خواهد ماند.

### **دلیل هفتم: پیروی امام از پیروانش!**

تردید نیست که نهی از منکر و پذیرش آن بر همه مسلمانان واجب است و اگر پیشوا و رهبر مردم معصوم نباشد و مرتکب گناه و خطا شود، باید او را نهی کرد و او نیز باید این نهی را بپذیرد؛ در نتیجه امام پیرو کسانی می شود که باید از او پیروی کنند. و بدین ترتیب جایگاه امام و مأموم عوض می گردد، یعنی امام، مأموم و مأموم، امام می شود، در حالی که امام برای امامت و پیشوایی نصب شده است.

### **دلیل های نقلی عصمت**

#### **آیات قرآن:**

علاوه بر دلیل های عقلی، دلیل هایی دیگر از آیات قرآن و روایات مبنی بر لزوم عصمت حجت های الهی اقامه شده است که در این بخش به بررسی آیات قرآن در این باره می پردازیم.

چنان که پیشتر بیان شد، «عصمت» از مباحث مشترک میان فرقه های مختلف مسلمانان است، با این تفاوت که اهل تسنن آن را ذیل مباحث نبوت مطرح می کنند و شیعیان علاوه بر نبوت، در امامت نیز به آن می پردازند. با این نگاه آیات قرآنی مربوط به «عصمت» را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. آیاتی که بیان گر عصمت انبیاء است؛

۲. آیاتی که تنها عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بیان می کنند؛

۳. آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارند؛

۴. آیاتی که مربوط به عصمت امامان است.

البته چون بحث ما در امامت است، آیات مربوط به انبیاء را در فصل شبهات عصمت مطرح خواهیم کرد و در ادامه به بررسی اقسام دیگر آیات خواهیم پرداخت.

#### **آیاتی که بیان گر عصمت پیامبر اکرم است**

برخی از آیات قرآن کریم تنها بیان گر عصمت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله هستند و به عصمت انبیاء دیگر و یا اوصیاء الهی نظر ندارند. خدای تعالی در سوره نجم به بیان اوصاف حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله می پردازد و ضمن نفی گمراهی از ایشان، تمام سخنان حضرتش را مستند به وحی الهی می داند. در آیات دوم تا چهارم این سوره می خوانیم:

**(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى);**

صاحب شما (محمد مصطفی صلی الله علیه وآله) گمراه و در ضلالت نیست و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و سخنش جز وحی الهی نیست.

هر یک از این سه آیه به روشنی بیان گر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. خدای تعالی در آیه ای دیگر نسیان و فراموشی را نیز از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نفی می کند و می فرماید:

**(سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى);<sup>۱۴۳</sup>**

ما (آیات قرآن را) بر تو قرائت می کنیم، پس تو فراموش نمی کنی. هم چنین در آیه ای دیگر به صورت مطلق به اطاعت از دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امر می کند و می فرماید:

**(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا);<sup>۱۴۴</sup>**

آن چه رسول خدا برای شما آورد (و امر کرد) آن را بگیرید (و اطاعت کنید) و از آن چه شما را نهی کرد، بپرهیزید. چنان که پیشتر بیان شد، مقام آمریت مطلق لزوماً نیازمند عصمت است، پس این آیه نیز با اثبات آن مقام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، عصمت ایشان را ثابت می کند.

**آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارد**

یکی از آیاتی که به روشنی بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء ایشان دلالت دارد «آیه تطهیر» است. در این آیه از اراده خداوند بر دور کردن پلیدی از اهل بیت علیهم السلام و پاک گردانیدن ایشان سخن به میان آمده است. آیه تطهیر که مهم ترین آیه در اثبات عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء الهی علیهم السلام است، به جهت اهمیت آن در مبحث عصمت امامان علیهم السلام به بررسی تفصیلی آن پرداخته و بحث آن را به آن بخش موکول می کنیم.

آیه دیگر در این باره، آیه ای است که خدای تعالی می فرماید:

**(وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ);<sup>۱۴۵</sup>**

و از خلقی که آفریده ایم گروهی به حق هدایت و به حق دادگری می کنند. بدون تردید این آیه بر عصمت تمام هدایت کنندگان به سوی حق دلالت می کند؛ زیرا کسی که می خواهد دیگران را به حق هدایت و بر اساس آن داوری کند، لزوماً باید دو خصوصیت داشته باشد. نخست این که حق را کاملاً بشناسد تا هیچ گاه در تشخیص آن از باطل به اشتباه نیفتد، و دوم این که همواره بر محور حق حرکت کند و هرگز از

۱۴۳ . سوره اعلی: آیه ۶

۱۴۴ . سوره حشر: آیه ۷

۱۴۵ . سوره اعراف: آیه ۱۸۱

آن دور نگردد تا برای دادگری بر اساس حق صلاحیت داشته باشد. روشن است که اگر کسی از حق جدا شود، صلاحیت هدایت مردم به سوی حق و دادگری بر اساس آن را نخواهد داشت و کسی که حق را بشناسد و از آن عدول نکند به یقین معصوم است. بنابراین امتی که خداوند آن‌ها را برای هدایت و دادگری بر اساس حق برگزیده است، معصوم هستند و می‌دانیم که تنها پیامبران و اوصیاء ایشان شأنیت هدایت و دادگری به حق را دارند. در نتیجه این آیه یقیناً بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء حضرتش علیهم السلام دلالت دارد و بلکه از یک نگاه به عصمت همه انبیاء الاهی و اوصیاء ایشان نیز دلالت می‌کند که به جهت پرهیز از طولانی شدن بحث از پرداختن به این موضوع صرف نظر می‌کنیم.

آیه دیگری که عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کند آیه یکصد و سوم سوره آل عمران است. خدای تعالی در این آیه با امر بر اعتصام و تمسک به حبل خویش می‌فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)<sup>۱۴۶</sup>

و همگی به حبل خداوند تمسک کنید و از گرد آن متفرق نشوید.

چنان که می‌بینیم، در این آیه بندگان خدا به صورت مطلق به اعتصام بر حبل خداوند امر شده اند و روشن است که امر مطلق به اعتصام به کسانی که مرتکب خطا و عصیان شوند محال است. پس آیه فوق بی شک بر عصمت حبل الله دلالت دارد و چون در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - که تنها مفسر و تبیین کننده کتاب است - اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان مصداق حبل الله معرفی شده اند،<sup>۱۴۷</sup> پس این آیه بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء ایشان اشاره دارد.

آیه دیگر، آیه شریفه انذار است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)<sup>۱۴۸</sup>

همانا تو فقط ترساننده ای و هر قومی را هدایت گری است.

این آیه نیز بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، زیرا - چنان که پیش از این نیز اشاره شد - انذار و هدایت دیگران بدون برخورداری از عصمت ناممکن است. پس آن کس که وظیفه انذار و هدایت قومی را بر عهده دارد باید معصوم باشد. روشن است که خطاب خداوند در این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و خداوند پیامبر خویش را منذر می‌خواند و بر اساس سنت صحیح و صریح نبوی، «هاد» در این آیه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قصد کرده است.<sup>۱۴۹</sup> در نتیجه آیه فوق نیز به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وصی ایشان نظر دارد.

۱۴۶. سوره آل عمران: آیه ۱۰۳.

۱۴۷. تفسیر الثعلبی: ۳ / ۱۶۳؛ شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۹ / ح ۱۷۸؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام (ابن عقدة): ۱۸.

۱۴۸. سوره رعد: آیه ۷.

۱۴۹. المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۲۹ - ۱۳۰؛ تفسیر ابن ابی حاتم: ۷ / ۲۲۲۵ / ح ۱۲۱۵۲.

خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۱۵۰</sup>

بلکه آنان بندگان تکریم شده و مقرب خدایند که هرگز در سخن گفتن از او پیشی نمی گیرند و بر اساس امر خداوند عمل می کنند.

پرواضح است که این فقط معصوم است که هرگز در سخن گفتن بر خدا پیشی نمی گیرد و همواره بر اساس امر و فرمان خداوند عمل می کند، و از آن جا که در سنت نبوی، پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام مصداق «عباد مکرمون» معرفی شده اند، لذا این آیه شریفه نیز بی شک به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء حضرتش دلالت دارد. آیه مبارکه زیر نیز بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام دلالت دارد. خداوند سبحان می فرماید:

(مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)<sup>۱۵۱</sup>

هر که با رسول خدا به مخالفت برخیزد، پس از آن که راه هدایت بر او آشکار گردید و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را به همان راه ضلالتی که برگزیده و اگذاریم و او را به جهنم افکنیم که بد منزلگاهی است. آیه دیگر آیه مودت است. از این آیه نیز می توان عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود که بحث تفصیلی پیرامون آن را به محل خود وامی گذاریم.

آیاتی که مربوط به عصمت امامان الهی است

آیه یکم: «آیه عهد»

یکی از آیاتی که بر عصمت امامان الهی دلالت دارد، آیه مبارکه عهد است. در این آیه خداوند انتصاب حضرت ابراهیم علیه السلام را به امامت تبیین و نیز رسیدن این مقام والا را به ظالمان نفی می کند. خداوند متعال می فرماید:

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)<sup>۱۵۲</sup>

و یاد آر هنگامی را که خداوند ابراهیم علیه السلام را به کلماتی ابتلاء و امتحان فرمود و آن امتحان ها را به اتمام رسانید. خداوند فرمود: همانا تو را برای مردم امام قرار می دهم. [ابراهیم] عرض کرد: و از ذریه من نیز [به این مقام خواهند رسید]؟ خداوند فرمود: عهد من به ستم کاران نخواهد رسید.

آیه ذکر شده یکی از مهم ترین دلایل شرط عصمت برای امام است. از همین رو است که امامان اهل بیت علیهم السلام برای اثبات لزوم عصمت امام به این آیه استناد و استدلال کرده اند.

۱۵۰ . سوره انبیاء: آیه ۲۶ - ۲۷.

۱۵۱ . سوره نساء: آیه ۱۱۵.

۱۵۲ . سوره بقره: آیه ۱۲۴.



عالمان شیعه نیز به تبعیت از پیشوایان معصوم خود در بحث از عصمت امام به آن استناد کرده و به بررسی آن پرداخته اند. مرحوم طبرسی رحمه الله در این باره می نویسد:

إستدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوماً عن القبائح؛ لأن الله سبحانه نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم، ومن ليس بمعصوم فقد يكون ظالماً، إما لنفسه، وإما لغيره؛<sup>۱۵۳</sup>

اصحاب ما بر اساس این آیه استدلال می کنند که شخصی امام نمی شود مگر آن که از زشتی ها معصوم باشد، زیرا خدای سبحان رسیدن عهد خودش - که امامت است - به ظالم را نفی کرده است و هر کس معصوم نباشد، پس به یقین ظالم است، یا به نفس خود [ظلم کرده]، یا به غیر از خودش.

از جمله نکات فراوانی از آیه عهد به دست می آید، این نکته مهم است که امامت به جعل و گزینش خداوند و عهد الهی است. اما آن چه به بحث «عصمت» مربوط می شود، نفی امامت ظالم است؛ از این رو لازم است اندکی معنای ظالم را بررسی کنیم. راغب درباره معنای «ظلم» می نویسد:

الظلمة عدم النور وجمعها ظلمات... ويعبر بها عن الجهل والشرك والفسق كما يعبر بالنور عن أضدادها... و«الظلم» عند أهل اللغة وكثير من العلماء: «وضع الشيء في غير موضعه المختص به»... والظلم يقال في مجاوزة الحق الذي يجري مجرى نقطة الدائرة ويقال فيما يكثر وفيما يقل من التجاوز، ولهذا يستعمل في الذنب الكبير وفي الذنب الصغير، ولذلك قيل لأدم في تعذيبه وفي إبليس ظالم وإن كان بين الظالمين بون بعيد.

قال بعض الحكماء: «الظلم ثلاثة: الأول: ظلم بين الإنسان وبين الله تعالى وأعظمه الكفر والشرك والنفاق... والثاني: ظلم بينه وبين الناس... والثالث: ظلم بينه وبين نفسه»؛<sup>۱۵۴</sup>

ظلمت عدم نور و جمع آن ظلمات است... از جهل و شرک و فسق نیز به ظلمت تعبیر می شود، چنان که از ضدّ این امور به نور تعبیر می شود... ظلم از نظر اهل لغت و بسیاری از عالمان، به معنای قرار دادن شیء در غیر موضعی است که به آن

اختصاص دارد... و به تجاوز از حق - که حول نقطه مرکز دایره می گردد - ظلم گفته می شود. چه این تجاوز زیاد باشد یا کم،<sup>۱۵۵</sup> در هر صورت ظلم نامیده می شود و بر این اساس در گناه کوچک و بزرگ استعمال می گردد، از همین رو تعدی

۱۵۳ . تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۳۷۷.

۱۵۴ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۱۵ - ۳۱۶.

۱۵۵ . درباره امیر مؤمنان علیه السلام گفته شده است که: «قتل فی محراب عبادته لشدّة عدالته»؛ به خاطر شدت عدالتش در محراب عبادت کشته شد. این تعبیر بیان گر آن است که امیر مؤمنان کم ترین انحرافی از مدار حق نداشته است. خاموش کردن شمع بیت المال در لحظاتی که امام علیه السلام مشغول کار دیگری می شدند از همین امر حکایت دارد. این حدّ از عدالت برای احدی جز پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام ممکن نیست. از همین رو است که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «ألا وأنکم لا تقدرون علی ذلک، ولكن أعینونی بورع واجتهاد وعفّة وسداد»؛ شما بر این کار

حضرت آدم نیز ظلم دانسته شده<sup>۱۵۶</sup> و ابلیس ظالم نامیده شده است، هر چند که بین آن دو ظلم فاصله ای بسیاری وجود دارد.

برخی از حکما گفته اند که ظلم سه دسته است: [نخست] ظلمی که بین انسان و خدای تعالی رخ می دهد و بزرگترین ظلم [از این قبیل] کفر و شرک و نفاق است... [دوم] ظلمی که انسان نسبت به سایر مردم روا می دارد... و [سوم] ظلمی که انسان به نفس خود می کند.

با توجه به آیات قرآن نیز می توان مراتبی برای ظلم بیان کرد. مصادیق ظلم که در قرآن بیان شده عبارتند از:

الف) شرک. خدای تعالی می فرماید:

(إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)<sup>۱۵۷</sup>;

همانا شرک ظلمی بزرگ است.

ب) کفر. درباره کافران آمده است:

(وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ)<sup>۱۵۸</sup>;

و کافران همان ظالمان هستند.

ج) افترا و دروغ بستن به خدا. خدای تعالی در این باره می فرماید:

(فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)<sup>۱۵۹</sup>;

---

قادر نیستید، ولیکن مرا به واسطه ورع، کوشش، عفت و پرهیز از گناه یاری کنید؛ نهج البلاغه: نامه ۳ / ۷۰؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۶ / ۲۰۵.

۱۵۶. ظلم دامنه بسیار وسیعی دارد و شامل کمترین تجاوز از حق - که مصداق آن ترک اولی است - و بیشترین انحراف از آن - که مصداقش کفر و شرک است - می شود. ظلمی که در این جا به حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام نسبت داده شده است نباید منافاتی با عصمت ایشان داشته باشد؛ چرا که عصمت انبیاء با دلایل عقلی و نقلی فراوان اثبات شد و هیچ تردیدی در آن نیست؛ پس باید گفت مراد از ظلم در مورد حضرت آدم چیزی جز ترک اولی نخواهد بود، چرا که ترک اولی از آن جهت که برای پیامبران و اولیاء خدا تجاوز از حق به حساب می آید، ظلم است؛ اما ظلمی نیست که با عصمت منافات داشته باشد.

اما علاوه بر ظلم، به حضرت آدم نسبت «عصیان» هم داده شده است (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (سوره طه: آیه ۱۲۱). در این مورد هم باید گفت «عصیان» معنایی بیشتر از ترک طاعت ندارد و ترک اولی نیز از مصادیق ترک طاعت است. در نتیجه منظور از ظلم و عصیانی که به حضرت آدم و پیامبران دیگر علی نبینا وآله وعلیهم السلام نسبت داده شده است ترک اولی است که مرتکب شده اند و ترک اولی نیز با عصمت منافات ندارد (مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء، صفحه ۱۰ به بعد به تفصیل این موضوع پرداخته است).

توجه به این اصل مهم ضروری است که اگر در موردی ظواهر آیات و روایات با دلایل قطعی در تعارض بود، باید از ظهور آیات و روایات دست برداشت. به عنوان مثال دلیل هایی قطعی بر نفی تجسیم خداوند وجود دارد، از سوی دیگر از ظهور برخی آیات جسمانیت خدای تعالی به دست می آید. در این جا بر اساس اصل یاد شده باید از ظهور رفع ید و یا آن را تأویل کرد. در مورد عصمت انبیاء نیز ادله قطعی فراوانی وجود دارد، از این رو هر جا ظاهر آیه یا روایتی بر عدم عصمت پیامبران دلالت داشت حتماً باید از آن دست برداشت و با توجه به قرائن، معنای صحیحی برای آن بیابیم.

۱۵۷. سوره لقمان: آیه ۱۳.

۱۵۸. سوره بقره: آیه ۲۵۴.

۱۵۹. سوره آل عمران: آیه ۹۴.

پس آن کس که پس از اتمام حجت بر خداوند دروغ بدهد، پس همانان همان ستم کاران هستند.  
(د) حکم نکردن به آن چه خداوند نازل فرموده است.

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛<sup>۱۶۰</sup>

پس کسانی که پس از این (حجت) بر خدا دروغ بدهند، البته هم آنان ستم کاران خواهند بود.  
(ه) تجاوز و تعدی از حدود الاهی.

(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)؛<sup>۱۶۱</sup>

و کسانی که از حدود خداوند تجاوز کنند همان ها ستمکارانند.  
(و) ظلم به نفس (گناه و معصیت).

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ)؛<sup>۱۶۲</sup>

و از فرزندانشان برخی نیکوکار بودند و برخی آشکارا بر خود ستمکار شدند.  
ظالم به نفس در مقابل محسن آمده است و می دانیم محسن در مقابل «مسیء» قرار دارد.  
(ز) ترک اولی.

(وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ)؛<sup>۱۶۳</sup>

و به این درخت نزدیک نشوید که از ستم کاران خواهید بود.  
بر اساس آیه عهد که می فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، هر آن چه مصداق  
ظلم باشد از امام الاهی نفی می شود. در ادامه به بررسی و بیان عالمان در ذیل این آیه می پردازیم.

**بیان میرزای نائینی درباره دلالت آیه عهد بر لزوم عصمت امام**

در اصول این بحث مطرح است که آیا لفظ مشتق فقط در «متلبس به مبدأ» حقیقت است و مصداق دارد، یا اگر  
از تلبس خارج شد باز هم صدق می کند؟ به عبارت دیگر اگر عنوانی موضوع یک حکم واقع شود لازم است همواره آن  
موضوع برای ترتب حکم محفوظ باشد یا نه؟

برخی از عناوین به صرف تحقق برای ترتب حکم کافی هستند و برخی نه. به عنوان مثال در آیه شریفه  
(السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا)؛ دست های مردان و زنان سارق را قطع کنید. پس به محض این که عنوان  
سارق بر کسی صدق کند، حکم (قطع دست) بر او بار می شود؛ هر چند که این عنوان در زمان های بعد بر او صدق  
نکند.

مرحوم نائینی در همین مبحث می فرماید:

۱۶۰ . سوره مائده: آیه ۴۵.

۱۶۱ . سوره بقره: آیه ۲۲۹.

۱۶۲ . سوره صافات: آیه ۱۱۳.

۱۶۳ . سوره بقره: آیه ۳۵. سوره اعراف: آیه ۱۹.

(لا ینالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) قضیه حقیقه است و از بدو خلقت تا قیامت مصداق دارد. به مقتضای قاعده، در قضیه حقیقه صرف تلبس به مبدأ کفایت نمی کند و بقای بر تلبس نیز شرط است؛ مگر در مواردی که قرینه وجود داشته باشد. در آیه مورد بحث قرینه وجود دارد و آن عظمت مقام و جلالت شأن امامت است به طوری که میان امامت و عبادت اوئان تناسبی نیست. پس هر کس - اگر چه برای یک لحظه - بت یا تندیزی را عبادت کرده باشد، شایستگی تصدی مقام امامت را نخواهد داشت.<sup>۱۶۴</sup>

### بیان مرحوم آخوند خراسانی

امام صادق علیه السلام در روایتی پس از ذکر طبقات پیامبران و رسولان،<sup>۱۶۵</sup> درباره مصداق ظالم - در آیه عهد - می فرماید:

### من عبد صنماً أو وثناً لا یكون إماماً؛

هر کس بت یا تندیزی را عبادت کرده باشد هرگز امام نمی شود.

مرحوم آخوند خراسانی در بحث مشتق به مناسبت این روایت را مطرح کرده و به بررسی کیفیت استدلال امام پرداخته است.<sup>۱۶۶</sup>

مرحوم آخوند معتقد است که اگر عنوانی موضوع حکم قرار گرفت، آن حکم بر آن موضوع بار می شود، هر چند موضوع باقی نباشد، زیرا حکم وابسته به عنوان است. ایشان به همین موضوع اشاره کرده در مورد آیه شریفه (لا ینالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) می فرماید:

«از استدلال امام به دست می آید که اگر شخصی متلبس به عبادت اوئان شد - اگر چه برای یک لحظه - لیاقت و اهلیت امامت را نخواهد داشت».<sup>۱۶۷</sup>

### بیان علامه طباطبائی

۱۶۴ . أجدد التقريرات: ۱ / ۸۱ - ۸۲ .

۱۶۵ . امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الأنبياء والمرسلون على أربع طبقات: فنبى منبأ فى نفسه لا يعدو غيرها، ونبى یرى فى النوم ویسمع الصوت ولا یعینه فى الیقظة، ولم یبعث إلى أحد وعلیه إمام مثل ما كان إبراهیم على لوط علیهما السلام، ونبى یرى فى منامه ویسمع الصوت وبعین الملک، وقد أرسل إلى طائفه قلوباً أو کثروا، کیونس قال الله لیونس: (وَأرسلناه إلى مائة ألف أو یزیدون) قال: یزیدون: ثلاثین ألفاً وعلیه إمام، والذى یرى فى نومه ویسمع الصوت وبعین فى الیقظة وهو إمام مثل أولى العزم وقد كان إبراهیم علیه السلام نبياً ولیس یامام حتى قال الله: (إِنى جاعلک للناس إماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لا ینالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ) من عبد صنماً أو وثناً لا یكون إماماً؛ الکافی: ۱ / ۱۷۴ - ۱۷۵ / ح ۱ .

۱۶۶ . این مطلب در ضمن بحث مشتق در زمره مباحث اصولی مطرح می شود. برای نمونه ر.ک: محاضرات فى أصول الفقه: ۱ / ۲۸۶؛ نهایة الأفکار: ۱ / ۱۳۹ .

۱۶۷ . کفایة الأصول: ۱۱ / ۴۹ . نگارنده در کتاب تحقیق الأصول، جلد ۱، صفحه ۳۹۷ به بعد، به تفصیل این موضوع را بررسی کرده است.

ایشان در تفسیر المیزان می نویسد:

إِنَّ الْمَرَادَ بِالظَّالِمِينَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) مطلقاً من صدر عنه ظلم ما، من شرك أو معصية، وإن كان منه في برهه من عمره، ثم تاب وصلاح. وقد سئل بعض أساتيدنا رحمه الله عليه عن تقريب دلالة الآية على عصمة الإمام. فأجاب: أن الناس بحسب القسمة العقلية على أربعة أقسام: من كان ظالماً في جميع عمره، ومن لم يكن ظالماً في جميع عمره، ومن هو ظالم في أول عمره دون آخره، ومن هو بالعكس. هذا وإبراهيم عليه السلام أجلّ شأناً من أن يسئل الإمامة للقسمة الأول والرابع من ذريته، فبقي قسماً، وقد نفى الله أحدهما، وهو الذي يكون ظالماً في أول عمره دون آخره، فبقي الآخر، وهو الذي يكون غير ظالم في جميع عمره؛<sup>١٦٨</sup>

مراد از ظالمان در آیه شریفه (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) مطلق کسانی است که ظلمی از آنان صادر شده باشد مثل شرک یا گناه، هر چند آن ظلم در قسمتی از عمرش بوده و پس از آن توبه کرده و صالح شده باشد.

از یکی از اساتید ما رحمه الله علیه در مورد کیفیت دلالت آیه بر عصمت امام سؤال شد.

ایشان پاسخ داد: مردم بر طبق تقسیم عقلی چهار دسته اند. یا در تمام عمر ظالم بوده اند و یا در تمام عمر ظالم نبوده اند. یا در ابتدای عمر ظالم بوده اند نه در آخر عمر، و دسته چهارم این که بر عکس آن باشد [یعنی در ابتدای عمر ظلمی از وی

سر نزده و در آخر عمر ظالم شده است] شأن حضرت ابراهیم علیه السلام بالاتر از آن است که امامت را برای دسته نخست و چهارم از ذریه خود درخواست کند. پس دو قسم باقی می ماند که خداوند امامت یکی از آن دو را نفی کرده است. این نفی مربوط به دسته ای است که در ابتدای عمر ظالم بوده و در آخر عمر از ظلم دست برداشته اند. در نتیجه دسته دیگری باقی می ماند و آن دسته ای است که در تمام عمر ظلمی از آنان سر نزده باشد.

حاصل آن که آیه عهد به روشنی بر عصمت امام از ابتدای عمر تا آخر آن دلالت دارد و خداوند کسی را که در طول عمر خود حتی برای یک لحظه مرتکب ظلم شده باشد را شایسته امامت ندانسته و به این مقام نایل نمی کند.

**آیه دوم: «أولو الأمر»**

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛<sup>١٦٩</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحبان امر خود را نیز اطاعت کنید.

این آیه شریفه به آیه «ولو الامر» معروف و یکی از دلیل های محکم قرآنی بر لزوم عصمت است. برخی از دلیل های قرآنی ضمن معرفی شخص معصوم، معنای عصمت را نیز مشخص می کند. به عبارت دیگر هم در صد

١٦٨ . تفسیر المیزان: ١ / ٢٧٤.

١٦٩ . سوره نساء: آیه ٥٩.

تعیین کبرا است و هم در صدد تعیین مصداق آن کبرا. برخی دیگر تنها خود عصمت را با قطع نظر از مصداق بیان می کنند.

اگر در ذیل این آیه روایاتی را که به معرفی «اولو الامر» پرداخته اند مطرح کنیم،<sup>۱۷۰</sup>

بحث در هر دو جهت تمام می شود، یعنی هم بحث کبروی عصمت تمام است و هم افراد و مصادیقی که معصوم هستند معرفی می شوند؛ اما چون بحث ما عمومیت دارد و طرف بحث عموم اهل سنت هستند و روایات ما نیز قابل پذیرش آنان نیست؛ به همین جهت ناچاریم که فقط به بررسی جنبه عصمت در آیه شریفه پرداخته و از پرداختن به مصادیق آن خودداری کنیم.

کلمه «اطیعوا» که به صیغه امر آمده به طور قطع دلالت بر وجوب دارد، چرا که مستحب دانستن اطاعت خدا و رسول بی معناست. لیکن باید توجه داشت که اطاعت از خدا و رسول به حکم عقل لازم است، از همین رو این گونه اوامر مولوی نیستند، بلکه ارشاد به حکم عقلند.

به هر حال امر خداوند به اطاعت مطلق از هر کسی، چه مولوی باشد و چه ارشادی، بر لزوم و وجوب اطاعت از او دلالت دارد. خداوند در این آیه به اطاعت مطلق و بی قید و شرط از رسول امر کرده است.<sup>۱۷۱</sup>

یعنی اطاعت از خداوند متعال و فرستاده اش مقید به زمان و یا مکان معینی نیست و از همه جهات اطلاق دارد. اطاعت از اولو الامر نیز همین طور است. پس بر

اساس این آیه باید به عصمت «اولو الامر» ملتزم شویم، چرا که اگر «ولی امر» از روی سهو، خطا و نسیان به معصیت امر کند؛ مثلاً بگوید این خمر را بنوشید باید از او اطاعت کنیم، در حالی که نوشیدن آن از سوی خداوند نهی شده است، در نتیجه عدم عصمت اولو الامر به اجتماع نقیضین منجر می شود و اجتماع نقیضین نیز محال است. به عبارتی واضح تر خداوند از یک سو به اطاعت مطلق از «اولو الامر» دستور داده است و آنان نیز به شرب خمر امر می کنند. در واقع این خداوند است که به شرب خمر امر کرده است و از سوی دیگر خدای تعالی از شرب خمر نهی فرموده است، در نتیجه این همان تناقض آشکار است و چنین تناقضی باطل است، از همین رو باید پذیرفت که «اولو الامر» لزوماً باید معصوم باشند و بر خلاف دستور خدا حکمی ندهند.

با این بیان «ولی امر» به حرام فرمان نمی دهد و سهو، خطا و نسیان بر او عارض نمی گردد.

---

۱۷۰. در ذیل این آیه از معصوم روایت شده است: «هم اولو الامر الذین امر الله بطاعتهم»؛ اهل بیت علیهم السلام مصداق اولو الامر هستند [همان ها] که خداوند [مردم را] به اطاعت از ایشان امر کرده است؛ رک: تفسیر البرهان: ۲ / ۱۱۳؛ وسائل الشیعه: ۲۷ / ۶۷؛ بحار الانوار: ۲۳ / ۲۹۳.

۱۷۱. اطاعت از پدر و مادر بنا به آیه شریفه (وَابِلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) واجب است، چرا که اطاعت اوامر و نواهی پدر و مادر از مصادیق احسان و مهربانی به آن هاست؛ اما اطاعت از آن ها اطلاق ندارد، بلکه مقید است به این که آن ها امر به حرام نکرده باشند. به عبارت دیگر، به نص صریح قرآن که اطاعت پدر و مادر تا آن جا و وجوب دارد که امر به حرام نکرده باشند، از این رو (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ اگر پدر و مادر، تو را بر شرک به خدا که آن را به حق نمی دانی وادار کنند در این صورت دیگر آن ها را اطاعت مکن.

اگر اطاعت از پدر و مادر اطلاق داشت باید معتقد به عصمت آن ها می شدیم.

فخر رازی که در فلسفه، کلام، تفسیر و علم اصول مهارت خاصی دارد و اهل سنت او را امام المفسرین می دانند، در تفسیر خود به دلالت آیه بر عصمت «اولو الامر» اقرار می کند.<sup>۱۷۲</sup> هر چند نیازی به اعتراف او نیست و هر کسی که مقدمات و مبادی ادبیات و عقائد را آموخته باشد به راحتی می تواند این حقیقت را از آیه استظهار کند.

پس آیه شریفه بر عصمت اولوالامر دلالت دارد. از سوی دیگر همه اهل سنت به اتفاق معترفند که ابوبکر معصوم نیست و کسی که معصوم نباشد، بالتبع اولوالامر نیز نخواهد بود.

### اشکال فخر رازی

فخر رازی پس از این که به دلالت آیه بر عصمت اقرار می کند می نویسد: «خیلی بعید است که مراد از اولوالامر در این آیه امامانی باشد که روافض (شیعیان) مدعی عصمت آنان هستند؛ زیرا برای اطاعت از امامان شیعه لازم است آنان را بشناسیم و دستورات آن ها به ما رسیده باشد.

وی در ادامه می افزاید:

### فلو أوجب علينا طاعتهم قبل معرفتهم كان هذا تكليف ما لا يطاق؛<sup>۱۷۳</sup>

اگر پیش از آن که ایشان را بشناسیم اطاعت آنان بر ما واجب باشد، تکلیف «ما لا یطاق» لازم می آید.

به عبارتی اطاعت مشروط به شناخت است و لازمه شناخت دسترسی داشتن به آنان است، در حالی که نه دسترسی به آنان داریم و نه معرفت به آنان، و آن گاه که معرفت نبود، چگونه می توان گفت اطاعت از آنان واجب است؟ در نتیجه اگر اطاعت آن ها بر ما واجب باشد، این وجوب تکلیفی است که مکلفین قادر به انجام آن نیستند و امر به تکلیفی که قدرت بر انجام آن نباشد، قبیح و از خدای حکیم محال است. وی سپس «امت اسلامی» را مصداق «اولو الامر» معرفی می کند و مدعی می شود بر اساس این آیه «امت اسلامی» باید به طور مطلق از «امت اسلامی» پیروی کنند! این کلام به قدری سخیف است که نیازمند طرد و نفی نیست. اما در پاسخ این سخن وی که «معرفت امامی که در دست رس نباشد ممکن نیست» دو پاسخ می توان ابراز داشت:

### پاسخ نقضی:

محدثانی هم چون مسلم، احمد و بسیاری از بزرگان اهل سنت به الفاظ گوناگون از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة».<sup>۱۷۴</sup> بر اساس این حدیث، در هر زمانی باید با امام

---

۱۷۲. گفتنی است که اشاره به بیان فخررازی به جهت قانع کردن اهل سنت و کسانی که پیرو فخررازی هستند، آورده شده است. وی در ذیل این آیه می نویسد: «الآیه دالة علی أن الأنبياء عليهم السلام معصومون عن المعاصي والذنوب لأنها دلت علی وجوب طاعتهم مطلقا، فلو أتوا بمعصية لوجب علينا الإقتداء بهم فی تلك المعصية فتصير تلك المعصية واجبة علينا، وكونها معصية یوجب كونها محرمة علينا، فیلزم توارد الإيجاب والتحریم علی الشیء الواحد وإنه محال»؛ تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۶۱.

۱۷۳. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۴۶.

۱۷۴. این حدیث با این الفاظ در شرح المقاصد فی علم الکلام، جلد ۲، صفحه ۲۷۵ آمده است و در بقیه منابع اهل سنت با الفاظی مختلف به آن اشاره شده است. مثلاً در مسند أحمد: ۳ / ۴۴۶ و التاریخ الکبیر: ۶ / ۴۴۵ / ش ۲۹۴۳ به این صورت آمده است: «من مات ولیست علیه طاعة مات میتة جاهلیة». در مسند أحمد: ۴ / ۹۶؛ مجمع الزوائد: ۵ / ۲۱۸؛ مسند أبی داود: ۲۵۹؛ المعجم الکبیر: ۱۹ / ۳۸۸؛ مسند الشامیین: ۲ / ۴۳۹ / ش ۱۶۵۴؛ شرح

آن زمان بیعت کرد و اگر کسی بدون بیعت و معرفت آن امام از دنیا برود، مرگ او مرگ جاهلیت است. حال از فخر رازی می پرسیم که اگر معرفت امام میسر و امام در دست رس نبود، چرا پیامبر اکرم مسلمانان را به معرفت او مکلف کرده است؟

علاوه بر آن، مگر شناخت همیشه با در دست رس بودن ملازمه دارد؟ مگر اکنون که به رسول خدا صلی الله علیه و آله معتقدیم و او را می شناسیم، ایشان در دست رس ما است؟ پس شناخت راه های مختلفی دارد و منحصر به شناخت حضوری نیست و می توان از شنیدن سخنان، سیره و دستورات آن فرد، وی را شناخت و از همین راه از او پیروی کرد.

### پاسخ حلی:

افزون بر آن، باید توجه داشت که پیش از هر بحثی باید صحت ادعای فخر رازی اثبات شود.

آیا واقعاً ائمه اطهار علیهم السلام دسترسی نداشته اند؟ و با فرض عدم دسترسی به امامان علیهم السلام، آیا سبب این عدم توفیق ائمه بوده اند یا خود مردم موجب این محرومیت شده اند؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام که بیست و پنج سال خانه نشین بودند، خود این خانه نشینی را انتخاب کردند یا مردم در چنین خانه نشینی دخیل بودند؟ مگر نه این بود که امام کاظم علیه السلام سالها در زندان به سر بردند و مگر نه این است که امام زمان علیه السلام غائب از انظار هستند. چه کسی مقصر است؟! آری، حاکمان جائر، عالمان خدمت گذار به آن ها و مردمانی که نسبت به این امور بی تفاوت بوده اند همان مقصران اصلی اند.

ابوحنیفه را در مقابل امام صادق علیه السلام علم کردند. به مالک بن انس دستور نوشتن کتاب «موطأ» دادند و با هدف کم رنگ کردن مقام علمی ائمه علیهم السلام، به تبلیغ مالک بن انس و ابوحنیفه پرداختند و حال آن که هر دو از شاگردان امام صادق علیه السلام بودند و شافعی نیز شاگرد شاگرد امام صادق.

البته معرفت امام برای اهلیش ممکن و میسر بوده و هرگز تکلیف مالا یطاق نبوده است.

حاکمان جور با کمک چنین عالمانی دست نشانده، فقه چهارگانه ای را برای مسلمانان تأسیس کردند تا در خانه اهل بیت علیهم السلام بسته شود.

اما با این وجود، رسیدن به امام در هر زمان و اخذ احکام از ایشان ناممکن نبوده است، از این رو کسانی خدمت حضرات ائمه شاگردی کرده و کسب فیض نموده اند. در زمان کنونی نیز امکان رسیدن به خدمت امام وجود دارد، هر چند شرط و شروط

---

نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۹ / ۱۵۵؛ کنز العمال: ۱ / ۱۰۳ / ۴۶۴ / ۶ / ۶۵ / ۱۴۸۶۳ و علل الدارقطنی: ۷ / ۶۳ / ۱۲۱۴ نیز آمده است: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلیة». در الطبقات الكبرى: ۵ / ۱۴۴؛ المعجم الأوسط: ۱ / ۷۹ و کنز العمال: ۱ / ۱۰۳ / ۴۶۳ نیز این گونه آمده است: «من مات ولا بیعة علیه مات ميتة جاهلیة». در صحیح مسلم: ۶ / ۲۲؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۸ / ۱۵۶؛ فتح الباری: ۱۳ / ۵؛ المعجم الكبير: ۱۹ / ۳۳۵؛ کنز العمال: ۶ / ۵۲ / ۱۴۸۱۰ و تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۵۳۰ نیز با این الفاظ آمده است: «من مات ولیس فی عتقه بیعة مات ميتة جاهلیة». و یا در صحیح ابن حبان: ۱۰ / ۴۳۴ آمده است: «من مات ولیس له إمام مات ميتة جاهلیة».



فراوانی دارد، ولی افرادی خدمت امام زمان علیه السلام شرف حضور یافته و دستورات الهی را از آن جناب دریافت می کنند. از همین روست که هر کس نگرفت، خودش کوتاهی کرده است.

در نتیجه باید گفت: این فاصله ای که میان اکثر امت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله افتاده از طرف خداوند و ائمه علیهم السلام نبوده است و کوتاهی و تقصیر همواره از جانب مردم به وجود می آید. پس معرفت ممکن بوده و حاصل شده است؛ چرا که این معرفت برای بزرگان شیعه به وجود آمد و فقه شیعی را با این عظمت تأسیس کردند و همه فتاوی ایشان مستند به روایات اهل بیت علیهم السلام است.

### آیه سوم: «همراهی با صادقین»

خداوند در سوره توبه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)<sup>۱۷۵</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و همراه با راست گویان باشید.

همراهی به دو صورت تصور می شود: گاهی جسمی است، مثلاً «زید» با «بکر» در فلان سفر همراه شد. و گاهی همراهی به معنای پیروی در فکر و عقیده است، مثلاً فلان شخص با ابوبکر است و فلانی با علی بن ابی طالب علیه السلام. یعنی از نظر اطاعت و موافقت همراهی می کند و به اصطلاح در خط او است. این نوع همراهی حتی در صورتی که آن شخص رهبرش را ندیده باشد ممکن است. حتی ممکن است یکی در شرق عالم باشد و دیگری در غرب عالم؛ اما در عقیده، فکر و برنامه عملی با یکدیگر همراه باشند. شیعیان در قرن حاضر با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب هستند، با این

که آن حضرت را ندیده و به خدمتش نرسیده اند، و از طرفی دیگر معتقدان به ابوبکر با ابوبکر همراهند، گرچه پانزده قرن گذشته است. پس «همراهی» در آیه مبارکه به معنای دوم است.

وقتی خداوند متعال امر به همراهی با «صادقین» را به صورت مطلق و بدون قید آورده است، پس باید آن ها معصوم باشند.

حال برای شناخت «صادقین» در این آیه به سراغ روایات اهل سنت می رویم، چرا که بحث ما با اهل سنت است.

### راویان حدیث «صادقین»

راویانی که حدیث صادقین را روایت کرده اند و یا در کتاب های خویش آورده اند بسیارند که مشهورترین آن ها عبارتند از:

۱. مالک بن انس، امام فرقه مالکیه (متوفای ۱۷۹)؛

۲. ابویوسف یعقوب بن یوسف فسوی (متوفای ۲۷۷)؛

۳. ابوبکر محمد بن عمر جعابی بغدادی (متوفای ۳۵۵)؛

۴. ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)؛

۵. ابواسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷)؛

۶. ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۴۳)؛

۷. ابوالقاسم ابن عساکر، صاحب تاریخ مدینه دمشق (متوفای ۵۷۳)؛

۸. ابوحجاج جمال الدین مزّی (متوفای ۷۴۲)؛

۹. جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)؛

۱۰. قاضی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰)؛

۱۱. شهاب الدین آلوسی، صاحب تفسیر (متوفای ۱۲۷۰).

### بررسی متن احادیث:

احادیثی که در ذیل آیه یاد شده آمده با متن های مختلفی وارد شده اند. از جمله آن ها روایتی است که حافظ مزّی به سند خودش از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند:

مراد از «صادقین» در آیه شریفه، محمد و علی علیهما السلام هستند.<sup>۱۷۶</sup>

حاکم حسکانی (درگذشته ۴۷۰) در کتاب شواهد التنزیل به سند خود و به همان سندی که ابوالحجاج مزّی نقل نموده است از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند:

منظور از «صادقین» در آیه، محمد و علی علیهما السلام هستند.<sup>۱۷۷</sup>

حسین بن حکم جبری (متوفای سال ۲۸۶) - که از بزرگان علم حدیث و تفسیر به شمار می رود - به سند خود از عبدالله بن عباس نقل می کند که مراد از صادقین فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱۷۸</sup>

ابویوسف یعقوب بن سفیان نیز با سند از عبدالله بن عمر روایت کرده:

**ابن عمر قال: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ یعنی مع محمد وأهل بيته؛<sup>۱۷۹</sup>**

ابن عمر گفت: مراد از آیه (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) همراهی با محمد و اهل بیت اوست.

همین خبر را حاکم حسکانی به سند خود از طریق یعقوب بن سفیان و از قول عبدالله بن عمر روایت کرده است.<sup>۱۸۰</sup>

۱۷۶. تهذیب الکمال: ۵ / ۸۴.

۱۷۷. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۴۱ / ش ۳۵۰. با تحقیق و بررسی تک تک راویان این سند می توان گفت همه آن ها مورد وثوق رجال شناسان اهل سنت هستند.

۱۷۸. «عن ابن عباس فی قوله تعالى (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، نزلت فی علی بن ابی طالب خاصة»؛ تفسیر الجبری: ۲۷۵.

۱۷۹. مناقب آل ابی طالب: ۲ / ۲۸۸. کتاب تفسیر «یعقوب بن سفیان» در دست رس نیست، از این رو دلیل این حدیث را به واسطه کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کردیم و سند این حدیث نیز صحیح است.

۱۸۰. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۴۵ / ش ۳۵۷.

## کلام فخر رازی

فخر رازی پس از اقرار به دلالت این آیه بر عصمت، دست از بی انصافی بر نداشته و با بی اعتنایی به روایات ذیل آیه، درباره مصداق «صادقین» می گوید:

**إنه تعالى أمر المؤمنين بالكون مع الصادقين، ومتى وجب الكون مع الصادقين، فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت، وذلك يمنع من إطباق الكل على الباطل؛ ومتى امتنع اطباق الكل على الباطل، وجب إذا أطبقوا على شيء أن يكونوا محقين، فهذا يدل على أن إجماع الأمة حجة؛**

پروردگار متعال به همراهی با راست گویان امر کرده است [و چون قرآن برای همیشه و هر زمان نازل شده است] در نتیجه باید راست گویان در همه زمان ها وجود داشته باشند و راست گویان همان اجماع و اتفاق تمامی [مسلمین] است که [هیچ گاه] بر باطل اجماع نمی شود و تا زمانی که اتفاق بر باطل ممتنع باشد، هر گاه بر چیزی اتفاق نظر شد، آن چیز حق است و همین دلیل است بر حجیت اجماع.

چشم پوشی از روایات مذکور و تعصب بی جا سبب گشته که وی گرفتار مهمل گویی و پریشان بافی گردد. فخر رازی در ادامه نظر شیعه را درباره معنای آیه مبارکه مطرح می کند و با وجود این که این نظریه با سنت و روایات نبوی تطابق کامل دارد، متأسفانه باز هم به بهانه ناممکن شمردن شناخت امام شیعیان، از پذیرش حقیقت سرباز زده و تعصب وی مانع قبول و اعتراف به حق گردیده است.<sup>۱۸۱</sup>

### آیه چهارم: «آیه تطهیر»

**(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛<sup>۱۸۲</sup>**

جز این نیست که همواره خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک گرداند.

آیه تطهیر از بهترین ادله امامت اهل بیت علیهم السلام است به طوری که اگر هیچ دلیلی غیر از این آیه نبود، همین آیه به تنهایی امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند. در ادامه به بررسی محتوای معنای واژه های به کار برده شده و دلالت آیه بر عصمت امامان اهل بیت علیهم السلام می پردازیم.

### معنای واژگان آیه

**معنای «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ»**

آیه شریفه تطهیر به روشنی بر عصمت دلالت دارد و مراد از اهل بیت در این آیه، فقط پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام هستند.

با توجه به موارد استعمال «إنما»، روشن است که این واژه از ادوات حصر است و به جهت دلالت بر حصر وضع شده است، بنابراین اگر در موردی افاده حصر نکند و یا افاده حصر اضافی کند به حکم قرینه خواهد بود.

۱۸۱ . تفسیر الرازی: ۱۶ / ۲۲۰ - ۲۲۱.

۱۸۲ . سوره احزاب: آیه ۳۳.

مراد از «یرید الله» نیز یا اراده تشریحی خداوند است و یا اراده تکوینی. می دانیم که خواست تشریحی خداوند آن است که همه بندگان به اختیار از پلیدی ها اجتناب کنند و پاکیزه گردند. پس اراده تشریحی بر پاک بودن بندگان به افراد خاصی اختصاص ندارد و افراد خاصی اراده نشده اند و مخاطب اراده تشریحی عموم مکلفین اند، در حالی که خداوند سبحان در آیه تطهیر از اراده خویش بر پاک ساختن اشخاص معین و محدودی خبر می دهد؛ از این رو نمی توان گفت در این آیه اراده تشریحی مورد نظر است، بلکه یقیناً مراد آیه خبر دادن از اراده تکوینی خدای متعال بر پاک گردانیدن اهل بیت علیهم السلام است. اراده تکوینی اراده ای است که به فعل و ترک دیگری ربطی ندارد و مربوط به خود اراده کننده است، مثل این که انسان اراده می کند بخوابد یا نخوابد؛ برود یا نرود؛ بنشیند یا بایستد. اما اراده ای که انجام یا ترک آن به خواسته غیر وابسته باشد اراده تشریحی است. مانند پدری که به فرزندش بگوید: «این کار را انجام بده». و مولایی از عبد خود بخواهد که کاری را انجام دهد یا ترک کند.

بنابراین احکامی که خداوند برای بندگان وضع کرده است، چه برای یک نفر،<sup>۱۸۳</sup> چه برای عموم مردم و یا گروه خاصی از آنان در راستای اراده تشریحی او هستند؛ مانند آیه:

(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ)؛<sup>۱۸۴</sup>

خدا آسانی و راحت شما را اراده کرده است و نه دشواری و مشقت شما را.

اما اراده تکوینی آن است که خداوند چیزی یا کسی را به هر نحو که بخواهد جعل کند و بیافریند.

خدای تعالی می فرماید:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛<sup>۱۸۵</sup>

همواره خداوند چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید باش، پس بی درنگ موجود می شود.

در آیه شریفه تطهیر نیز واژه «اراده» متعلق به خداوند است و اوست که طهارت اهل بیت را اراده فرموده و آن ها را طاهر قرار داده است، نه این که از اهل بیت خواسته که طهارت داشته باشند. دلیل دیگر اراده تکوینی آیه، دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد، چرا که عصمت اکتسابی نیست، زیرا خداوند می فرماید:

(وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)؛<sup>۱۸۶</sup>

و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، گروهی [از خائنان] تصمیم داشتند تو را منحرف کنند.

و در جای دیگر می فرماید:

(وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ تَرَكْنَاكُمْ شِيئًا قَلِيلًا)؛<sup>۱۸۷</sup>

۱۸۳ . مثل احکامی که اختصاص به شخص رسول الله صلی الله علیه وآله دارد که در فقه معین شده است، از جمله واجب بودن مستحبات نافله شب و غیره بر آن حضرت.

۱۸۴ . سوره بقره: آیه ۱۸۵.

۱۸۵ . سوره یس: آیه ۸۲.

۱۸۶ . سوره نساء: آیه ۱۱۳.

۱۸۷ . سوره اسراء: آیه ۷۴.

و اگر تو را ثابت قدم نمی داشتیم، همانا نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی.

پس وقتی حقیقت عصمت به لطف و فضل پروردگار عنایتی باشد نه اکتسابی، احتمال این که اراده در اینجا اراده تشریحی باشد از میان می رود.<sup>۱۸۸</sup>

### معنای «لینذهب عنکم»

«اذهاب» از باب افعال است، یعنی خداوند متعال در ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السلام اراده کرده است که پلیدی را از ایشان دور سازد. اذهاب در اینجا به معنای «دفع» است نه «رفع».

### معنای «الرجس»

کلمه «رجس» که در فارسی به معنای پلیدی است، مصادیق فراوان و دامنه وسیعی دارد و تمام پلیدی های مادی و معنوی را در برمی گیرد. راغب اصفهانی در این باره می نویسد:

الرجس: الشیء القذر... والرجس یکون علی أربعة أوجه: إِمَّا من حیث الطبع، و إِمَّا من جهة

العقل، و إِمَّا من جهة الشرع، و إِمَّا من کلّ ذلك کالمیتة، فَإِنَّ المیتة تعاف طبعاً و عقلاً و شرعاً؛<sup>۱۸۹</sup>

پلید چیزی چرکین و آلوده است... و پلیدی چهار وجه دارد: گاهی طبیعت [آدمی] آن چیز را پلید می داند. گاهی عقل، در مواردی دین و در برخی موارد هم از هر سه جهت در چیزی پلیدی وجود دارد، به مانند مردار که طبیعت، عقل و دین دوری از آن را لازم می دانند.

پس هرچه که موجب تنفر و کوچکی شخصیت فرد شود «رجس» نامیده می شود.

### معنای «یطهّركم تطهیراً»

این کلمات بر دفع پلیدی به معنای وسیع تاکید دارد، یعنی خداوند با تاکید خبر می دهد که اهل بیت علیهم السلام به هیچ رجس و پلیدی آلوده نشده اند. پس «اهل بیت» به اراده تکوینی خداوند از همه پلیدی ها منزّه و از همه پلیدی ها در امانند و این همان، حقیقت عصمت است.

دلالت آیه بر عصمت اختصاص به شیعه ندارد، بلکه برخی از اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده اند.<sup>۱۹۰</sup>

### «اهل بیت» چه کسانی هستند؟

در بررسی کاربرد اهل بیت در اصطلاح قرآن و سنت، روشن می شود که اهل بیت معنای خاصی پیدا کرده و معرف افراد مشخصی است.

هر چند «آیه تطهیر» در سیاق آیات مربوط به زنان رسول خداست، ولی ربطی به زنان رسول خدا ندارد و مراد از اهل بیت افراد دیگری هستند.

---

۱۸۸. به نظر ما شبهه این که عصمت اکتسابی باشد، ناشی از این است که برای عصمت مراتب قائل شویم، همان طوری که برخی از بزرگان، حضرت سلمان [محمّدی] را نیز معصوم شمرده اند (دلایل الصدق: ۵ / ۲۵۱)؛ ولی اصل مبنا را نمی توان پذیرفت.

۱۸۹. المفردات فی غریب القرآن: ۱۸۸.

۱۹۰. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: ۳ / ۲۶۰؛ تفسیر الرازی: ۲۵ / ۲۰۹؛ تفسیر الثعلبی: ۶ / ۲۳۷؛ تفسیر الآلوسی: ۲۲ / ۱۲.

«اهل» در لغت عرب به خانواده و همسر مرد گفته می شود و به همین معنی در قرآن مجید بکار رفته است: (وَسَارَ بِأَهْلِهِ)؛<sup>۱۹۱</sup> موسی با زن و بچه خود حرکت کرد.

«ازواج» عنوان دیگری است که فقط به همسران شخص گفته می شود. با توجه به برخی متون حدیث کساء، عنوان «ازواج» جدا و غیر از عنوان «اهل بیت» دانسته شده است. بر اساس پاره ای از احادیث، وقتی بانوی بزرگوار ام سلمه که از پیامبر پرسید: الست من اهل البیت؟ و با این پرسش از پیامبر درخواست کرد تا داخل کساء شود و مصداق آیه تطهیر گردد، پیامبر فرمودند:

إِنكِ إِلَى خَيْرٍ، أَنْتَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛<sup>۱۹۲</sup>

تو در مسیر خیر و عاقبت به خیر هستی [ولی از «اهل بیت» نیستی] و از همسران رسول خدا می باشی.

بنابراین از نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله دو عنوان «ازواج» و «اهل بیت» با هم متفاوت و از یکدیگر جدا هستند و جدایی و تفصیل نیز قاطع شرکت است. پس مراد از «اهل بیت» رسول الله صلی الله علیه وآله غیر از «ازواج» ایشان می باشد. با بررسی

استعمالات این عنوان در کتاب، سنت، کلمات صحابه، تابعین، علما و شعرای مختلف در طول تاریخ، روشن می شود که عنوان «اهل البیت» فقط برای خمسه طیبه و ذریه ایشان «عَلَم» شده است. مسلم در صحیح خود به روایت دو تن از مشایخ خود چنین نقل می کند:

قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدٍ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛<sup>۱۹۳</sup>

عایشه گفت: صبحگاهان رسول خدا در حالی که رواندازی پشمی و سیاه رنگ بر خود قرار داده بود، حرکت کرد چیزی نگذشت که حسن بن علی آمد حضرت او را داخل آن رو انداز نمود، و سپس حسین آمد و او نیز داخل شد، و سپس فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد، سپس علی آمد و او را داخل کرد، آن گاه فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

این روایت به سندهای گوناگون در منابع اهل سنت از صحاح و غیر صحاح روایت شده است و سند حدیثی را که احمد نقل می کند مورد تأیید و تصحیح رجال شناسان است.<sup>۱۹۴</sup>

احمد بن حنبل به سند خود از ام سلمه درباره شأن نزول را آیه تطهیر چنین نقل می کند:

۱۹۱ . سوره قصص: آیه ۲۹.

۱۹۲ . تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۱ / ش ۲۱۷۳۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۸۲ / ش ۷۰۲؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۱ / ش ۴۷۸؛ جامع الأصول: ۹ / ۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۰۷ با اندکی اختلاف الفاظ.

۱۹۳ . صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰.

۱۹۴ . برخی از عالمان بزرگ سنی معتقدند که احمد بن حنبل به صحت تمامی احادیث کتاب مسندش ملتزم شده است. رک: نیل الأوطار: ۱ / ۱۲؛ کنز العمال: ۱ / ۱۰؛ کشف الخفاء: ۱ / ۱۰؛ خصائص مسند أحمد (مدینی): ۱۶ - ۱۷؛ فتح الملک العلی: ۱۲۶.

«فاطمه [زهرا سلام الله علیها] برای پدرش غذایی تهیه کرده بود و این غذا را برای پیامبر صلی الله علیه وآله آورد آن گاه پیامبر به وی فرمود: همسر و دو پسر خود را نیز دعوت کن؛ حسین، حسن و علی [علیهم السلام] آمدند و در کنار یکدیگر به خوردن غذا مشغول شدند و بر زیراندازی که جای خواب رسول خدا بود حلقه زدند. عبائی که بافته شده سرزمین خیر بود در کنار ایشان قرار داشت.

در آن هنگام که من در اتاق خود مشغول خواندن نماز بودم، آیه (أَنْمَّا يُرِيدُ اللَّهُ نَزْلَ شِدِّهِ) ام سلمه در ادامه می گوید:

**فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ فَغَشَّاهُمْ بِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ فَالَوْى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛**

رسول خدا کنار عبا را گرفته و به روی خود و این عده انداختند. آن گاه دستشان را از زیر عبا بیرون آورده و با اشاره به آسمان، چنین دعا کردند: خدایا این افراد اهل بیت و مخصوصان من هستند؛ پس از آن ها پلیدی را دور دار و پاکی ویژه ای را به ایشان اعطا بفرما.

در این هنگام سرم را داخل اتاق کردم و از رسول خدا پرسیدم: آیا من جزء شما هستم و مشمول این آیه می شوم؟

پیامبر فرمود: شما عاقبت خوبی دارید، عاقبت شما [ختم به] خیر است.<sup>۱۹۵</sup>

احمد بن حنبل علاوه بر این سند، با سه سند دیگر این قضیه را در مسند آورده است.<sup>۱۹۶</sup> نزدیک به همین معنا را ترمذی به نقل از ام سلمه روایت می کند که عرضه داشت:

**وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتَ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتَ عَلَى خَيْرٍ؛**<sup>۱۹۷</sup>

آیا من نیز با آنان هستم؟ پیامبر فرمود: تو دارای جایگاه و مکان خود هستی و عاقبت خوبی داری.

حاکم نیشابوری در مستدرک به سندش از ام سلمه چنین روایت می کند:

پیامبر پس از نزول آیه تطهیر، به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستادند و آنان را جمع کرده و فرمودند:

**اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي؛**

خدایا، اینان اهل بیت من هستند.

در آن هنگام ام سلمه می گوید:

۱۹۵ . مسند أحمد: ۶ / ۲۹۲؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۴۲؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۲۸؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۳ / ۲۰۵؛ فضائل الصحابة (أحمد بن حنبل): ۲ / ۵۸۷؛ منهاج السنّة: ۷ / ۴۹ - ۵۰؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۴ / ش ۲۶۶۶. گفتنی است که ام سلمه بزرگ بانویی است که قدر و منزلت وی حتی در میان شیعیان ناشناخته مانده است. به خاطر فراوانی تقوا، فضیلت و علاقه وافر ایشان به اهل بیت، احترام بر آن بانو بر همه ما واجب است.

۱۹۶ . مسند أحمد: ۱ / ۳۳۰ - ۳۳۱، ۴ / ۱۰۷ و ۶ / ۳۲۳.

۱۹۷ . سنن الترمذی: ۵ / ۳۱ / ش ۳۲۵۸ و ۳۲۸ / ش ۳۸۷۵.

## یا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟

ای رسول خدا، آیا من [در عنوان] اهل بیت داخل هستم؟

پیامبر فرمود:

**إِنَّكَ أَهْلِي خَيْرٌ، وَهَوَّلَاءُ أَهْلُ بَيْتِي؛<sup>۱۹۸</sup>**

شما از خوبان اهل من هستی، و اینان نیز اهل بیت من هستند.

از این حدیث نیز معلوم می شود عنوان «اهل بیت» با عنوان «اهل پیامبر» تفاوت دارد.

حاکم پس از نقل این روایت در تأیید آن می گوید:

**هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الْبُخَارِيِّ وَلَمْ يَخْرُجْ؛<sup>۱۹۹</sup>**

این حدیث بنا بر مبانی بخاری [در کتاب خود] صحیح است.

عالمان اهل سنت هم چون احمد بن حنبل، مسلم، ترمذی،<sup>۲۰۰</sup> ابن حبان و ذهبی<sup>۲۰۱</sup> به صحت این حدیث تصریح

دارند.<sup>۲۰۲</sup>

و جالب این جاست که حتی ناصبی متعصبی هم چون ابن تیمیّه نیز به صحت این حدیث اعتراف می کند و

می نویسد:

**وَأَمَّا حَدِيثُ الْكِسَاءِ فَهُوَ صَحِيحٌ.<sup>۲۰۳</sup>**

در روایت دیگری ترمذی از انس بن مالک نقل می کند:

«رسول خدا از آن تاریخ که آیه تطهیر نازل شد، به مدت شش ماه در خانه صدیقه طاهره فاطمه سلام الله علیها را به

هنگام نماز می زد و می فرمود:

**الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛<sup>۲۰۴</sup>**

---

۱۹۸ . المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶. این روایت نیز دارای سندهای گوناگون است.

۱۹۹ . همان.

۲۰۰ . ترمذی پیرامون این حدیث می نویسد: «هذا حدیث حسن صحیح، وهو أحسن شیء روى فی هذا الباب»؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۶۱ / ح ۳۹۶۳.

همچنین ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۷.

۲۰۱ . تلخیص المستدرک: ۲ / ۴۵۱؛ سیر أعلام النبلاء: ۲ / ۱۲۲.

۲۰۲ . برای دیدن نظر این عالمان پیرامون صحت حدیث ر.ک: الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۲۶.

۲۰۳ . منهاج السنّة: ۵ / ۶.

۲۰۴ . سنن الترمذی: ۵ / ۳۱ / ش ۳۲۵۹. هم چنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۸؛ مسند أحمد: ۳ / ۲۵۹؛ مسند أبی یعلی: ۷ / ۵۹ / ح ۴۹۷۸؛

مسند أبی داوود: ۲۷۴؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه): ۷ / ۵۲۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۶ / ح ۲۶۷۱؛ أسد الغابة: ۵ / ۵۲۲؛ سیر أعلام النبلاء: ۲ / ۱۳۴؛ البداية

والنهاية: ۸ / ۲۲۴؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۴۶ / ش ۳۷۶۳۲؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۸ / ش ۶۳۷؛ أحكام القرآن: ۳ / ۵۷۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲؛ الدرّ

المنثور: ۵ / ۱۹۹؛ فتح القدير: ۴ / ۲۸۰؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۴ / ش ۴۸۸؛ إمتاع الأسماع:

۵ / ۳۸۷؛ تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ / ش ۲۱۷۲۹.



[ای] اهل بیت، [هنگام] نماز فرا رسیده است و [شما بیاید آن اهل بیت] که همواره خدا اراده کرده است که هر گونه پلیدی را از شما دور کند.

### سعد بن ابی وقاص و «آیه تطهیر»

بر اساس برخی منابع تاریخی، آن گاه که معاویه به قدرت رسید دستور داد همگان به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گویند و چون سعد بن ابی وقاص از این کار خودداری کرد، معاویه از وی پرسید: چرا به علی بن ابی طالب دشنام نمی دهی؟

نسائی - به سند خود - جواب سعد بن ابی وقاص را چنین نقل می کند:

قال: لا أسبه ما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم<sup>٢٠٥</sup> لا أسبه ما ذكرت حين نزل الوحي عليه، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة فأدخلهم تحت ثوبه ثم قال: رب هؤلاء أهل بيتي وأهلي، ولا أسبه ما ذكرت حين خلفه في غزوة غزاهما... ولا أسبه ما ذكرت يوم خيبر؛<sup>٢٠٦</sup>

سعد در پاسخ معاویه گفت: به علی جسارت نمی کنم تا زمانی که سه فرمایش از رسول خدا را به خاطر دارم که اگر یکی از آن ها درباره من بود، از بالارزش ترین نعمت ها برای من بهتر بود: [نخست] در آن زمان که بر پیامبر وحی نازل شد، علی

و دو پسرش را به همراه فاطمه به زیر پارچه ای داخل نمود، سپس گفت: پروردگارا، اینان اهل بیت و اهل من هستند؛ [دوم] جانشینی علی در مدینه بجای رسول خدا [در واقعه جنگ تبوک که پیامبر به او گفت: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون است به موسی] و [سوم] پرچمداری روز خیبر [که پیامبر گفت: فردا، پرچم را به کسی خواهم داد که محبوب خدا و رسول است و او نیز خدا و رسول را دوست دارد، و در حالی که علی دچار چشم درد بود، با آب دهان رسول خدا مداوا شد و خیبر را فتح نمود].

### ابن حجر مکی و «آیه تطهیر»

ابن حجر مکی که از سنن متعصبی است که کتاب صواعق محرقه را در ردّ شیعه نگاشته، می نویسد:

الآية الاولى: قال الله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)  
أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين؛<sup>٢٠٧</sup>

آیه نخست: آیه تطهیر است که بسیاری از مفسران معتقدند که در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

٢٠٥. این جمله در عرب ضرب المثلی است که بیان گر ارزش و اهمیت موضوع است.

٢٠٦. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام (نسائی): ٨١ - ٨٢؛ السنن الكبرى (نسائی): ٥ / ١٢٢ - ١٢٣ / ش ٨٤٣٩. هم چنین رک: المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٨ - ١٠٩. گفتنی است که برخی از اهل سنت در این حدیث، دست به تحریفات عجیبی زده اند.

٢٠٧. الصواعق المحرقة: ٢ / ٤٢١.

## آیه تطهیر از دیدگاه طبری

تفسیر طبری نزد اهل سنت از معتبرترین کتاب‌های تفسیری است.<sup>۲۰۸</sup> وی در ذیل

آیه تطهیر احادیثی را نقل می‌کند که بر اساس آن‌ها، آیه تطهیر هیچ ربطی به زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارد.<sup>۲۰۹</sup>

### عصمت و مسئله جبر

در مسئله جبر و اختیار، مسلمانان به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. معتزله قائل به تفویضند، یعنی معتقدند که خداوند متعال اعمال بندگان را به خودشان واگذار کرده است.
۲. اشاعره و پیروان آنان نیز قائل به جبرند و معتقدند که اعمال بندگان، اعمال خدا است و هر آن چه از عبد سر می‌زند از خدا سر زده است.<sup>۲۱۰</sup>

۳. در مقابل این دو قول، شیعیان به پیروی از پیشوایان خود هم تفویض و هم جبر را مردود می‌دانند و به «امر بین‌الامرین» قائلند. در احادیث از امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است:

### لا جبر ولا تفویض بل امر بین‌الامرین؛<sup>۲۱۱</sup>

نه جبر است و نه اختیار، بلکه امری است میان این دو.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا اعتقاد به اراده تکوینی خداوند بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، با قول «امر بین‌الامرین» سازگار دارد یا خیر؟ و اگر عصمت اهل بیت علیهم السلام به اراده تکوینی خداوند باشد، آیا معصوم بودن فضیلتی برای اهل بیت خواهد بود؟

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم، اگر نزول آیه تطهیر برای اهل بیت فضیلت نبود، حضرت امّ سلمه آرزو نمی‌کرد که به زیر کسا داخل گردد و در زمره اهل بیت باشد.

اگر اراده خدا بر پاک ساختن اهل بیت علیهم السلام فضیلت نبود، بزرگان صحابه

– هم چون سعد بن ابی وقاص – نمی‌گفتند که اگر نصیب ما می‌شد از دنیا و مافیها بهتر بود.

---

۲۰۸. طبری مورد تجلیل اهل تسنن و نزد آنان محترم است، از همین رو بر طبق قاعده باید روایت و حرف وی را بپذیرند، اما تعصب بیش از حد برخی باعث برخورد دوگانه با طبری شده است. به عنوان مثال ابن تیمیه در منهج السنه دچار تناقض گویی شده و گاه ضمن تجلیل از طبری، به کلام وی استدلال و او را مقبول و مورد اعتماد معرفی می‌کند (برای نمونه ر.ک: منهج السنه: ۱ / ۶۶ / ۲ / ۲۸۶، ۴ / ۴۱ و ۶ / ۲۹)، اما در جایی که طبری سخنی برخلاف نظر او می‌گوید و یا حدیثی نقل می‌کند که مورد استناد و استدلال شیعه است، وی را نفی و طرد می‌کند (برای نمونه ر.ک: منهج السنه: ۷ / ۱۰۲ و ۱۵۲). این برخورد دوگانه علاوه بر تعصب، نشان دهنده بی‌مبائی ابن تیمیه است؛ ولی ما در بحث‌های خود به قواعد و موازین مناظره التزام و تعهد داریم، و سنین چاره‌ای ندارند جز این که استدلال ما به روایات معتبر – که در کتب عالمان مورد وثوق اهل تسنن نقل شده است – را بپذیرند.

۲۰۹. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۸ – ۱۲.

۲۱۰. ر.ک: فتح الباری: ۱۳ / ۴۱۰؛ عمده القاری: ۲۵ / ۱۷۷.

۲۱۱. الهدایه: ۱۹؛ الکافی: ۱ / ۱۶۰ / ح ۱۳؛ الاعتقادات فی دین الإمامیه: ۲۹؛ التوحید (شیخ صدوق): ۲۰۶؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۱۱۴؛ الإحتجاج:

۲ / ۱۹۸؛ بحار الأنوار: ۵ / ۱۲ / ح ۱۸ و برخی منابع دیگر.

اگر نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام فضیلت نبود، خود اهل بیت افتخار نمی کردند که این آیه در حقشان نازل شده است.<sup>۲۱۲</sup> اگر فضیلت نبود، عالمان بزرگ فریقین، چه در گفتار و چه در اشعار خود این موضوع را به عنوان یکی از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام بر نمی شمردند.

پس اراده خداوند بر پاک گردانیدن اهل بیت علیهم السلام قطعاً برای ایشان فضیلت است و جبری در کار نیست. توضیح مطلب این است که اهل بیت مخلوق خدایند و خداوند پیش از آفرینش آنان از حالات آنان و عملکردشان در این دنیا آگاه بوده است، چنان که می فرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).<sup>۲۱۳</sup> و چون می دانست که آنان در دنیا هیچ گونه معصیت و خطایی نخواهند داشت، پس اراده کرد که آنان را از ابتدا چنین قرار دهد.

آیه مبارکه: (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)<sup>۲۱۴</sup>؛ ما از آنان امامانی قرار دادیم که هدایت کنند به امر ما چون صبر پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند.

نیز شاهد دیگری بر این حقیقت است.

بر اساس ظاهر آیه، امامت از پیش برای امامان هدایت گر جعل شده و سبب جعل این مقام برای ایشان صبر و یقین آنان بوده است، در حالی که امامان الهی در این دنیا صبر و یقین خود را به منصف ظهور گزارده اند.

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها در خطبه فدکیه، علم خداوند به عمل بندگان و علم او به آینده را سبب همین گزینش می داند.<sup>۲۱۵</sup>

پس معلوم می شود که خداوند به علم سابق خویش از یقین و شکیبایی ایشان در دنیا آگاه بوده و به همین جهت از پیش مقام امامت و هدایت امت را برای ایشان جعل کرده است، چنان که اگر معلمی در ابتدای امر استعداد شاگردی را کشف کند و یقین داشته باشد که وی در امتحانات آخر سال قبول خواهد شد، همان وقت به او نمره قبولی می دهد و او را به مرتبه بالاتر منتقل می کند. پس موفقیت این شاگرد به اختیار خود است؛ اما کسی که رتبه او را ارتقا داد معلمش بوده است.

### آیه پنجم: «اهل ذکر»

(فَسْتَأْذِنُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)<sup>۲۱۶</sup>؛

اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

---

۲۱۲. امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای در برابر معاویه به این شرافت اشاره کرده، فرمودند: «نحن أهل بیت نبیکم أذهب الله عنا الرجس وطهرنا تطهیراً»؛ تذکرة خواص الأمة: ۱۹۸.

۲۱۳. سوره ملک: آیه ۱۴.

۲۱۴. سوره سجده: آیه ۷۴.

۲۱۵. رک: بلاغات النساء: ۱۵.

۲۱۶. سوره نحل: آیه ۴۳ و سوره انبیاء: آیه ۷.

این آیه نیز بر عصمت دلالت می کند. در این آیه به «سؤال» از «اهل ذکر» امر شده است. امر به سؤال، یعنی پذیرش جواب و عمل به آن. از ائمه علیهم السلام نیز روایت شده که باید به آن ها رجوع کنند و مسائل خود را از ایشان بپرسند، ولی بر ائمه علیهم السلام واجب نیست بر هر پرسشی پاسخ بدهند.<sup>۳۱۷</sup> اما آن گاه پاسخ به سؤالی داده شد، عمل بر اساس آن واجب خواهد شد و این وجوب عمل بر عصمت اهل ذکر دلالت دارد، چرا که به صرف احتمال خطا، فراموشی و یا سهو در پاسخ امام، عمل کردن به آن نیز جایز نخواهد بود و در نتیجه امر پروردگار به سؤال کردن از آنان لغو خواهد شد.

## عصمت در روایات

دلایل روائی بر عصمت ائمه علیهم السلام فراوان است، اما در این بخش به ذکر برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم و به قدری که به بحث ما ارتباط دارد توضیح خواهیم داد و بررسی ابعاد دیگر هر یک از آن‌ها را به جایگاه خود موکول می‌کنیم.

حدیث یکم: «حدیث ثقلین»

یا ایها الناس، انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا، کتاب الله وعترتی اهل بیته! <sup>۲۱۸</sup>

ای مردم، همانا دو [گوهر] گرانبقدر در میان شما می‌گذارم که اگر آن دو را بگیرید، هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترت و اهل بیت.

حدیث ثقلین حدیث بسیار مهمی است. در اهمیت آن همین بس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را مکرراً فرموده‌اند. با توجه به تحقیقات انجام شده، این کلام پنج مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است و آخرین بار در ساعت‌های پایانی عمر شریف ایشان بوده است. <sup>۲۱۹</sup>

صدور این حدیث از پیامبر اسلام قطعی و یقینی و دلالتش بر امامت اهل بیت علیهم السلام روشن و آشکار است، از همین رو هر گونه تلاشی برای تخریب این دو جهت محکوم به سقوط و بطلان می‌باشد. ما در مقام بحث با اهل سنت ناچاریم به روایات و اقوال اندیشمندان ایشان استدلال کنیم تا حقایق این حدیث و دلالتش بر عصمت برای آن‌ها نیز به اثبات برسد.

### راویان حدیث از طبقه صحابه

در کتاب نفحات الأزهار، نام سی و چهار صحابی که از راویان این حدیث هستند آورده شده است و ما در این جا به نام برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام؛

۲. امام حسن مجتبی علیه السلام؛

۳. ابوذر غفاری؛

---

۲۱۸. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۸ / ش ۳۸۷۴؛ المعجم الکبیر: ۳ / ۶۶ / ش ۲۶۸۰؛ المعجم الأوسط: ۵ / ۸۹؛ نظم درر السمطین: ۲۳۲؛ کنز العمال: ۱ / ۱۷۲ / ش ۸۷۰ و ۸۷۱.

۲۱۹. گفتنی است مجموعه تحقیقات مؤلف در بررسی حدیث ثقلین عبارت است از: «نفحات الأزهار» جلد ۱، ۲ و ۳، «محاضرات فی الاعتقادات» و «حدیث الثقلین».

۴. سلمان؛
۵. ابوسعید خدری؛
۶. خزیمه بن ثابت؛
۷. زید بن ثابت؛
۸. عبدالرحمان بن عوف؛
۹. طلحه بن عبیدالله؛
۱۰. ابوهریره؛
۱۱. سعد بن ابی وقاص؛
۱۲. ابویوب انصاری؛
۱۳. عمرو بن عاص.

در میان صحابه نیز راویان زنی وجود دارند که این روایت نیز از آنان نقل شده است. این زنان عبارتند از:

۱. صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها؛
۲. أم سلمه علیها السلام؛
۳. أم هانی (خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام).

#### راویانی از مؤلفین صحاح سته:

۱. مسلم بن حجاج؛
۲. ابن ماجه؛
۳. ابوداود سجستانی؛
۴. ترمذی؛
۵. نسائی.

#### اسامی برخی از راویان بزرگ در قرن های مختلف:

۱. محمد بن سعد (صاحب کتاب الطبقات الکبری)؛
۲. ابن ابی شیبه (استاد بخاری)؛
۳. ابن راهویه؛
۴. احمد بن حنبل؛
۵. ابن ابی عاصم؛
۶. ابوبکر بزار؛
۷. ابویعلی موصلی؛
۸. محمد بن جریر طبری؛

۹. ابوالقاسم طبرانی؛
۱۰. حاکم نیشابوری؛
۱۱. ابوبکر بیهقی؛
۱۲. خطیب بغدادی؛
۱۳. قاضی عیاض؛
۱۴. ابن عساکر دمشقی؛
۱۵. ابن اثیر؛
۱۶. فخر رازی؛
۱۷. شمس الدین ذهبی؛
۱۸. ابن کثیر دمشقی؛
۱۹. ابن حجر عسقلانی؛
۲۰. جلال الدین سیوطی.<sup>۲۲۰</sup>

### متن چند حدیث

ترمذی حدیث ثقلین را از زید بن ارقم این گونه روایت می کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي، أحدهما أعظم من الآخر، كتاب الله، حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.<sup>۲۲۱</sup>

ترمذی همین حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت می کند:

يا أيها الناس، إني تركت فيكم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي.<sup>۲۲۲</sup>

در حدیث یکم «إن تمسکتکم به»، و در دومی «إن أخذتم به» آمده است.

### برداشت عصمت از فرازهای حدیث

این حدیث شریف از دو جهت بر عصمت اهل بیت دلالت دارد: نخست امر رسول الله به تبعیت و اطاعت مطلق از قرآن و اهل بیت؛ و دوم اخبار رسول خدا به عدم جدائی اهل بیت از قرآن مجید.

#### ۱. امر رسول خدا به متابعت از اهل بیت

۲۲۰. در کتاب نفحات الأزهار: جلد ۲، از صفحه ۲۲۷ - ۲۳۶ به نام پنجاه نفر از بزرگان اشاره شده است که این حدیث را نقل کرده اند، اما در واقع تعداد

آنان به صدها نفر می رسد که هر کدام از آن ها بزرگان علمی عصر خود هستند.

۲۲۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۹ / ش ۳۸۷۶.

۲۲۲. همان: ۵ / ۳۲۸ / ش ۳۸۷۴.

از تعبیر مختلفی که در حدیث ثقلین به کار رفته است استفاده می شود که اِتباع و پیروی از قرآن و عترت، سبب رهایی از ضلالت و گمراهی است. این عبارات مختلف که در روایات گوناگون آمده عبارتند از: «إِن اتبعتموها»<sup>۲۳۳</sup> آن گاه که از آن دو پیروی کنید، «إِن تمسکتُم بهما»<sup>۲۳۴</sup> اگر به آن دو تمسک جویید، «إِن أخذتم بهما»<sup>۲۳۵</sup> اگر آن دو را بگیرید و «إِن اعتصمتم»<sup>۲۳۶</sup> اگر به آن دو تمسک جستید. این چهار واژه مختلف که از ریشه های «تبع»، «مسک»، «أخذ» و «عصم» گرفته شده اند به خوبی بازگو کننده حقیقت عصمتند.

### معنای «إتبعتم»

حاکم نیشابوری از زیدبن أرقم این گونه نقل می کند:

إِنِّي تَارِكٌ فَيَكُمُ أَمْرِينَ لَنْ تَضَلُّوا إِنِ اتَّبَعْتُمَاهُمَا.<sup>۲۳۷</sup>

همان طور که اشاره شد، وجوب تبعیت و پیروی به صورت مطلق، بدون هیچ شک و شبهه ای با عصمت ملازم است. از این رو واژه «اتبعتم» به دلالت التزامی نشان گر معصوم بودن مُتَّبِع خواهد بود.

### معنای «تمسکتُم»

اما واژه «تمسکتُم» در معنای دریافت و اخذ استعمال شده است.

تفتازانی در معنای تمسک می گوید:

لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية، فكذا في العترة؛<sup>۲۳۸</sup>

تمسک جستن به کتاب معنایی جز دریافت علم و هدایتی که در آن است ندارد و درباره عترت نیز همین معنا وجود دارد.

طیبی که از شارحین بزرگ حدیث اهل سنت است در کاشف چنین می نویسد:

ومعنى التمسك بالقرآن العمل بما فيه، وهو الإلتزام بأوامره والإلتفاء عن نواهيه. والتمسك

بالعترة محبتهم والإهداء بهدايتهم وسيرتهم؛<sup>۲۳۹</sup>

معنای تمسک کردن، پناه بردن به قرآن و عمل به محتوای آن است و عمل به آن، یعنی پیروی اوامر و ترک نواهی، و

گرایش به عترت نیز، یعنی محبت به آن ها و اطاعت از آن ها در هدایت و راه و روش آنان.

ابن حجر مکی نیز در کتاب صواعق محرقه در این باره می نویسد:

حَثَّ [صلى الله عليه وآله] على الإقتداء والتمسك بهم والتعلم منهم؛<sup>۲۴۰</sup>

۲۳۳ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۰؛ کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ش ۹۵۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۱۹.

۲۳۴ . مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۲۸.

۲۳۵ . تفسیر النعلی: ۳ / ۱۶۳؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۱۰ / ۱۱۴؛ کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ح ۹۴۸ با اندکی اختلاف در عبارات.

۲۳۶ . کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ش ۹۵۱.

۲۳۷ . المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۱۰.

۲۳۸ . شرح المقاصد فی علم الکلام: ۲ / ۳۰۳.

۲۳۹ . شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح: ۱۱ / ۳۰۴، ذیل شماره ۱۵۳۶.



پیامبر [صلی الله علیه وآله مردم را] به پیروی، تمسک کردن و یادگیری از اهل بیت برانگیخته و وادار کرده.

### معنای «أخذتم»

یکی از واژه‌های به کار برده شده در حدیث ثقلین، واژه «أخذتم» است. این واژه نیز به همان معنای تمسک استعمال شده است.

ملا علی قاری در کتاب المرقاة فی شرح المشکاة، در بیان معنای «أخذتم» می نویسد:

أَي تَمَسَّكْتُمْ بِهٖ عِلْمًا وَعَمَلًا؛<sup>۲۳۱</sup>

شما از جهت علم و عمل به آن تمسک جویید.

متابعت علمی و عملی معنای «أخذ» است.

وی در جایی دیگر می نویسد:

«أَي وَتَمَسَّكُوا بِهٖ اِعْتِقَادًا وَعَمَلًا».<sup>۲۳۲</sup>

مطابقت عمل با کتاب و عترت به معنای این است که تمامی بایدها و نبایدها، حرکات و سکنات لزوماً باید مطابق با فرامین و دستورهای کتاب و اهل بیت باشد و چون بر اساس این حدیث پیروی از اهل بیت علیهم السلام به صورت مطلق و بدون قید و شرط واجب است، از این رو آنان به طور قطع معصومند، چرا که اگر عصمت نباشد، امر به تبعیت از آن‌ها به طور مطلق اغراء به جهل و گمراه ساختن بندگان است و به گمراهی انداختن مردم توسط پیامبر، محال و خرد ستیز است؛ در نتیجه عصمت ثقلین ثابت می شود.

### معنای «اعتصام»

«اعتصام» تعبیر دیگری از تمسک، پیروی و اتباع است که در بعضی از نقل‌ها وارد شده است.

راغب در مفردات پیرامون معنای «اعتصام» می نویسد:

وَالِإِعْتِصَامِ الْإِسْتِمْسَاكِ... وَالِإِعْتِصَامِ التَّمَسُّكِ بِالشَّيْءِ قَالَ: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا)...<sup>۲۳۳</sup>

برای فهم دقیق معنای این لفظ می توان به ذیل آیه (وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)<sup>۲۳۴</sup> و

آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)<sup>۲۳۵</sup> در کتاب‌های لغت، تفسیر و حدیث مراجعه نمود.<sup>۲۳۶</sup>

۲۳۰. همان: ۲ / ۴۴۲.

۲۳۱. مرقاة المفاتیح: ۵ / ۶۰۰ هم چنین ر.ک: تحفة الأحمدي: ۱۰ / ۱۹۶.

۲۳۲. همان: ۵ / ۵۹۳.

۲۳۳. المفردات فی غریب القرآن: ۳۲۶ - ۳۲۷.

۲۳۴. سوره آل عمران: آیه ۱۰۱.

۲۳۵. همان: آیه ۱۰۳.

۲۳۶. در معنای اعتصام آمده است:

«عصم: العين والصاد والميم أصل واحد صحيح يدل على إمساك ومنع وملازمة، والمعنى فى ذلك كله معنى واحد... واستعصم: التجأ؛ معجم مقاييس اللغة: ۱۴ / ۳۳۱. نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد: «وَأَمَّا الْإِعْتِصَامُ بِحَبْلِ اللَّهِ فَهُوَ التَّمَسُّكُ»؛ شرح صحیح مسلم: ۱۲ / ۱۱. ابن حجر نیز در فتح

## معنای «لن تضلوا»

«لن تضلوا» نفی گمراهی ابدی است، یعنی با پیروی، تمسک کردن و پناهنده شدن به تقلین و عمل به دستورات آن دو، هیچ گاه گمراهی پدید نمی آید و این بدان معناست که رفتار و گفتار اهل بیت علیهم السلام همواره در راستای هدایت و مخالف ضلالت است و کسی که همواره در خلاف مسیر گمراهی گام بردارد، به یقین معصوم است، چرا که اگر اهل بیت معصوم نباشند ممکن است خود دچار گمراهی شوند و پیروان خویش را نیز به ورطه گمراهی بکشانند. بدین روی رسول خدا صلی الله علیه وآله با نفی این احتمال، عصمت اهل بیت علیهم السلام را بیان و ثابت کرده است.

## معنای «ثقلین»

کلمه «ثقلین» تشبیه است و مفرد آن یا «ثَقْلٌ» است، چنان که در قاموس آمده است:

«الثَّقَلُ، محرکة: متاع المسافر وحشمه، وكلّ شیء نفیس مصون، ومنه الحدیث إني تارك فيکم

الثقلین کتاب الله وعترتی».<sup>۲۳۷</sup>

و یا مفرد آن «ثَقْلٌ» است، چنان که ابن اثیر می گوید:

«انی تارك فيکم الثقلین، کتاب الله وعترتی»، سَمَاهَا ثَقْلَيْنِ، لِأَنّ الْأَخْذَ بِهِمَا وَالْعَمَلَ بِهِمَا

ثَقِيلٌ... فَسَمَاهَا ثَقْلَيْنِ إِعْظَامًا لِقُدْرِهِمَا وَتَفْخِيمًا لِشَأْنِهِمَا؛<sup>۲۳۸</sup>

ثقلین نامیده شدند، چرا که گرایش و پیروی از آن دو سنگین است... پس ثقلین نامیده شدند تا جایگاه آن ها بزرگ شمرده شود و به مقام والایشان ارج نهاده شود.

همین معنا را نووی در شرح صحیح مسلم آورده است.<sup>۲۳۹</sup>

به نظر ما قرائت نخست اولی است. اما صرف نظر از معنای «ثقلین»، آن چه اهمیت دارد آن است که صیغه تشبیه

بیان گر تساوی عترت و قرآن در رتبه و منزلت است.<sup>۲۴۰</sup> پس چنان که قرآن از سوی خداوند حکیم نازل شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد:

الباری می نویسد: «الإعتصام افتعال من العصمة والمراد امتثال قوله تعالى (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) ... لِأَنَّ الْمَرَادَ بِالْحَبْلِ الْكِتَابَ وَالسَّنَةَ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِعَارَةِ وَالْجَامِعَ كَوْنَهُمَا سَبَبًا لِلْمَقْصُودِ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالنَّجَاةُ مِنَ الْعَذَابِ كَمَا أَنَّ الْحَبْلَ سَبَبٌ لِحُصُولِ الْمَقْصُودِ... وَالْمَرَادُ بِالْكِتَابِ... وَبِالسَّنَةِ مَا جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ وَتَقْرِيرِهِ»؛ فتح الباری: ۱۳ / ۲۰۷. شوکانی نیز در فتح القدير این گونه اعتصام را معنا می کند: «ومعنى الإعتصام بالله التمسك بدینه وطاعته...، يقال اعتصم به واستعصم وتمسك واستمسك: إذا امتنع به من غيره»؛ فتح القدير: ۱ / ۳۶۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک: تفسیر الألوسی: ۴ / ۱۷؛ تفسیر أبی السعود: ۲ / ۶۶ و منابع دیگر.

۲۳۷. القاموس المحيط: ۳ / ۳۴۲.

۲۳۸. النهایة فی غریب الحدیث: ۱ / ۲۱۶. هم چنین ر.ک: تاج العروس: ۱۴ / ۸۵.

۲۳۹. شرح صحیح مسلم: ۱۵ / ۱۸۰. هم چنین ر.ک: الدیاج علی مسلم: ۵ / ۳۹۰؛ نظم درر السمطین: ۲۳۱؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر: ۲ / ۲۲۰ و ۳ /

۱۹؛ تفسیر الثعلبی: ۹ / ۱۸۶؛ تفسیر البغوی: ۴ / ۲۷۱.

۲۴۰. گفتنی است در بعضی از الفاظ حدیث «أحدهما أعظم من الآخر»؛ یکی از آن ها بزرگ تر از دیگری است آورده شده است، لیکن در بیشتر احادیث لفظ ثقلین آمده و جمله مذکور وجود ندارد.

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)<sup>۲۴۱</sup>

کلام اهل بیت علیهم السلام نیز مستند به وحی الاهی و عاری از هر باطلی است. و همان سان که تردیدی در قرآن

نیست:

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ)<sup>۲۴۲</sup>

در کلام اهل بیت علیهم السلام نیز تردید راه ندارد. در نتیجه سخن و گفتار اهل بیت علیهم السلام به سان قرآن از هر باطل و خطایی معصوم است.

**تاکید بر تبعیت از اهل بیت**

مسلم بن حجاج می گوید: پیامبر پس از فرمودن «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ»، سه مرتبه فرمود:

أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

تکرار، تذکر و توجه دادن به اهل بیت جز لزوم پیروی از ایشان معنای دیگری ندارد. مناوی درباره این تأکید و

تکرار، به نقل از حکیم ترمذی می نویسد:

حَضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ، لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنَةٌ فَهَمَّ أُبْعَدَ عَنِ الْمَحْنَةِ<sup>۲۴۳</sup>؛

أمر مؤکد رسول الله به تمسک کردن و پناهنده شدن به اهل بیت به خاطر این است که ایشان از گمراهی، اشتباه و خطا به دورند.

**۲. إخبار رسول خدا از عدم جدائی قرآن و عترت**

رسول خدا در حدیث ثقلین إخبار نموده که هرگز میان قرآن و عترت جدائی نخواهد بود و این دو تا روز قیامت با

یکدیگرند:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.<sup>۲۴۴</sup>

«لَنْ يَفْتَرِقَا» یعنی قرآن و اهل بیت هرگز از هم جدا نمی شوند و تا قرآن هست، اهل بیت نیز در کنار آن

است.

جمله «حتى يردا على الحوض»؛ یعنی هم چنان عدم جدائی قرآن و اهل بیت ادامه دارد تا این که در قیامت

در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.<sup>۲۴۵</sup>

۲۴۱. سوره فصلت: آیه ۴۲.

۲۴۲. سوره بقره: آیه ۲.

۲۴۳. فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۲ / ۲۲۰. هم چنین رک: نوادر الأصول: ۱ / ۲۵۹.

۲۴۴. مسند أحمد: ۳ / ۱۷ / ح ۱۱۱۴۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۵ / ح ۲۶۷۸؛ مسند أبي يعلى: ۲ / ۲۹۷ / ح ۱۰۲۱.

۲۴۵. شاید در بعضی روایات به جای «علی»، «علی» آمده باشد و این عبارت نیز صحیح است.

بر اساس روایات معتبر فریقین، اصحاب پیامبر نیز در قیامت بر پیامبر وارد می شوند و چون رسول خدا صلی الله علیه وآله از احوال ایشان می پرسد، خداوند عملکرد آنان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را یادآور می شود. در برخی از نقل های حدیث آمده است:

**إنکم ستردون علیّ الحوض وتختلجون دونی فأقول: یا رب، أصحابی، أصحابی، فیقال: إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک؛**<sup>۲۴۶</sup>

به زودی در کنار حوض بر من وارد خواهید شد و نزد من جدا می شوید، پس من می گویم: ای خدا، [اینان] اصحاب من، اصحاب من هستند؟! ندا می رسد: تو نمی دانی که بعد از تو [این اصحاب] چه کردند.  
به نظر می رسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این قسمت از حدیث، به فرجام بد بیشتر صحابه خود اشاره دارد، چنان که در صحیح بخاری نیز به روسیاهی اکثر اصحاب در روز قیامت تصریح شده است. بخاری نقل می کند:

**فلا أراه یخلص منهم إلا مثل همل النعم؛**<sup>۲۴۷</sup>

از صحابه [در آن روز] خلاصی پیدا نمی کند مگر عده اندکی.

**آخرین سفارش و وصیت پیامبر اکرم**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای عمر شریف خویش، مسلمانان را به تمسک به قرآن و عترت و وصیت می کند.

مناوی در فیض القدير می نویسد:

**ووصی أمته بحسن معاملتهما وإیثار حقهما علی أنفسهما والإستمساک بهما فی الدین؛**<sup>۲۴۸</sup>

پیامبر اسلام [قرآن و عترت] را در امت باقی گذاشت و به خوش رفتاری مقدم نمودن حق آن دو بر خود و گرفتن دین از آنان سفارش نمود.

دین که مجموعه ای از اصول، احکام و اخلاق است، باید از قرآن و اهل بیت گرفته شود.  
در برخی نقل های حدیث ثقلین این عبارت نیز آمده است:

---

۲۴۶. مسند البزار: ۱ / ۴۷۶ / ش ۳۱۶۸. در منابع زیر به این صورت آمده است که:

«لیردن علیّ الحوض رجال ممن صاحبینی حتی إذا رأیتهم ورفعوا إلی اختلجوا دونی فأقولن: أی رب أصحابی أصحابی. فلیقالن لی: إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک»؛ صحیح مسلم: ۷ و ۶۹ - ۷۰؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه): ۷ / ۴۱۵ / ش ۳۵؛ مسند الشامیین: ۴ / ۳۴ / ش ۲۶۶۰؛ التمهید (ابن عبدالبر): ۲ / ۲۹۳؛ جامع الأصول: ۲ / ۴۳۵ / ش ۸۸۷.

۲۴۷. صحیح البخاری: ۷ / ۲۰۸. هم چنین ر.ک: کنز العمال: ۱۱ / ۱۳۲ - ۱۳۳ / ش ۳۰۹۱۸. با توجه به عظمتی که اهل سنت برای صحابه معتقدند صحابه ای که با یک لحظه دیدن پیامبر این عنوان را پیدا کرده اند، و تک تک آن ها را سزاوار پیروی می دانند و بر اساس «اصحابی کالنجوم» دینی تأسیس کرده اند، با همه این توصیفات بسی جای تعجب است که در احادیث صحیح بخاری، مسلم و دیگران آمده است که: «تعداد زیادی از آن ها، از کنار حوض رانده می شوند و هلاکت ابدی نصیب آن ها می گردد».

۲۴۸. فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۳ / ۲۰.

## فانظروا كيف تخلفوني فيهما؛<sup>٢٤٩</sup>

ببینید چگونه پس از من با کتاب و عترت رفتار خواهید کرد.

شهاب الدین خفاجی در شرح این عبارت می نویسد:

**أى بعد وفاتى. انظروا فى عملكم بكتاب الله واتباعكم لأهل بيتى ورعايتهم وبرهم بعدى، فإن ما يسرهم يسرنى وما يسوهم يسؤنى؛<sup>٢٥٠</sup>**

یعنی بعد از مردن من در اعمال خود اندیشه کنید که چه مقدار از آن در مسیر پیروی و پذیرش رهبری و نیکی به کتاب خدا و اهل بیت من بوده است. هر آینه آن چه برای آن ها آسان باشد، برای من نیز آسان و هر چه ایشان را به سختی اندازد، مرا به سختی انداخته است.

حال اگر به دیده انصاف بنگرید معلوم می شود که کدام فرقه از مسلمانان تابع قرآن و اهل بیت هستند و اعمال خود را بر کتاب و عترت عرضه می دارند. از همین جاست که محقق و دانشمند منصف چاره ای جز ایمان و زانو زدن و کسب علم از مکتب اهل بیت را ندارد.

### حدیث دوم: «حدیث سفینه»

دومین حدیثی که بر عصمت دلالت دارد حدیث سفینه است. حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

**مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح، من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق؛<sup>٢٥١</sup>**

مثال اهل بیت من مانند کشتی [نجات] نوح است، هر کس سوار شود نجات یابد، و هر کس دوری کند غرق می شود.

این حدیث شریف نیز به الفاظ مختلفی نقل شده است که برخی از آن ها عبارتند از:

١. «مثل أهل بيتى مثل سفينة نوح»؛<sup>٢٥٢</sup>

٢. «إنّ مثل أهل بيتى كمثل سفينة نوح»؛<sup>٢٥٣</sup>

٣. «إنّ مثل أهل بيتى فيكم مثل سفينة نوح».<sup>٢٥٤</sup>

---

٢٤٩. سنن الترمذی: ٥ / ٣٢٩ / ش ٣٨٧٦؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٩؛ المعجم الکبیر: ٣ / ٦٦، ٦٧ و ١٨٠؛ فضائل الصحابة (نسائی): ١٥؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٤ - ١٦٥؛ السنن الکبری (نسائی): ٥ / ٤٥ / ش ٨١٨٤؛ کنز العمال: ١ / ١٧٣ / ش ٨٧٣؛ تفسیر ابن کثیر: ٤ / ١٢٣؛ الدر المنثور: ٦ / ٧؛ تفسیر الألوسی: ٦ / ١٩٤؛ الطبقات الکبری: ٢ / ١٩٤؛ تاریخ بغداد: ٨ / ٤٤٣ / ش ٤٥٥١؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٢٢٠؛ أسد الغابة: ٢ / ١٢ و منابع دیگر.

٢٥٠. نسیم الرياض: ٣ / ٤١٠ - ٤١١.

٢٥١. المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٣٤٣؛ المعجم الأوسط: ٥ / ٣٥٥؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ٢١٤ / ش

٢٩٧؛ الجامع الصغیر: ٢ / ٥٣٣ / ش ٨١٦٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٥ / ش ٣٤١٥١؛ الدر المنثور: ٣ / ٣٣٤.

٢٥٢. المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٣٤٣؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٨؛ المعجم الأوسط: ٥ / ٣٥٥؛ المعجم الکبیر: ٣ / ٤٥ / ش ٢٦٣٦؛ مسند الشهاب: ٢ / ٢٧٣ /

ش ١٣٤٢؛ الجامع الصغیر: ٢ / ٥٣٣ / ش ٨١٦٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٥ / ش ٣٤١٥١؛ تفسیر ابن عربی: ١ / ٣٢٢؛ الدر المنثور: ٣ / ٣٣٤؛ الکامل (ابن

عدی): ٢ / ٣٠٦؛ تهذیب الکمال: ٢٨ / ٤١١ / ش ٦١٤٨؛ میزان الاعتدال: ١ / ٤٨٢ / ش ١٨٢٦ و ٤ / ١٦٧ / ش ٨٧٢٨؛ المعارف: ٢٥٢؛ مناقب علی

ابن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ٢١٤ / ش ٢٩٧.

٢٥٣. مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٨؛ تفسیر السمعانی: ٣ / ٤٧٢؛ تفسیر الرازی: ٢٧ / ١٦٧؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ٦٠.

٢٥٤. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥١؛ الجامع الصغیر: ١ / ٣٧٣ / ش ٢٤٤٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٤ / ش ٣٤١٤٤.

محل شاهد در این حدیث، تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح علی نبینا وآله وعلیه السلام است.

### بررسی سندی

حاکم نیشابوری در مستدرک به دو طریق این حدیث را نقل کرده است:

**سند یکم:** این خبر از میمون بن اسحاق هاشمی، از احمد بن عبدالجبار، از یونس بن بکر، از مفضل بن صالح، از ابواسحاق، از حنش کنانی به ما رسیده است که ابوذر [غفاری] در حالی که در کعبه را گرفته بود و خود را معرفی می کرد چنین می گفت:

**سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق.»**

**هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه؛<sup>۲۵۵</sup>**

[ای مردمان! هرکس مرا می شناسد پس من همانم. اگر نمی شناسد بداند که من ابوذر هستم]. شنیدم رسول خدا می فرمود: مثل اهل بیت من [در میان شما] مانند کشتی نوح است که هر که در آن کشتی سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن سر باز زد غرق شد و [به هلاکت رسید]. این حدیث بنا بر مبانی رجالی مسلم صحیح است و حال آن که این حدیث را [بخاری و مسلم] نیاورده اند.

**سند دوم:** احمد بن جعفر فرزند حمدان که زاهد شهر بغداد بود، از عباس بن ابراهیم قراطیسی، از محمد بن اسماعیل أحمسی، از مفضل بن صالح، از ابواسحاق، از حنش کنانی به ما خبر داد که ابوذر در حالی که در کعبه را گرفته بود و خود را معرفی می کرد، می گفت:

**سمعت النبی يقول: ألا إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من قومه، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق.<sup>۲۵۶</sup>**

حاکم نیشابوری سند نخست را بنا بر مبانی مسلم صحیح دانسته است، اما نسبت به سند دوم سکوت می کند. این که حاکم سندی را صحیح و درباره سند دیگر سکوت می کند نشانه دقت او در مباحث سندی است. بنابراین متهم ساختن وی به تساهل از سوی متعصبین اهل سنت صحیح نیست.<sup>۲۵۷</sup>

۲۵۵. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۴۳.

۲۵۶. همان: ۳ / ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲۵۷. تردیدی نیست که حاکم نیشابوری از بزرگان علماء اهل سنت در حدیث و رجال است؛ اما برخی از متعصبین اهل سنت به علت این که حاکم قسمتی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را که بخاری و مسلم در کتابشان نیاورده اند و با مبانی رجالی آن ها سازگاری داشته است، ذکر می کند و بنا بر مبانی بخاری و مسلم، مهر صحت را بر سند آن احادیث می زند بر علیه او سخن گفته اند. از جمله احادیثی که حاکم از صحت آن ها دفاع کرده حدیث «طیر مشوی» است که متعصبین را چنان عصبانی کرده که او را مورد شتم و ضرب قرار دادند، تا جایی که باعث شدند او از محافل علمی کنار بگیرد و خانه نشین شود.

جناب ابوذر این حدیث را در زمانی نقل می کند که اختناق شدیدی در بلاد اسلامی حاکم است، در نتیجه نقل حدیث سفینه به صورت علنی گویای دو حقیقت مهم است: نخست شهرت و اهمیت حدیث سفینه، و دیگری شهامت و شجاعت ابوذر غفاری رحمه الله در بیان فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.

ابن حجر مکی با وجود تعصّبش، به صحت حدیث سفینه اقرار می کند. وی می نویسد:

### صح حدیث إن مثل أهل بیتی.<sup>۲۵۸</sup>

احمد زینی دحلان که در سرزمین حجاز فقیه بزرگ زمان خود بوده است درباره حدیث سفینه می گوید:

### صح عنه صلی الله علیه وآله من طرق کثیره؛<sup>۲۵۹</sup>

صحت [حدیث سفینه] به سندهای فراوانی ثابت شده است.

پس به اقرار علماء بزرگ اهل سنت، حدیث سفینه به یقین از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است.

### شناخت راویان

علاوه بر ابوذر، برخی از صحابه دیگر نیز حدیث ثقلین را نقل کرده اند که اسامی عده ای از آنان را ذکر

می کنیم:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام؛

۲. عبدالله بن عباس؛

۳. ابوظفیل عامر بن وائله؛

۴. انس بن مالک؛

۵. عبدالله بن زبیر؛

۶. ابوسعید خدری؛

۷. سلمه بن اکوع.

نام برخی از راویان بزرگی که در قرن های متمادی حدیث سفینه را در

معتبرترین کتاب های اهل سنت نقل کرده اند، عبارت است از:

۱. امام شافعی؛

۲. احمد بن حنبل؛

۳. محمد بن جریر طبری؛

۴. ابوداود؛

۵. ابوبکر بزار؛

---

۲۵۸. شرح القصیده الهمزیة : ۲۷۹.

۲۵۹. الفتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين، باب فضائل اهل البيت. این کتاب در حاشیه سیره دحلانیه چاپ شده است. ر.ک: نفحات

۶. ابن مردویه؛
۷. ابونعیم اصفهانی؛
۸. خطیب بغدادی؛
۹. ابویعلی موصلی؛
۱۰. ابوالقاسم طبرانی؛
۱۱. فخر رازی؛
۱۲. ابن حجر عسقلانی؛
۱۳. ابن حجر مکی؛
۱۴. جلال الدین سیوطی؛
۱۵. شیخ احمد زینی دحلان.

مسلم بن حجاج صاحب کتاب صحیح را نیز می توان از راویان این حدیث به شمار آورد، چرا که این حدیث را در چند کتاب به او نسبت داده اند،<sup>۲۶۰</sup> ولیکن افسوس که حدیث سفینه در هیچ یک از چاپ های موجود کتاب وی وجود ندارد و بعید نیست که این حدیث را در خلال قرون متمادی از کتاب مسلم حذف کرده باشند!

### عصمت در حدیث سفینه

در حدیث سفینه، اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام به کشتی نوح تشبیه شده اند. بدیهی است که در هر تشبیهی باید وجه شبه مشخص شود.<sup>۲۶۱</sup> بنابراین برای درک این حدیث و وجه شبه در آن، می بایست داستان کشتی حضرت نوح را به مقداری که مربوط به بحث عصمت است بررسی کنیم.

### ساخت کشتی

پس از آن که با تبلیغ بسیار حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام، خداوند سبحان حجت را بر امت او تمام کرد، به نوح دستور داد به وحی پروردگار و عنایت او کشتی نجاتی بسازد تا مؤمنان با سوار شدن بر کشتی نجات یابند و کافران به سبب امتناع از ورود به کشتی هلاک گردند. خدای تعالی خطاب به نوح می فرماید:

(وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ)<sup>۲۶۲</sup>؛

تحت توجه و به وحی ما کشتی بساز و درباره ستم کاران که غرق خواهند شد سخن نگو. نوح نیز به ساختن کشتی مشغول شد.

۲۶۰. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۴۵؛ مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین - مخطوط.

۲۶۱. از باب نمونه می توان به حدیث منزلت (أنت منی بمنزلة هارون من موسى) اشاره کرد. پیامبر جایگاه امیرالمؤمنین را نسبت به خویش به جایگاه هارون نسبت به موسی تنزیل کرده اند. در فهم این حدیث باید جایگاه و منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی به دقت تبیین شود تا بنابراین، منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به همان سان ثابت شود.

۲۶۲. سوره هود: آیه ۳۷.



پس از ساختن کشتی، آن گاه که اراده خداوند بر هلاک کافران تعلق گرفت به نوح فرمود:

قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ اٰمَنَ وَمَا اٰمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيْلٌ \* وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ<sup>٢٦٣</sup>

به نوح گفتیم: از هر جفتی از حیوانات دو تا (یکی نر و دیگری ماده) و نیز خانواده ات و آنان را که ایمان آورده اند در کشتی سوار کن، مگر کسی که پیش تر فرمان غرق شدن را بر او لازم کرده ایم و جز اندکی همراه او ایمان نیاوردند و نوح گفت: به کشتی سوار شوید تا با نام خدا روان شود و به ساحل نجات رسد که همانا پروردگار من آمرزنده و صاحب رحمت است.

وقتی مؤمنان سوار کشتی شدند و آب همه جا را فرا گرفت و کشتی در امواج سهمگین آن در تلاطم بود، نوح از سر دلسوزی به فرزندش گفت: به کشتی سوار شو و از کافران مباش. اما وی در پاسخ پدر گفت: به جای سوار شدن بر کشتی به کوه پناه می برم تا از هلاکت نجاتم دهد. آن گاه حضرت نوح فرمود:

(لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ)<sup>٢٦٤</sup>

امروز هیچ نگهدارنده ای در برابر امر خداوند نیست، مگر بر آن کس که رحم کند. در همین حال موج میان نوح و فرزندش جدایی افکند و پسر او از غرق شوندگان بود.

خدای تعالی در ادامه می فرماید:

(وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِيْ وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَكْرَمُ الْحَاكِمِيْنَ \* قَالَ يَا نُوحُ اِنَّهٗ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ)<sup>٢٦٥</sup>

و نوح به درگاه پروردگارش عرضه داشت که: پسر من از اهل من است و وعده تو حق

است و تو قادرترین حاکمی. خداوند فرمود: ای نوح، پسر من از اهل تو نیست؛ همانا او دارای عملی ناشایسته است.

در ادامه نکاتی را که از این جریان برداشت می شود مرور می کنیم:

۱. ساخت کشتی نجات به دستور خداوند و تحت نظارت او انجام گرفت،<sup>٢٦٦</sup> همین گونه بوده است گزینش و

معرفی اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند سبحان.

۲. آن گونه که حضرت نوح تنها کسانی را همراهی کرد که سوار کشتی شدند، همین گونه رسول خدا صلی الله علیه

وآله نیز تنها با کسانی همراه است که به اهل بیت علیهم السلام تمسک جسته اند.

٢٦٣ . همان: آیه ٤٠ - ٤١.

٢٦٤ . همان: آیه ٤٣.

٢٦٥ . همان: آیه ٤٥ - ٤٦.

٢٦٦ . (وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ)؛ سوره هود: آیه ٣٨.

۳. همراهی با نوح صرفاً یک رابطه ایمانی بوده و ربطی به نسبت خویشاوندی نداشته است؛ از این رو پسر نوح که از مؤمنان نبود از همراهی پدر بازماند. همراهی با رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز صرفاً همراهی ایمانی است و مصاحبت و همنشینی یا نسبت با شخص رسول الله صلی الله علیه وآله در این همراهی نقشی ندارد.

۴. راه نجات قوم نوح منحصر در سوار شدن بر کشتی بود<sup>۲۶۷</sup> و جز آن هیچ راه دیگری وجود نداشت و پایان همه راه ها نابودی بود. برای امت اسلامی نیز جز تبعیت و تمسک به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله راه نجاتی نیست و هر راه دیگری غیر از آن به هلاکت می انجامد.

۵. کشتی نوح با نام خدا در جریان بود<sup>۲۶۸</sup> و کشتی نشستگان را با هدایت الاهی به ساحل نجات رساند. اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام نیز لحظه به لحظه، با توجه و هدایت الاهی پیروان خویش را به رستگاری و نجات رهنمون می شوند و آن که تحت توجه و هدایت دائمی پروردگار باشد، قطعاً معصوم است و این همان اهمیت جایگاه عصمت است که برای نجات و هدایت دیگران ضروری است.

### حدیث سفینه در نگاه علماء اهل سنت

یکی از عالمان بزرگی که اهل سنت در قرن های اخیر به او اعتماد داشته و کلام او را نقل می کنند، طیبی صاحب الکاشف است. او در شرح حدیث سفینه می نویسد: «گرفتن در کعبه توسط ابوذر که راوی حدیث است، تأکیدی بر اثبات حدیث است و حضور علنی او در خانه خدا و در برابر مردم، نشان گر اهمیّت دادن ابوذر به روایت خویش است تا این که مردم به آن حدیث گرایش پیدا کرده و به آن روی آوردند. طیبی در ادامه می گوید:

وفي رواية أخرى له يقول: «من عرفني قد عرفني ومن أنكرني فأنا أبوذر، سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: «ألا إن مثل أهل بيتي» أراد بقوله «فأنا أبوذر»... ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر؛

شبه الدنيا وما فيها من الكفر والضلالات والبدع والأهواء الزائغة ببحر لجي [يغشاه موج] من فوقه موج من فوقه سحب ظلمات بعضها فوق بعض وقد أحاط بأكنافه [الأرض] وأطرافه الأرض كلها وليس منه خلاص ولا مناص إلا تلك السفينة؛<sup>۲۶۹</sup>

و در روایتی دیگر ابوذر گفت: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر آن که نمی شناسد [بداند که] من ابوذر هستم. شنیدم از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود «بدانید که مثل اهل بیت من ...» وی با گفتن «من ابوذر هستم»... می خواست به همان حدیثی اشاره کند که عام و خاص از پیامبر نقل کرده اند که: «آسمان سایه نینداخته و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد».

۲۶۷. (تَجْرَى بِأَعْيُنِنَا)؛ سوره قمر: آیه ۱۴.

۲۶۸. (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا)؛ سوره هود: آیه ۴۱.

۲۶۹. شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح: ۱۱ / ۳۱۶ / ش ۶۱۸۳.

رسول خدا دنیا و آن چه در دنیا از کفر، گمراهی ها، بدعت ها و هواهای نفسانی وجود دارد را به دریایی متلاطم که امواج یک به یک بر روی یکدیگر در جوش و خروش هستند و بر بالای این امواج، تاریکی ابرهایی که بر روی همدیگر انباشته شده اند و دور و نزدیک زمین را فرا گرفته است، تشبیه کردند و تنها راه رهایی را وابسته به آن سفینه دانسته اند.

هم چنین ملا علی قاری در المرقاة فی شرح المشکاة عبارت طیبی را در شرح حدیث سفینه نقل کرده است.<sup>۲۷۰</sup>  
حافظ سمهودی<sup>۲۷۱</sup> نیز درباره حدیث سفینه می گوید:

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ» الْحَدِيثُ. وَجِهَةٌ أَنْ النِّجَاءَ ثَبَّتَ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وَمَحْصَلُهُ الْحَثُّ عَلَى التَّلَقُّ بِحَبْلِهِمْ وَحَبْلِهِمْ وَإِعْظَامِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مُشْرِفِهِمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَى مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَةِ، وَأَذَى شُكْرِ النِّعْمَةِ الْوَافِرَةِ؛ أَي: الزَّائِدَةِ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ فِي بَحَارِ الْكُفْرَانِ، وَتِيَارِ الطَّغْيَانِ، فَاسْتَوْجِبَ النِّيرَانَ؛<sup>۲۷۲</sup>

اما فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که: «مثال اهل بیت در میان مردم، به کشتی نوح در قوم خود است». وجه [تشبیه] نجات است که برای سرنشینان کشتی نوح به وجود آمد و نتیجه حدیث، تحریک و برانگیختن [امت] است بر گرایش به ریسمان اهل بیت و محبت و گرامی داشت مقام آنان به پاس نعمت حضور ایشان... هر کس این معنا را بدست آورد، از تاریکی مخالفت رها شده و شکر نعمت را ادا نموده است؛ و هر آن که از این سفینه جدا شود، در دریای کفران غرق و به واسطه طغیانش نابود شده و [عذاب] جهنم بر او لازم می شود.  
مناوی یکی دیگر از شارحان کتاب های حدیثی اهل سنت پیرامون حدیث سفینه می نویسد:

(إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي) فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَابْنَيْهِمَا وَبَنِيهِمَا أَهْلُ الْعَدْلِ وَالِدِيَانَةُ (فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبَتِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ). وَجِهَةُ التَّشْبِيهِ أَنْ النِّجَاءَ ثَبَّتَ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ فَأَثَبَتِ الْمَصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأُمَّتِهِ بِالْتَّمَسْكِ بِأَهْلِ بَيْتِهِ النِّجَاءَ وَجَعَلَهُمْ وَصْلَةً إِلَيْهَا وَمَحْصُولُهُ الْحَثُّ عَلَى التَّلَقُّ بِحَبْلِهِمْ وَإِعْظَامِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مُشْرِفِهِمْ وَالْأَخْذُ بِهَدْيِ عُلَمَائِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَى مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَةِ وَأَذَى شُكْرِ النِّعْمَةِ الْمْتَرَادِفَةِ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ فِي بَحَارِ الْكُفْرَانِ وَتِيَارِ الطَّغْيَانِ فَاسْتَحَقَّ النِّيرَانَ، لَمَّا أَنْ بَغَضَهُمْ يَوْجِبُ النَّارَ كَمَا جَاءَ فِي عِدَّةٍ أَخْبَارًا، كَيْفَ وَهُمْ أَبْنَاءُ أُمَّةٍ الْهَدْيِ وَمَصَابِيحِ الدُّجَى الَّذِينَ احْتَجَّ اللهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَهُمْ فُرُوعُ

۲۷۰. مرقاة المفاتیح: ۵ / ۶۱۰.

۲۷۱. وی از فقهاء و محدثین قرن دهم و از معاصرین جلال الدین سیوطی است که در نزد متأخرین اهل سنت ارج و منزلتی فراوان دارد.

۲۷۲. جواهر العقدین: ۲۶۳ - ۲۶۴.

## الشجرة المباركة وبقايا الصفوة الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم وبرأهم من الآفات واقترض موذتهم في كثير من الآيات وهم العروة الوثقى ومعدن التقى؛<sup>٢٧٣</sup>

وجه تشبیه، نجات و ره یافتگی است. همان طور نیز که سرنشینان کشتی نوح نجات یافتند، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نیز نجات امت خود را در گرو گرایش و تمسک به اهل بیت خود قرار داده است. نتیجه و هدف این [فرمان] [برانگیختن امت است بر دوستی و پناه بردن به ریسمان نجات اهل بیت و بزرگداشت مقام ایشان به جهت سپاس گزاری و بهره برداری از وجود و علم آنان. هر آن که این اعمال را انجام داد و به آن معتقد گشت، شکر نعمت را به جا آورده و از تاریکی های مخالفت رهایی یافته است؛ و هر آن کس مخالف نمود و از این هدایت روی گردان شد، در دریای ناسپاسی، حق پوشی و نابودی طغیان افتاده و مستحق جهنم است، چرا که دشمنی با اهل بیت موجب آتش است و این حقیقت پیام برخی از روایات است. چطور این گونه نباشد و حال آن که اهل بیت پیشوایان هدایت و چراغ های درخشانده ای هستند که خداوند بواسطه ایشان بر بندگان خود احتجاج می کند. آن ها شاخه های «درخت مبارک» هستند و باقی ماندگان منتخبین الهی که خدا از ایشان تمامی پلیدی ها را دور نموده و پاکیزگی ویژه ای را برایشان قرار داده و آنان را از هر گزند و آفتی دور نگاه داشته است، و موذت به ایشان را [که دوستی توأم با عمل است] در بسیای از آیات قرآن واجب نمود و آنان را ریسمان مطمئن و سرچشمه تقوا معرفی کرده است.

این شرح در صواعق محرقة و کتاب های دیگر نیز وجود دارد.<sup>٢٧٤</sup>

حاصل آن که یگانه راه نجات و رستگاری، متابعت از گفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام است. بدین روی اهل بیت علیهم السلام باید معصوم باشند، چرا که در غیر این صورت ممکن است به عمد و یا از روی سهو منحرف گردند و پیروان خود را نیز گمراه کنند. مگر می شود یگانه وسیله نجات امت منحرف گردد؟! خیر، زیرا گمراهی و انحراف در کشتی نجات بشر امکان ندارد.

### شبیهه فخر رازی:

فخر رازی برای انحراف اذهان از یگانه راه نجات بشریت، با کلامی عوام فریبانه دست به کم رنگ جلوه دادن مقام کشتی نجات می زند. او می گوید:

سمعت بعض المذکرین قال: إنه صَلَّى اللهُ عليه وآله قال: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح. من ركب

فيها نجا» وقال صَلَّى اللهُ عليه وآله: «أصحابي كالنجوم

بأيهم اقتديتم اهتديتم»؛<sup>٢٧٥</sup>

٢٧٣ . فيض القدير شرح الجامع الصغير: ٢ / ٦٥٨ - ٦٥٩ / ح ٢٤٤٢.

٢٧٤ . الصواعق المحرقة: ٢ / ٤٤٦ - ٤٤٧. هم چنین ر.ک: التيسير بشرح الجامع الصغير: ١ / ٦٩٦.

٢٧٥ . تفسير الرازي: ٢٧ / ١٦٧.

شنیدم یکی از وعاظ می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مَثَلِ اهل بیت من مانند کشتی نوح است. هر کس بر آن وارد شود نجات می یابد. [هم چنین] پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اصحاب من به مانند ستارگان هستند که به هر کدام اقتدا کنید هدایت یافته اید.

فخر رازی در ادامه می افزاید:

ونحن الآن فی بحر التکلیف وتضربنا أمواج الشبهات والشهوات وراکب البحر یحتاج إلی أمرین أحدهما: السفینة الخالیة عن العیوب والثقب، والثانی: الکواکب الظاهرة الطالعة النيرة، فإذا ركب تلك السفینة ووقع نظره علی تلك الکواکب الظاهرة کان رجاء السلامة غالباً، فکذلک ركب أصحابنا أهل السنة سفینة حبّ آل محمد ووضعوا أبصارهم علی نجوم الصحابة فرجوا من الله تعالی أن یفوزوا بالسلامة والسعادة فی الدنیا والآخرة؛<sup>۲۷۶</sup>

در حال حاضر، ما در دریای تکلیف قرار گرفته ایم و امواج شبهات و شهوات بر ما می تازد و کسی که ره پیمای دریاست محتاج دو امر است: نخست کشتی سالم، دوم ستارگان درخشان تا با سوار شدن بر کشتی و نگاه به آن ستارگان به سلامت از این دریا بگذرد، همان طوری که اهل سنت سوار بر کشتی محبت آل محمد شده اند و چشم خود را به ستارگان، یعنی صحابه دوخته اند و امیدوارند که خداوند آن ها را رستگاری و سعادت دنیا و آخرت نائل گرداند.

عجیب است که فخر رازی مطلبی به این بااهمیتی را به گفتار وعاظ منبر مستند

می کند! وی سپس در راستای کاستن از اهمیت حدیث سفینه، حدیث جعلی «اصحابی کالنجوم»<sup>۲۷۷</sup> را در کنار آن مطرح می کند و با تمثیل در صدد پیوند زدن اهل بیت علیهم السلام به صحابه است! عجیب تر از گفتار او سخن ابن حجر هیتمی در کتاب صواعق محرقة است که می نویسد:

«ما حدیث سفینه را - که سندهای مختلفی دارد - قبول داریم «وجاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضاً إنما مثل اهل بیتی فیکم»<sup>۲۷۸</sup> اما شیعیان اهل بیت و کسانی که در کشتی نجات سوار شده اند ما اهل تسنن هستیم»<sup>۲۷۹</sup> در ادامه شیعیان را پیروان اهل بیت نمی داند.

پس درباره این که اهل بیت یگانه وسیله نجات امت هستند نزاعی و اختلافی وجود ندارد.

حدیث سوم: «حدیث منزلت»

حدیث «منزلت» نیز از جمله احادیثی است که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. این حدیث به عبارت های مختلف در مجامیع روایی وارد شده است که عبارتند از:

۲۷۶. همان.

۲۷۷. نگارنده کتابی ویژه این حدیث تألیف نموده و انظار بزرگان اهل سنت را در جعلی بودن آن آورده است.

۲۷۸. الصواعق المحرقة: ۴۴۵ - ۴۴۶.

۲۷۹. «وشیعتهم هم أهل السنة، لأنهم الذین احبّوهم»؛ همان: ۲ / ۴۴۹.

- قال لعلی: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٠</sup>
- أو ما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨١</sup>
- ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٢</sup>
- أنت منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٣</sup>
- إنك منی بمنزلة هارون.

هم چنین از ابن عباس آمده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

- هذا علی بن أبی طالب علیه السلام لحمه لحمی ودمه دمی، فهو منی بمنزلة هارون...؛<sup>٢٨٤</sup>
- ألا ترضای أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٥</sup>
- علی منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٦</sup>
- أما ترضی أن تنزل منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٧</sup>
- هو منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٨</sup>
- أفلا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٨٩</sup>
- ألم ترض أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٩٠</sup>
- إنه منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٩١</sup>
- أما ترضی یا علی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى؛<sup>٢٩٢</sup>
- یا علی ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى.<sup>٢٩٣</sup>

### راویان حدیث منزلت

- ٢٨٠ . مسند أحمد: ١ / ١٧٥؛ صحیح البخاری: ٤ / ٢٠٨؛ صحیح مسلم: ٧ / ١٢؛ فضائل الصحابة (نسائی): ١٤؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٣٣.
- ٢٨١ . مسند أحمد: ١ / ١٧٧؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٤٣ و ١٦٢.
- ٢٨٢ . صحیح البخاری: ٥ / ١٢٩؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٤٣ / ١ / ١١٥؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٩؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١١٠.
- ٢٨٣ . مسند أحمد: ٣ / ٣٢ و ٦٥ / ٣٦٩؛ صحیح مسلم: ٧ / ١٢٠؛ سنن الترمذی: ٥ / ٣٠٤ / ٣ / ٣٨١٣.
- ٢٨٤ . رک: مجمع الزوائد: ٩ / ١١١؛ المعجم الكبير: ١٢ / ١٥؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ١٥٦.
- ٢٨٥ . عمدة القاری: ١٨ / ٤٦ / ش ٤٤١٦.
- ٢٨٦ . الجامع الصغير: ٢ / ١٧٨ / ش ٥٥٩٧؛ کنز العمال: ١١ / ٦٠٣ / ش ٣٢٩١٥؛ تاریخ بغداد: ٧ / ٤٦٣ / ش ٤٠٢٣؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٤٩.
- ٢٨٧ . مسند ابن الجعد: ٣٠١؛ الطبقات الكبرى: ٣ / ٣٤؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٧٥.
- ٢٨٨ . شواهد التنزیل: ٢ / ٤١٨ / ش ١٠٧٥.
- ٢٨٩ . کتاب السنة (ابن ابی عاصم): ٥٨٩ / ح ١٣٥١.
- ٢٩٠ . همان: ٦١١ / ش ١٤٥٤؛ الكامل (ابن عدی): ٥ / ١٩٩.
- ٢٩١ . السنن الكبرى (نسائی): ٥ / ١٠٨ / ش ٨٣٩٩؛ خصائص أميرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ٥٠.
- ٢٩٢ . الكامل فی التاريخ: ٢ / ٢٧٨.
- ٢٩٣ . مسند سعد بن أبی وقاص: ١٧٧ / ش ١٠٢؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٣٩ و ١٧٣.

حدیث منزلت را صحابه ای هم چون:

۱. أمير المؤمنين عليه السلام؛
۲. عبدالله بن مسعود؛
۳. سعد بن ابی وقاص؛
۴. عمر بن خطاب؛
۵. ابوسعید خدری؛
۶. براء بن عازب؛
۷. جابر بن سمره؛
۸. ابوهریره؛
۹. زید بن ارقم؛
۱۰. انس بن مالک؛
۱۱. ابویوب انصاری؛
۱۲. عقیل بن ابوطالب؛
۱۳. معاویه و برخی دیگر نقل کرده اند.

هم چنین راویان زن این حدیث عبارتند از:

۱. حضرت زهرا سلام الله علیها؛
۲. اسماء بنت عمیس رحمها الله؛
۳. أم سلمه رحمها الله.

و از راویان این حدیث در قرون مختلف نیز می توان به راویان زیر اشاره کرد:

۱. بخاری؛
۲. مسلم؛
۳. احمد بن حنبل؛
۴. ابن ماجه؛
۵. ترمذی؛
۶. نسائی؛
۷. ابن حبان؛
۸. ابوبکر بزار؛
۹. ابویعلی؛
۱۰. محمد بن جریر طبری؛

- ۱۱ . ابوالقاسم طبرانی؛
- ۱۲ . حاکم نیشابوری؛
- ۱۳ . ابن مردویه؛
- ۱۴ . ابونعیم اصفهانی؛
- ۱۵ . ابوبکر خطیب بغدادی؛
- ۱۶ . ابن عبدالبر اندلسی؛
- ۱۷ . بغوی؛
- ۱۸ . ابن عساکر؛
- ۱۹ . فخر رازی؛
- ۲۰ . ابن اثیر؛
- ۲۱ . نووی؛
- ۲۲ . ابن سید الناس؛
- ۲۳ . ابن کثیر دمشقی؛
- ۲۴ . خطیب بغدادی؛
- ۲۵ . ابن حجر عسقلانی؛
- ۲۶ . جلال الدین سیوطی؛
- ۲۷ . ابن حجر مکی؛
- ۲۸ . ولی الله دهلوی.

#### تواتر حدیث:

حدیث منزلت به اعتراف حاکم نیشابوری،<sup>۲۹۴</sup> جلال الدین سیوطی،<sup>۲۹۵</sup> صفدی،<sup>۲۹۶</sup> ابن عبدالبر،<sup>۲۹۷</sup> مزّی<sup>۲۹۸</sup> و ملا علی متقی هندی<sup>۲۹۹</sup> متواتر است.

متقی هندی به طرق و اسانید مختلف این حدیث را نقل کرده است.<sup>۳۰۰</sup>

ابن عساکر نیز این حدیث شریف را از ۲۰ نفر صحابی پیامبر نقل کرده است.<sup>۳۰۱</sup>

۲۹۴ . کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۲۸۳.

۲۹۵ . قطف الأزهار المتناثرة فی الأحادیث المتواترة: حرف الف.

۲۹۶ . الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۸.

۲۹۷ . الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۳ / ۱۰۹۷.

۲۹۸ . الوافی بالوفیات: ۲۰ / ۴۸۳.

۲۹۹ . مختصر قطف الأزهار: حرف الف.

۳۰۰ . کنز العمال: ۱۳ / ۱۰۵ - ۱۹۲.



ابن عبدالبر و مزّی در اعتبار این حدیث می گویند:

**وهو من أثبت الآثار وأصحّها؛<sup>۳۰۲</sup>**

[حدیث منزلت] از ثابت ترین و صحیح ترین احادیثی است که از پیامبر روایت شده است.

### متن حدیث در نقل راویان:

بخاری در صحیح با سند خود از سعد بن ابی وقاص، حدیث منزلت را این گونه نقل کرده است:

رسول الله صلى الله عليه وآله به علي عليه السلام فرمود:

**أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى.<sup>۳۰۳</sup>**

در موضع دیگری از صحیح بخاری آمده است: رسول خدا برای جنگ تبوک از مدینه خارج شد و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود در مدینه باقی گذاشت. در آن هنگام علی علیه السلام عرضه داشت: آیا مرا خلیفه خود برای [نگه داری از] کودکان و زنان قرار می دهی؟ پیامبر [صلى الله عليه وآله] فرمود: آیا به این که جایگاه تو نسبت به من، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد راضی نیستی؟<sup>۳۰۴</sup>

سعید بن مسیب، از عامر (فرزند سعد بن ابی وقاص) و او از پدرش سعد حدیث منزلت را این گونه نقل کرده

است:

**أنت منى بمنزلة هارون من موسى.**

اما برای این که مطمئن شود می گوید:

**فأحببت أن أضافه بها سعداً، فلقيت سعداً فحدثته بما حدثني عامر، فقال [سعد]: أنا سمعته،**

**فقلت: أنت سمعته؟ قال: فوضع إصبعيه على أذنيه فقال: نعم وإلا فاستكتنا؛<sup>۳۰۵</sup>**

دوست داشتم حدیث را از خود سعد بشنوم، از این رو به دیدار سعد رفتم و حدیث [منزلت] را که از عامر (فرزند سعد)

شنیده بودم نقل کردم. سعد گفت: خود این حدیث را شنیدم. به او گفتم: تو خود شنیدی؟ سعد در حالی که انگشتانش را

روی گوش های خود قرار داد گفت: اگر با این دو گوش نشنیده باشم کر بشوم و اگر ندیده بودم کور بشوم.

تعجب سعید بن مسیب و پی گیری وی، دلالت بر اهمیت حدیث منزلت دارد.

حدیث منزلت در صحیح مسلم به نقل از سعد بن ابی وقاص این گونه آمده است: آن وقتی که معاویه برای حج به

حجاز آمد، نشستنی ترتیب داد و بزرگان به دیدار او رفتند. وقتی سعد بن ابی وقاص به نزد او رفت، معاویه در همان

مجلس به او امر کرد تا امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کند. سعد بن ابی وقاص از لعن امیرالمؤمنین خودداری کرد و به

۳۰۱ . تاریخ مدینه دمشق: ۱ / ۳۰۶ - ۳۹۳.

۳۰۲ . الاستیعاب فی معرفه الأصباح: ۳ / ۱۰۹۷؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۳.

۳۰۳ . صحیح البخاری: ۴ / ۲۰۹.

۳۰۴ . همان: ۵ / ۱۲۹.

۳۰۵ . صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰.

سه مورد از خصوصیات امیرالمؤمنین اشاره کرد که از جمله آن ها حدیث منزلت است. سعد گفت: تا وقتی این احادیث را به یاد داشته باشم، هرگز او را لعن نخواهم کرد. در این نقل این گونه آمده است:

**ومنها: أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى.**<sup>۳۰۶</sup>

### بازی با حقایق

از نظر سند هیچ تردیدی در صدور این حدیث وجود ندارد، با این حال برخی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام کوشیده اند تا به رغم نقل این حدیث در کتب معتبر و صحیح نزد اهل سنت، در سند آن خدشه کنند. در مواضع آمده است که سیف الدین آمدی،<sup>۳۰۷</sup> سند حدیث منزلت را تمام نمی دانسته است.<sup>۳۰۸</sup> ولیکن «سیف الدین آمدی» کسی است که در منابع اهل سنت، در شرح حال وی مطالبی حاکی از بی دینی نوشته اند از جمله این که «تارک الصلاة» بوده است.<sup>۳۰۹</sup>

اما خدشه در سند این حدیث ناممکن است، بدین روی برخی از متعصبین پس از ناامیدی در بحث سندی، در صدد تحریف محتوای آن برآمده اند تا آن جا که در برخی منابع حدیث منزلت این گونه نقل شده است:

**علی منى بمنزلة قارون من موسى؛**<sup>۳۱۰</sup>

جاگاه علی نسبت به من جایگاه قارون نسبت به موسی است!

این گونه تحریفات و تلاش های مضحک و حرکات مذبوحانه برای کتمان حق، هم از این واقعیت حکایت دارد که حدیث منزلت از نظر سند و دلالت بسیار محکم و روشن است، و هم نشان گر بغض و کینه برخی نسبت به اهل بیت رسول خدا علیه و علیهم السلام

است؛ اما این کارها به نفع حقیقت است و بازگو کننده ناتوانی متعصبین در انکار حدیث منزلت است.

جعل حدیث از دیگر اقداماتی است که در مقابله با عظمت حدیث منزلت واقع شده است. از سوی برخی از اهل تسنن و در پاره ای از منابع آن ها آمده است:

**أبو بكر وعمر منى بمنزلة هارون من موسى.**<sup>۳۱۱</sup>

جعلی بودن این حدیث به قدری روشن است که آنان در کتاب های خود به دروغین بودن آن تصریح کرده اند.<sup>۳۱۲</sup>

۳۰۶. همان.

۳۰۷. وی از عالمان اصولی است. کتاب وی به الإحکام فی أصول الأحکام معروف است و آراء و انظار وی مستند به این کتاب است.

۳۰۸. المواضع: ۳ / ۶۱۸ هم چنین ر.ک: شرح المواضع: ۸ / ۳۶۲ - ۳۶۳؛ الصواعق المحرقة: ۱ / ۱۲۲.

۳۰۹. میزان الاعتدال: ۲ / ۲۵۹ / ش ۳۶۴۷؛ لسان المیزان: ۳ / ۱۳۴ / ش ۴۷۰؛ تاریخ الإسلام: ۴۶ / ۷۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۲۲ / ۳۶۶.

۳۱۰. تاریخ بغداد: ۸ / ۲۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۲ / ۳۴۹؛ تهذیب الکمال: ۵ / ۵۷۷؛ تاریخ الإسلام: ۱۰ / ۱۲۲.

۳۱۱. تمهید الأوائل: ۴۶۳؛ الكامل (ابن عدی): ۵ / ۷۵؛ تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۸۳ / ش ۶۲۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۰ / ۶۰ و ۲۰۶.

## بررسی دلالت حدیث منزلت

برای روشن شدن دلالت حدیث منزلت، بررسی مقامات حضرت هارون و جایگاه او نسبت به حضرت موسی

ضروری می نماید.

### مقامات حضرت هارون

۱. حضرت هارون معصوم است، زیرا به تصریح قرآن مجید او نبی بوده و همه انبیاء معصومند.

۲. حضرت هارون وزیر حضرت موسی بوده است. حضرت موسی از خداوند سبحان درخواست می کند:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي);<sup>۳۱۳</sup>

[خدایا] وزیری از اهل من قرار ده \* برادرم هارون را [وزیر من گردان].

خداوند دعای او را مستجاب می کند:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا);<sup>۳۱۴</sup>

و همانا ما به موسی کتاب [تورات] را عطا کردیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم.

۳. حضرت هارون در رسالت حضرت موسی شریک بوده است، آن جا که حضرت موسی از خدا خواست:

(اَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَ اَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي);<sup>۳۱۵</sup>

پشت مرا به او محکم کن \* و او را در امر (رسالت با) من شریک ساز.

۴. از دیگر مقامات حضرت هارون علی نبینا وآله وعلیه السلام که از روایات برداشت می شود، اختصاص ورود و سکونت

وی در مسجد به همراه خانواده اوست. هیچ کس غیر از هارون و ذریه اش حق نداشت در بیت المقدس سکونت داشته

باشد.

ابن عساکر در این باره چنین نقل می کند:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطِبَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ يَتَبَوَّءَا لِقَوْمَهُمَا بَيْتًا، وَأَمْرُهُمَا أَنْ لَا يَبِيَّتَ فِي مَسْجِدِهِمَا جَنْبٌ وَلَا يَقْرَبُوا فِيهِ النِّسَاءَ، إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتَهُ. وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّسَاءَ فِي مَسْجِدِي هَذَا وَلَا يَبِيَّتَ فِيهِ جَنْبٌ إِلَّا عَلَى وَذُرِّيَّتِهِ;<sup>۳۱۶</sup>

همانا رسول خدا در خطابه ای فرمود: به درستی که خداوند به موسی و هارون امر کرد که برای سکونت قومشان

خانه هایی بسازند. خداوند هم چنین از سکونت در مسجد با حال جنابت و نزدیکی با زنان در مسجد منع کرد، مگر هارون

۳۱۲. ر.ک: العلل المتناهية: ۱ / ۱۹۹ / ش ۳۱۲؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۱۲۲ و ۱۷۱ - ۱۷۲، ذیل شماره ۶۰۰۹ و ۳۹۰، ذیل شماره ۶۸۹۴؛ لسان المیزان: ۲ /

۲۳؛ جامع الأحادیث: ۱ / ۱۵۰ / ش ۲۳۶.

۳۱۳. سوره طه: آیه ۲۹ - ۳۰.

۳۱۴. سوره فرقان: آیه ۳۵.

۳۱۵. سوره طه: آیه ۳۱ - ۳۲.

۳۱۶. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۴۱ - ۱۴۲. هم چنین: ر.ک: الدر المنثور: ۳ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

و خانواده اش.

[در این زمان نیز] برای احدی نزدیکی با زنان در مسجد و ماندن با حال جنابت جایز نیست مگر برای علی و خانواده اش. نکته بسیار مهم این جاست که نه فقط حضرت هارون از ممنوعیت سکونت در مسجد استثنا شده؛ بلکه ایشان موجب طهارت و پاکی مسجد است. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

**إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ مَسْجِدَهُ بِهَارُونَ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَطَهِّرَ مَسْجِدِي بِكَ وَبِذُرِّيَّتِكَ؛**

همانا موسی از پروردگار درخواست نمود که مسجدش را به وسیله هارون پاکیزه گرداند، و به درستی که من نیز از خداوند می خواهم که مسجد من را به وسیله تو [علی] و خانواده ات پاکیزه گرداند.

در ادامه پیامبر اکرم به دنبال ابوبکر می فرستند و فرمان بستن در خانه اش را که به مسجد باز می شد صادر می کنند. در این هنگام: **فاسترجع ابوبکر؛** ابوبکر با گفتن «**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» ناراحتی خود را اظهار می کند؛ چرا که به حقیقت بستن دری که به مسجد رسول الله باز می شد سخت است، اما چاره ای جز اطاعت ندارد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنبال عمر و عباس می فرستند تا آنان نیز در خانه های خود را ببندند. سپس پیامبر فرمود:

**ما أنا سددت أبوابكم وفتحت باب علي ولكن الله فتح باب علي وسد أبوابكم؛**<sup>۳۱۷</sup>

من درهای [خانه های] شما را نبستم و در خانه علی را باز نگزاردم، بلکه خدا در خانه علی را باز گذاشت و در خانه های شما را بست.

حضرت خطاب به همه آن ها فرمودند: گمان نکنید این کار را از روی تصمیم خود انجام داده ام تا در مقام گله مندی برآیید، چرا که این فرمان الاهی است.

این واقعه نیز بیان گر عصمت اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام است.

در کتاب مسند احمد بن حنبل،<sup>۳۱۸</sup> المستدرک علی الصحیحین،<sup>۳۱۹</sup> مجمع الزوائد،<sup>۳۲۰</sup> تاریخ مدینه دمشق<sup>۳۲۱</sup> و کتاب های دیگر<sup>۳۲۲</sup> از زید بن ارقم آمده است که گفت:

---

۳۱۷ . مسند البزار: ۱۰۷/۱ / ح ۵۰۶؛ جامع الأحادیث: ۲۹ / ۲۷۸ / ش ۳۲۱۳۷؛ الألی المصنوعه: ۱ / ۳۲۱؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۷۵ / ح ۳۶۵۲۱؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴ - ۱۱۵؛ المعجم الأوسط: ۴ / ۱۸۶؛ القول المسدد فی مسند أحمد: ۲۹ - ۳۰؛ السیره الحلییه: ۳ / ۴۶۰. قابل ذکر است که حلبی کلمه استرجاع ابوبکر را (که همگی ذکر کرده اند) حذف کرده است و می نویسد: ابوبکر بلافاصله گفت: «سمعا و طاعة».

۳۱۸ . مسند أحمد: ۴ / ۳۶۹.

۳۱۹ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۵. وی در ادامه حدیث می نویسد: «هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه».

۳۲۰ . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴.

۳۲۱ . تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۳۸.

كانت لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارعاً في المسجد فقال يوماً سدوا هذه الأبواب إلا باب عليّ، قال: فتكلم في ذلك ناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد، فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب عليّ، فقال فيه قائلكم؛ والله ما سددت شيئاً ولا فتحتة ولكني أمرت بشيء فاتبعته؛

زيد بن ارقم گوید: برخی از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله دری داشتند که به مسجد پیامبر باز می شد، روزی پیامبر فرمود: همه این درها را ببندید مگر در [خانه]

علی. عده ای زبان به گله گشوده و [شکایت کردند]. آن گاه رسول خدا برخاستند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: اما این که من به شما دستور دادم تا در خانه ها بسته شود مگر در خانه علی، [موجب شد] تا بعضی از شما سخنانی [از روی شکایت] بگویند! سوگند به خدا، دری را نیستم و نگشودم مگر آن که مأمور به انجام آن شدم، پس از آن امر پیروی کردم.

برای کسانی که دری به مسجد داشتند این مسأله گران تمام شد تا جایی که سر و صدا و حتی بی ادبی و اعتراضات تند از جانب برخی هم چون عباس - عموی پیامبر - نقل شده است.<sup>۳۳۳</sup>

### اشکالی علمی

بحث ما در دلالت حدیث منزلت بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام به پایان رسید. این حدیث دارای نکات فراوانی است که به وجوه متعدد بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

عمده اشکالی که بزرگان اهل تسنن در این حدیث مطرح می کنند عبارت از این است که: این حدیث به هنگام خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای جنگ تبوک صادر شده است. بر اساس این قرینه، خلافت امیر المؤمنین علیه السلام به زمان غیبت حضرت رسول از مدینه اختصاص دارد و جانشینی حضرت امیر مؤمنان به این مقطع زمانی مقید می گردد، در نتیجه نمی توان آن را دلیل بر امامت آن حضرت برشمرد.<sup>۳۳۴</sup>

### پاسخ به شبهه:

پاسخ این شبهه روشن است. در علم اصول - که اهل سنت مدعی تأسیس آن هستند - قاعده ای عام وجود دارد که مورد قبول همه علما است و تخصیص پذیر نیز نمی باشد و آن قاعده این است که «مورد، مخصّص نیست».

---

۳۳۲ . رک: الرياض النضرة: ۱ / ۲۶۴؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۱۸ / ح ۸۴۲۳؛ السيرة الحلیية: ۳ / ۴۵۹ - ۴۶۱؛ میزان الاعتدال: ۴ / ۲۳۶ / ش ۸۹۷۱؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۷۹؛ المناقب (خوارزمی): ۳۲۷ / ش ۳۳۸؛ کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹ / ش ۳۲۸۷۷ و ۶۱۸ / ش ۳۳۰۰۴؛ فتح الباری: ۷ / ۱۲ - ۱۳؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۶۳؛ جامع الأحادیث: ۶ / ۳۲۰ / ش ۵۲۶۱؛ فضائل الصحابة (أحمد بن حنبل): ۲ / ۵۸۱؛ مرقاة المفاتیح: ۱۷ / ۴۵۳.

۳۳۳ . در برخی از مصادر از جمله مجمع الزوائد، جلد ۶، صفحه ۱۱۵ به جای عباس نام حمزه را آورده اند، در حالی که واقعه بسته شدن درب ها در اواخر حیات رسول خدا اتفاق افتاده است و حضرت حمزه در جنگ «احد» شهید شده بود. علاوه بر این، جناب حمزه اهل اعتراض بر پیامبر اکرم نبوده است.

۳۳۴ . رک: منهاج السنّة: ۷ / ۲۳۶.

بر اساس این قاعده، حتی اگر حدیث منزلت فقط در آن شرائط صادر شده باشد اختصاص به آن مورد نخواهد داشت، لیکن این حدیث شریف بیش از ده بار و در جایگاه های مختلف<sup>۳۲۵</sup> وارد شده است. به عبارت دیگر حضرت رسول این کلام را از ابتدای بعثت تا پایان عمر شریفشان، در موارد مختلف و به مناسبت های گوناگون فرموده اند. پس شبهه از اساس مردود است.<sup>۳۲۶</sup>

#### حدیث چهارم: «علی مع القرآن، والقرآن مع علی»

از جمله احادیثی که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد حدیث «علی مع القرآن والقرآن مع علی» است.

راویان این حدیث شریف عبارتند از:

۱. ابن ابی شیبیه؛
۲. ابویعلی موصلی؛
۳. دارقطنی بغدادی؛
۴. ابوالقاسم طبرانی؛
۵. حاکم نیشابوری؛
۶. ابوبکر بیهقی؛
۷. ابن مردویه اصفهانی؛
۸. شهردار دیلمی؛
۹. شمس الدین ذهبی؛
۱۰. نورالدین هیثمی؛
۱۱. ابن حجر مکی؛
۱۲. جلال الدین سیوطی؛
۱۳. علی متقی هندی؛
۱۴. عبدالرئوف مناوی.

غالباً سندهای این راویان به حضرت أم سلمه منتهی می شود. در برخی از سندها نیز به حضرت زهرا سلام الله علیها و امام مجتبی علیه السلام منتهی می شود که این دو بزرگوار از پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را روایت می کنند.

#### متن چند حدیث

---

۳۲۵. برای اطلاع بیشتر از این موارد ر.ک: نفحات الأزهار: جلد ۱۷.

۳۲۶. «حدیث ثقلین» و «حدیث من کنت مولا» را بارها و بارها پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده اند و اختصاص به موارد خاصی ندارد. هر چند حدیث «من کنت مولا» در روز غدیر خم از مواردی است که مشهور و معروف گشته است. مواردی را که حدیث منزلت از دو لب گوهربار پیامبر صادر شده است را در رساله ای به رشته تحریر درآورده ایم.

حاکم نیشابوری به سند خود از ابوسعید تیمی، و او از ابو ثابت - غلام ابوذر - روایت می کند که ابو ثابت گفت:

كنت مع علي رضي الله عنه يوم الجمل، فلما رأيت عايشة واقفة دخلني بعض ما يدخل الناس، فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر فقاتلت مع امير المؤمنين، فلما فرغ ذهبت إلى المدينة فأتيت أم سلمة فقلت: إني والله ما جئت أسأل طعاماً ولا شراباً ولكني مولى لأبي ذر فقالت مرحباً فقصصت عليها قصتي، فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرهما؟ قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس. قال: أحسنت

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض؛

در روز واقعه جمل با علی علیه السلام بودم. در آن هنگام که عایشه ایستاده بود و نگاه من به او افتاد. شکی که در [قلوب] بعضی از مردم بود در من نیز به وجود آمد. آن گاه خداوند متعال این شک را به هنگام نماز ظهر از من برطرف نمود تا در رکاب امیرالمؤمنین به جنگ پرداختم. زمانی که جنگ تمام شد و به مدینه بازگشتم، به نزد ام سلمه رفتم و گفتم: سوگند به خدا، به درستی که من برای آب و غذا به این جا نیامدم [چرا که من] غلام ابوذر هستم. ام سلمه گفت: آفرین. سپس داستان [جمل و آن شک را] تعریف کردم. ام سلمه گفت: از کجا [به حق رسیدی] در آن وقتی که قلب ها در کشاکش [تردید] به سر می برد؟

گفتم: از آن جایی که خداوند متعال به هنگام زوال ظهر مرا [نجات داد و] تردید را از من برطرف نمود. ام سلمه گفت: احسنت، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «علی با قرآن همراه است و قرآن با او تا این که هر دو [در کنار] حوض بر من وارد شوند».

حاکم در پایان این حدیث می گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد. وأبو سعيد التيمي هو عقيصاء ثقة مأمون، ولم يخرجاه؛<sup>۳۲۷</sup>

سند این حدیث صحیح است و ابوسعید تیمی که عقیصاء نام دارد مورد اطمینان است، هر چند که این حدیث را مسلم و بخاری نیاورده اند.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک به صحت این اسناد اقرار می کند.<sup>۳۲۸</sup>

آری! به راستی چه حسابی در کار است که هم علی با قرآن و هم قرآن با علی است؟ مگر برای همراهی این دو گفتن «علی مع القرآن» کفایت نمی کرد، پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوباره تکرار می کند و می فرماید «والقرآن مع علی»؟

شاید این تکرار برای تأکید و دفع شک و شبهه باشد، زیرا ممکن است دیگری هم این ادعا را داشته باشد که اقوال و افعال او مطابق قرآن است و از قرآن جدا نیست، ولیکن رسول الله می خواهد بفرماید که قرآن نیز همراه علی و

۳۲۷ . المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۴/۳.

۳۲۸ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴ / ش ۴۶۲۸.

مصدّق افعال و اقوال او است، و تصدیق قرآن همان تصدیق خدا است، چرا که قرآن کلام الاهی است، پس «علی» علیه السلام در همه احوال، اقوال و افعال مورد قبول و تصدیق خدا است.

### روایت ابن عقده:

بنا به دستور پیامبر، تمامی مردم باید با لشکر اسامه حرکت کنند و خارج از مدینه اردو بزنند. کسانی که از این فرمان سرباز زنند مورد لعن پیامبر هستند. عایشه خبر مریضی پیامبر را به ابوبکر می رساند. با رسیدن این خبر، ابوبکر به همراه عده بسیاری از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سرپیچی کرده و با ترک لشکر اسامه نزد پیامبر آمدند. پیامبر در بستر احتضار و در لحظات آخر عمر خویش مردم را به تمسک به اهل بیت علیهم السلام سفارش می کند و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را یادآور می شود. ابن عقده می نویسد: حضرت زهرا سلام الله علیها که در موقع رحلت پیامبر در کنار ایشان حضور داشته اند، از پدر بزرگوارشان نقل می کنند که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيحاً وَقَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا وَإِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: «هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ، فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا»؛<sup>۳۲۹</sup>

ای مردمان، به زودی و به سرعت قبض روح من فرا می رسد و کلامی را برای شما مقدم می کنم که جای هیچ عذری نماند. همانا من در میان شما کتاب پروردگار و اهل بیت خودم را به جای می گذارم، سپس دست علی را گرفت و گفت: این علی با قرآن است و قرآن با اوست، جدایی نمی پذیرند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. و [در آن روز] من از شما سؤال می کنم که با آن دو بعد از من چگونه بودید؟

این روایت در ینابیع المودة<sup>۳۳۰</sup> نیز به همین صورت آمده است، ولی ابن حجر در صواعق محرقة، پس از تصرفاتی در روایت می نویسد:

وفی رواية أنه قال في مرض موته: أَيُّهَا النَّاسُ، يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيحاً فَيَنْطَلِقَ بِي وَقَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذِرَةً إِلَيْكُمْ. أَلَا إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ فَأَسْأَلُكُمْ مَا خَلَفْتُمَا فِيهِمَا».<sup>۳۳۱</sup>

ابن حجر مکی، نام صدیقه طاهره را که ناقل حدیث است نمی آورد و می گوید: «فی روایة». وی هم چنین از اجتماع اصحاب داخل حجره پیامبر سخنی به میان نمی آورد. وی هم چنین واژه «فأسألکم»؛ شما را بازخواست می کنم را به «فأسألهمما»؛ آن دو را مورد سؤال قرار می دهم تغییر می دهد.

۳۲۹. کتاب الولاية : ۲۴۲.

۳۳۰. ینابیع المودة : ۱ / ۱۲۴ / ش ۵۶.

۳۳۱. الصواعق المحرقة : ۲ / ۳۶۶.



به هر صورت، این حدیث را که حاکم نیشابوری با سند خود نقل کرده صحیح است و دلالت آن بر عصمت بر کسی پوشیده نیست، چرا که اگر کسی با قرآن باشد و قرآن هم از او جدا نشود معصوم خواهد بود، قرآنی که خود نیز معصوم است:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)<sup>۳۳۲</sup>

هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید. نازل شده از سوی حکیم و ستوده است.

#### حدیث پنجم: «حدیث باب حطّه»

از دیگر احادیثی که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم دلالت می کند، حدیث «علی باب حطّه» است. راویان بزرگی این حدیث را روایت کردند که عبارتند از:

۱. دارقطنی؛

۲. دیلمی؛

۳. ابن حجر مکی؛

۴. سیوطی؛

۵. متقی هندی.

#### باب حطّه چیست؟

خداوند متعال برای امتحان بنو اسرائیل دستور می دهد که از دری مخصوص وارد بیت المقدس شوند و به هنگام ورود، فروتنانه، سجده کنان و در حالی که طلب مغفرت می کنند داخل شوند. اما بنو اسرائیل فرمان الاهی را به مسخره و استهزاء گرفته و به خلاف آن، از پشت وارد شدند و به جای حطّه که به معنای طلب مغفرت و آمرزش است، واژه حنطه را بر زبان جاری می کردند و در نهایت در این امتحان مردود شدند.

خدای تعالی در این باره می فرماید:

(وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ

لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)<sup>۳۳۳</sup>

[یاد کنید] هنگامی را که گفتیم: به این شهر [بیت المقدس] وارد شوید و از نعمت های آن هر چه خواستید به فراوانی و

گواری بخورید و از دروازه [شهر یا در معبد] فروتنانه و سجده کنان در آیید و بگوئید: [خدایا! خواسته ما] ریزش گناهان

ماست، تا گناهانتان را ببیمزیم و به زودی [پاداش] نیکوکاران را بیفزائیم.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب حطّه» در قوم بنو اسرائیل تشبیه می کند،

همان طور که باب حطّه میزان و ترازویی برای سنجش ایمان بنو اسرائیل بود، امیرالمؤمنین هم بابی است برای سنجش ایمان امت پیامبر.

۳۳۲. سوره فصلت: آیه ۴۲.

۳۳۳. سوره بقره: آیه ۵۸.

## متن حدیث:

ابن حجر مکی از ابن عباس این گونه نقل می کند:

**أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: عَلِيٌّ بَابُ حَطَّةٍ؛ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا؛**<sup>۳۳۴</sup>

پیامبر فرمود: علی علیه السلام باب حطه است. هر آن کس در آن داخل شود مؤمن، و هر آن که از آن خارج شود کافر است.

در بعضی روایات این گونه آمده است:

**مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُم مِثْلَ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غَفِرَ لَهُ.**<sup>۳۳۵</sup>

دیلمی از عبدالله بن عمر چنین نقل می کند:

**عَنِ النَّبِيِّ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حَطَّةٍ؛ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا.**<sup>۳۳۶</sup>

در روایتی دیگر، دارقطنی از عبدالله بن عباس چنین نقل می کند:

**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حَطَّةٍ؛ مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ**

**كَافِرًا؛**<sup>۳۳۷</sup>

پیامبر فرمودند: علی بن ابی طالب در دین است؛ هر آن کس از آن در داخل شد مؤمن، و هر کس خارج شد کافر است.

نکته جالب این جاست که سیوطی در در المنثور، پس از بیان روایات و اقوال در این باره، به نقل از ابن ابی شیبیه

حدیثی را در ذیل آیه مذکور این گونه نقل می کند:

**عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: إِنَّمَا مِثْلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَسَفِينَةِ نُوحٍ، وَكَبَابِ حَطَّةٍ فِي**

**بَنِي إِسْرَائِيلَ؛**<sup>۳۳۸</sup>

مثال ما [اهل بیت] در این امت مانند کشتی نوح و باب حطه در قوم بنو اسرائیل است.

اگر امیرالمؤمنین معصوم نباشد، چگونه می تواند میزان و معیار ایمان و کفر قرار گیرد؟!

شایان ذکر است که در کتاب های اهل تسنن، اهل بیت نیز به باب حطه تشبیه شده اند و عصمت آن ها نیز به

خوبی از این تشبیه استفاده می شود. طبرانی در المعجم

الکبیر به یک سند از ابوذر غفاری روایت می کند که گفت:

**سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُم مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ؛ مَنْ**

**رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ، وَمِثْلُ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ؛**<sup>۳۳۹</sup>

۳۳۴ . الصواعق المحرقة : ۲ / ۳۶۶. هم چنین ر.ک: الجامع الصغير: ۲ / ۱۷۷ / ش ۵۵۹۲؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۵۳۲، ذیل شماره ۱۹۸۶.

۳۳۵ . الصواعق المحرقة : ۲ / ۴۴۶؛ جامع الأحادیث: ۱۰ / ۸ / ح ۸۹۵۶؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸؛ المعجم الصغير: ۲ / ۲؛ المعجم الأوسط: ۶ / ۸۵.

۳۳۶ . ر.ک: كشف الخفاء العجلونی: ۱ / ۲۰۴؛ نفحات الأزهار: ۱۰ / ۲۱۸.

۳۳۷ . كنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳ / ش ۳۲۹۱۰؛ سبل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۲۹۸.

۳۳۸ . الدر المنثور: ۱ / ۷۱ - ۷۲. هم چنین ر.ک: المصنف (ابن ابی شیبیه): ۷ / ۵۰۳ / ش ۵۲.

۳۳۹ . المعجم الكبير: ۳ / ۴۶ / ح ۲۶۳۷. هم چنین ر.ک: المعجم الأوسط: ۴ / ۱۰؛ كنز العمال: ۱۲ / ۹۸ - ۹۹ / ح ۳۴۱۷۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۶۰.

از رسول خدا شنیدم که می فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح در بین قوم نوح است. هر کس سوار شود نجات یافته و هر آن که مخالفت ورزد به هلاکت می رسد [و هم چنین مثال اهل بیت من] مثل باب حطه در بنو اسرائیل است!

وی همین حدیث را در المعجم الصغیر روایت می کند:

**عن عطیة عن أبي سعيد الخدري سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق. وإنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل، من دخله غفر له.**<sup>۳۴۰</sup>

حدیث ششم: «إِنَّ عَلِيًّا لَا يَفْعَلُ إِلَّا بِمَا يُؤْمَرُ»<sup>۳۴۱</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از اعزام خالد بن ولید در رأس لشکری به یمن، لشکری را نیز به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی یمن رهسپار کردند و دستور دادند که در صورت رسیدن دو لشکر به یکدیگر، فرمانده هر دو لشکر علی علیه السلام باشد.

در این جنگ، لشکریان اسلام به فرماندهی امیر المؤمنین علیه السلام به پیروزی رسیدند. یکی از غنائم جنگی دختر یا زن جوانی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای خود اختیار کردند.<sup>۳۴۲</sup> خالد بن ولید که با امیرالمؤمنین دشمنی خاصی داشت،<sup>۳۴۳</sup> به همراه «بریده» - که او نیز به کدورتش با علی علیه السلام اقرار می کند - و عده ای دیگر دور هم جمع شده، در صدد برآمدند که خبر این قضیه را به عنوان نقطه ضعفی از علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برسانند. به همین جهت خالد نامه نوشت و به دست بریده سپرد و سه نفر دیگر را همراه وی کرد تا با سرعت خود را به مدینه رسانند و در آن جا با همراهی و هماهنگی برخی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله کوچک کنند و علی علیه السلام را از چشم پیامبر اکرم بیاندازند.<sup>۳۴۴</sup> آنان با این قصد نزد آن حضرت رفتند، زبان به شکایت گشودند.

آن چهار نفر به ترتیب برخاسته و درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و عمل کرد او بدگویی کردند. پاسخ پیامبر به آن ها بسیار شنیدنی است. در روایات آمده است:

**فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا تَرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؛**<sup>۳۴۵</sup>

۳۴۰ . المعجم الصغیر: ۲ / ۲۲ . هم چنین ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸ .

۳۴۱ . امیرالمؤمنین علیه السلام به غیر آن چه دستور دارد عمل نمی کند.

۳۴۲ . البته این موضوع محل تأمل است، ولی چون در اینجا موضوع بحث ما نیست، از پرداختن به آن خودداری می کنیم.

۳۴۳ . جای تأسف است که چنین مطالبی گفته نمی شود و شخصیت اشخاص ناشناخته می ماند و معلوم نمی شود که چه کسانی حتی در زمان خود پیامبر با امیرالمؤمنین علیهما السلام دشمنی داشته اند.

۳۴۴ . ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۸ .

۳۴۵ . السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۳۳ / ش ۸۴۷۴ ؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۱؛ مسند ابي یعلی: ۱

/ ۲۹۳ ح ۳۵۵؛ المصنّف (ابن ابي شیبه): ۷ / ۵۰۴ / ش ۵۸؛ سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۷ / ش ۳۷۹۶؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۴؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۲

پیامبر در حالی که چهره اش غضب ناک بود به آنان رو کرد و فرمود: از [جان] علی چه می خواهید؟

در بعضی از نقل ها رسول خدا سه مرتبه «ما تریدون من علی» را تکرار کردند.<sup>۳۴۶</sup>

بریده که خود یکی از چهار خبرچین است، حال پیامبر را این گونه توصیف می کند:

**فَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضِبَ غَضْبًا لَمْ أَرَهُ غَضَبَ مِثْلِهِ إِلَّا يَوْمَ قَرِيظَةَ وَالنَّضِيرِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا بَرِيدَةَ، أَحَبَّ عَلِيًّا، فَإِنَّمَا يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ. قَالَ: فَقَمْتُ وَمَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ؛**<sup>۳۴۷</sup>

رسول خدا چنان غضبی کرد که هرگز مثل آن دیده نشده بود مگر در روز [واقعه یهودیان] [بنو] قریظه و [بنو] نضیر. آن گاه رسول خدا به من نگاه کرد و فرمود: ای بریده، علی را دوست بدار، زیرا فقط علی هر آن چه را که به او امر شده است انجام می دهد. [بریده] گفت: برخاستم در حالی که محبوب ترین مردم در نزد من [علی بن ابی طالب] شد.

این حدیث در کتاب های معتبر و با سندهای صحیح موجود است که برخی از آن ها عبارت «**فإنما يفعل ما يؤمر به**» را دارد.

ابن عساکر نیز از قول بریده چنین روایت می کند:

**فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا بَرِيدَةَ، إِنَّ عَلِيًّا وَلَيْكُم بَعْدِي، فَأَحَبَّ عَلِيًّا، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ؛**<sup>۳۴۸</sup>

پیامبر به من نگاه کرد و آن گاه فرمود: ای بریده، پس از من علی سرپرست شماست، از این رو او را دوست بدار، زیرا به درستی که او هر چه انجام دهد امر [الاهی] است.

این حدیث قسمتی از حدیث ولایت است که آن نیز بر عصمت دلالت دارد. بر اساس این حدیث، تمامی حرکات و سکنات امیرالمؤمنین علیه السلام به امر الاهی است. اگر سکوت کردند، سخن گفتند، شمشیر کشیدند و یا در خانه نشستند همه و همه به فرمان پروردگار است، و این نیست مگر همان عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. حدیث «**إنما يفعل ما يؤمر به**» می تواند صغرایبی شود برای آیه شریفه ای که در وصف ملائکه آمده است.

خدای تعالی در قرآن در وصف ملائکه و عبودیت آنان نزد خویش می فرماید:

**(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛**<sup>۳۴۹</sup>

بلکه آنان بندگانی گرامی هستند، در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند.<sup>۳۵۰</sup>

---

/ ش ۳۶۴۴۴: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۸ / ۱۹۹؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۴۱۰؛ المناقب (خوارزمی): ۱۵۳ / ش ۱۸۰. ذهبی بیش از

سه چهارم احادیث حاکم را تضعیف می کند، اما وقتی به این حدیث می رسد، سکوت می کند.

۳۴۶. ر.ک: سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۶ / ش ۳۷۹۶؛ کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹ / ش ۳۸۸۳؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۷؛ تاریخ الإسلام: ۱۱ / ۷۱؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۴؛ سیر أعلام النبلاء: ۸ / ۱۹۹.

۳۴۷. ر.ک: المعجم الأوسط: ۵ / ۱۱۷؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۹. شایان ذکر است که این حدیث از جمیع ابعاد مورد بررسی خواهد گرفت.

۳۴۸. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۱.

۳۴۹. سوره انبیاء: آیه ۲۶ - ۲۷.

از جمله شواهد بر این معنا، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن حضرت در سال روز غدیر خم، در شهر کوفه خطبه ای مفصل ایراد کردند<sup>۳۵۱</sup> و در ضمن آن فرمودند:

وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ بِتَعْلِيَّتِهِ، وَسَمَا بِهِمْ إِلَى رَتْبَتِهِ، وَجَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ، وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ.  
أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوعٍ وَمَبْرُوعٍ أَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ، وَاللَّهُمَّهَا شُكْرَهُ وَتَمَجِيدِهِ، وَجَعَلَهَا الْحُجُجَ عَلَى كُلِّ مَعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَسُلْطَانَ الْعِبُودِيَّةِ.  
وَاسْتَنْطَقَ بِهَا الْخَرَسَاتُ بِأَنْوَاعِ اللَّغَاتِ بِخَوْعاً لَهُ، فَإِنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ.  
وَأَشْهَدُهُمْ خَلْقَهُ، وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ.

جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ، وَاللِّسْنَ إِرَادَتِهِ، عَبِيداً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مَشْفُقُونَ؛<sup>۳۵۲</sup>

خداوند متعال پس از پیامبرش، عده ای از مخلوقاتش را به خود اختصاص داد و آنان را به بزرگواری اش خودش برتری داد و ایشان را بسان مرتبه خود نام نهاد و آنان را دعوت کنندگان به حقی که به سوی خودش می خوانند قرار داد. خداوند راهنمایان [به راه] هدایتش در هر قرن قرن و هر زمان زمانی قرار داد و آن ها را پیش از آن که خلقی را خلق کند به وجود آورد و ایشان را انواری قرار داد که ستایش او می کردند، شکر و تمجیدش را به آن ها الهام می نمود و آن ها را بر همه کسانی که به فرمان روایی خداوند متعال و بندگی خود اقرار می کردند حجت قرار داد. به واسطه آنان زبان های گنگ را به سخن گویی در انواع لغت ها به جهت پذیرش [ربوبیت] قادر ساخت، چرا که او خالق زمین ها و آسمان هاست و آنان را شاهد بر خلق

[مخلوقات] خود قرار داد و به ایشان در آن چه از امرش تعلق گرفته بود ولایت داد.

آن ها را بازگو کنندگان مشیت و ترجمان اراده خود قرار داد [و با تمام این اوصاف] آنان بنده [او] هستند.

در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و [فقط] به فرمان او عمل می کنند. (هر آن چه از ازل کرده و تا ابد مرتکب شوند را خدا می داند و از کسی شفاعت نمی کنند، مگر آن که خدا از او راضی باشد و پیوسته از ترس خداوند متعال بیم ناک و هراسان هستند).

آری، با وجودی که اینان مقام و عظمتی بالا و والا دارند، اما هرگز بر خداوند پیشی نمی گیرند و خود را در برابر پروردگار بنده و عبد می شمارند. تمام حرکات و سکنت آن ها انعکاس خواسته الهی است و ایشان در همه حال عبد خداوندند.

۳۵۰. در میان منابع حدیثی شیعه روایاتی است که عباد مکرمون را به اهل بیت علیهم السلام تأویل و تفسیر کرده اند؛ رک: تأویل الآیات: ۱ / ۳۲۸ / ح

۱۰: بحار الأنوار: ۲۴ / ۹۱ و ۲۵ / ۲۷۸ و ۴۶ / ۲۷۵.

۳۵۱. این خطبه دارای فرازهایی بسیار پر معنا و ارزشمند است و عبارات خطبه، گواه بر صدور آن از امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۳۵۲. مصباح المتجهذ: ۷۵۳ - ۷۵۴؛ بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۱۳ - ۱۱۴.

این سخن هرگز غلو و گزافه‌گویی نیست و به حکم عقل و بر اساس روایاتی که به سختی به دست ما رسیده است و از توطئه محوکنندگان روایات در امان مانده است، این حقایق به روشنی ثابت می‌شود.

**حدیث هفتم: «من فارق علیاً...»**

از دیگر احادیث دُرر باری که از دو لب مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شده است و بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می‌کند، حدیث شریفی است که پیامبر فرمود:

**من فارقتی فقد فارق الله؛ ومن فارقک یا علی، فقد فارقتی؛<sup>۳۵۳</sup>**

کسی که از من فاصله بگیرد و جدا شود، همانا [از] خدا جدا شده است، و آن کسی که از تو ای علی جدا شود، از من جدا شده است.

این روایت با الفاظ مشابه دیگری نیز وارد شده است.<sup>۳۵۴</sup>

**راویان حدیث:**

راویان این حدیث از طبقه صحابه بسیارند که به بزرگترین آنان اشاره می‌کنیم:

۱. سلمان؛

۲. ابوذر؛

۳. ابن عباس؛

۴. جابر؛

۵. عبدالله بن عمر؛

۶. ابولیلی غفاری.

اما از طبقه محدثین و عالمان اهل سنت می‌توان به عالمان زیر اشاره نمود:

۱. احمد بن حنبل؛

۲. ابوالقاسم طبرانی؛

۳. حاکم نیشابوری؛

۴. ابوبکر بزار؛

۵. ابوبکر بیهقی؛

۶. ابن عساکر دمشقی؛

۷. شهردار دیلمی؛

۸. ابوبکر هیثمی؛

۹. محب الدین طبری؛

---

۳۵۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۰۷؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۱۸ / ش ۲۶۳۸.

۳۵۴. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۵.

۱۰. ملا علی متقی هندی و جمعی دیگر.

### متن حدیث:

حاکم در مستدرک به سند خود روایت می کند:

**یا علی، من فارقنی فقد فارق الله، ومن فارقک یا علی، فقد فارقنی.**

در نقل حاکم دو مرتبه «یا علی» آمده است.<sup>۳۵۵</sup> وی درباره سند حدیث می گوید:

**صحيح الإسناد.**<sup>۳۵۶</sup>

حافظ هیثمی در مجمع الزوائد، این حدیث را به سند ابوبکر بزار از ابوذر روایت کرده و درباره سند آن می گوید:

**ر جاله ثقات؛**<sup>۳۵۷</sup>

راویان حدیث از راستگویانند.

هیثمی در جای دیگر همین روایت را از ابوالقاسم طبرانی این گونه روایت می کند:

**من فارق علیاً فارقنی، ومن فارقنی فقد فارق الله.**<sup>۳۵۸</sup>

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، به سند خود از ابن عباس چنین نقل می کند:

**ستكون فتنة، فمن أدركها منكم فعلية بخصلتين: كتاب الله وعلی بن أبي طالب؛ فإنی سمعت**

**رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وهو أخذ بيد علي: هذا أول من آمن بي وأول من يصفحني وهو**

**فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل وهو يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الظلمة، وهو**

**الصدیق الأكبر، وهو بابی الذی أوتی منه، وهو خلیفتی من بعدی؛**<sup>۳۵۹</sup>

به زودی فتنه ای به وجود خواهد آمد. هر آن کس از شما آن را درک کردید، پس بر [شما] باد به دو خصلت: کتاب خدا و

علی بن ابی طالب، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که در حالی که دست علی را گرفته بود می فرمود: این

[علی] نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد. او

جدا کننده این امت و فرق گزارنده میان حق و باطل است. او امیر مؤمنان است و مال [دنیا] امیر گمراهان. و او

---

۳۵۵. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۰۷ و منابع دیگر.

۳۵۶. همان.

۳۵۷. مجمع الزوائد. ۹ / ۱۳۵. هم چنین مناوی در فیض القدر شرح الجامع الصغیر: ۴ / ۴۷۰ / ش ۵۵۹۴، به نقل از هیثمی.

۳۵۸. المعجم الکبیر: ۱۲ / ۳۲۴؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴ / ح ۳۲۹۷۴؛ المناقب (خوارزمی): ۱۰۵ / ش ۱۰۹.

۳۵۹. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۲ / ش ۱۰۴۸۴ و منابع دیگر. برای بحث القاب یا به تعبیر دیگر تقابل انتساب القاب به این که آیا «فاروق» لقب

امیرالمؤمنین است یا لقب عمر بن خطاب؟ صدیق لقب امیرالمؤمنین یا ابوبکر است؟ ر.ک: المعجم الکبیر: ۶ / ۲۶۹ / ح ۶۱۹۷؛ أسد الغابة: ۵ / ۲۷۰؛

الإصابة فی تمييز الصحابة: ۷ / ۲۹۴.

نکته قابل توجه این است که پس از بررسی های فراوان، هرگز حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله که عمر را با عنوان «فاروق» معرفی کرده باشد مشاهده

نمی شود، بلکه در مصادر معتبر اهل سنت آمده است: **لقبه بذلك اهل الكتاب**؛ یهود عمر را به [فاروق] ملقب کردند؛ ر.ک: البداية والنهاية: ۷ /

بزرگ مرد راستگویان است و او دری است که [اگر کسی بخواهد به من برسد] باید از آن در وارد شود و او خلیفه پس از من است.

دو عبارت از این حدیث بر عصمت دلالت دارد:

۱. هو فاروق هذه الأمة؛

۲. هو بابی الذی أوتی منه.

در توضیح عبارت نخست باید گفت: اگر کسی معصوم نباشد، نمی تواند میزان و جدا کننده میان حق و باطل باشد، چرا که اگر خطا، نسیان و یا اشتباهی مرتکب شود، دیگر نمی تواند الگوی شناخت حق از باطل بشود. در عبارت دوم نیز امیرالمؤمنین علیه السلام بابی معرفی شده که برای رسیدن به رسول خدا صلی الله علیه وآله باید از آن وارد شد.

حال اگر در راه رسیدن به پیامبر، از مسیر منحرف شود و ما را به راهی انحرافی ببرد - هر چند از روی خطا، سهو و نسیان باشد - دیگر به پیامبر نخواهیم رسید. از همین رو امیرالمؤمنین باب و راه رسیدن به پیامبر است و مسیر رسیدن به پیامبر از مسیر او محقق می شود و راه ورود به علم پیامبر بابی است به نام امیرالمؤمنین علیه السلام و این معنی فقط با عصمت ایشان محقق می شود.

جدایی از رسول خدا و نرسیدن به او همانا جدایی از خداست و جدایی از خدا همان شرک، کفر و ضلالت است. حدیث «من فارق علیاً فارقی ومن فارقنی فارق الله» را طبرانی از عبدالله ابن عمر روایت کرده است.<sup>۳۶۰</sup> نزدیک به کلام ابن عباس را ابولیلای غفاری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

**ستكون بعدی فتنه، فإذا كان ذلك، فالزموا علی بن أبی طالب؛**

به زودی بعد از من فتنه پدیدار می شود، اگر در این فتنه قرار گرفتید، پس با علی بن ابی طالب ملازم شوید. این حدیث حکایت از آن دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از وقایع پس از رحلت خویش آگاه بودند و برای نجات امت از این فتنه، مردم را به التزام نسبت به امیرالمؤمنین امر کردند و فرمودند: با علی ملازم باشید و از او جدا نشوید. در ادامه پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمایند:

**فإنه أول من یرانی وأول من یصافحنی یوم القیامة، هو الصّدیق الأكبر وهو فاروق هذه الأمة،**

**یفرق بین الحقّ والباطل وهو یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب المنافقین؛**<sup>۳۶۱</sup>

---

۳۶۰. المعجم الكبير: ۱۲ / ۲۲۳. ذهبی و ابن حجر عسقلانی حدیثی را که به همین معنا از ابوهریره نقل شده است را مورد خدشه سندی قرار می دهند. هر چند خدشه آن ها قابل رفع باشد، ولی به حدیثی که مورد خدشه اهل تسنن است استدلال نمی کنیم مگر آن که با بررسی سندی، سند را تصحیح کنیم. ذکر این نکته ضروری است که زمان های سابق اگر علماء شیعه به کتاب های دانشمندان متأخر اهل سنت استدلال می کردند به خاطر دسترسی نداشتن به منابع دست اول آن ها بوده است؛ اما باتوجه به شرایط فعلی و دست رسی به منابع اصلی اهل سنت، دیگر ضرورتی به استفاده از کتاب های متأخرین نیست و در مقام الزام و احتجاج باید به گونه ای استدلال کرد که طرف مقابل راه گریزی برای فرار از قبول حق نداشته باشد.



همانا او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد و [مرا ملاقات می کند]. او بزرگ مرد راستگویان و فاروق این امت است. وی امیرمؤمنین و مال [دنیا] امیر منافقین است. یعسوب المؤمنین در مقابل «مال دنیا» که امیر منافقین است قرار گرفته است. این تقابل، تقابل هدایت و ضلالت است؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام وسیله نجات و هدایت است و آن چه باعث ضلالت و گمراهی است، حبّ مال دنیا است.

هیثمی در مجمع الزوائد پس از نقل این روایت از ابوذر و سلمان، همین روایت را نیز به نقل از طبرانی و بزّار از ابوذر روایت می کند.<sup>۳۶۲</sup>

---

۳۶۱. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۴ / ۱۷۴۴ / ش ۳۱۵۷؛ أسد الغابة: ۵ / ۲۸۷؛ الإصابة فی تمييز الصحابة: ۷ / ۲۹۴ / ش ۱۰۴۸۴؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۲ / ش ۳۲۹۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۵۰.  
۳۶۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

## دلیل چهارم: اجماع صحابه

اتفاق صحابه بر این که رسول خدا صلی الله علیه وآله باید دارای مقام عصمت باشد، از جمله دلایلی است که می توان بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقامه کرد.

زرقانی مالکی درباره عصمت پیامبر می گوید:

إِنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ بَعْدَ النَّبُوءِ وَقَبْلِهَا، كَبِيرِهَا وَصَغِيرِهَا وَعَمْدِهَا وَسَهْوِهَا عَلَى الْأَصْح، فِي ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ، سِرِّهِ وَجَهْرِهِ، جَدِّهِ وَمَزْحِهِ، رِضَاهُ وَغَضَبِهِ، كَيْفَ؟ وَقَدْ أَجْمَعَ الصَّحْبُ عَلَى اتِّبَاعِهِ وَالتَّأْسَى بِهِ فِي كُلِّ مَا يَفْعَلُهُ؛<sup>۳۶۳</sup>

به درستی که [نبی] پیش و پس از نبوت، از گناهان بزرگ و کوچک، چه از روی عمد باشد و یا به سهو - بنا بر قول اصح - معصوم و منزه است، در ظاهر و باطنش آشکار و نهانش، جدیت و شوخیش، رضایت و غضبش... چرا این گوه نباشد؟ در حالی که صحابه بر پیروی و تأسی به او در آن چه انجام می دهد اتفاق نظر دارند.

در این عبارت به اجماع صحابه بر تبعیت و پیروی از تمامی از اعمال پیامبر تصریح شده است. حتی در امور عادی که ربطی به تبلیغ دین ندارد؛ مانند خرید و فروش، چه قبل از نبوت و چه پس از آن. تقی الدین سبکی نیز که از محققان بزرگ اهل تسنن است و به مباحث به صورت علمی و تحقیقی می نگرد، به اجماع امت بر عصمت انبیاء تصریح می کند. وی در این باره می نویسد:

إِجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى عَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّبْلِيغِ وَغَيْرِهِ؛<sup>۳۶۴</sup>

امت بر عصمت پیامبران چه در مباحث تبلیغی و چه غیر تبلیغی اجماع دارند.

مؤید اجماع صحابه بر عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله واقعه «ذو الشهادتین» است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با مردی مشغول گفت و گو و بحث بودند. در حالی که مردم دور ایشان جمع شده بودند، خزیمه بن ثابت پس از شکافتن جمعیت، خود را به پیامبر می رساند. در این حال مردی عرب به پیامبر عرضه می دارد: شما این حیوان را از من خریداری نموده و پول آن را نداده اید. پیامبر در پاسخ فرمودند: من پول این حیوان را داده ام. مرد عرب گفت: پس شهادی بر مدعای خود اقامه کنید!

بلا فاصله خزیمه جلو آمد و گفت: من شهادت می دهم پیامبر این حیوان را از تو خریدند و پولش را به تو دادند.

۳۶۳ . شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة : ۷ / ۳۲۸.

۳۶۴ . إمتاع الأسماع : ۳ / ۱۱۴.

اعرابی از خزیمه پرسید:

أَتَشْهَدُ وَلَمْ تَحْضُرْنَا؟ وَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَشْهَدُ تَنَا؟ فَقَالَ لَهُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَكِنِّي  
عَلِمْتُ أَنَّكَ قَدْ اشْتَرَيْتَ. أَفَأَصْدَقَكَ بِمَا جِئْتَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَلَا أَصْدَقَكَ عَلَيَّ هَذَا الْأَعْرَابِيُّ  
الْخَبِيثُ؛<sup>۳۶۵</sup>

آیا شهادت می دهی در حالی که نبودی؟ پیامبر [نیز] به او فرمود: آیا [خرید و فروش] ما را مشاهده کردی؟ خزیمه گفت:  
خیر ای رسول خدا! ولیکن دانستم که

شما [از اعرابی] خریدید؛ چگونه شما را در آن چه از جانب پروردگار می آورید تصدیق کنیم و آن گاه شما را در مقابل  
این اعرابی خبیث تصدیق نکنیم؟!

در شرح کلام خزیمه باید گفت: چگونه می شود پیامبری که فرستاده خدا و بازگو کننده وحی است، از غیب خبر  
می دهد و تمام حقایق را به مردمان می رساند و بر کلمات وی نیز ترتیب اثر می دهیم، مرتکب دروغ شده است؟!

آری به راستی چرا خزیمه با این قاطعیت شهادت می دهد؟

زیرا وی باب سهو، نسیان و خطا را بر پیامبر صلی الله علیه وآله بسته می بیند تا چه رسد به این که - نعوذ بالله -

رسول خدا صلی الله علیه وآله بخواهند مال مردم را به دروغ تصرف کند!

این واقعه گواهی است بر کلمه «أَجْمَعُ الصَّحَابَةَ عَلَيَّ ذَلِكَ» و همین اعتقاد صحابه نسبت به پیامبر اکرم صلی

الله علیه وآله مؤید استدلال به اجماع در مسأله عصمت است.

---

۳۶۵. الکافی: ۷ / ۴۰۱ / ح ۱، باب نوادر. این جریان در منابع اهل سنت نیز آمده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: الطبقات الكبرى: ۴ / ۳۷۹ - ۳۸۰؛

المصنّف (صنعانی): ۸ / ۳۶۶ / ح ۱۵۵۶۵.

چند شبهه پیرامون عصمت أنبیا

### شبهه یکم: منافات برخی آیات الاهی با عصمت پیامبران

خداوند در قرآن کریمش، داستان هایی را از برخی انبیاء حکایت کرده است که دیر زمانی است که بزرگان مکتب تشیع آن ها را مورد بحث و بررسی قرار داده و به این پرسش پاسخ داده اند که آیا آن حکایات با عصمت منافات دارد یا خیر؟

### پاسخ یکم:

پاسخ کلی علماء شیعه بر این پرسش، یکی از پاسخ هایی است که آنان به این شبهه داده اند. این پاسخ کلی در مباحث دیگری غیر از بحث عصمت نیز کاربرد دارد. مثلاً اگر دلیل قطعی بر عدم تحریف قرآن داشته باشیم، دیگر ناچاریم هر روایتی را که بر نقصان قرآن دلالت می کند تأویل کنیم و یا کنار بگذاریم.

در مورد جسم نبودن خداوند متعال دلیل ها و برهان های قطعی عقلی و نقلی وجود دارد. حال اگر آیه ای از قرآن مجید به ظاهر بر جسمانیت پروردگار دلالت داشت؛ مانند: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)،<sup>۳۶۶</sup> (وَجَاءَ رَبُّكَ)<sup>۳۶۷</sup> و (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)،<sup>۳۶۸</sup> در این جا چون آیه ای از قرآن مجید است نمی توانیم آن را کنار بگذاریم و تنها راه حل، تأویل آن آیه است تا با دلیل های قطعی جمع شده و سازگاری پیدا کند.

به عبارت دیگر اگر دلیلی بر خلاف مقتضای دلیل های قطعی وجود داشته باشد، یا باید آن را کنار گذاشت و یا باید تأویل کرد. پس اگر دلیل آیه ای از قرآن مجید باشد که قطعی الصدور است، ناچار به تأویل هستیم. اما اگر روایت باشد، یا سندش معتبر نیست - چه روایت سند ندارد و یا سندش ضعیف است - که در این صورت آن را کنار می گذاریم، و یا سندش صحیح است، در این صورت روایت را تأویل می کنیم و اگر قابل تأویل نبود طرح و رد می شود.

در احادیث آمده است:

---

۳۶۶. سوره فتح: آیه ۱۰.

۳۶۷. سوره فجر: آیه ۲۲.

۳۶۸. سوره طه: آیه ۵.

## ما خالف کتاب الله فدعوه؛<sup>۳۶۹</sup>

آن چه را مخالف قرآن بود واگذارید.

در بسیاری از موارد، بین متنافیان جمع کرده و ظاهر را بر نص و یا بر اظهر حمل می کنیم. در فقه به خاطر نص (دلیل صریح) که در وجوب و یا جواز آمده است، دلیلی که بر عدم جواز ظهور دارد حمل بر کراهت می شود، و اگر دلیلی ظهور در وجوب دارد - به خاطر نص قائم بر عدم وجوب - حمل بر استحباب می شود. این موارد در فقه فراوان است و در علم اصول به تفصیل بیان شده است.

### پاسخ دوم:

اگر ترک اولی را بر انبیاء پیشین جایز بدانیم، تمام قضایائی را که ظاهری بر خلاف عصمت دارند را بر ترک اولی حمل می کنیم. از طرفی دیگر اگر قائل به جواز صدور ترک اولی نشدیم، باید گفت هر آن چه از آن ها واقع شده صحّت دارد، ولی ما مصلحت آن را درک نمی کنیم؛ چنان که در داستان حضرت موسی و خضر مصلحت کارهایی هم چون سوراخ کردن کشتی و اموری از این قبیل برای حضرت موسی روشن نبود و پاسخ حضرت خضر نیز همین بود که تو مصلحت این کارها را نمی دانی.<sup>۳۷۰</sup>

صلح امام حسن مجتبی سلام الله علیه با معاویه نیز در زمره چنین اموری است. صلحی که مورد اعتراض برخی از اصحاب آن حضرت قرار می گیرد؛ اشخاصی که جاهلند و مصلحت را نمی دانند. معصوم هر کاری انجام دهد بر اساس مصلحت است، هر چند مردم مصلحت آن را ندانند؛ از این رو امام مجتبی علیه السلام در پاسخ اعتراض آن ها به داستان موسی و خضر علی نبینا وآله وعلیهما السلام استشهد می کنند.<sup>۳۷۱</sup>

### پاسخ سوم:

در هر داستانی از داستانهای انبیاء که قرآن مجید حکایت نموده است، ابتدا باید جزئیات داستان بررسی شود و پس از بررسی هر مسأله ای، پاسخ در خور خود را دریافت کند. به عنوان مثال در جریان حضرت آدم، از کجا ثابت می شود که نهی از خوردن میوه درخت، نهی مولوی بوده است؟ در حالی که علماء می گویند: این نهی، نهی تنزیهی بوده است.

۳۶۹ . الکافی: ۱ / ۶۹ / ح ۱؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۰؛ المصنّف (صنعانی): ۶ / ۱۱۲ / ش ۱۰۱۶۲ و ۳۱۳ / ش ۱۹۲۱۲؛ تفسیر الطبری: ۲ / ۴۲؛ الدرّ

المنثور: ۵ / ۱۴۷؛ فتح القدیر: ۴ / ۲۰۶.

۳۷۰ . سوره کهف: آیه ۷۰ - ۸۰ .

۳۷۱ . رک: الإحتجاج: ۲ / ۸ - ۱۰؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۹ / ح ۳.

به هر تقدیر، هر آن چه در قرآن نسبت به انبیاء گذشته آمده باشد، با این سه پاسخ به آن رسیدگی کرده و به حل و فصل آن می پردازیم. به عبارت دیگر همه این موارد قابل حمل و تأویل است و در نهایت اگر نتوانستیم، می گوئیم این عمل مصلحتی دارد که ما از درک آن عاجزیم.

### عصمت انبیاء در قرآن، پاسخی دیگر

حقیقت آن است که برخی آیات قرآن مجید بر عصمت انبیاء دلالت تام دارد و ما باید آیاتی که به ظاهر خلاف عصمت است را با این دسته از آیات جمع کرده و آن گاه بسنجیم.

به نص قرآن مجید، آیات قرآن به محکمت و متشابهات تقسیم می شوند:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ);<sup>۳۷۲</sup>

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکمت است [که کلماتش صریح و معانی آن روشن

است] آن ها اصل و اساس کتاب اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی آن مختلف و

گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود].

آیات متشابه باید بر آیات محکم حمل شده و بر اساس آن ها تفسیر شوند.

علاوه بر آن قرآن مجید بیان کننده همه چیز است:

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ);<sup>۳۷۳</sup>

و کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر هر چیزی است.

از این رو علماء به این مطلب اشاره کرده اند که قرآن خود مفسر و مبین آیات دیگر است، لذا معروف است که

می گویند:

### القرآن يفسر بعضه بعضاً;

بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند.

و به تبع همین قاعده گفته اند:

### الحديث يفسر بعضه بعضاً;

برخی از احادیث یکدیگر را تفسیر می کنند.

با این بیان، این آیات متشابه است که باید با سنگ محک آیات محکم قرآن سنجیده شده و حقیقت آن به دست

آید. در ادامه به بررسی آیاتی می پردازیم که بیان گر عصمت انبیاء است.

### آیات عصمت انبیاء

این دسته از آیات خود بر چند گونه اند که هر کدام به طور جداگانه بررسی می شود.

### آیاتی که به حقیقت عصمت دلالت دارند

---

۳۷۲. سوره آل عمران: آیه ۷.

۳۷۳. سوره نحل: آیه ۸۹.

در این گونه از آیات، سلطه شیطان بر بندگان برگزیده الاهی نفی شده است. خدای تعالی خطاب به شیطان می فرماید:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ)<sup>۳۷۴</sup>

و هرگز بر بندگان [برگزیده] من تسلط نخواهی یافت، مگر بر کسانی از اغوا شدگان که از تو تبعیت کنند.

شیطان با راه های گوناگونی بندگان خدا را اغوا می کند و دامنه اغواگری او بسیار وسیع است. او برای گمراه ساختن همگان می کوشد و جهت اغوای هر کس راهی متناسب می جوید.

در عصر شیخ انصاری رحمه الله فردی محترم از حوزه علمیه نجف، ابلیس را در عالم رؤیا مشاهده کرد در حالی که ریسمان ها و زنجیرهای متعددی با ضخامت های گوناگون در دست او بود. وی از ابلیس درباره آن ها پرسید. او گفت: این ریسمان ها

و زنجیرها را به گردن افراد مختلف انداخته، آنان را به سوی گناه می کشانم. پرسید گوناگونی آن ها از چه روست و آن زنجیر بسیار ضخیم که پاره است برای کیست؟ ابلیس گفت: آن برای شیخ انصاری بود. دیشب آن را بر گردن وی انداخته مقداری به دنبال خود کشیدم، اما شیخ مقاومت کرد و زنجیر پاره شد.

آن شخص پس از بیداری نزد شیخ رفت و ضمن بازگو کردن رؤیای خود از حقیقت ماجرا پرسید. شیخ اندکی درنگ کرد و گفت: دیشب جهت تهیه دارو برای خانواده به مقداری پول نیازمند شده بودم. خودم پولی نداشتم، اما مقداری از وجوهات در اختیارم بود. با خود فکر کردم که امشب در آن اموال تصرف کنم و فردا آن را جایگزین می سازم. با این فکر به طرف محل نگهداری سهم امام رفتم، اما در بین راه متنبه گشتم و با خود گفتم چه تضمینی هست که من تا فردا زنده باشم، در نتیجه از تصرف در وجوهات صرف نظر کرده، بازگشتم.

رؤیای آن شخص بیان گر این حقیقت است که ابلیس از گمراه ساختن هیچ شخصی - در هر رتبه و مقامی که باشد - ناامید نیست و برای همگان نقشه دارد. اما در آیه مورد بحث، خداوند سلطه شیطان را از بندگان خود به کلی نفی می کند. اضافه «عباد» به خداوند در آیه به صورت حمل شایع صناعی است؛ یعنی شیطان بر کسانی که به حقیقت بنده خدا هستند هرگز تسلط ندارد و هیچ اثری در آن ها نخواهد داشت؛ نه اثری که موجب ارتکاب معصیت شود و نه اثری که باعث سهو و نسیان و خطا گردد.

«لیس لک علیهم سلطان» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است؛ در نتیجه هر گونه سیطره و تصرف شیطان به

هر نحوی از انحاء از بندگان حقیقی خداوند منتفی است. خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ)<sup>۳۷۵</sup>

۳۷۴ . سوره حجر: آیه ۴۲.

۳۷۵ . سوره نحل: آیه ۹۹ - ۱۰۰.



البته شیطان هرگز به کسانی که ایمان به خدا آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند سلطه ندارد، تسلط او تنها بر کسانی است که از او پیروی می کنند و به خدا شرک می آورند.

در این آیه نیز تسلط شیطان بر بندگان واقعی خداوند نفی شده است، در نتیجه این دو آیه بر حقیقت عصمت دلالت دارند.

### آیاتی که بر اصطفای انبیاء دلالت می کند

بر اساس برخی آیات، خداوند متعال تعدادی از بندگان را از میان خلق گزینش می کند و آن ها را برای خود خالص می گرداند. گزینش و خالص گردانیدن خداوند به روشنی بر عصمت و پاکی این بندگان دلالت دارد. خدای تعالی در سوره انعام، از فضل و برتری پیامبران سخن گفته و در مورد ایشان می فرماید:

(وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛<sup>۳۷۶</sup>

و برخی از پدران، فرزندان و برادران آن ها را (فضیلت دادیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. و در آیه ای دیگر می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا)؛<sup>۳۷۷</sup>

اینان گروهی از پیامبرانند که خداوند به آن ها نعمت بخشیده... و از کسانی هستند که هدایتشان کرده ایم و برگزیده ایم. در آیه ای دیگر گزینش این دسته از بندگان را مستند به علم الاهی دانسته، می فرماید:

(وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ)؛<sup>۳۷۸</sup>

و ما آن ها را با علم بر عالمیان برگزیدیم.

خداوند در سوره «ص»، انبیاء را تنها بنده خود معرفی می کند و آنان را به خویش نسبت می دهد و می فرماید:

(وَأذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ... وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ \* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ)؛<sup>۳۷۹</sup>

یاد کن از بنده ما ایوب... و یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب... ما آنان را برای تذکر به سرای آخرت خالص گردانیدیم و آن ها نزد ما از بهترین برگزیدگان بودند.

و درباره حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام می فرماید:

(وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)؛<sup>۳۸۰</sup>

در این کتاب، [سرگذشت] موسی را یاد کن. همانا او کسی خالص شده و فرستاده ای پیامبر بود.

۳۷۶ . سوره انعام: آیه ۸۷ .

۳۷۷ . سوره مریم: آیه ۵۸ .

۳۷۸ . سوره دخان: آیه ۳۲ .

۳۷۹ . سوره ص: آیه ۴۱ - ۴۷ .

۳۸۰ . سوره مریم: آیه ۵۱ .

آن گاه از زبان شیطان در مورد این بندگان برگزیده و خالص شده می فرماید:

(الْأَزِيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا عُوْبَتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ);<sup>۳۸۱</sup>

در زمین (گناه را) در نظر آن ها می آرایم و جلوه می دهیم و همه را گمراه خواهیم کرد، جز بندگان تو که خالصشان کرده ای.

و در مورد حضرت یوسف نیز می فرماید:

(كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ);<sup>۳۸۲</sup>

و چنین کردیم تا بدی و عمل زشت را از او بگردانیم، چرا که او از بندگان خالص شده ما بود.

حاصل آن که بر اساس این گروه از آیات، پیامبران را خدا گزینش می کند و آن ها را به خود نسبت داده و تنها بنده خویش می داند. این بندگان را خالص می گرداند و آنان را از بدی و فحشا و اغوای شیطان محافظت می کند و این همان معنای عصمت است، یعنی خداوند هر گونه سهو و نسیان، خطا و معصیت را از بندگان برگزیده و خالص شده خود نفی می کند.<sup>۳۸۳</sup>

آیه ای که بر وجوب اطاعت از رسولان دلالت می کند

خدای تعالی می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ);<sup>۳۸۴</sup>

و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای آن که به اذن خدا از او اطاعت شود.

«ما»ی نفی به همراه «الّا»ی استثناء بر حصر دلالت دارد. علاوه بر آن اطاعت از رسولان در این آیه به صورت مطلق بیان شده است. پس بندگان خدا باید در همه حال از اوامر و نواهی و بلکه از سکوت و فعل رسولان تبعیت کنند. افراد دیگری هم به اذن و دستور خداوند مطاع هستند؛ اما دایره اطاعت از ایشان محدود است، نه مطلق. به عنوان مثال خداوند بندگان را به نیکی به پدر و مادر فرمان می دهد.<sup>۳۸۵</sup> اما در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا);<sup>۳۸۶</sup>

و اگر آن دو، تو را وادار کنند که آن چه را در مورد آن علم نداری شریک من قرار دهی، اطاعتشان نکن.

۳۸۱ . سوره حجر: آیه ۳۹ - ۴۰.

۳۸۲ . سوره یوسف: آیه ۲۴.

۳۸۳ . نکته دیگری که از این آیه به دست می آید، برگرداندن و انصراف سوء از پیامبران است که خود نیز قرینه ای بر تأیید نظریه ما در معنای «عصمت» است. همان طور که در بحث معنای «عصمت» گذشت، از نظر ما معنای «مسک» برای واژه «عصم» مناسب تر از «منع» است و مؤید این سخن همین آیات است.

۳۸۴ . سوره نساء: آیه ۶۴.

۳۸۵ . سوره اسراء: آیه ۲۳.

۳۸۶ . سوره لقمان: آیه ۱۵.

به همین ترتیب، اطاعت از دیگران مقید است، اما اطاعت از انبیاء «مطلق» است و «عصمت» نیز لازمه اطاعت مطلق است. این موضوع را تمامی عقلاء پذیرفته اند. فخررازی در این باره می نویسد:

الآیة دالّة علی أنّ الأنبیاء علیهم السلام معصومون عن المعاصی والذنوب لأنّها دلت علی وجوب طاعتهم مطلقاً، فلو أتوا بمعصیة لوجب علینا الإقتداء بهم فی تلك المعصیة فتصیر تلك المعصیة واجبة علینا، وكونها معصیة یوجب كونها محرمة علینا، فیلزم تواردها الإيجاب والتحریم علی الشیء الواحد وإنه محال؛<sup>۳۸۷</sup>

آیه دلالت دارد که انبیاء علیهم السلام از معصیت ها و گناهان معصوم هستند، زیرا که بر وجوب طاعت ایشان به طور مطلق دلالت دارد. پس چنان چه پیامبران معصیتی بیاورند، بر ما واجب است که در آن معصیت به آنان اقتدا کنیم و انجام آن معصیت بر ما نیز واجب می شود. از سوی دیگر معصیت بودن آن موجب حرام بودن آن است، در نتیجه لازم می آید وجوب و حرمت بر یک امر بار شود، در صورتی که اجتماع امر و نهی در یک شیء واحد محال است.

البته فخر رازی تنها عصمت از معصیت را مطرح می کند، اما برای وجوب اطاعت مطلق، عصمت از سهو و نسیان و خطا نیز لازم است، زیرا فرقی نمی کند که معصیت شخص واجب الاطاعه ما را از مسیر منحرف سازد یا سهو و نسیان و خطای وی؛ در هر صورت نتیجه واحد است، پس لازم است که شخص واجب الاطاعه علاوه بر معصیت، از خطا و سهو و نسیان نیز معصوم باشد.

آیات تأسی به انبیاء

خدای تعالی می فرماید:

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ)؛<sup>۳۸۸</sup>

برای شما مؤمنان، ابراهیم و اصحابش اسوه نیکو هستند.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛<sup>۳۸۹</sup>

البته برای شما در رسول خدا اسوه ای نیکو است.

در این دو آیه، اسوه بودن حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به صورت مطلق بیان شده است. اسوه بودن به نحو اطلاق همانند وجوب اطاعت مطلق نیاز به عصمت دارد.

آیاتی که بر حجیت پیامبران دلالت می کنند

خداوند سبحان در سوره نساء از پیامبران خود یاد می کند و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

۳۸۷. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۶۱.

۳۸۸. سوره ممتحنه: آیه ۴.

۳۸۹. سوره احزاب: آیه ۲۱.

(رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَّاسٍ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا);<sup>۳۹۰</sup>

رسولان بشارت دهنده و ترساننده اند تا آن که پس از [فرستادن] رسولان، مردم بر خداوند حجتی نداشته باشند و خدا همواره عزیز و حکیم است.

روشن است که اگر بشارت دهنده و ترساننده در اموری که باید بشارت دهد و یا لازم است که مردم را از آن بر حذر داشته و بترساند، دچار سهو، خطا و نسیان شود و یا به دروغ و از سر معصیت بندگان را به اشتباه اندازد، در این صورت خداوند هرگز نمی تواند از بندگان در آن امور بازخواست کند، زیرا در صورت مؤاخذه بندگان، آنان در مقابل خداوند حجت دارند و می توانند در مورد عمل ناشایست خود به خطا، سهو، نسیان و یا معصیت فرستاده او احتجاج و استناد کنند.

بنابراین کسی که از سوی خداوند وظیفه دارد به نیکوکاران بشارت دهد و بدکاران را بترساند، باید در معرفی نیک و بد دچار سهو، خطا و نسیان نشود و یا از سر معصیت بندگان را به نافرمانی خداوند نخواند، در غیر این صورت وی هرگز صلاحیت حجت بودن، بشارت دادن و ترسانیدن را نخواهد داشت. همان طور که اگر یک مرجع دینی در پاسخ به سؤالات و ابتهالات مردم همواره دچار اشتباه و خطا گردد، صلاحیت تصدی آن منصب را ندارد. و یا چنان چه یک معلم در محدوده کار تربیتی و تعلیمی خویش از سر سهو، خطا، نسیان و یا معصیت باعث افت تحصیلی شاگرد خود گردد، صلاحیت آموزش و تعلیم را ندارد. همین طور است اگر فرستاده خداوند سبحان دچار سهو، خطا و نسیان شود، صلاحیت مقام نبوت و رسالت را نخواهد داشت؛ زیرا نبی یا رسول وظیفه دارد با معرفی کارهای نیک و بد و بشارت به نیکوکاران و ترسانیدن بدکاران، حجت را بر آنان تمام کند، زیرا که خدای تعالی می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ);<sup>۳۹۱</sup>

بگو حجت رسا (و تمام کننده) برای خداست.

و اگر چنین نبود، خداوند هرگز نمی توانست بدکاران را عذاب کند؛ چرا که عذاب بدون اتمام حجت مصداق عقاب بلا بیان و به حکم عقل قبیح است، و خداوند هرگز مرتکب قبیح نمی شود. و به عبارتی دیگر عذاب خداوند پس از اتمام حجت است. خدای تعالی در این باره می فرماید:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا);<sup>۳۹۲</sup>

و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد، مگر آن که رسولی بفرستیم.

هم چنین اگر خداوند رسولی بفرستد که به اشتباه و یا از سر نسیان و سهو و معصیت مردم را به گناه فراخواند، هرگز نمی تواند بندگان را به خاطر ارتکاب به آن گناه عذاب کند، زیرا سهو، نسیان، خطا و یا معصیت فرستاده او مانع از

۳۹۰ . سوره نساء: آیه ۱۶۵.

۳۹۱ . سوره انعام: آیه ۱۴۹.

۳۹۲ . سوره اسراء: آیه ۱۵.

بیان معصیت بودن و عقاب داشتن عمل شده است و چنان چه بنده به واسطه ارتکاب آن عمل عذاب شود، عقاب بلا بیان خواهد بود.

**آیاتی که بر هدایت، تعلیم و تزکیه انبیاء دلالت می کنند**

بر اساس این گروه از آیات، پیامبران و فرستادگان الهی تربیت شدگان پروردگاران و از سوی او هدایت یافته و تحت تعلیم قرار گرفته اند؛ چرا که پیامبران تربیت و تزکیه و هدایت جامعه را برعهده دارند، از این رو لازم است خود ایشان در بالاترین درجه هدایت و تعلیم و تزکیه باشند.

خدای تعالی می فرماید:

**(أَفَمَنْ يُهْدَىٰ إِلَىٰ الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدَىٰ إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛<sup>۳۹۳</sup>**

آیا آن کس که به راه حق هدایت می کند برای پیروی کردن از او سزاوارتر است، یا آن که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟ پس شما را چه شده و چگونه قضاوت می کنید؟

روشن است که تنها کسانی در بالاترین درجه هدایت، تعلیم و تزکیه قرار دارند که تحت تعلیم و تربیت خداوند قرار گرفته و از سوی او هدایت یافته باشند. به همین جهت خداوند درباره پیامبران خود می فرماید:

**(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ)؛<sup>۳۹۴</sup>**

و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت کردیم و نوح را نیز پیشتر هدایت کردیم.

و پس از ذکر نام های برخی از پیامبران و رسولانش می فرماید:

**(وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛<sup>۳۹۵</sup>**

و همه آن پیامبران را بر عالمیان برتری دادیم و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادرانشان را. آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.

بنابراین، پیامبران تربیت شدگان و هدایت یافتگان پروردگارانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز می فرماید:

**أَدَبِي رَبِّي فَأَحْسِن تَأْدِيبِي)؛<sup>۳۹۶</sup>**

پروردگرم مرا تربیت کرد، و خوب تربیت کرده.

پیامبران بهترین مربی اند، از این رو ایشان جهت تعلیم و تزکیه بندگان خدا برگزیده شده اند و این منتی است بر

مؤمنان از سوی خداوند که می فرماید:

۳۹۳ . سوره یونس: آیه ۳۵.

۳۹۴ . سوره انعام: آیه ۸۴.

۳۹۵ . همان: آیه ۸۶ - ۸۷ .

۳۹۶ . بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲، ذیل حدیث ۱۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۱ / ۲۳۳؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۵۱ / ش ۳۱۰؛ کنز العمال: ۷

/ ۲۱۴ / ش ۱۸۶۷۳ و ۴۰۶ / ش ۳۱۸۹۵؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر: ۱ / ۲۹۱؛ کشف الخفاء: ۱ / ۷۰ / ش ۱۶۴؛ تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۱۰؛ تفسیر

الرازی: ۶ / ۲۱۴؛ تفسیر ابن عربی: ۲ / ۷۹.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>۳۹۷</sup>؛

به تحقیق خداوند بر اهل ایمان منت نهاد آن گاه که رسولی از خودشان بر آنان برانگیخت تا آیات خدا را بر آن ها تلاوت کند، و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بسیار روشن است که تربیت شده خداوند که تربیت و هدایت بندگان خدا را بر عهده دارد، از هر گونه معصیت، سهو، نسیان و خطا باید به دور باشد تا بتواند وظیفه تربیتی و هدایتی خود را به خوبی به انجام رساند. اما کسی که از روی سهو، نسیان، خطا و یا از سر معصیت پروردگار دچار ردائل اخلاقی گردد، هرگز شأنیت تربیت و هدایت دیگران را ندارد؛ زیرا معاشرت با یک شخص در آداب و رفتار انسان ها تأثیر دارد و اگر آن شخص در جایگاه تعلیم و تربیت قرار گیرد، اثر گذارش بیشتر خواهد شد. در نتیجه اگر پیامبر حتی در امور عرفی معصوم نباشد، نمی توان او را معلم و مربی الاهی نامید.

پس اگر [بر فرض محال] از آیات قرآن عصمت سایر انبیاء به اثبات نرسید، با توجه به این که دلیل های قطعی از عقل و نقل بر عصمت ایشان داریم، قهراً آن چه با این معنا به ظاهر منافات داشت را باید به گونه ای رفع تنافی کنیم و اگر نتوانستیم، سکوت می کنیم که این همان مقتضای قاعده است.

#### شبهه دوم: سهو پیامبر

در روایات شیعه و اهل سنت<sup>۳۹۸</sup> وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نمازشان مرتکب سهو شده و پس از نماز، شخصی از صحابه به نام ذو الشمالین یا ذو الیدین به ایشان تذکر داده است. این روایت به روایت ذوالیدین یا ذو الشمالین معروف شده و در مسند احمد و صحیح بخاری از ابوهریره آمده است.<sup>۳۹۹</sup>

در کتاب های شیعه نیز روایتی به سند صحیح وجود دارد که بر اساس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای نماز صبح بیدار نشدند و نمازشان قضا شد. این روایت هر چند سندش صحیح باشد، باید آن را تأویل کنیم، و اگر قابل تأویل نیست باید آن را طرح و لا اقل درباره آن سکوت کنیم، زیرا - چنان که گذشت - این قبیل روایات با ادله محکمی که به روشنی عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را اثبات می کنند در تعارض است و در مقام تعارض ظاهری میان دو دسته روایات، باید میان آن ها را جمع نمود و یا ظهور روایت معارض را با نص روایات محکم تأویل کرد و اگر هیچ یک از این دو امر ممکن نبود، باید درباره روایت به ظاهر معارض سکوت کرد. این قاعده ای است که در طول تاریخ علما شیعه به آن عمل کرده اند. البته باید بدانیم که حتی اگر فقهاء تصریحاتی بر ردّ و انکار چنین احادیثی نداشتند و یا ما از کلمات ایشان اطلاعی نداشتیم، باید بر اساس این قاعده عمل کنیم.

۳۹۷. سوره آل عمران: آیه ۱۶۴.

۳۹۸. الکافی: ۳ / ۳۵۵ - ۳۵۶ / ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۳۵۹ / ح ۱۰۳۱؛ بحار الأنوار: ۱۷ / ۱۰۴ / ح ۱۱.

۳۹۹. مسند أحمد: ۲ / ۲۷۱ و ۲۸۴؛ صحیح البخاری: ۲ / ۶۶ و ۸ / ۱۳۲.

## نظر برخی از عالمان درباره «روایت ذوالشمالین»

شیخ طوسی در تهذیب می گوید:

مع أن فی الحدیثین الأولین ما یمنع من التعلّق بهما وهو حدیث ذی الشمالین وسهوَ النبیّ  
صلی الله علیه وآله وهذا ممّا تمنع العقول منه؛<sup>۴۰۰</sup>

در دو حدیث نخست مطلبی است که التزام به آن ممنوع است و آن دو حدیث ذوالشمالین و سهو پیامبر صلی الله علیه وآله  
است که عقول از پذیرش آن دو سر باز می زند.

وی در کتاب استبصار نیز می نویسد:

ذلک ممّا تمنع منه الأدلّة القاطعه فی أنّه لا یجوز علیه السهو والغلط صلی الله علیه وآله؛<sup>۴۰۱</sup>

این [حدیث] از مواردی است که ادله قطعی ای که ارتکاب سهو و غلط را جایز نمی داند، آن را رد می کند.

علامه حلی رحمه الله علیه در تذکره می نویسد:

خبر ذی الیدین عندنا باطل، لأن النبیّ صلی الله علیه وآله لا یجوز علیه السهو؛<sup>۴۰۲</sup>

خبر ذوالیدین نزد شیعیان باطل است، چرا که پیامبر ممکن نیست مرتکب

سهو شود.

شهید اول رحمه الله علیه نیز در ذکری می گوید:

وهو متروک بین الإمامیة، لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبیّ صلی الله علیه وآله

عن السهو؛<sup>۴۰۳</sup>

[این روایت] بین شیعیان متروک است، چرا که شیعیان دلیل عقلی بر عصمت پیامبر از سهو اقامه کرده اند.

صاحب جواهر به صورت مفصل و استدلالی به حدیث ذوالشمالین می پردازد و می نویسد:

فالإنصاف أنه لا یجتری علی نسبتہ إلیهم علیهم السلام لما دلّ من الآیات والأخبار.

وأنهم تنام أعینهم ولا تنام قلوبهم، وأنّ حالهم فی المنام كحالهم فی اليقظة... .

وأنهم علموا ما کان وما یكون من أول الدهر إلی انقراضه، وأنهم جعلوا شهداء علی الناس فی

أعمالهم،

وأنّ ملائکة اللیل والنهار کانوا یشهدون مع النبیّ صلی الله علیه وآله صلاة الفجر.

۴۰۰ . تهذیب الأحکام: ۲ / ۱۸۱، ذیل حدیث ۲۷.

۴۰۱ . الإستبصار: ۱ / ۳۷۱، ذیل حدیث ۱۴۱۱.

۴۰۲ . تذکره الفقهاء: ۳ / ۲۷۴ - ۲۷۵.

۴۰۳ . ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة: ۴ / ۱۰.

وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَأْتُونَ الْائِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ وَأَتَهُمْ مَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا سَاعَةٍ وَلَا وَقْتِ صَلَاةٍ إِلَّا وَهُمْ يَنْبَهُونَهُمْ لَهَا لِيَصِلُوا مَعَهُمْ، وَأَتَهُمْ كَانُوا مُؤَيَّدِينَ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَخْبِرُهُمْ وَيَسُدُّدُهُمْ؛<sup>٤٠٤</sup>

انصاف این است که جرأتی بر نسبت دادن سهو به آن ها [رسول خدا و ائمه علیهم السلام] وجود ندارد، چرا که آیات قرآن و روایات [این اجازه را به ما نمی دهد].

همانا ایشان چشمانشان می خوابد در حالی که قلبهایشان نمی خوابد. همانا حال ایشان در خواب مانند حال بیداریشان می ماند... .

و به درستی که ایشان [کسانی هستند] که به آن چه بوده و خواهد آمد از ابتدای عالم تا انقراض آن علم دارند و اینان شاهدان بر اعمال مردم هستند. و به حقیقت ملائکه شب و روز همیشه با پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز صبح حاضر می شوند. و همانا ملائکه همیشه در هنگام هر نمازی به نزد ائمه علیهم السلام آیند و به درستی که آن ها هیچ روز، ساعت و وقت نمازی نیست مگر این که ملائکه ائمه را یادآور شوند تا این که با ایشان نماز بخوانند. ائمه علیهم السلام به وسیله روح القدس کمک می شوند و وی ایشان را باخبر می سازد و تحکیم می نماید.

بر اساس روایات صحیح، به هنگام خواب چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواب می رود، اما دل ایشان بیدار است.

چگونه می شود حال معصومان در خواب به سان بیداری ایشان باشد؟ چطور می شود کسی خواب باشد و در عین حال بیدار باشد؟

عقل به جهت محدودیتش از درک بسیاری از حقایقی که در اطراف ما اتفاق می افتد و یا اتفاقاتی که اخبار می شود عاجز است. این که چگونه آتش به یک باره برای حضرت ابراهیم گلستان می شود؛ دریا برای قوم بنو اسرائیل شکافته شود؛ عصایی چوبین و جماد ناگهان از دهایی زنده می گردد؛ مرده ای زنده شود و مواردی از این قبیل از حیطه عقل ما و درک عقلانی انسانها خارج است. از این رو کوه فکری است که بگوییم چون نمی فهمیم پس چنین چیزی نیست!

به عبارت دیگر عقل و سطح فهم ما از درک چنین حقایقی پایین تر است و اگر سطح فکرمان بالا رود، خواهیم فهمید که نیازی به پایین آوردن سطح آن مطالب فوق العاده نخواهد بود.

و به قول آن استاد که شاگردان تقاضای پایین آوردن سطح درس را از وی کرده بودند، گفت باید شاگردان سطح فهم و درک خود را بالا می برند نه استاد سطح علم را پایین بیاورد.

این روایت علاوه بر مصادر شیعی،<sup>٤٠٥</sup> در مصادر سنی نیز مشاهده می شود.<sup>٤٠٦</sup>

٤٠٤ . جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ١٣ / ٧٢ - ٧٦.

٤٠٥ . الکافی: ٣ / ١٥٥ / ح ١؛ الإستبصار: ١ / ٣٧٠ / ح ٤.

٤٠٦ . صحیح البخاری: ١ / ٤٤ و ٣٠٨ و ٤ / ١٦٨؛ صحیح مسلم: ٢ / ١٨١؛ المستدرک: ٢ / ٤٣١؛ المصنّف (صنعانی): ٢ / ٤٠٥ / ح ٣٨٦٤ و منابع دیگر.



هم چنین بر اساس تعالیم وحیانی، ملائکه برای اقامه نماز و اقتدا به پیامبر صبحگاهان نزد او می آیند. با این حال چطور ممکن است ملائکه برای اقتدا به وی خدمت پیامبر آمده و ایشان را خواب ببینند و نماز آن حضرت قضا شود؟!

بنابراین هر چند سند این گونه احادیث صحیح هم باشد، ولی ظاهر آن مورد قبول نیست و ما به صحت هیچ کتابی از ابتدا تا آخر آن معتقد نیستیم؛ مگر قرآن مجید که از ابتداء تا انتهای آن وحی مُنزَل است. این کلمات صاحب جواهر برداشتی از آیات و روایات قطعی است. همین باعث شد تا ایشان در ابتداء کلام بگویند کسی نمی تواند به خود جرأت دهد به معصومین نسبت سهو دهد.

اما درباره روایات عامه باید دانست، دروغ در کتاب های آنان حتی در صحاح سته فراوان است و ما پیش تر این موضوع را ثابت کرده ایم. اما در مقابل، به سبب زحماتی که دانشمندان شیعه در طول تاریخ کشیده اند این قبیل روایات در مجامع حدیثی شیعه بسیار کم است.

اهل سنت از ابوهریره روایت می کنند که می گفت: به نزد پیامبر رفتم و عرض کردم ای رسول خدا، احادیث شما بسیار است و من به خاطر فراوانی آن ها بعضی را

فراموش می کنم. رسول خدا به او توجهی و عنایتی کردند و او پس از آن هرگز دچار فراموشی نشد و تمام آن چه را که از پیامبر می شنید حفظ می کرد.<sup>۴۰۷</sup> - البته این هم دروغ است - عجیب این است که آنان از همین شخص احادیثی را نقل می کنند که بیان گر سهو نبی است. حال جای این سؤال هست که چگونه ممکن است کسی بر اثر توجه پیامبر دچار سهو و نسیان نشود، اما خود پیامبر از سهو و فراموشی در امان نباشد؟!

حاصل آن که بر اساس قاعده عمومی مذکور می توانیم تمام آن چه را که به حسب ظاهر با قرآن و روایات منافات دارد، حل کنیم و اگر نتوانستیم سکوت می کنیم و یا می گوییم باطل است.

### مسأله سهو و غلو از دیدگاه شیخ صدوق

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه که مقام علمی بسیار والایی دارد و جایگاه ایشان بالاتر از این است که بخواهیم درباره شخصیت ایشان سخنی بگوییم، از استاد خود محمد بن حسن بن ولید این گونه نقل می کند:

**أول درجة في الغلو نفي السهو عن النبي صلى الله عليه وآله؛<sup>۴۰۸</sup>**

نخستین مرتبه غلو، اعتقاد به نبود سهو از پیامبر است.

شیخ صدوق رحمه الله برای جواز سهو نبی دو وجه ذکر کرده است:

- ۱ - روایاتی هم چون روایت ذوالیدین که شیخ صدوق بنابر مبنای خود در احادیث آن روایت را قبول فرموده؛
- ۲ - نفي سهو از نبی غلو است، و غلو نیز بالاجماع حرام و باطل است.

۴۰۷ . رک: صحیح البخاری: ۴ / ۱۸۸؛ الإستیعاب فی معرفه الأصبحاب: ۴ / ۱۷۷۱؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۳۶۲ و ۴ / ۳۲۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۲ / ۵۹۵.

۴۰۸ . من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۳۶۰.

**پاسخ:** این مطلب در منظر و دیدگاه علمی بزرگانی هم چون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و فقهاء دیگر بوده است و ما نظر ایشان را پیرامون روایاتی که شیخ صدوق بر اساس آن این رأی را قبول کرده است خواندیم و همه آن بزرگان، وقوع سهو را از پیامبر غیر ممکن دانسته و به بطلان این روایت نظر داده اند.

شیخ بهایی در این باره می فرماید:

### نسبة السهو إلى الصدوق أولى من نسبته إلى النبي.<sup>۴۰۹</sup>

اما اگر مقصود شیخ صدوق - چنان که برخی - به این مطلب اشاره کرده اند این باشد که خداوند متعال می تواند پیامبر اکرم را اسهء کند، یعنی اگر مؤمنین برای نماز بیدار نشدند و یا در نماز سهوی برایشان پیش آمد کرد همدیگر را سرزنش نکنند، خداوند پیامبر را به سهو بیندازد و آن گاه که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین اتفاقی بیفتد، دیگر این حالت برای دیگران عیب و عار نخواهد بود.

این نظریه هر چند هرگز تحقق پیدا نکرده اما از جهتی قابل قبول است، زیرا «سهو» غیر از «اسهء» است. «سهو» از «شیطان» است و او بر پیامبر تسلط ندارد، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

### (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)<sup>۴۱۰</sup>

شیطان بر کسانی سلطنت دارد که از او پیروی می کنند.

بنابراین، اگر از بزرگانی هم چون شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی، شهید ثانی و صاحب جواهر که بزرگان فقه، اصول و کلامند بپرسیم که آیا در مقام ثبوت اسهء نبی از جانب خداوند متعال جایز است یا نه؟ پاسخ ایشان مثبت خواهد بود مشروط بر این که با مبانی عقلانی عصمت منافاتی نداشته باشد.

درباره غلو نیز باید گفت: همه علماء آن را حرام می دانند و هیچ اختلافی وجود ندارد. شیخ صدوق،<sup>۴۱۱</sup> شیخ طوسی و دیگر عالمان شیعی معتقدند که بالا بردن پیامبر به بیش از آن چه است حرام و کفر است. مثلاً قائل به ربوبیت و یا ازلی بودن پیامبر شوند. پس در کبرای قضیه که غلو کفر است اختلافی نیست و اختلاف و محل بحث در صغرای قضیه است. از طرفی شیخ صدوق نفی سهو را غلو می داند و از طرف دیگر دیگران غلو نمی دانند. این همان بحث صغروی است که چنین بحثی در موضوعات فراوان است.

قول تحقیقی و صحیح آن است که نفی سهو از پیامبر غلو نمی باشد، بلکه دلیل های قطعی بر عدم سهو نبی دلالت دارد.

اکنون توجه به چند نکته ضروری است:

۱. در مسائل اعتقادی مقلد نیستیم؛

۴۰۹. رک: التنبيه بالمعلوم من البرهان على تنزيه المعصوم عن السهو والنسيان: ۱۳.

۴۱۰. سوره نحل: آیه ۱۰۰.

۴۱۱. من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۳۵۹ - ۳۶۰.

۲. به صرف بزرگی اشخاص نباید موجب تبعیت از آن‌ها شود، چرا که اشتباه کوچک شخص بزرگ، بزرگ

است؛

۳. اختلاف در مصادیق و جزئیات طبیعی است. البته باید ضمن احترام و حفظ شأن بزرگان مکتب، برای

دست‌یابی به حقیقت کوشش نموده و واقعیت را به اثبات برسانیم.

## راه های تعیین امام

\* بیعت

\* شورا

\* وصیت

\* نص

## راه های تعیین امام

در راه های تعیین و نصب امام چهار نظر عمده وجود دارد. این چهار نظریه عبارتند از:

۱. انتخاب و گزینش امام از سوی مردم به طور مستقیم و به واسطه بیعت؛

۲. تعیین امام از طریق شورای اهل حلّ و عقد؛

۳. وصیت امام قبلی بر امامت امام پس از خود؛

۴. نص (دلیل واضح و صریح).

غیر از این چهار نظر عمده، نظریه دیگری هم وجود دارد که به دلیل مخالفت آن با اعتقاد شیعه امامیه و تمامی فرق اهل سنت به آن اعتنا نمی شود. این نظریه مربوط به دسته جارودیه از گروه زیدیه<sup>۴۱۲</sup> است. به اعتقاد جارودیه هر کس از اولاد حضرت زهرا سلام الله علیها؛ یعنی از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد و شجاعت و تا اندازه ای علم داشته و قیام کند و مردم را به تبعیت از خود بخواند امام است.

جرجانی در شرح مواقف پیرامون این چهار نظریه می نویسد:

**المقصد الثالث: فیما تثبت به الإمامة، فإنّ الشخص بمجرد صلوحه للإمامة**

**وجمعه لشرائطها، لا یصیر إماماً، بل لابد فی ذلك من أمر آخر وأنها تثبت بالنص من الرسول ومن الإمام السابق بالإجماع وتثبت أيضاً ببيعة أهل الحلّ والعقد عند أهل السنة والجماعة والمعتزلة والصالحيه من الزيدیه، خلافاً للشيعة؛ أي لأكثرهم، فإنهم قالوا لا طریق إلا النص؛**

مقصد سوم مربوط به اموری است که امامت به واسطه آن ها ثابت می شود. پس شخص به مجرد لایق بودن و واجدیت تمام شرایط لازم برای امامت امام نمی شود، بلکه در امر امامت وجود امر دیگری ضروری است که آن امر عبارت است از نصّ رسول خدا صلی الله علیه وآله و امام سابق بر امام پس از خود و این امر مورد اجماع است. هم چنین از نظر اهل سنت و جماعت، معتزله و صالحیه که گروهی از زیدیه هستند، امامت با بیعت اهل حل و عقد ثابت می شود، بر خلاف نظر شیعیان، چرا که بیشتر آنان می گویند راهی به جز نص وجود ندارد.

سپس می گوید:

**لنا ثبوت إمامة أبي بكر رضی الله عنه بالبيعة كما سیأتی؛**

---

۴۱۲. زیدیه دو گروه هستند: یک گروه «جارودیه» نام دارند که با شیخین مخالفند، و گروه دوم «صالحیه» که به امامت شیخین پیش از امیرالمؤمنین

دلیل ما، اثبات امامت ابوبکر به بیعت است چنان که خواهد آمد.

آن گاه می نویسد:

إِنَّ الْبَيْعَةَ أَمْرَةٌ دَالَّةٌ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِإِمَامَةِ صَاحِبِ الْبَيْعَةِ وَإِذَا ثَبِتَ حُصُولُ الْإِمَامَةِ بِالِاخْتِيَارِ وَالْبَيْعَةِ، فَاعْلَمْنَا أَنَّ ذَلِكَ الْحُصُولَ لَا يَفْتَقِرُ إِلَى الْإِجْمَاعِ مِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، إِذْ لَمْ يَقُمْ عَلَيْهِ أَى عَلَى هَذَا الْإِفْتِقَارِ دَلِيلٌ مِنَ الْعَقْلِ أَوْ السَّمْعِ، بَلِ الْوَاحِدُ وَالْإِثْنَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ كَافٍ فِي ثُبُوتِ الْإِمَامَةِ وَوَجُوبِ اتِّبَاعِ الْإِمَامِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَذَلِكَ لِعَلْمِنَا أَنَّ الصَّحَابَةَ مَعَ صَلَابَتِهِمْ فِي الدِّينِ وَشِدَّةِ مَحَافِظَتِهِمْ عَلَى أُمُورِ الشَّرْعِ كَمَا هُوَ حَقُّهَا اِكْتَفَوْا فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ بِذَلِكَ الْمَذْكُورِ مِنَ الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ، كَعَقْدِ عُمَرَ لِأَبِي بَكْرٍ، وَعَقْدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ لِعَثْمَانَ، وَلَمْ يَشْتَرِطُوا فِي عَقْدِهَا اجْتِمَاعَ مَنْ فِي الْمَدِينَةِ مِنْ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ، فَضَلَا عَنْ إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ مِنْ عُلَمَاءِ أَمْصَارِ الْإِسْلَامِ وَمُجْتَهِدِي جَمِيعِ أَقْطَارِهَا؛<sup>٤١٣</sup>

همانا بیعت اهل حل و عقد نشانه ای است که بر حکم خدا و رسول او به امامت صاحب بیعت دلالت می کند و اگر امامت به واسطه گزینش و بیعت ثابت شد، دیگر نیازی به اجماع تمامی اهل حل و عقد نیست، چرا که دلیل معتبری از عقل و نقل برای آن اقامه نشده است، بلکه یک یا دو نفر از اهل حل و عقد برای ثبوت امامت و وجوب تبعیت از امام برای مسلمانان کافی است و این به خاطر آن است که می دانیم صحابه با وجود صلاحیت در دین و شدت و محافظت بر امور شرع، چنان که بایسته است در عقد امامت به بیعت یک یا دو نفر اکتفا کرده اند؛ مانند بیعت عمر با ابوبکر و بیعت عبدالرحمان بن عوف با عثمان؛ از این رو در امامت، اجتماع اهل حل و عقد مدینه را شرط نکرده اند، چه رسد به اجماع علمای همه بلاد اسلام و مجتهدان تمام ممالک.

وی سپس به نقل قول فخر رازی می پردازد و می گوید:

قال الإمام الرازي: اتفقت الأمة على أنه لا مقتضى لثبوتها إلا أحد أمور ثلاثة: النص، والاختيار، والدعوة، وهو أن يباين الظلمة من هو من أهل الإمامة ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويدعو الناس إلى اتباعه. ولا نزاع لأحد في أن النص طريق إلى إمامة المنصوص عليه، وأما الطريقان الآخران فنفاهما الإمامية؛

فخر رازی می گوید: همه امت اتفاق نظر دارند که اقتضایی برای ثبوت امامت نیست

مگر سه روش: نص، گزینش و دعوت و هیچ کس در این که نص راهی است برای ثبوت امامت امامی که نص بر امامت

وی وارد شده است نزاعی ندارد؛ اما امامیه دو روش دیگر را نفی می کنند.

در نهایت می نویسد:

اتفق أصحابنا، والمعتزلة، والخوارج، والصحالية من الزيدية على أن الاختيار طريق إليها أيضاً.  
وذهب سائر الزيدية إلى أن الدعوة أيضاً طريق إليها؛<sup>٤١٤</sup>

و اصحاب ما (يعنى اشاعره)، معتزله و گروه صالحيه از زيديه اتفاق دارند که گزينش نيز طريقى بر اثبات امامت است. ساير زيديه نيز بر اين باورند که دعوت نيز روشى براى تعيين امام است.

تفتازانى نيز همين مدعا را بيان نموده و توضيح بيشتري مى دهد. وى مى نويسد:

عندنا وعند المعتزلة والخوارج والصالحية خلافاً للشيعة هو اختيار أهل الحل والعقد وبيعتهم من غير أن يشترط إجماعهم على ذلك ولا عدد محدود بل ينعقد بعقد واحد منهم، ولهذا لم يتوقف أبو بكر إلى انتشار الأخبار في الأقطار ولم ينكر عليه أحد، وقال عمر لأبي عبيدة أبسط يدك أبايعك فقال أتقول هذا وأبو بكر حاضر فبايع أبا بكر. وهذا مذهب الأشعرى إلا أنه يشترط أن يكون العقد بمشهد من الشهود لئلا يدعى آخر أنه عقد عقداً سراً متقدماً على هذا العقد. وذهب أكثر المعتزلة إلى اشتراط عدد خمسة ممن يصلح للإمامة أخذاً من أمر الشورى؛<sup>٤١٥</sup>

به اتفاق اشاعره، معتزله، خوارج و صالحيه - بر خلاف شيعه - راه نصب امام به گزينش و بيعت اهل حل و عقد است بدون اين که اجماع آنان بر اين کار لازم باشد و اين بيعت، عدد تعريف شده اى ندارد، بلکه امامت به بيعت يك نفر از اهل حل و عقد هم منعقد مى شود... و اين بر اساس مذهب اشعري است؛ اما اكثر معتزله بيعت پنج نفر از افراد ذى صلاح براى امامت را شرط دانسته اند و اين نظر بر گرفته از داستان شورا است.

### سه طريق براى اثبات امامت

پس روشن شد که اهل سنت سه روش را برای اثبات امامت امام قائل شده اند که این سه روش عبارت بودند از:

١. گزينش و بيعت مردم؛

٢. وصيت؛

٣. شوراى اهل حل و عقد.

با دقت در استدلال متکلمان اهل سنت معلوم می شود که این سه روش صرفاً به وقایع و اتفاقات پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله مستند است؛ یعنی در ثبوت امامت امام آن هم به بيعت واحد، به جريان سقيفه و بيعت عمر با ابوبکر استناد و استدلال شده است.

صحت امامت از طريق وصيت نيز با استناد به وصيت ابوبکر بر خلافت عمر پس از خود ثابت می شود.

و طريق بودن شورا نيز مستند به دستور عمر مبنی بر تشكيل شوراى شش نفره براى تعيين خليفه است.

٤١٤ . شرح المواضع: ٨ / ٣٥٣ - ٣٥٤؛ هم چنین ر.ک: المواضع: ٣ / ٥٩٥.

٤١٥ . شرح المقاصد فى علم الکلام: ٢ / ٢٨١.

و به عبارت دیگر مبانی اهل سنت در مسئله امامت، بر حوادث و اتفاقات افتاده استوار است نه بر عقل، قرآن و سنت.

بنابراین اگر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله حوادث به گونه ای دیگر رقم می خورد، این مبانی پایه گذاری نمی شد!

اما شیعه به آن چه واقع نشده نمی نگرد، بلکه با استناد به عقل، قرآن و سنت، پس از اثبات ضرورت نصب امام از سوی خدای تعالی، شیعه - چنان که گذشت - معتقد است که امام نصب شده از سوی پروردگار باید توسط خود او معرفی شود. در نتیجه از نظر ما تنها راه تعیین و شناخت امام الهی نص اوست. ما در شناخت امام ناگزیر باید به کلام خدا و رسول اکرم صلی الله علیه وآله مراجعه کنیم.

به واقع مراجعه به قرآن و سنت در موارد اختلافی دستور صریح خداوند است، همان طور که خدای تعالی می فرماید:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)؛<sup>۴۱۶</sup>

اگر در امری اختلاف و نزاع پیدا کردید، حکم آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید.

و نیز می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛<sup>۴۱۷</sup>

نه به خدا سوگند، هرگز مؤمن نمی شوند مگر این که در مشاجره بین خود، تو (را حکم قرار دهند و تو در مورد آن) حکم کنی؛ سپس در مورد حکم هیچ مخالفتی نداشته باشند و با رضایت کامل و طیب نفس آن را بپذیرند.

و یا می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)؛<sup>۴۱۸</sup>

[پیامبر] از سر هوس سخن نمی گوید. سخن او به جز وحیی که به او می شود نیست.

هم چنین اگر امامت جانشینی رسول الله باشد - چنان که در تعریف امامت گذشت - لازم است امام و خلیفه تمام شئون و خصوصیات نبی را داشته باشد تا بتواند جای خالی ایشان را پر کند. پس همان طور که نبوت و رسالت منصبی الهی است، امامت و خلافت نیز منصب الهی خواهد بود و امام باید از سوی خداوند تعیین و معرفی شود. اما اهل تسنن از تسلیم در مقابل گزینش خدا سر باز زدند، بلکه در مقابل حوادث و وقایع تسلیم شدند و مبانی خود را بر آن استوار کردند.

در ادامه به بررسی مبانی اهل سنت در باب تعیین امام می پردازیم.

۴۱۶ . سوره نساء: آیه ۵۹.

۴۱۷ . همان: آیه ۶۵.

۴۱۸ . سوره نجم: آیه ۳ - ۴.



## ۱. بیعت

«بیع» در لغت در مقابل «خریدن» است. این واژه در معنای فروختن نیز استعمال می شود<sup>۴۱۹</sup> و کاربرد بیعت برای امامت به معنای فروش اختیار و هستی در مقابل تأمین امنیت دین و دنیا است. این معامله و معاهده برای طرفین الزام آور است. خدای تعالی می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ).<sup>۴۲۰</sup>

پس بیعت تعهدساز است، اما این معاهده عرفی تا چه حد الزام آور است؟ آیا بیعت تا این حد الزام می آورد که یک شخص در خلوت و بدون اطلاع همگان، از فرمان بیعت شونده تخلف نکرده و تخلف از وی را حرام بداند؟ از سوی دیگر اگر شخصی که با بیعت عده ای امام شده است، آیا بر همگان مولویت دارد یا خیر؟ و فرد مسلمانان موظف به تبعیت از او هستند؟ در این صورت آیا لازم است که همه افراد امت در این میابعه حاضر باشند، یا بر طبق مبنای اهل سنت - چنان که پیشتر گفتیم - حضور همگان برای بیعت با امام لازم نیست و بیعت اهل حل و عقد کافی می باشد، و در صورت پذیرش بیعت همه اهل حل و عقد، اهل حل و عقد از ناحیه چه کسی برای تصمیم گیری به جای مسلمانان وکالت یافته اند؟ روشن است که در معاهده، در دو طرف بیعت رضایت قلبی شرط است، حال اگر برخی با اکراه بیعت کرده باشند، آیا این بیعت برای آن ها الزام آور است؟ اگر بیعت شونده از وظایف خود تخلف کرد باید خود به خود عزل شود؟ آیا کسی باید او را عزل کند؟ این کار وظیفه بیعت کنندگان است یا وظیفه همه مسلمانان؟ اگر امام فاسق علی رغم خواست مسلمانان از منصب خود کنار نرفت، وظیفه مسلمانان چیست؟

آیا امیرالمؤمنین از اهل حل و عقد است؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها حدیث «**من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**» را از پیامبر صلی الله علیه وآله نشنیده بودند؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در بیعت با ابوبکر شرکت نداشت؟ چرا حضرت زهرا سلام الله علیها بدون بیعت از دنیا رفت؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب خود را به بیعت با ابوبکر وادار نکردند؟ این ها سؤال هایی است که اهل تسنن باید پاسخ بدهند. اهل تسنن ابتدا مسئله اجماع را مطرح می کنند؛ سپس عقب نشینی کرده و بیعت اهل حل و عقد را کافی می دانند. اما از آن جا که خلافت ابوبکر نه بر اساس اجماع بود و نه همه اهل حل و عقد در این بیعت شرکت داشتند؛ از این رو عالمان اهل سنت در نهایت ادعا کرده اند که برای خلافت، بیعت یک نفر از اهل حل و عقد نیز کفایت می کند! خواننده خود بنگرد مبنایی را که بر اساس بی مبنایی بنا شده است!

۴۱۹. «البيعة: الميابة والطاعة؛ وقد تابعوا على الأمر؛ كقولك أصفقوا عليه، وبإيعه عليه متابعة... وفي الحديث: أنه قال: ألا تابعوني على الإسلام؟ هو عبارة عن المعاهدة والمعاهدة كأن كل واحد منهما باع ما عنده من صاحبه و أعطاه خالصه نفسه وطاعته ودخيلة أمره»؛ لسان العرب: ۸ / ۲۶.

۴۲۰. سوره مائده: آیه ۱.

## ۲. شورا

به اعتقاد اهل تسنن، یکی از راه های تعیین امام شورا است. این اعتقاد به عملکرد عمر برای تعیین عثمان مستند است؛ از این رو - بنابر نقل تفتازانی، چنان که گذشت - معتزله شرکت پنج نفر را برای تعیین خلیفه شرط می دانند و این شرط را از عمل عمر اخذ کرده اند.

با این شرط امامت ابوبکر زیر سؤال می رود، چون امامت وی به بیعت واحد منعقد شده است و در سقیفه هرگز مشورتی صورت نگرفته و هیچ شورایی نبوده است. صرف نظر از این موضوع، در مورد شورا چند مسئله مهم مطرح است:

یکم: آیا دلیلی از کتاب و سنت برای اثبات امامت از طریق شورا وجود دارد؟

دوم: شورا از چه زمانی به عنوان راه تعیین امام مطرح شد؟

سوم: انگیزه مطرح کردن شورا به عنوان راه تعیین امام چه بوده است؟

و پرسش های دیگر در این باره.

### ادله مشروعیت شورا برای تعیین امام

معتزله برای اثبات مشروعیت امامت از طریق شورا به قرآن استدلال می کنند. در دو آیه از قرآن کریم به مسئله شورا و مشورت اشاره شده است. هم چنین سوره ای به نام «شوری» وجود دارد.

آیه یکم: خدای تعالی در سوره آل عمران می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ  
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَتَوَّابٌ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)<sup>۴۲۱</sup>

پس به خاطر رحمت خداوند است که تو با مردم خوش خو و نرم هستی، و اگر تندخو

و سخت دل بودی، از گرد تو پراکنده می شدند؛ پس از آن ها درگذر و برای آنان استغفار کن و در کارها با آن ها مشورت

نما و آن نگاه که تصمیم گرفتی، به خدا توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست می دارد.

بنابر نقل تفاسیر، این آیه ناظر به حوادث جنگ اُحد است و خداوند به رسول خود توصیه می کند که از کوتاهی و فرار اطرافیان خود درگذرد و برای آن ها استغفار کند و برای شخصیت دادن به ایشان با آنان مشورت کند. در آیه تصریح شده است که پس از مشورت، تصمیم گیری با رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این مشورت به جهت شخصیت دادن به مسلمانان بوده است، در غیر این صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار بی نیاز است. سیوطی در این باب می نویسد:

وأخرج ابن عدی والبيهقي في الشعب بسند حسن عن ابن عباس قال: لما نزلت (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أما إن الله ورسوله لغنيان عنها، ولكن جعلها الله تعالى رحمةً لأمتي؛<sup>٤٢٢</sup>

وقتی آیه (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به

درستی که خدا و رسول او از این کار بی نیازند، لیکن خداوند آن را رحمتی برای امت قرار داد.

سیوطی هم چنین به نقل از ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم، و آنان نیز به نقل از قتاده می نویسند:

(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) قال: أمر الله نبيه أن يشاور أصحابه في الأمور، وهو يأتيه وحى السماء، لأنه أطيب لأنفس القوم، وإن القوم إذا شاور بعضهم بعضاً وأرادوا بذلك وجه الله عزم لهم على رشده؛<sup>٤٢٣</sup>

وقتی آیه نازل شد، خداوند به پیامبرش امر کرد که در امور مختلف با اصحاب خود مشورت کند، در حالی که وحی بر او نازل می شد؛ چرا که این کار خوشایند مردم بود و این که مردم با یک دیگر مشورت کنند و در این کار قصد قربت داشته باشند، در نتیجه به پیشرفت و صلاح خواهند رسید.

پس اهل سنت معترفند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مشورت با مردم بی نیاز بوده و این کار صرفاً برای خشنودی و تألیف قلوب آنان است، چرا که می نویسند:

قد علم الله أنه ما به إليهم من حاجة، ولكن أراد أن يستن به من بعده؛<sup>٤٢٤</sup>

خداوند می داند که پیامبر صلی الله علیه وآله نیازی به رأی مردم ندارد، لیکن خواست خدا آن بود که مشورت را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله سنت کند.

فخر رازی هم علت دستور خداوند برای مشورت را چنین بیان می کند:

ليقتدى به غيره في المشاورة ويصير سنة في أمته؛<sup>٤٢٥</sup>

تا دیگران در مشورت به او اقتدا کنند و این کار در میان امت سنت شود.

شوکانی محدوده مشورت را اموری می داند که شرع در مورد آن ها دستوری ندارد. وی می نویسد:

(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) أي: الذي يرد عليك، أي أمر كان مما يشاور في مثله، أو في أمر الحرب خاصة، كما يفيد السياق، لما في ذلك من تطيب خواطرهم، واستجلاب مودتهم، ولتعريف

---

٤٢٢ . الدر المنثور: ٢ / ٩٠. هم چنین ر.ک: الكامل (ابن عدی): ٤ / ٣٣٧؛ تفسير الألوسی: ٤ / ١٠٦؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير: ٥ / ٥٦٥ / ش ٧٨٩٥؛ سبل الهدى والرشاد: ١٠ / ٣٩٨.

٤٢٣ . همان. هم چنین ر.ک: تفسير ابن أبي حاتم: ٣ / ٨٠٢ / ش ٤٤١٧ و ٤٤١٨؛ تفسير الطبري: ٤ / ٢٠٣.

٤٢٤ . ر.ک: الدر المنثور: ٢ / ٩٠؛ تفسير ابن أبي حاتم: ٣ / ٨٠١ / ش ٤٤١٦؛ السنن الكبرى (بيهقي): ١٠ / ١٠٩؛ فتح الباری: ١٣ / ٢٨٣؛ الكشف عن حقائق التنزيل: ١ / ٤٧٤؛ تفسير الثعلبي: ٣ / ١٩١؛ تفسير البغوي: ١ / ٣٦٥؛ تفسير الألوسی: ٤ / ١٠٦.

٤٢٥ . تفسير الرازي: ٩ / ٦٦.

الأُمَّةُ بِمَشْرُوعِيَّةِ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَأْنِفَ مِنْهُ أَحَدٌ بَعْدَكَ. وَالْمَرَادُ هُنَا: الْمَشَاوِرَةُ فِي غَيْرِ الْأُمُورِ الَّتِي يَرُدُّ الشَّرْعُ بِهَا؛<sup>٤٢٦</sup>

هر امری که برای تو پیش می آید و در آن مشاوره لازم است، و یا - چنانچه از سیاق آیه استفاده می شود - فقط در مشورت جنگی، [مشورت کن، زیرا] هم با این مشورت آرامش خاطر پیدا کرده و موجب جلب دوستی میان آنان می گردد و هم مشروعیت مشاوره میان مسلمانان و امت اسلامی ثابت می شود تا این که پس از تو کسی از مشورت روی نگرداند. اما مراد از مشورت در این جا، مشاوره در اموری است که شارع درباره آن سخنی نفرموده است. پس به اعتراف اهل سنت، مشورت به جهت شخصیت دادن به مسلمانان است نه نیاز رسول خدا صلی الله علیه وآله. از طرفی بر اساس سیاق آیات، مشورت در این آیه مربوط به جنگ است نه همه امور، پس این آیه هیچ ربطی به تعیین امام از طریق شورا ندارد.

آیه دوم: خدای تعالی در سوره شوری می فرماید:

(فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ \* وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)؛<sup>٤٢٧</sup>

آن چه به شما داده شده، برخورداری از (کالای) زندگی دنیاست، و آن چه پیش خداست برای کسانی است که گرویده اند (و به پروردگارشان اعتماد دارند، بهتر و پایدارتر است). و کسانی که از گناهان بزرگ و رفتارهای زشت خود را به دور می دارند، و چون به خشم در می آیند در می گذزند، و کسانی که (ندای) پروردگارشان را پاسخ (مثبت) داده و نماز برپا کرده اند و کارشان در میانشان مشورت است (و از آن چه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند). خداوند در این آیات برخی از صفات مؤمنان را برمی شمارد که یکی از آن ها مشورت در کارها است، اما هیچ قرینه ای در آیه وجود ندارد که بتوان از آن طریقیت شورا برای تعیین امامت را استفاده کرد. بنابراین با استناد به هیچ یک از این آیات نمی توان طریقیت شورا را برای نصب امام اثبات نمود. مشورت در اموری است که خداوند در مورد آن ها دستوری نداشته باشد؛ اما در مواردی که نصی وجود دارد، هرگز جای مشورت نیست.

پیامبر صلی الله علیه وآله در برخی امور مثل امور جنگی با اصحاب خود مشورت می کردند، اما در برخی مسائل هرگز مشورت نمی کردند و دستور مولوی صادر می فرمودند.

به عنوان نمونه رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خندق با اصحاب خود مشورت کردند و با تأیید پیشنهاد جناب سلمان رحمه الله، به حفر خندق دستور دادند.

٤٢٦ . فتح القدير: ١ / ٣٩٣.

٤٢٧ . سوره شوری: آیه ٣٦ - ٣٨.

طبری در تاریخش در این باره می نویسد:

عن محمد بن عمر قال: كان الذي أشار على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بالخذق سلمان، وكان  
أول مشهد شهده سلمان مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وهو يومئذ حرّ، وقال: يا رسول الله، إنا  
كنا بفارس إذا حوصرنا خندقنا علينا.  
رجع الحديث إلى حديث ابن إسحاق: فعمل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ترغيباً للمسلمين في  
الأجر؛<sup>٤٢٨</sup>

محمد بن عمر گوید: سلمان به پیامبر عرضه داشت که خندق حفر کنند و این نخستین جنگی بود که سلمان در آن حضور  
داشت. وی در آن هنگام آزاد بود و گفت: ای پیامبر خدا، ما در کشور فارس وقتی محاصره می شدیم خندق می کندیم.  
این اسحاق گوید: پیامبر برای ترغیب مسلمانان در حفر خندق کار می کرد و مسلمانان نیز به کار پرداختند.  
عبدالرزاق صنعانی نیز در این باره می نویسد: دو بزرگ قبیله اوس و خزرج به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عرضه  
داشتند:

يا رسول الله، إن كنت أمرت بشيء، فامض لأمر الله. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لو كنت  
أمرت بشيء لم أستأمركما، ولكن هذا رأيي، أعرضه عليكما. قالوا: فإننا لا نرى أن نعطيهِ إلا  
السيف؛<sup>٤٢٩</sup>

ای رسول خدا، اگر به چیزی امر شده اید انجام دهید. پیامبر فرمود: اگر امر شده بودم دیگر با شما مشورت نمی کردم. این  
رأی شخصی من بود که برای شما باز گفتم. آن دو عرضه داشتند: پس فقط شمشیر زدن با آنان راه مناسبی است.  
بر اساس این حدیث، هر گاه دستوری از ناحیه خداوند رسیده باشد و نصی و وجود داشته باشد مشورت در آن مورد  
بی معنا خواهد بود، و این موضوع را مسلمانان نیز می دانستند، از همین رو به حضرت عرضه داشتند:  
«إن كنت أمرت بشيء فافعله».

به همین جهت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در فرستادن اسامه، به آراء و اعتراضات اطرافیان خود اهمیتی نداد و  
اسامه را که جوانی ۲۰ ساله بود به فرماندهی لشکری منصوب کرد و فرمود: «أنفذوا بعث اسامه» و متخلفان از این  
لشکر را لعن کرد و فرمود: «لعن الله من تخلف عن جيش أسامة».<sup>٤٣٠</sup>  
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نسبت به شورا در مسئله امامت تعریض دارد. ایشان در خطبه شقشقیه  
می فرماید:

فيا لله وللشورى، متى اعترض الريب في مع الأول منهم حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر؛<sup>٤٣١</sup>

٤٢٨ . تاریخ الطبری: ٢ / ٢٣٤. هم چنین ر.ک: فتح الباری: ٧ / ٣٠١؛ تفسیر الثعلبی: ٨ / ١٣؛ تفسیر القرطبی: ١٤ / ١٢٩.

٤٢٩ . المصنّف (صنعانی): ٥ / ٣٦٨. هم چنین ر.ک: الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ٢ / ٥٩٧؛ الطبقات الكبرى: ٢ / ٧٣؛ أسد الغابة: ٢ / ٢٨٤.

٤٣٠ . الملل والنحل: ١ / ٢٣؛ المواقب: ٣ / ٤٥٠؛ شرح المواقب: ٨ / ٣٧٦؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ٦ / ٥٢.

٤٣١ . نهج البلاغة: ١ / ٣٤ - ٣٥؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ١ / ١٨٤.

پناه بر خدا از این شورا! کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر و برتری من) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به این که مرا هم سنگ امثال آن ها (اعضای شورا) قرار دهند.

پس شورا هرگز مورد قبول امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است، از این رو حضرت امیرالمؤمنین در این باره می فرماید:

**فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم \*\*\* فكيف بهذا والمشىرون غيب؛<sup>۴۳۲</sup>**

تو اگر به واسطه شورا زمام امور مردم را بدست گرفته ای.

چگونه می شود در صورتی که اهل شور و مشورت (بنو هاشم و بزرگان اصحاب) غایب بوده اند.

در این بیت شعر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن تعریض به اصل شورا، در تحقق آن نیز خدشه می کند. به عبارت دیگر حضرتش در مقام احتجاج می فرماید حتی اگر دلیل شما برای اثبات خلافت شورا باشد، این امر تحقق پیدا نکرده است، چرا که افراد ذی صلاح برای مشورت در سقیفه غایب بودند. پس بر اساس خطبه شمشقیه، نه تنها اصل شورا برای تعیین امام مورد قبول امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه حضرتش این کار را در مورد ابوبکر محقق نمی داند.

هم چنین وقتی معاویه بحث شورا را مطرح کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام احتجاج با وی نوشت:

**وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماماً، كان ذلك لله رضاء،  
فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلى ما خرج منه، فإن أباي، قاتلوه على أتباعه  
غير سبيل المؤمنين وولاه ما تولى؛<sup>۴۳۳</sup>**

شورا تنها از آن مهاجران و انصار است. اگر اینان بطور اتفاق کسی را امام دانستند، خداوند از این امر راضی و خشنود است، و اگر کسی از فرمان آنان با زور سرنیزه و یا از روی بدعت خارج شود او را به جای خود می نشانند. پس اگر سرپیچی کند با او نبرد می کنند، چرا که از غیر طریق اهل ایمان پیروی کرده و پیروی اش از آن چه دوست داشته است.

مسئلاً این مطلب هرگز بیان گر موافقت امیرالمؤمنین علیه السلام با شورا و اجماع نیست، بلکه صرفاً احتجاج با مخالف بر مبنای اوست.

پس طریقت شورا برای تعیین امام نه از کلام خدا قابل استفاده است و نه در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیلی می توان بر آن یافت. حتی خلفای اهل تسنن نیز اعتقادی به شورا برای تعیین امام نداشتند. چنان که گذشت، خود ابوبکر از سوی عمر و صرفاً با بیعت او خلیفه شد. وی نیز برای تعیین عمر به جانشینی خود با احدی مشورت نکرد. عمر هم اساساً با شورا موافق نبود. وی آرزو داشت که ای کاش معاذ بن جبل زنده بود و او را خلیفه خود قرار می داد. احمد بن حنبل در مسند خود در این باره می نویسد:

۴۳۲ . همان: ۴ / ۴۳؛ همان: ۱۸ / ۴۱۶.

۴۳۳ . همان: ۳ / ۷؛ همان: ۳ / ۷۵ و ۱۴ / ۳۵.

حدَّثنا عبدالله، حدثني أبي، حدَّثنا أبوالمغيرة وعصام بن خالد قالوا: حدَّثنا صفوان عن شريح بن عبيدة وراشد بن سعد وغيرهما قالوا: لما بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه سرغ، حدَّث أن بالشَّام وباءً شديداً. قال: بلغني أن شدَّة الوباء في الشَّام. فقلت: إن أدركني أجلي وأبو عبيدة بن الجراح حيُّ استخلفته، فإن سألتني الله لم استخلفته على أمة محمد صلى الله عليه وآله؟ قلت: إنني سمعت رسولك صلى الله عليه وآله يقول: إن لكل نبي أميناً وأميني أبو عبيدة بن الجراح، فأنكر القوم ذلك وقالوا ما بال عليا قريش يعنون بني فهر، ثم قال: فإن أدركني أجلي وقد توفى أبو عبيدة، استخلفت معاذ بن جبل، فإن سألتني ربِّي عزَّوجلَّ لم استخلفته؟ قلت: سمعت رسولك صلى الله عليه وآله يقول إنه يحشر يوم القيامة بين يدي العلماء نبذة؛<sup>٤٣٤</sup>

گویند زمانی که عمر بن خطاب در راه شام به منطقه سرغ رسید، خبر شیوع وبای شدید را در شام به وی دادند. پس او گفت: به من خبر رسیده که در شام وبا شدید

است، اگر مرگ من فرا رسید و ابوعبیده بن جراح زنده بود، او را جانشین خود قرار می دادم و خدا اگر از من بپرسد چرا او را جانشین خود بر امت محمد صلی الله علیه وآله نمودی؟ گویم: شنیدم رسول تو گفت: هر نبی امینی دارد و امین من ابوعبیده بن جراح است. مردم این مطلب را انکار کرده و گفتند: با وجود علی در میان قریش، فردی از بنو فهر مطرح شود؟! سپس عمر گفت: اگر مرگ فرا رسید و ابوعبیده نیز مرده بود، معاذ بن جبل را جانشین خود می کردم و اگر خدا علت آن را پرسید، می گویم: شنیدم که پیامبرت گفت: او در روز قیامت در میان علما محشور می شود.

بالاخر از این، نوشته اند که عمر آرزوی حیاتِ سالمِ مولا ابوحنیفه را داشت که ای کاش سالم زنده بود و او را خلیفه خود قرار می دادم. از وی نقل کرده اند که گفت:

لو كان سالم حياً لاستخلفته.<sup>٤٣٥</sup>

پس عمر اعتقادی به شورا نداشته است و حتی حاضر بود غلامی را خلیفه المسلمین قرار دهد. حال باید دید مسئله شورا از چه هنگام و با چه انگیزه ای مطرح شده است، و عمر چرا - علی رغم عدم اعتقاد به شورا - تعیین خلیفه پس از خود را به عهده شورا گزارده است؟ بخاری به نقل از ابن عباس در این باره می نویسد که گفت:

كنت أقرىء رجالاتنا من المهاجرين منهم عبدالرحمن بن عوف، فبينما أنا في منزله بمنى وهو عند عمر بن الخطاب في آخر حجة حجها إذ رجعت إلى عبدالرحمن فقال: لو رأيت رجلاً أتى أمير المؤمنين اليوم، فقال: يا

أمير المؤمنين، هل لك في فلان يقول: لو قد مات عمر، لقد بايعت فلاناً، فوالله ما كانت بيعه أبي بكر إلا فلتته فتمت؟

٤٣٤ . مسند أحمد: ١ / ١٨؛ كنز العمال: ١٣ / ٢١٥ / ش ٣٦٦٥٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٢٥ / ٤٦٠ - ٤٦١.

٤٣٥ . در گذشته به منابع این گفته اشاره شد.

فغضب عمر ثم قال: إني إن شاء الله لقاتم العشيّة في الناس، فمحدّزهم هؤلاء الذي يريدون أن يغضبوهم أمورهم.

قال عبدالرحمن: فقلت يا أمير المؤمنين، لا تفعل، فإنّ الموسم يجمع رعا الناس وغوغاءهم، فإنّهم هم الذين يغلبون على قربك حين تقوم في الناس وأنا أخشى أن تقوم فتقول مقالةً يطيرها عنك كل مطير وأن لا يعوها وأن لا يضعوها على مواضعها فأمهل حتى تقدم المدينة، فإنّها دار الهجرة والسنة فتخلص بأهل الفقه وأشرف الناس، فتقول ما قلت متمكناً فيعي أهل العلم مقاتلك ويضعونها على مواضعها.

فقال عمر: أما والله، إن شاء الله لأقومنّ بذلك أول مقام أقومهُ بالمدينة.

قال ابن عباس: فقدمنا المدينة في عقب ذي الحجة، فلما كان يوم الجمعة عجلنا الرواح حين زاغت الشمس حتى أجد سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل جالساً إلى ركن المنبر، فجلست حوله تمس ركبتي ركبته فلم أنشب أن خرج عمر بن الخطاب، فلما رأيته مقبلاً قلت لسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل: ليقولنّ العشيّة مقالةً لم يقلها منذ استخلف. فأنكر على وقال: ما عسيت أن يقول ما لم يقل قبله.

فجلس عمر على المنبر، فلما سكت المؤذنون، قام فأنتى على الله بما هو أهله ثم قال: أما بعد، فإنّي قائل لكم مقالةً قد قدر لي أن أقولها، لا أدري لعلها بين يدي أجلى، فمن عقلها ووعاها، فليحدّث بها حيث انتهت به راحلته، ومن خشي أن لا يعقلها، فلا أحلّ لأحد أن يكذب على.

إنّ الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالحقّ وأنزل عليه الكتاب، فكان ممّا أنزل الله آية الرّجم فقرأناها وعقلناها ووعيناها، فلذا رجم رسول الله صلى الله عليه وآله ورجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس زمان أن يقول قائلٌ والله ما نجد آية الرّجم في كتاب الله، فيضلّوا بترك فريضة أنزلها الله. والرّجم في كتاب الله حقٌّ على من زنى إذا أحصن من الرجال والنساء إذا قامت البيّنة. أو كان الحبل أو الاعتراف.

ثمّ إنا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آبائكم. فإنّه كفرٌ بكم أن ترغبوا عن آبائكم. أو إنّ كفرًا بكم أن ترغبوا عن آبائكم ألا ثمّ إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا تطروني كما أطرى عيسى بن مريم وقولوا عبدالله ورسوله.

ثمّ إنّه بلغني أنّ قائلًا منكم يقول: والله، لو مات عمر بايعت فلاناً، فلا يغترنّ امرؤ أن يقول: إنّما كانت بيعه أبي بكر فلتته وتمت. ألا وإنّها قد كانت كذلك، ولكن الله وقى شرّها. وليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر. من بايع رجلاً عن غير مشورة من المسلمين، فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغرّة أن يقتلا.



وإنه قد كان من خبرنا حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وآله أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة، وخالف عنا على والزبير ومن معهما. واجتمع المهاجرون إلى أبي بكر، فقلت لأبي بكر: يا أبا بكر، انطلق بنا إلى إخواننا هؤلاء من الأنصار، فانطلقنا نريدهم، فلما دنونا منهم، لقينا رجالان منهم صالحان، فذكرا ما تمالي عليه القوم، فقالا أين تريدون يا معشر المهاجرين؟ فقلنا: نريد إخواننا هؤلاء من الأنصار. فقالا: لا عليكم أن لا تقربوهم، اقضوا أمركم. فقلت: والله لنأتينهم، فانطلقنا حتى أتيناهم في سقيفة بني ساعدة، فإذا رجلٌ مزملٌ بين ظهرائهم، فقلت: من هذا؟ قالوا: هذا سعد بن عباد. فقلت: ماله؟ قالوا يوعك.

فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم، فأثنى على الله لما هو أهله ثم قال: أما بعد، فنحن أنصار الله وكتيبة الإسلام، وأنتم معشر المهاجرين رهطٌ وقد دفت دافئ من قومكم، فإذا هم يريدون أن يختزلونا من أصلنا وأن يحضنونا من الأمر.

فلما سكت، أردت أن أتكلم وكنت زورت مقالةً أعجبتني أريد أن أقدمها بين يدي أبي بكر وكنت إدارى منه بعض الحد، فلما أردت أن أتكلم قال أبو بكر: على رسلك فكرهت أن أغضبه. فتكلم أبو بكر، فكان هو أحلم مني وأوقر والله، ما ترك من كلمة أعجبتني في تزويري إلا قال في بديهته مثلها أو أفضل منها حتى سكت، فقال: ما ذكرتم فيكم من خير فأنتم له أهلٌ ولم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش، هم أوسط العرب نسباً وداراً، وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين، فبايعوا أيهما شئتم. فأخذ بيدي وبيد أبي عبيدة بن الجراح وهو جالسٌ بيننا، فلم أكره مما قال غيرها، كان والله أن أقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من إثم، أحب إلي من أن أتأمر على قوم فيهم أبو بكر. اللهم إلا أن تسؤل إلى نفسي عند الموت شيئاً لا أجده الآن.

فقال قائل الأنصار: أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب، منا أميرٌ ومنكم أميرٌ يا معشر قريش.

فكثر اللغط، وارتفعت الأصوات حتى فرقت من الاختلاف.

فقلت: أبسط يدك يا أبا بكر، فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون ثم بايعته الأنصار. ونزونا على سعد بن عباد فقال قائلٌ منهم: قتلتم سعد بن عباد، فقلت: قتل الله سعد بن عباد.

قال عمر: وإنا والله وجدنا فيما حضرنا من أمر أقوى من مبايعه أبي بكر، خشينا، إن فارقتنا القوم ولم تكن بيعه أن يبايعوا رجلاً منهم بعدنا، فإما بايعناهم على ما لا نرضى وإما نخالفهم فيكون فساداً.

فمن بايع رجلا على غير مشورة من المسلمين، فلا يتابع هو ولا الذي بايعه تغرةً أن يقتلا؛<sup>۴۳۶</sup>

من به جمعی از مهاجران قرآن تعلیم می دادم که یکی از آنان عبدالرحمان بن عوف بود. روزی در منا منزل او بودم و او نیز نزد عمر بن خطاب در آخرین حجی که عمر به جا آورد، عبدالرحمان از نزد عمر به سوی من برگشت و گفت: ای کاش نزد من بودی و می دیدی که شخصی نزد عمر آمد و گفت: آیا خبر داری که فلانی می گوید اگر عمر بمیرد، من با فلانی بیعت خواهم کرد. پس به خدا سوگند بیعت با ابوبکر چیزی جزء یک حادثه بی حساب و کتاب نبود که انجام شد. عمر (با شنیدن این خبر) خشمگین شد و سپس گفت: من ان شاء الله عصر در میان مردم برخاسته و آن ها را از کسانی که قصد غصب امورشان را دارند بر حذر خواهد داشت.

عبدالرحمان می گوید: گفتیم: ای امیرالمؤمنین، این کار را نکن، چرا که اکنون موسم حج است، عوام مردم و کم خردان در این جا جمع شده اند و من می ترسم که تو برخیزی و کلامی بگویی و گفتار تو به صورت نادرست در بلاد منتشر شود. پس مهلت بده تا به مدینه برسیم که آن جا سرزمین هجرت و سنت است. عمر گفت: بله، به خدا سوگند من ان شاء الله در نخستین فرصت و پس از رسیدن به مدینه به این کار اقدام خواهم کرد.

این عباس گفت: ما بعد از ذو الحجة به مدینه رسیدیم تا این که روز جمعه شد. وقتی آفتاب بالا آمد به مسجد رفتیم، دیدم که سعید بن زید بن عمرو بن نفیل کنار منبر نشسته است. من نیز کنار او نشستیم. به او گفتیم: عمر امروز مطلبی خواهد گفت که تاکنون نگفته است.

وقتی صدای مؤذن ها قطع شد عمر برخاست و چنان که شایسته است خدا را ثنا کرد و سپس گفت: اما بعد، من سخنی برای شما خواهم گفت که تقدیر شده آن را برایتان بگویم. گمان می کنم که شاید اجل من نزدیک باشد، پس هر کس گفتار مرا فهمید و حفظ کرد آن را برای دیگران نقل کند، و هر کس می ترسد که گفتار مرا نفهمد، پس بر کسی حلال نیست که به من دروغ ببندد. همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد و بر او کتاب فرستاد و از جمله آیاتی که بر او نازل کرد آیه رجم بود که ما آن را خواندیم، فهمیدیم و حفظ کردیم. سپس ما ضمن قرائت کتاب خدا، این آیه را هم می خواندیم «که از پدران خود رو برنگردانید که اگر از پدران خود اجتناب کنید، آن برای شما کفر است».

آن گاه عمر بن خطاب گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مورد من غلو نکنید، چنان که در مورد عیسی بن مریم غلو کردند و به من بنده و رسول خدا بگویند. به من رسیده که یکی از شما می گوید به خدا سوگند اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت خواهم کرد. به خود مغرور نشوید، آن که می گوید بیعت ابوبکر کاری ناگهانی بود که انجام شد. آگاه باشید که بیعت ابوبکر چنان بود، لیکن خداوند امت را از شر آن حفظ کرد و در بین شما هم کسی نیست که مانند ابوبکر به او روی آورده شود.

هر کس بدون مشورت با مسلمانان با کسی بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده هر دو را خواهم کشت.

از اخبار ما هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله این است که انصار با ما مخالفت

کردند و همگی در سقیفه بنو ساعده جمع شدند. علی، زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالف بودند و مهاجران به خلافت ابوبکر اجماع کردند و من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر، بیا با هم به سراغ برادران انصار برویم. ما به قصد آنان حرکت کردیم. در میان راه دو نفر از برادران درست کار را ملاقات کردیم. آن دو گفتند: چرا به آن چه مردم توجه دارند میلی ندارید؟ به کجا می روید؟ گفتیم: به دیدار انصار می رویم. گفتند: خیر! بر شماست که امر خویش را دریابید و به ایشان دوستی نکنید. پس گفتم: سوگند به خدا، هر آینه به نزد آن ها (انصار) می رویم. پس به آن جا که رسیدیم در میان آن ها مردی بود که به پتو پیچیده شده بود. گفتم این کیست؟ گفتند: سعد بن عباد است. گفتم او را چه شده است؟ گفتند: سرما خورده است.

پس از اندکی نشستیم دیدیم سخن گوی آن ها خدا را چنان که شایسته است ثنا کرد و گفت: اما بعد، پس ما انصار خداوند و نشانه اسلام هستیم و شما ای گروه مهاجران گروه اندکی هستید که از سوی قوم خود رانده شده اید، حال می خواهید حق ما را ضایع کنید؟

وقتی او ساکت شد خواستم سخن بگویم که ابوبکر گفت: تو ساکت شو تا من صحبت کنم. ابوبکر سخنرانی کرد و اتفاقاً همان مطالبی را گفت که من قصد گفتن آن ها را داشتم. پس از سخنرانی ابوبکر، درگیری زیاد شد و صداها بالا رفت تا آن جا که نزدیک بود سعد بن عباد زیر دست و پا له شود...

پیش از تحلیل این قول، باید پاسخی برای این پرسش بیابیم که چه کسی قصد بیعت با چه شخصی را داشته است؟ در این حدیث اشاره ای به این جهت نشده است؛ اما ابن حجر در مقدمه فتح الباری می نویسد:

**لم یسم القائل ولا الناقل، ثم وجدته فی الأنساب للبلاذری بإسناد قوی من روایة هشام بن یوسف عن معمر عن الزهري بالإسناد المذكور فی الأصل**

**ولفظه: قال عمر بلغنی أن الزبیر قال لو قد مات عمر بایعنا علیاً. الحدیث. فهذا أصح؛<sup>۴۳۷</sup>**

قائل و ناقل این سخن نام برده نشده است، اما من در کتاب الانساب بلاذری به اسناد قوی از روایت هشام بن یوسف، از معمر از زهری با اسناد مذکور در اصل صحیح بخاری و به همان لفظ یافتیم که عمر گفت: به من رسیده که زبیر گفته است اگر عمر بمیرد ما با علی بیعت خواهیم کرد. پس این صحیح ترین قول است.

ابن حجر این حدیث را با همان سند و با همان الفاظی که در کتاب بخاری آمده است از بلاذری و وی از زهری نقل می کند، اما علی رغم این که به قوت سند آن اذعان دارد، اما این حدیث را در شرح حدیث بخاری نیاورده است، بلکه در مقدمه کتاب خود آن را مطرح کرده است. بنابراین بخاری علی رغم اطلاع از نام قائل و نام شخصی را که قصد بیعت با او را داشته، از ذکر نام او خودداری کرده است تا مسئله مبهم بماند و ابن حجر نیز در شرح روایت بخاری مسئله را مسکوت گذاشته تا حقیقت هم چنان در پرده ابهام باقی بماند!

اهل تسنن، زبیر را حواری رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند و معتقدند که شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین لقبی را به او داده است. هم چنین از نظر اهل تسنن زبیر از اهل حل و عقد و جزء ده نفری است که پیامبر صلی الله علیه وآله به هنگام رحلت از ایشان راضی بوده است. هم چنین زبیر از اعضای شورای شش نفره ای بود که عمر برای تعیین جانشین خود تشکیل داد.

بعلاوه او پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و به همین جهت نزد اهل سنت دارای شخصیت بالا و مقبول است، از این رو اعتراض وی به خلافت

ابوبکر و جریان سقیفه و اعتراف به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام برای عالمان سنی ناخوشایند است، بدین جهت بخاری از ذکر نام وی خودداری می کند. بر اساس برخی نقل ها، ناقل این سخن عمار بوده است.<sup>۴۳۸</sup>

به نظر می رسد این دو قول با هم تعارض نداشته باشند، چرا که ممکن است عده ای از جمله زبیر و عمار در جلسه ای گرد هم آمده و این مطلب را مطرح کرده باشند و راوی این قول را به هر یک از آن ها نسبت داده باشند. به هر حال بخاری از اساس مسئله را ابهام آمیز مطرح می کند. شارح صحیح بخاری نیز در مقدمه کتاب خود متعرض این مطلب می شود و حتی برخی از شارحان کتاب بخاری، مثل عینی حنفی در عمده القاری و کرمانی در الکواکب الدراری اساساً به این مطلب اشاره نکرده اند و این در حالی است که برای دور کردن اذهان مخاطبان از بحث، به نحوی در الفاظ روایت تغییری داده اند.

### دو نکته در حدیث

یکم: در سقیفه بنو ساعده سه نفر از مهاجران و تعداد زیادی از انصار حضور داشته اند، اما در مورد جزئیات حوادث و وقایع آن هیچ نقلی از حاضرین وجود ندارد و این مسئله بسیار عجیب است و محققان را به تأمل وامی دارد که چرا داستان بسیار مهمی که سرنوشت اسلام و مسلمین را به شدت متأثر ساخته است از سوی هیچ کس نقل نشده است؟ و احدی از حاضرین در سقیفه از حوادث اتفاق افتاده در آن گزارش نکرده اند.

چرا این داستان فقط از طریق عمر بن خطاب نقل شده است؟

اگر عمر بن خطاب از گفت و گوی عده ای مبنی بر بیعت ایشان با

امیرالمؤمنین علیه السلام مطلع و خشمگین نمی شد، حتی این مقدار از حوادث، اگرچه از «منظر صاحبان قدرت» باشد به دست ما نمی رسید.

دوم: عمر ضمن خطبه خود ادعا می کند آیاتی در قرآن بوده و حذف شده است و این موضوع بیان گر تحریف و نقصان قرآن است. به عبارت دیگر عمر بن خطاب قائل به تحریف قرآن بوده است، پس باید اهل تسنن این مشکل را نیز پاسخ بدهند.

### طرح شورا و جلوگیری از بیعت

با توجه به مطالبی که گذشت، روشن شد که شورا در سال ۲۳ هجری از سوی عمر مطرح شد و پیش از آن اساساً سخنی از شورا نبوده است.

از روایت عمر استفاده می شود که طرح مسئله شورا به جهت پیش گیری از اقدام طرفداران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیعت با ایشان بوده است.

هم چنین برخی قرائن حاکی از آن است که در زد و بندهای سیاسی میان بنو امیه و عمر بن خطاب، قرار بر آن بود که پس از عمر، عثمان بن عفان جانشین وی گردد. بدین منظور عمر مسئله شورا را طراحی کرد تا از این طریق به اهداف از قبل تعیین شده دست یابد. در نتیجه اگر جاسوسان خبر تصمیم اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را به عمر منتقل نمی کردند، چیزی به نام شورا مطرح نمی شد و عمر به سادگی و با وصیت، عثمان را به عنوان جانشین خود معرفی می کرد.

با بررسی تحلیلی تاریخ به این نتیجه می رسیم که عثمان در خلافت عمر نقش مهمی را ایفا کرد و در عوض این کار قرار بر آن شد که عمر نیز زمینه را برای خلافت عثمان فراهم سازد.

بر اساس مدارک اهل تسنن، ابوبکر به هنگام وصیت و پس از گفتن جمله **هذا ما**

**اوصی به أبو بکر بن قحافة** بی هوش شد<sup>۴۳۹</sup> و نتوانست ادامه وصیت خود را بیان کند. کاتب وصیت ابوبکر، یعنی عثمان بن عفان وقتی اوضاع را چنین دید، بیم آن داشت که وصیت ابوبکر ناتمام بماند، از همین رو از پیش خود وصیت ابوبکر را تکمیل کرد. وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید در وصیت چه نوشتی؟ عثمان پاسخ داد: من ترسیدم که تو نتوانی وصیت خود را تمام کنی، لذا خلافت را برای عمر بن خطاب نوشتم. ابوبکر نیز اقدام عثمان را تأیید کرد.<sup>۴۴۰</sup>

شواهد فراوانی هست که از فشار بنو امیه برای دست گرفتن قدرت حکایت دارد و در این راستا بنو امیه عمر را در راه رسیدن به خلافت یاری کردند تا او نیز راه را برای انتقال قدرت به اینان هموار سازد. عمر در این راه از اهل کتاب نیز بهره می جست. در سنن ابی داوود آمده است:

حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ أَبُو عُمَرَ الضَّرِيرِ، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ سَلْمَةَ، أَنَّ سَعِيدَ بْنَ إِيَّاسَ الْجَرِيرِي أَخْبَرَهُمْ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقِ الْعَقِيلِيِّ، عَنِ الْأَقْرَعِ مُؤَدِّنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: بَعَثَنِي عُمَرُ إِلَى الْأَسْقَفِ، فَدَعَوْتَهُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: وَهَلْ تَجِدُنِي فِي الْكِتَابِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: كَيْفَ تَجِدُنِي؟ قَالَ أَجِدُكَ قَرْنًا، فَرَفَعَ عَلَيْهِ الدَّرَّةَ فَقَالَ قَرْنٌ مَه؟ فَقَالَ: قَرْنٌ حَدِيدٌ، أَمِينٌ شَدِيدٌ. قَالَ كَيْفَ تَجِدُ الَّذِي يَجِيءُ مِنْ بَعْدِي؟ فَقَالَ: أَجِدُهُ خَلِيفَةً صَالِحًا غَيْرَ أَنَّهُ يُوَثِّرُ قَرَابَتَهُ، قَالَ عُمَرُ: يَرْحَمُ اللَّهُ عُمَانَ! ثَلَاثًا، فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ قَالَ: أَجِدُهُ صَدًّا حَدِيدًا، فَوَضَعَ عُمَرُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ

۴۳۹. الطبقات الكبرى: ۳ / ۲۰۰؛ تاريخ الطبري: ۲ / ۶۱۸؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۰ / ۴۱۱؛ الكامل في التاريخ: ۲ / ۴۲۵.

۴۴۰. ر.ك: السنن الكبرى (بيهقي): ۸ / ۱۴۹؛ كنز العمال: ۱۲ / ۵۳۶؛ ش ۳۵۷۲۲؛ تفسير الألوسي: ۱۹ / ۱۵۲؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۴ / ۲۵۱ - ۲۵۲؛ وفيات

فقال: يا دفراه، يا دفراه فقال: يا أميرالمؤمنين، إنه خليفه صالح ولكنّه يستخلف حين يستخلف  
والسيف

مسلول والدّم مهراق؛<sup>۴۴۱</sup>

از اقرع (مؤذن عمر به خطاب) نقل شده است که گفت: عمر مرا به نزد اسقف فرستاد و من او را فرا خواندم. عمر به او  
گفت: آیا نام مرا در کتاب (انجیل) یافته ای؟ گفت: بله. گفت اوصاف مرا چگونه یافتی؟ اسقف گفت تو را با عنوان  
«قرن»<sup>۴۴۲</sup> یافتم. عمر (عصبانی شد) شلاق خود (دره) را بالا برد و گفت: قرن چیست؟ اسقف پاسخ داد: قرن آهن بزرگ و  
محکمی است. عمر گفت: کسی را که پس از من خواهد آمد چگونه یافتی؟ اسقف گفت: او را جانشین صالحی یافتم جز  
این که وی خویشاوندان خود را بر سر کار خواهد آورد. عمر سه مرتبه گفت: خدا به عثمان رحم کند.

این حدیث آشکارا حاکی از آن است که خلافت عثمان از جانب عمر تثبیت شده بود؛ از این رو وقتی خبر رسید  
که عده ای قصد دارند با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنند، «شورا» را به گونه ای طراحی کرد که اولاً طرفداران  
امیرالمؤمنین علیه السلام را سرکوب کند، و ثانیاً امر خلافت به عثمان منتهی شود، زیرا هر چند که اعضای شورا شش نفر  
بودند، اما در این جمع نیز تصمیم نهایی به عبدالرحمان بن عوف که داماد عثمان بود سپرده شد.

بنابراین روشن است که عمر هرگز اعتقادی به «شورا» نداشته است، بلکه او آرزو داشته است که یکی از سه یار  
خود یعنی معاذ بن جبل، ابوعبیده جراح و یا سالم مولا ابوحذیفه زنده بودند و خلافت به آن ها می رسید.  
در نهایت هم در اثر فشارهای بنو امیه و زد و بندهای سیاسی با آن ها تصمیم گرفته بود که عثمان را به عنوان  
خلیفه خود معرفی کند که به جهت سرکوب مخالفان

این کار را با طرح مسئله «شورا» به انجام رساند؛ هر چند که شورا هیچ ریشه ای در قرآن و سنت نداشت و هیچ یک از  
اعضای آن شورا مورد وثوق و تأیید عمر نبودند.

تفتازانی در شرح مقاصد، مسئله شورا را به عنوان یکی از اشکالاتی که متوجه عمر است مطرح کرده و می نویسد:

**منها: أنه جعل الخلافة شوری بين ستة مع الإجماع علی أنه لا يجوز نصب خلیفتین لما فیہ من  
إثارة الفتنة؛<sup>۴۴۳</sup>**

و از جمله (اشکالاتی که بر عمر وارد است) آن است که خلافت را به صورت شورا در میان شش نفر قرار داد، در صورتی  
که بر اساس اجماع، نصب دو خلیفه جایز نیست، زیرا باعث بروز فتنه می شود.

علامه حلی رحمه الله در مورد قصه شورا و این که هیچ یک از اعضای آن مورد وثوق عمر نبودند می نویسد:

**منها: قصة الشوری، وقد أبدع فیها أموراً، فإنه: خرج بها عن الإختیار والنص جمیعاً. وحصرها  
فی ستة. وذم کل واحد منهم، بأن ذکر فیہ طعنا، لا یصلح معه للإمامة؛<sup>۴۴۴</sup>**

۴۴۱. سنن أبی داود: ۲ / ۴۰۳ / ش ۴۶۵۶. هم چنین ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۲۶۴.

۴۴۲. قرن در لغت به معنای شاخ است.

۴۴۳. شرح المقاصد فی علم الکلام: ۲ / ۲۹۵.

از جمله [اشکالاتی که بر عمر وارد است] داستان شورا است که [عمر] در آن اموری را بدعت نهاد و به واسطه آن هم از اختیار (که مبنای اهل سنت در تعیین امام است) و هم از نص (که معتقد شیعه است) خارج شد و هر یک را ذم کرد، به این صورت که طعنی برای آن ذکر کرد که با وجود این مطاعن، فرد برای امامت صلاحیت نخواهد داشت.

### ۳. وصیت

چنان که پیشتر اشاره شد، یکی از راه های تعیین امام از نظر اهل سنت وصیت امام قبلی به امام پس از خود است.

اما اهل تسنن هیچ دلیلی برای مشروعیت این طریق ارائه نکرده اند، بلکه فقط به تعیین عمر از سوی ابوبکر استناد می کنند. اما برای درستی یا نادرستی این طریق ابتدا باید مشروعیت امام قبلی اثبات شود، بنابر این بحث به ابوبکر بازمی گردد؛ یعنی اساساً بحث در مورد تعیین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. پس تا مشروعیت خلافت ابوبکر ثابت نگردد، عمل وی هیچ حجیتی نخواهد داشت. هم چنین اگر تعیین امام بعد، صرفاً مبتنی بر رأی و نظر امام پیش از خود باشد و امر به خدا و رسول او منتهی نگردد هیچ اعتباری نخواهد داشت، یعنی امام قبلی حتماً باید امامتش از جانب خدا و رسول او مشروعیت داشته باشد تا بتواند امام پس از خود را تعیین کند.

## مباحث امامت

\* امام کیست؟ حضرت امیرالمؤمنین یا ابوبکر؟

\* دلائل امامت حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام

\* دلائل امامت ابوبکر



## خلافت و جانشینی رسول خدا

پس از اتمام مباحث مقدماتی هم چون مبانی امامت، تعریف امامت، ضرورت وجود امام در هر عصر و نیز شرایط امام، که به تفصیل مطالبی ارائه گردید، در ادامه و پس از طرح مباحث مقدماتی، به اصل موضوع می‌رسیم که خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کیست؟

این بحث مهم ترین مسأله در اسلام و منشأ و ریشه تمام اختلاف ها میان شیعه و اهل تسنن است؛ از این رو بر همگان واجب است که خلیفه به حق و بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله را بشناسند و ادله اثبات امامتش را بدانند و در مقابل مخالفان استدلال نمایند.

چنان که در مبانی گذشت، امامت از اصول دین بوده و تقلید در آن جایز نیست؛ بنابراین بر هر فرد مکلف واجب و لازم است که در دلائل امامت و خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق نمایند و این کار تمام نمی‌شود، مگر این که وجه استدلال به ادله را کاملاً بدانند، شبهات و اشکالات آن را دفع کند و پاسخ گوی ادله معارض باشد. البته هر مکلفی به قدر وسع خود به این حکم مکلف است، چون «تکلیف بما لا یطاق» عقلاً محال است و خداوند متعال فرموده: (لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا

وُسْعَهَا)<sup>۴۴۵</sup> و ما در این مباحث - به حول و قوه الهی - به تمامی ادله رسیدگی خواهیم نمود و با کمال انصاف و دقت نظر، استدلال خواهیم کرد.

پس از اثبات این که دو قول بیشتر در مسئله وجود ندارد، نخست به بررسی ادله قول به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب، سنت و عقل پرداخته و مطابق آن چه در کتب اهل سنت آمده استدلال خواهیم نمود و آنچه در رابطه با هر یک از ادله گفته شده متعرض خواهیم شد. در مقام دوم نیز به بررسی ادله امامت ابوبکر بن ابی قحافه می‌پردازیم و به بهترین وجه تقریر خواهیم نمود و با استناد به کتب خود اهل سنت، موضوع بحث را پیش خواهیم برد و پس از طرح و بررسی ادله هر یک از دو گروه شیعه و اهل تسنن، به اشکال ها و شبهه های مربوط به این مسأله خواهیم پرداخت.

### امام به حق کیست؟

جرجانی در شرح مواقف می‌نویسد:

المقصد الرابع فى الإمام الحقّ بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؛

وهو عندنا أبو بكر وعند الشيعة على؛

لنا وجهان: الأول: إنّ طريقه إمّا النصّ أو الإجماع بالبيعة...؛

الثانى: الإجماع منعقد على حقيّة إمامة أحد الثلاثة: أبى بكر وعلى والعباس؛<sup>٤٤٦</sup>

مقصد چهارم درباره امام حق پس از رسول خداست که وی در نزد ما ابوبکر و نزد شیعه علی علیه السلام است. دو وجه در

این باره وجود دارد: نخست آن که راه [شناخت امامت] یا نص است و یا اجماع.

دوم اجماعی که بر حق بودن امامت یکی از سه نفر، یعنی ابوبکر، علی و عباس پابرجاست.

تفتازانى در شرح مقاصد مى گوید:

المبحث الخامس: الإمام الحقّ بعد رسول الله صلى الله عليه وآله عندنا وعند المعتزلة وأكثر الفرق:

أبو بكر، وعند الشيعة على رضى الله تعالى عنه ولا عبرة بقول الراونديّة - أتباع القاسم بن راوند - أنه

العباس رضى الله تعالى عنه. لنا وجوه؛<sup>٤٤٧</sup>

بحث پنجم: امام حق پس از رسول الله صلى الله عليه وآله در نزد ما اهل سنت، معتزله و اکثر فرق ابوبکر است، در حالی که

در نزد شیعه علی رضی الله تعالی عنه است. در این میان به قول راوندیّه<sup>٤٤٨</sup> - پیروان قاسم بن راوند - که می گویند امام بر

حق عباس رضی الله عنه است توجهی نمی شود.

پس امر امامت بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله در میان دو نفر مورد اختلاف است؛ یا امیر مؤمنان علی علیه السلام و

یا ابوبکر.

در عصر حکومت عباسیان، در راستای جعل فضائل و مناقب برای عباس عموی پیامبر صلى الله عليه وآله، بحث

استحقاق وی بر خلافت نیز مطرح شد؛ چرا که آنان خلافت را موروثی می دانستند و معتقد بودند که چون ابوبکر هیچ

نسبتی با رسول خدا صلى الله عليه وآله ندارد، پس شایسته خلافت نیست و نسبت امیر مؤمنان علی علیه السلام به پیامبر دورتر از

نسبت عباس است؛ از این رو مدعی بودند که خلافت حق عباس بوده

است. در این میان این قول نه پایه درستی و نه قائلی در میان مسلمانان عصر حاضر دارد؛ از این رو علماء کلام سایر

فرق، به این قول اعتنا نکرده و فقط ادله امامت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و ابوبکر را متعرض شده اند.

از سوی دیگر - چنان که پیشتر بیان شد - بر اساس دلایل چهارگانه؛ یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع، وجود

امام در هر عصری لازم است و تمامی مسلمانان درباره ضرورت وجود امام پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله اتفاق نظر

٤٤٦ . شرح المواقف: ٨ / ٣٥٤؛ هم چنین ر.ک: المواقف: ٣ / ٦٠٥ .

٤٤٧ . شرح المقاصد فى علم الکلام: ٢ / ٢٨٥ - ٢٨٦ .

٤٤٨ . راوندیّه، پیروان فرزندان عباس عموی پیامبر صلى الله عليه وآله هستند. آنان قائلند که ابن عباس است که پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله شایستگی

امامت و خلافت را دارد؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ٩ / ٨٧؛ قاموس الرجال: ١٠ / ٥١٧ - ٥١٨ .

دارند. از این رو چون از سویی وجود امام برای مسلمانان ضروری است و از سوی دیگر امر امامت در میان دو نفر مورد اختلاف است، در نتیجه اگر امامت یکی از آن دو ثابت نشد، قطعاً و قهراً دیگری امام خواهد بود.

در ادامه به ارائه و بررسی ادله امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام می پردازیم و به اشکال ها و شبهه های مربوط به هر یک از دلایل پاسخ خواهیم داد، سپس به بحث و بررسی ادله امامت ابوبکر خواهیم پرداخت.

ادله امامت امير المؤمنين عليه السلام

\* كتاب

\* سنت

\* عقل

همان گونه که در مباحث قبلی به آن اشاره شد، ادله امامت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول الله

صلی الله علیه وآله عبارتند از:

۱ - دلیل های نقلی؛

۲ - دلیل های عقلی.

دلیل های نقلی نیز عبارتند از:

۱ - آیات قرآن؛

۲ - احادیث نبوی.

ادله عقلی نیز عبارتند از دلائل افضلیت حضرت امیر بر سایر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله.

عصمت نیز که از شروط قطعی امامت است، از دیگر دلیل های عقلی است که به آن خواهیم پرداخت و آن را

منحصر در علی بن ابی طالب علیه السلام خواهیم نمود.

## آیات

تردید نیست که استدلال به آیات بر دلیل های دیگر مقدم است، زیرا کلام الله مجید مورد قبول عموم

مسلمین است و در آیات قرآن بحث سندی مطرح نمی باشد. اما با وجود مقطوع الصدور بودن آیات، به حدیث

نیازمندیم، زیرا تا شأن نزول آیه مشخص نشود، استدلال تمام نخواهد بود. آیات بسیاری به روشنی - البته به کمک

احادیث - بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام دلالت دارد که در ادامه به بررسی برخی از مهم ترین آن ها می پردازیم.

### آیه ولایت

خدای تعالی در سوره مائده<sup>۴۴۹</sup> می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛<sup>۴۵۰</sup>

به راستی که تنها صاحب اختیار شما خدا، رسولش و مؤمنینی هستند که ایمان آورده، نماز را برپا می دارند و در حالی که

در رکوعند زکات می دهند.

---

۴۴۹. به اتفاق شیعه و اهل تسنن، سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده و پس از آن سوره ای دیگر نازل نشده

است؛ رک: تفسیر العیاشی: ۱ / ۲۸۸ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۷۱ / ح ۳۷؛ تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۵۸۲ / ح ۳؛ تفسیر القرطبی: ۳ / ۶۸؛ التمهید (ابن

عبدالبر): ۱ / ۲۴۶؛ نیل الأوطار: ۱ / ۲۶، و ۹ / ۲۰۷؛ فتح الباری: ۵ / ۳۱۰؛ عمدة القاری: ۲۱ / ۱۳۱؛ الإستاذکار: ۵ / ۲۹۰ و منابع دیگر.

۴۵۰. سوره مائده: آیه ۵۵.

این آیه شریفه یکی از ادله امامت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام و خلافت بلافضل ایشان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

### شأن نزول آیه ولایت

در این باره احادیث فراوانی وارد شده است که پس از ذکر نام راویان و مجامع روایی که به نقل آن‌ها پرداخته‌اند، به بررسی متن احادیث خواهیم پرداخت.

### راویان احادیث

#### صحابه

روایات مربوط به شأن نزول آیه ولایت در طبقه صحابه، از طریق بزرگان

اصحاب روایت شده است که از جمله می‌توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

۱. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام؛
۲. عمار بن یاسر؛
۳. ابوذر غفاری؛
۴. جابر بن عبدالله انصاری؛
۵. مقداد بن اسود کندی؛
۶. عبدالله بن عباس؛
۷. انس بن مالک؛
۸. ابورافع؛
۹. عبدالله بن سلام؛
۱۰. حسان بن ثابت انصاری. وی این قضیه را در غالب شعری بیان کرده است.

#### تابعین

در طبقه تابعین نیز می‌توان نام بزرگانی از آنان اشاره کرد. افرادی هم چون:

۱. سعید بن جبیر؛
۲. مجاهد؛
۳. عطاء؛
۴. سُدّی؛
۵. مقاتل؛
۶. ضحاک؛
۷. ابن جریر؛
۸. محمد بن حنفیه.

## عالمان قرن های مختلف

پس از تابعین، به روایان دیگری بر می خوریم که در قرون مختلف، روایات مربوط به شأن نزول آیه ولایت را روایت کرده اند که آنان نیز شامل:

۱. سلیمان بن اعمش. وی در زمره رجال صحاح شش گانه بوده و از فقها و روایان بزرگ حدیث اهل سنت در قرن دوم است.

۲. معمر بن راشد. او نیز از رجال صحاح شش گانه و از روایان بزرگ حدیث است. وی متوفای ۱۵۳ می باشد.

۳. سفیان ثوری، متوفای ۱۶۱.

۴. محمد بن عمر واقدی، متوفای ۲۰۷.

۵. ابوبکر صنعانی. وی استاد بخاری است و متوفای ۲۱۱.

۶. ابونعیم الفضل بن دُکین، متوفای ۲۱۹.

۷. ابوعبدالرحمان نسائی. وی صاحب سنن نسائی، یکی از صحاح شش گانه اهل سنت است و متوفای ۳۰۳.

۸. محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ و تفسیر و متوفای ۳۱۰.

۹. ابن ابی حاتم. فقیه، مفسر، رجالی و محدث و از علمای بسیار مهم اهل سنت است<sup>۴۵۱</sup> و متوفای ۳۲۷.

۱۰. ابوالقاسم طبرانی. وی صاحب معجم های سه گانه (صغیر، اوسط و کبیر) است و متوفای ۳۶۰.

۱۱. ابوعبدالله حاکم نیشابوری، صاحب المستدرک علی الصحیحین و متوفای ۴۰۵.

۱۲. ابن مُردویه اصفهانی. وی مفسر بزرگ و مورد اعتماد اهل سنت و صاحب تفسیر معروف ابن مردویه و متوفای

سال ۴۱۰ است.

۱۳. ابواسحاق ثعلبی، صاحب تفسیر و متوفای ۴۲۷.

۱۴. ابونعیم اصفهانی، نگارنده کتاب حلیة الأولیاء و متوفای ۴۳۰.

۱۵. ابوبکر خطیب بغدادی، صاحب تاریخ بغداد و متوفای ۴۶۳.

۱۶. حاکم حسکانی نیشابوری، نویسنده شواهد التنزیل و متوفای ۴۷۰.

۱۷. ابومحمد بَعوی. وی صاحب تفسیر و مؤلف کتاب مصابیح السنه است.<sup>۴۵۲</sup> وی از مفسران و محدثان معتبر اهل

سنت است. او متوفای سال ۵۱۰ است.

۱۸. زمخشری. وی صاحب تفسیر کشاف و از مفسران و ادبای معتبر اهل سنت و متوفای ۵۳۸ است.

---

۴۵۱. وی تفسیری دارد که به ادعای خویش در آن به نقل احادیث صحیح ملتزم بوده و مبادرت نموده است

- چنان که بخاری درباره صحیح خود چنین ادعایی دارد - ابن تیمیه معتقد است که در تفسیر ابن ابی حاتم [و برخی از عالمان تفسیری بزرگ هم چون: طبری، بقی بن مخلد، ابن منذر و عبدالرحمان بن ابراهیم دحیم] به خلاف تفاسیر دیگر، احادیث ساختگی و دروغ وجود ندارد؛ رک: منهج السنّة: ۷ / ۵. کتاب رجال ابن ابی حاتم نیز مورد اعتماد عالمان سنی است.

۴۵۲. اهل تسنن از تفسیر وی و کتاب مصابیح السنّة بسیار تجلیل می کنند و شرح های بسیاری بر مصابیح السنّة نوشته شده است.

۱۹. ابن عساکر دمشقی. وی مؤلف کتاب تاریخ مدینه دمشق است و متوفای ۵۷۱.
۲۰. ابوالفرج بن الجوزی،<sup>۴۵۳</sup> صاحب تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر و متوفای ۵۹۷.
۲۱. فخر رازی. امام بزرگ اهل سنت و صاحب تفسیر کبیر. وی متوفای سال ۶۰۶ است.
۲۲. ابن الاثیر در (جامع الأصول)، متوفای ۶۳۰.
۲۳. قاضی بیضاوی،<sup>۴۵۴</sup> متوفای ۶۹۱.
۲۴. ابوحفص نسفی، صاحب تفسیر نسفی و متوفای ۷۱۰.
۲۵. نظام الدین قمی نیشابوری، معروف به نظام أعرج. وی صاحب تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان است و پس از سال ۷۲۸ از دنیا رفته است.
۲۶. ابوالحسن بغدادی صاحب تفسیر خازن و متوفای ۷۴۱.
۲۷. ابوحیان اندلسی، متوفای ۷۴۵.
۲۸. قاضی عضالدین ایجی. وی صاحب کتاب مواقف، یکی از کتاب های اعتقادی مهم اهل سنت است و متوفای ۷۵۶.
۲۹. تفتازانی، متوفای ۷۹۳.
۳۰. شریف جرجانی، متوفای ۸۱۶.
۳۱. ابن حجر عسقلانی،<sup>۴۵۵</sup> متوفای ۸۵۲.
۳۲. علاء الدین قوشچی،<sup>۴۵۶</sup> متوفای ۸۷۹.
۳۳. جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱.
۳۴. ابن حجر هیتمی مکی صاحب الصواعق المحرقة و متوفای ۹۷۴.
۳۵. قاضی القضاة شوکانی، متوفای ۱۲۵۰.
۳۶. شهاب الدین آلوسی، متوفای ۱۲۷۰.
- این ها نام تعدادی از روایان احادیثی است که معترف به نزول آیه ولایت درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام شده اند. مسلماً با اندکی جست و جو، روشن خواهد شد که شمار روایان این احادیث بسیار بیشتر از این تعداد است، اما هدف ما در این مقام صرفاً ذکر نام برخی از روایان در اعصار مختلف بود. در ادامه به طرح و بررسی برخی از این احادیث خواهیم پرداخت.

---

۴۵۳. ابن جوزی بسیار متعصب است و در مخدوش ساختن احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام سعی فراوانی کرده است. آثار وی بهترین دلیل بر این مدعاست.

۴۵۴. تفسیر وی از تفاسیر مورد اعتماد اهل تسنن است و در گذشته از کتب درسی حوزه های علمیه آنان محسوب می شده است.

۴۵۵. اهل تسنن به وی لقب «شیخ الاسلام» داده اند؛ ر.ک: لحظ الألفاظ بذیل طبقات الحفاظ: ۲۰۶.

۴۵۶. وی از متکلمان بزرگ سنی به شمار می آید و شرحی بر تجرید مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نگاشته است.



## متن احادیث مربوط به شأن نزول آیه ولایت

### حدیث یکم

ابن اثیر در جامع الأصول، از رزین، از نسائی و او از عبدالله بن سلام روایت می کند که گفت:

أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَهْطَ مِنْ قَوْمِي، فَقَلْنَا: إِنَّ قَوْمَنَا حَادُونَ لَمَا صَدَّقْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَأَقْسَمُوا لَا يُكَلِّمُونَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا). ثُمَّ أَدَّنَ بِلَالٌ لَصَلَاةِ الظَّهْرِ، فَقَامَ النَّاسُ يُصَلُّونَ، فَمِنْ بَيْنِ سَاجِدٍ وَرَاكِعٍ، إِذَا سَأَلَ يُسْأَلُ، فَأَعْطَاهُ عَلِيُّ خَاتَمَهُ، وَهُوَ رَاكِعٌ، فَأَخْبَرَ السَّائِلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَرَأَ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)؛<sup>٤٥٧</sup>؛<sup>٤٥٨</sup>

من و تعدادی از قوم و خویشانم خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدیم و عرض کردیم: قوم ما، به خاطر آن چه خدا و رسولش با ما تصدق کرده اند، ما را محدود ساخته و قسم خورده اند که با ما سخن نگویند. پس خدای تعالی [این آیه شریفه را]

نازل فرمود: «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که...». آن گاه بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم [برای نافله] برخاستند و شروع به نماز خواندن کردند و در میان رکوع و سجده بودند که فقیری درخواست کمک کرد. علی علیه السلام انگشترش را به او عطا فرمود در حالی که در رکوع بود. سائل این موضوع را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه وآله رساند و [در این هنگام] رسول خدا صلی الله علیه وآله [این آیه را] بر ما قرائت فرمود: «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در رکوع زکات می دهند و هر که از خدا و رسولش و مؤمنان روی گرداند، همانا حزب خداوند غالب است.

از این روایت استفاده می شود که هنگام درخواست کمک از سوی سائل، مسلمانان در مسجد مشغول نافله بوده اند؛ یعنی اولاً رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نبوده اند؛ و ثانیاً نماز جماعت اقامه نشده است. هم چنین بر اساس این حدیث آیه ولایت پیش از اعطای انگشتر<sup>٤٥٩</sup> به سائل نازل شده بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از آگاهی از اقدام امیر مؤمنان علیه السلام، آیه را در حضور برخی از مسلمانان قرائت فرمودند.

نکته دیگری که از حدیث به دست می آید، «حزب الله» نامیده شدن معتقدان به ولایت خدا، رسول و

امیرالمؤمنین علیه السلام است.

### حدیث دوم و سوم

ابن ابی حاتم در تفسیر خود می نویسد:

٤٥٧ . سوره مائده: آیه ٥٥ - ٥٦.

٤٥٨ . جامع الأصول: ٨ / ٦٦٤ / ح ٦٥١٥

٤٥٩ . در برخی روایات به جای انگشتر، عبا و یا ردا مطرح شده است.

حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سَلِيمَانَ الْمَرَادِيُّ، ثنا أَيُّوبُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي حَكِيمٍ  
فِي قَوْلِهِ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ;<sup>٤٦٠</sup>

ربيع بن سليمان مرادی، از ایوب بن سوید، از عقبه بن ابی حکیم نقل کرد که درباره آیه «انما ولیکم الله...» گفت: مراد از «الذین آمنوا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ، ثنا الْفَضْلُ بْنُ دَكِينٍ أَبُو نَعِيمٍ الْأَحْوَلُ، ثنا مُوسَى بْنُ قَيْسٍ الْحَضْرَمِيُّ،  
عَنْ سَلْمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ قَالَ: تَصَدَّقَ عَلَيَّ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَنَزَلَتْ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ  
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ);<sup>٤٦١</sup>

ابوسعید اشجی، از فضل بن دکین، از موسی بن قیس حضرمی، از سلمه بن کهیل نقل کرد که گفت: علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را تصدق فرمود، پس این آیه نازل شد: «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا، رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

#### حدیث چهارم، پنجم و ششم

طبری در تفسیر خود می نویسد:

أما قوله: (وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فَإِنَّ أَهْلَ التَّأْوِيلِ  
إِخْتَلَفُوا فِي الْمَعْنَى بِهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَنَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَنَى بِهِ جَمِيعُ  
الْمُؤْمِنِينَ. ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثنا أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: ثنا  
أَسْبَاطُ، عَنِ السَّدِيِّ، قَالَ: ثُمَّ أَخْبَرَهُمْ بِمَنْ يَتَوَلَّاهُمْ، فَقَالَ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) هَؤُلَاءِ جَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ عَلِيُّ بْنُ  
أَبِي طَالِبٍ مَرَّ بِهِ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ;<sup>٤٦٢</sup>

اما آیه: «و مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» پس اهل تأویل و مفسرین درباره معنای مراد از آن - یعنی «والذین آمنوا» - اختلاف کرده اند. برخی گفته اند معنای مراد از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است و برخی گفته اند: مراد همه مؤمنانند. کسی که چنین نظری دارد، گفته است که: محمد بن حسین گفت: احمد بن مفضل، از اسباط، از سدی حدیث کردند که گفت: سپس به مردم درباره آن کس که باید سرپرست آنان باشد خبر داد و فرمود: «همانا سرپرست شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع صدقه می دهند» و این ها همه مؤمنان هستند ولیکن سائل از کنار علی بن ابی طالب علیه السلام گذشت، در حالی که ایشان در مسجد و در حال رکوع بودند، انگشتر خود را به او عطا کردند.

٤٦٠ . تفسیر ابن ابی حاتم: ٤ / ١١٦٢ / ح ٦٥٤٩.

٤٦١ . همان: شماره ٦٥٥١.

٤٦٢ . تفسیر الطبری: ٦ / ٣٨٩.

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِسْرَائِيلَ الرَّمْلِيُّ، قَالَ: ثنا أَيُّوبُ بْنُ سُوَيْدٍ، قَالَ: ثنا عْتَبَةُ بْنُ أَبِي حَكِيمٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛

اسماعیل بن اسرائیل رملی، از ایوب بن سوید، از عتبه بن ابی حکیم<sup>۴۶۳</sup> حدیث کرد که درباره آیه «همانا سرپرست شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که...» گفت: [مراد] علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حَدَّثَنِي الْحَرْثُ، قَالَ: ثنا عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: ثنا غَالِبُ بْنُ عَيْبِدَاللَّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الْآيَةَ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، تَصَدَّقَ وَهُوَ رَاكِعٌ؛<sup>۴۶۴</sup>

حرث، از عبدالعزیز، از غالب بن عبیدالله، قال: سمعت مجاهد شنیدم که درباره آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده [زیرا ایشان] در حالی که در رکوع بود، صدقه داد.

طبری از قول برخی مفسران نقل می کند که مراد از «الذین آمنوا» در آیه ولایت، همه مؤمنان هستند. بر اساس این قول، خداوند خطاب به مؤمنان می فرماید: ولی شما مؤمنان هستند، یعنی همه مؤمنان ولی هستند، در این صورت مولی علیه چه کسی خواهد بود؟!

#### حدیث هفتم

طبرانی در المعجم الأوسط می نویسد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّائِغُ قَالَ نا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْعَمْرِيُّ قَالَ نا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ عِمَارَ بْنَ يَاسِرٍ يَقُولُ: وَقَفَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَائِلًا وَهُوَ رَاكِعٌ فِي تَطَوُّعٍ، فَنَزَعَ خَاتَمَهُ فَأَعْطَاهُ السَّائِلَ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَعْلَمَهُ ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةُ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ؛<sup>۴۶۵</sup>

محمد بن صائغ، از خالد بن یزید عمری، از اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین، از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش (امام حسن علیه السلام)، از عمار بن یاسر نقل کرد که می گفت: سائلی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد در حالی که ایشان در رکوع نماز نافله بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر خود را بیرون آورد و به او عطا فرمود. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت و آن حضرت را از این امر مطلع ساخت. در این هنگام این آیه بر پیامبر

۴۶۳ . این سند، همان سند ابن ابی حاتم است.

۴۶۴ . تفسیر الطبری: ۳۹۰.

۴۶۵ . المعجم الأوسط: ۶ / ۲۱۸.

اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد: «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه را قرائت کرد و فرمود: «هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوند! سرپرست کسی باش که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کند».

در این حدیث تصریح شده است که اعطای انگشتر به سائل در رکوع نافله بوده است. این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که برخی به بهانه صحیح نبودن توجه به غیر خدا در حال نماز در حدیث خدشه می کنند. روشن است که انجام امور مستحبی در حین نافله و نمازهای مستحبی هیچ اشکالی ندارد و جایز است؛ هر چند شواهد بسیاری وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در نمازهای واجب نیز به برخی امور مهم دیگر می پرداختند.<sup>۴۶۶</sup> پس چنان چه انجام برخی امور مستحبی در نمازهای واجب جایز باشد، به طریق اولی در نافله جایز خواهد بود.

البته توجه به دو نکته در این باره ضروری می باشد؛ نخست این که امور یاد شده برهم زنده حالت نماز نیستند؛ و دوم این که هر چند این امور به حسب ظاهر توجه به غیر هستند، اما در حقیقت عین توجه به خدا است. علاوه بر این که امامان معصوم علیهم السلام همواره و در تمام امور توجه به خدای تعالی دارند و هیچ گاه هیچ امری نمی تواند موجب غفلت ایشان از یاد خدا - ولو در یک لحظه - شود. به عبارت دیگر حالت نماز و غیر آن از جهت توجه تام امامان علیهم السلام به خدای تعالی تفاوتی ندارد و این شبهه از عدم معرفت و شناخت صحیح نسبت به مقام امامان الهی نشأت می گیرد.

در حدیث فوق به این نکته نیز تصریح شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از قرائت آیه ولایت، حدیث «من كنت مولاه...» را بیان فرمودند و از این جا روشن می شود که هر چند این حدیث به «حدیث غدیر» مشهور شده، اما اختصاص به روز غدیر خم ندارد و پیش از غدیر نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها این حدیث را به گوش مسلمانان رسانیدند، اما آن چه باعث شهرت حدیث به «حدیث غدیر خم» شده است بیان آن در یک همایش عمومی و واقعه مهم تاریخی است، در حالی که حدیث غدیر مانند احادیثی هم چون: حدیث منزلت و حدیث ثقلین، در مناسبت های مختلف و در موارد متعدد از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان گردیده است.

#### حدیث هشتم

حاکم نیشابوری در کتاب معرفة علوم الحدیث روایت می کند:

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّفَّارُ قَالَ: ثنا أَبُو يَحْيَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَامِ الرَّازِيِّ بِأَصْبَهَانَ، قَالَ: ثنا يَحْيَى بْنُ الضَّرِيرِ قَالَ: ثنا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: ثنا أَبُو طَالِبٍ قَالَ: ثنا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

۴۶۶. در آینده به این موارد اشاره خواهیم کرد.

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فخرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَالنَّاسَ يَصَلُّونَ  
بين راکع وقائم، فصلی، فإذا سائل قال: یا سائل أعطاک أحد شیئاً؟ فقال: لا إلا هذا الراجح -  
لعلی - أعطانی خاتماً.

قال الحاکم: هذا حدیث تفرّد به الرازیون عن الکوفیین، فإنّ یحیی بن الضریس الرازی  
قاضیهم، وعیسی العلوی من أهل الکوفة؛<sup>۴۶۷</sup>

ابوعبدالله محمد بن عبدالله صفار، از ابویحیی عبدالرحمان بن محمد بن سلم رازی (در اصفهان)، از یحیی بن ضریس، از  
عیسی بن عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب حدیث کردند که گفت: پدرم، از پدرش، از جدش، از علی  
علیه السلام بر من روایت کرد که فرمود: «این آیه همانا سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی  
هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد. آن گاه رسول  
خدا صلی الله علیه وآله [از منزل] خارج شد و وارد مسجد گردید، در حالی که مردم نماز [نافله] می خواندند و در رکوع و  
قیام بودند و سائلی نیز [در مسجد] بود. پیامبر فرمود: ای سائل، آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ سائل عرضه داشت: نه  
[کسی چیزی به من نداد] مگر آن کس که در رکوع است؛ یعنی علی علیه السلام که ایشان انگشتی به من عطا کرد.

#### حدیث نهم

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

أخبرنا أبو سعد المطرزي وأبو علي الحداد وأبو القاسم غانم بن محمد بن عبیدالله، ثم أخبرنا  
أبو المعالي عبدالله بن أحمد بن محمد، أنا أبو علي الحداد قالوا: أنا أبو نعيم الحافظ، نا  
سليمان بن أحمد، نا عبدالرحمن بن محمد بن سالم الرازي، نا محمد بن يحيى بن ضریس  
العبدی، نا عیسی بن

عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب حدثنی ابی عن أبیه عن جده، عن علی  
قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ  
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فخرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ - وَالنَّاسَ  
يَصَلُّونَ بين راکع وقائم - يصلی، فإذا سائل فقال: یا سائل هل أعطاک أحد شیئاً؟ فقال: لا إلا  
هذا الراجح - لعلی - أعطانی خاتمه؛<sup>۴۶۸</sup>

ابوسعد مطرزي، ابوعلی حداد، ابوالقاسم غانم بن محمد بن عبدالله و نیز ابوالمعالي عبدالله بن احمد بن محمد، خبر دادند که  
ابوعلی حداد، از ابونعیم حافظ از سلیمان بن احمد (طبرانی)، از عبدالرحمان بن محمد بن سالم رازی، از محمد بن یحیی  
بن ضریس عبدی، از عیسی بن عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، حدیث کردند که گفت:  
پدرم، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام برای من روایت کردند که فرمود: آیه «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما

۴۶۷ . معرفة علوم الحديث: ۱۰۲ .

۴۶۸ . تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۶ - ۳۵۷ . هم چنین ر.ک: البداية والنهاية: ۷ / ۳۹۴ - ۳۹۵ .

فقط خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله [از منزل] خارج گشت و وارد مسجد شد، در حالی که مردم نماز [نافله] می خواندند و در رکوع و قیام بودند.

این روایت همان روایتی است که پیشتر از حاکم نیشابوری نقل شد. سند حدیث از طریق ابونعیم اصفهانی و طبرانی به نواده امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد که از پدرش، از جدش و در نهایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند. این سند صحیح است و نمی توان در آن خدشه کرد.

#### حدیث دهم

ابن عساکر در ادامه حدیث دیگری نیز نقل می کند. وی می نویسد:

أخبرنا خالی أبو المعالی القاضي، أنا أبو الحسن الخلعی، أنا أبو العباس أحمد بن محمد الشاهد، نا أبو الفضل محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن الحارث الرملي، أنا القاضي حملة بن محمر، نا أبو سعيد الأشج، نا أبو نعیم الأحول، عن موسى بن قيس، عن سلمة قال: تصدق علي بخاتمه وهو راکع فنزلت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>٤٦٩</sup>؛

دایی من ابوالمعالی قاضی، از ابوالحسن خلعی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد شاهد، از ابوالفضل محمد بن عبدالرحمان بن عبدالله بن حارث رملی، از قاضی حملة بن محمر، از ابوسعيد اشج، از ابونعیم احول، از موسی بن قیس، از سلمه حدیث کرد که: علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد، سپس این آیه نازل شد: «همانا صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

#### احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن از دیدگاه ابن کثیر

ابن کثیر در تفسیرش می نویسد:

١ - وقال ابن أبي حاتم: حدثنا الربيع بن سليمان المرادي، حدثنا أيوب بن سويد، عن عتبة بن أبي حكيم في قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) قال: هم المؤمنون وعلى بن أبي طالب.

٢ - وحدثنا أبو سعيد الأشج، حدثنا الفضل بن ذكوان أبو نعیم الأحول، حدثنا موسى بن قيس الحضرمي، عن سلمة بن كهيل قال: تصدق علي بخاتمه وهو راکع، فنزلت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

٣ - وقال ابن جرير: حدثني الحارث، حدثنا عبدالعزيز، حدثنا غالب بن عبدالله، سمعت مجاهداً يقول في قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الآية، نزلت في علي بن أبي طالب، تصدق وهو راع.

٤ - وقال عبدالرزاق: حدثنا عبدالوهاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس في قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الآية: نزلت في علي بن أبي طالب. عبدالوهاب بن مجاهد لا يحتج به.

٥ - ورواه ابن مردويه، عن طريق سفيان الثوري، عن أبي سنان، عن الضحاک، عن ابن عباس قال: كان علي بن أبي طالب قائماً يصلي، فمر سائل وهو راع، فأعطاه خاتمه، فنزلت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الآية. الضحاک لم يلقى ابن عباس.

٦ - وروى ابن مردويه أيضاً من طريق محمد بن السائب الكلبی - وهو متروك - عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المسجد، والناس يصلون، بين راع وساجد وقائم وقاعد، وإذا مسكين يسأل، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: «أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم. قال: من؟ قال: ذلك الرجل القائم. قال: علي أي حال أعطاك؟ قال: وهو راع، قال: وذلك علي بن أبي طالب. قال فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله عند ذلك، وهو يقول: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) وهذا إسناد لا يقدر به<sup>٤٧٠</sup>.

٧ - ثم رواه ابن مردويه، من حديث علي بن أبي طالب رضي الله عنه، نفسه، وعمار بن ياسر، وأبي رافع. وليس يصح شيء منها بالكلية، لضعف أسانيدنا وجهالة رجالها. ثم روى بإسناده عن ميمون بن مهران، عن ابن عباس في قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) نزلت في المؤمنين، وعلي بن أبي طالب أولهم.

٨ - وقال ابن جرير: حدثنا هناد، حدثنا عبدة، عن عبدالملك، عن أبي جعفر قال: سألته عن هذه الآية (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) قلنا: من الذين آمنوا؟ قال: الذين آمنوا. قلنا: بلغنا أنها نزلت في علي بن أبي طالب! قال: علي من الذين آمنوا.

٩ - وقال أسباط، عن السدي: نزلت هذه الآية في جميع المؤمنين، ولكن علي بن أبي طالب مر به سائل وهو راع في المسجد فأعطاه خاتمه؛<sup>٤٧١</sup>

ابن أبي حاتم گفت: ربيع بن سليمان مرادى، از ايوب بن سويد، از عتبة بن ابى حكيم نقل كرد كه درباره آيه «انما وليكم الله ورسوله...» گفت: آنان مؤمنان و علي بن ابى طالب عليه السلام هستند.

٤٧٠. در آینده به آن می پردازیم.

٤٧١. تفسیر ابن کثیر: ٢ / ٧٣ - ٧٤.

و ابوسعید اشج، از فضل بن دُکین (ابونعیم احوول)، از موسی بن قیس حضرمی، از سلمه بن کهیل نقل کرد که گفت: علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را تصدق فرمود، سپس این آیه نازل شد: «همانا سرپرست شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

و ابن جریر گفت: حارث از عبدالعزیز، از غالب بن عبدالله حدیث کرد که از مجاهد درباره آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» شنیدم که گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، زیرا ایشان در حال رکوع صدقه داد.

و عبدالرزاق گفت: عبدالوهاب بن مجاهد، از پدرش، از ابن عباس نقل کرد که درباره آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» گفت: در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. به روایت های عبدالوهاب بن مجاهد احتجاج نمی شود.

و ابن مردویه، از طریق سفیان ثوری، از ابو سنان، از ضحاک، از ابن عباس روایت کرد که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام به نماز ایستاده بود. در حالی که ایشان در رکوع بود، سائلی از کنارش گذشت، سپس ایشان انگشترش را به او اعطا کرد و این آیه نازل شد: «انما ولیکم الله ورسوله...». ضحاک در سند این روایت، ابن عباس را ملاقات نکرده است.

و ابن مردویه هم چنین از طریق محمد بن سائب کلبی - که متروک است - از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به سوی مسجد رفت در حالی که مردم نماز [نافله] می خواندند و در رکوع و سجود بودند و برخی ایستاده و برخی نشسته بودند. در این هنگام مسکینی کمک خواست. رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل [مسجد] شدند و فرمودند: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ گفت: آری. فرمود: چه کسی؟ عرضه داشت: «آن مردی که ایستاده است». فرمود: در چه حالتی به تو عطا کرد؟ عرضه داشت: «در حال رکوع». گفت: «و آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله در این هنگام تکبیر گفتند در حالی که [این آیه را قرائت] می فرمود: «و هرکس از خدا و رسول و مؤمنان روی گرداند [مغلوب است] پس به درستی که حزب خداوند پیروز و غالب است». به این اسناد قدح و خدشه ای نمی توان کرد.

سپس ابن مردویه آن راه، از حدیث خود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و عمار بن یاسر و ابو رافع روایت می کند و به طور کلی به دلیل ضعف سند و مجهول بودن راویان آن، چیزی از آن صحیح نیست. سپس به سند خود از میمون بن مهران، از ابن عباس درباره آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» نقل می کند که درباره مؤمنان نازل شده و علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین آنان است.

ابن جریر نیز گفت: هناد و عبده، از عبدالملک، از ابو جعفر نقل کردند که از او درباره آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» سؤال کردیم و گفتیم: [منظور از] «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ گفت: مراد مؤمنان هستند. گفتیم: به ما رسیده که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. گفت: علی علیه السلام از کسانی است که ایمان آورده اند.

اسباط نیز از سدی نقل کرد که گفت: این آیه درباره همه مؤمنان نازل شده است ولیکن هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد در رکوع بود، سائلی از کنار او گذشت و ایشان انگشترش را به وی عطا کرد.



ابن کثیر مورد اعتماد اهل تسنن است و تفسیر وی نزد آنان و به ویژه وهابیان بسیار معتبر است؛ به همین جهت حدیث فوق و نظر ابن کثیر درباره سند این احادیث حائز اهمیت است.<sup>۴۷۲</sup>

چنان که می بینیم، وی ضمن نقل روایات ابن ابی حاتم، هیچ خدشه ای در اسانید آن ها نمی کند، چرا که سند این روایت ها در نزد اهل تسنن قطعاً صحیح است و ابن کثیر نمی تواند در آن ها خدشه کند که در مباحث بعدی به بررسی سندی تمامی این روایات خواهیم پرداخت.

### نظر ابن حجر عسقلانی درباره احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن

ابن حجر عسقلانی، از عالمان سنی در قرن نهم است که به وی لقب «شیخ الإسلام» داده اند. او روایت مربوط به شأن نزول آیه را به پنج سند نقل می کند. در کتاب الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف که در ذیل کتاب الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل زمخشری چاپ شده است، می خوانیم:

۱ - رواه ابن ابی حاتم من طریق سلمه بن كهیل، قال تصدق علی بخاتمه وهو راکع فنزلت:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

۲ - ولابن مردويه من رواية سفیان الثوری عن ابن سنان عن ضحاک عن ابن عباس قال:

كان علی قائماً یصلی، فمرّ سائل وهو راکع فأعطاه خاتمه فنزلت.

۳ - وروی الحاکم فی علوم الحدیث من رواية عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی: حدّثنا أبی

عن أبيه عن جده عن علی بن أبی طالب قال: نزلت هذه الآية (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد

والناس یصلون بین قائم وراکع وساجد وإذا سائل، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله، أعطاک

أحد شيئاً؟ قال: لا إلا هذا الراکع یعنی علیاً، أعطانی خاتمه.

۴ - رواه الطبرانی فی الأوسط فی ترجمه محمد بن علی الصائغ وعند ابن مردويه من حدیث

عمار بن یاسر قال: وقف بعلى سائل وهو واقف فى صلاته، الحدیث. وفى إسنادہ خالد بن

یزید العمرى وهو متروک.

۵ - ورواه الثعلبی من حدیث أبی ذر مطولاً وإسنادہ ساقط؛<sup>۴۷۳</sup>

ابن ابی حاتم از طریق سلمه بن كهیل روایت کرد که گفت: علی علیه السلام انگشترش را در حال رکوع تصدق فرمود؛ از

این رو آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» نازل شد.

۴۷۲ . ابن کثیر و ابن قیّم از شاگردان ابن تیمیّه و بسیار متعصب هستند و اعتبار آن ها نزد وهابیان نیز به همین جهت است.

۴۷۳ . الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۱ / ۶۴۹

ابن مردویه نیز از طریق روایت سفیان ثوری، از ابن سنان، از ضحاک، از ابن عباس نقل می کند که گفت: علی علیه السلام به نماز ایستاده بود که سائلی از کنار او گذشت و ایشان در حال رکوع انگشترش را به سائل عطا کرد، سپس آیه نازل شد. و حاکم در کتاب علوم الحدیث، از روایت عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی علیه السلام روایت کرد که پدرم، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث کرد که فرمود: آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل مسجد شد در حالی که مردم نماز می خواندند و در قیام، رکوع و سجود بودند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به سائل فرمود: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ عرضه داشت: نه، مگر آن کسی که در رکوع بود، یعنی علی علیه السلام انگشترش را به من عطا کرد.

طبرانی نیز در معجم الأوسط در ترجمه محمد بن علی صائغ این حدیث را روایت کرده است و ابن مردویه از حدیث عمار بن یاسر روایت کرد که گفت: سائلی نزد علی علیه السلام ایستاد در حالی که ایشان به نماز ایستاده بود... و در سلسله سند آن خالد بن یزید عمری است که متروک می باشد.

و ثعلبی هم حدیث را از طریق ابوذر به صورت طولانی و مفصل روایت کرده و اسناد آن ساقط است.

همان طور که مشاهده شد، ابن حجر عسقلانی نیز روایت ابن ابی حاتم از طریق سلمه بن کهیل را بدون هیچ خدشه ای در سند آن نقل کرد. هم چنین سند روایت سفیان ثوری، از ابن سنان، از ضحاک، از ابن عباس را بر خلاف ابن کثیر که گفته بود ضحاک، ابن عباس را درک نکرده است، بدون هیچ خدشه ای در سند آن نقل می کند. از نظر وی سند روایت های حاکم روایت حاکم نیشابوری در علوم الحدیث نیز بدون اشکال است. اما روایت طبرانی در المعجم الاوسط را دچار اشکال می داند و خالد بن یزید عمری را متروک می شمارد. وی هم چنین سند روایت های ثعلبی از ابوذر رحمه الله را ساقط شمرده است.

### احادیث شأن نزول آیه ولایت و اسناد آن از دیدگاه سیوطی

سیوطی در کتاب در المنثور، به ۹ روایت و با اسنادی مختلف اشاره کرده است. او در ذیل آیه ولایت می نویسد:

۱ - وَأَخْرَجَ الْخَطِيبُ فِي الْمَتَّفِقِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَصَدَّقَ عَلِيٌّ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِّلسَّائِلِ: مَنْ أَعْطَاكَ هَذَا الْخَاتَمِ؟ قَالَ: ذَاكَ الرَّاَكِعِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

۲ - وَأَخْرَجَ عَبْدِ الرَّزَّاقِ وَعَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ وَابْنُ جَرِيرٍ وَأَبُو الشَّيْخِ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) الْآيَةَ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

۳ - وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ: وَقَفَ بَعْلِي سَائِلًا وَهُوَ رَاكِعٌ فِي صَلَاةٍ تَطَوَّعَ، فَنَزَعَ خَاتَمَهُ فَأَعْطَاهُ السَّائِلَ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَعْلَمَهُ ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةُ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ وَالِاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ.

٤ - وأخرج أبو الشيخ وابن مردويه عن علي بن أبي طالب قال: نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله في بيته: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله، فدخل المسجد وجاء الناس يصلون بين راعك وساجد وقائم يصلون، فإذا سائل فقال: يا سائل هل أعطاك أحد شيئاً؟ قال: لا إلا ذاك الراكع، لعلي بن أبي طالب، أعطاني خاتمه.

٥ - وأخرج ابن أبي حاتم وأبو الشيخ وابن عساكر عن سلمة بن كهيل قال: تصدق علي بخاتمه وهو راعك فنزلت: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

٦ - وأخرج ابن جرير عن مجاهد في قوله (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) نزلت في علي بن أبي طالب تصدق وهو راعك.

٧ - وأخرج ابن جرير عن السدي وعتبة بن أبي حكيم مثله.

٨ - وأخرج ابن مردويه من طريق الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس، قال: أتى عبدالله بن سلام ورهط معه من أهل الكتاب نبي الله صلى الله عليه وآله عند الظهر فقالوا: يا رسول الله إن بيوتنا قاصية، لا نجد من يجالسنا ويخالطنا دون هذا المسجد وإن قومنا لما رأونا قد صدقنا الله ورسوله وتركنا دينهم أظهروا العداوة وأقسموا أن لا يخالطونا ولا يؤاكلونا فشق ذلك علينا، فبينما هم يشكون ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله إذا نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ونودي بالصلاة صلاة الظهر، وخرج رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم. قال: من؟ قال: ذاك الرجل القائم، قال: علي أي حال أعطاك؟ قال: وهو راعك، قال: وذاك علي بن أبي طالب فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله عند ذلك وهو يقول: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

٩ - وأخرج الطبراني وابن مردويه وأبو نعيم عن أبي رافع قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وهو نائم يوحى إليه، فإذا حيته في جانب البيت، فكرهت أن أبيت عليها فأوقف النبي صلى الله عليه وآله وخفت أن يكون يوحى إليه، فاضطجعت بين الحية وبين النبي صلى الله عليه وآله لئن كان منها سوء كان في دونه، فمكث ساعة فاستيقظ النبي صلى الله عليه وآله وهو يقول: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) الحمد لله الذي أتم لعلي نعمه وهياً لعلي بفضل الله إياه؛<sup>٤٧٤</sup>

درباره آیه «أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» خطیب در المَتَّقِ از ابن عباس نقل کرده است که گفت: علی علیه السلام در حال رکوع انگشتی را صدقه داد. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله به سائل فرمود: این انگشت را چه کسی به تو عطا کرد؟ سائل گفت: آن که در رکوع است، پس خداوند این آیه را نازل کرد که: «أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...».

عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر، ابوالشیخ و ابن مردویه نیز از ابن عباس درباره آیه «أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» آورده اند که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

طبرانی نیز در المعجم الأوسط و ابن مردویه از عمار یاسر آورده اند که گفت: سائلی نزد علی علیه السلام ایستاد در حالی که ایشان در رکوع نماز مستحبی بود، پس انگشت خویش را بیرون آورد و به وی عطا کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و ایشان را از این امر آگاه ساختند و این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد که: «همانا

سرپرست شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه را برای اصحابش قرائت کرد و آن گاه فرمود: هر که من مولا و صاحب اختیار اویم پس علی مولا و صاحب اختیار اوست. خداوند! سرپرست کسی باش که سرپرستی او را پذیرفته و دشمن کسی باش که با او دشمنی کند.

ابوالشیخ و ابن مردویه نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام آورده اند که فرمود: در خانه، این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد: «همانا سرپرست شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که...» تا آخر آیه. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله از منزل خارج گشته، داخل مسجد شدند در حالی که مردم نماز می خواندند و در رکوع و سجود و قیام بودند و سائلی نیز در مسجد بود. آن گاه فرمود: ای سائل، آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ وی عرض کرد: نه مگر آن رکوع کننده، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام که انگشترش را به من عطا کرد.

ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و ابن عساکر از سلمه بن کهیل آورده اند که گفت: علی علیه السلام در حال رکوع انگشترش را تصدق کرد، سپس این آیه نازل شد: «أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...».

ابن جریر نیز درباره آیه «وَأَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» از مجاهد آورده است که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، زیرا ایشان در حال رکوع صدقه دادند.

ابن جریر از سدی و عتبه بن حکیم نیز مثل همین روایت را آورده است.

همچنین ابن مردویه، از طریق کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس آورده است که گفت: عبدالله بن سلام به همراه گروهی از اهل کتاب به هنگام ظهر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! همانا [اهل] خانه های ما

[از ما] دوری می گزینند و ما غیر از این مسجد کسی را نمی یابیم که با ما مجالست و معاشرت کند، زیرا وقتی قوم ما دیدند که خدا و رسولش به ما تصدق فرموده و ما دین آن ها را ترک کرده ایم، دشمنی خود را آشکار ساخته و قسم خورده اند که با ما معاشرت نکرده و هم غذا نشوند، پس این امر بر ما گران آمد. در همان حال که آن ها [از وضع خود

[نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت می کردند این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد: «همانا سرپرست شما

خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که...» و برای نماز ظهر ندا کردند [و اذان گفتند] و رسول خدا صلی الله علیه وآله [برای نماز] خارج شد و به سائل فرمود: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ وی عرضه داشت: آری. پیامبر فرمود: چه کسی؟ عرضه

داشت: آن مرد که ایستاده. فرمود: در چه حالتی آن را به تو عطا کرد؟ عرض کرد: در حال رکوع و آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله در این هنگام تکبیر گفتند و فرمودند: «و هر کس به خدا و رسول او و مؤمنان پشت کند، پس به درستی که حزب خداوند پیروز است».

طبرانی، ابن مردویه و ابونعیم از ابورافع<sup>۴۷۵</sup> نقل کرده اند که گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم در حالی که ایشان خواب بودند و به ایشان وحی می شد. ماری در گوشه خانه بود، از این رو دوست نداشتم که به آن حمله کنم تا مبادا پیامبر صلی الله علیه وآله بیدار شوند. از طرفی ترسیدم که در حال وحی شدن به ایشان باشد. از این رو بین مار و پیامبر صلی الله علیه وآله خوابیدم تا اگر ضرر و گزند از جانب مار بود به پیامبر نرسد. مدتی مکث کردم تا پیامبر صلی الله علیه وآله بیدار

شدند در حالی که می فرمودند: «همانا صاحب اختیار شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». حمد مخصوص خداست که نعمت هایش را بر علی علیه السلام تمام کرده و به فضل خداوند آن را بر علی علیه السلام مهیا ساخت.

مشاهده می شود که سیوطی نیز احادیث شأن نزول آیه ولایت را به طرق متعدد مطرح کرده، اما در سند آن ها خدشه ای نکرده است. در سلسله اسناد این احادیث، افرادی چون ابوالشیخ، ابن مردویه و دیگران هستند که اهل تسنن به آنان بسیار احترام گذارده و به نیکی از آن ها یاد می کنند. این افراد همگی از ابن عباس - که مورد اعتماد و وثوق اهل تسنن است - حدیث نقل می کنند. بنابراین برخی از اسانید این روایات قطعاً صحیح هستند. در ادامه به بررسی تفصیلی راویان این اسناد می پردازیم.

### بررسی سند روایت های ابن ابی حاتم

سند یکم:

#### ابن ابی حاتم

نخستین شخصی که باید اعتبار وی بررسی شود، ابن ابی حاتم است که در نزد اهل تسنن جایگاه والایی دارد. وی را از ابدال دانسته و کراماتی را نیز برایش نقل می کنند! ذهبی در حالات وی می نویسد:

وكان زاهداً، يعد من الابدال... وقال الرازي... سمعت علي بن محمد المصري - ونحن في جنازة ابن أبي حاتم - يقول: قلنسوة عبدالرحمن من السماء;<sup>۴۷۶</sup>

او زاهد بود و از ابدال به شمار می رفت... رازی می گوید... در حالی که در تشییع جنازه ابن ابی حاتم بودیم، از علی بن محمد مصری شنیدم که می گفت: شب کلاه عبدالرحمان از آسمان [فرستاده شده] بود.

#### ابوسعید اثنج

۴۷۵. ابورافع و دو فرزندش بسیار به رسول خدا صلی الله علیه وآله نزدیک بودند و به خانه ایشان رفت و آمد داشتند. فرزندان ابورافع عبیدالله و علی نیز به

جهت همین قرابت، کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند؛ ر.ک: رجال النجاشی؛ ۴: الطبقات الکبری؛ ۷ / ۱۲۲.

۴۷۶. سیر اعلام النبلاء؛ ۱۳ / ۲۶۴ - ۲۶۵؛ تاریخ الإسلام؛ ۲۴ / ۲۰۷ - ۲۰۸.

راوی پس از ابن ابی حاتم، ابوسعید اشج است. وی همان عبدالله بن سعید بن حُصَین کندی (یکی از رجال صحاح شش گانه و در نزد اهل تسنن) ثقة و مورد اعتماد است. ابن حجر عسقلانی در ترجمه او می نویسد:

**عبدالله بن سعید بن حصین الكندی، أبو سعید الأشج الكوفی، ثقة... مات سنة سبع وخمسين. «ع»**<sup>۴۷۷</sup>؛<sup>۴۷۸</sup>

ابوسعید عبدالله بن سعید بن حصین کندی اشج کوفی ثقة است... و در سال پنجاه و هفت فوت کرد. او در زمره رجال تمامی صحیح های شش گانه است.

### فضل بن دُکین

فضل بن دُکین راوی دیگری است که ابو سعید اشج از وی روایت می کند. او نیز از رجال تمامی صحاح شش گانه و از بزرگ ترین مشایخ بخاری است. در تقریب التهذیب آمده است:

**الفضل بن دُکین الكوفی... ثقة... وهو من كبار شیوخ البخاری. «ع»**<sup>۴۷۹</sup>؛

فضل بن دُکین کوفی... ثقة... و از بزرگان شیوخ بخاری است. او در زمره تمامی صحیح های ششگانه است.

### موسی بن قیس حضرمی

در سلسله سند، فضل بن دُکین نیز از موسی بن قیس حضرمی روایت می کند که به وی لقب «عصفور الجنة» داده اند.

ابن حجر درباره وی می نویسد:

**موسی بن قیس الحضرمی أبو محمد الفراء الكوفی، یلقب عصفور الجنة، صدوق رمی بالتشیع**<sup>۴۸۰</sup>؛

ابومحمد موسی بن قیس حضرمی فراء کوفی، به «گنجشک بهشت» ملقب شده است. وی راستگو است، ولی نسبت تشیع به او داده شده است.

### سلمه بن کهیل

و بالاخره موسی بن قیس، از سلمه بن کهیل روایت می کند که وی نیز از رجال صحاح سته است. در ترجمه وی آمده است:

---

۴۷۷. حرف «ع» از علائم قراردادی در کتاب تقریب التهذیب و مخفف واژه عموم و به معنای آن است که راوی مورد نظر در زمره رجال تمامی صحاح شش گانه است. ابن حجر در مقدمه تقریب التهذیب، جلد ۱، صفحه ۲۷ می نویسد:

«كان حديث الرجل في أحد الأصول الستة، إكتفى برقمه، ولو أخرج له في غيرها. وإذا اجتمعت فالرقم.» «ع»؛ اگر حدیث شخصی در یکی از اصول شش گانه باشد به رقم او اکتفا می شود، هر چند در غیر آن نیز از او حدیث نقل شده باشد. چنان چه راوی تمامی صحاح شش گانه، باشد با علامت «ع» مشخص می شود.»

۴۷۸. تقریب التهذیب: ۱ / ۴۹۷ / ش ۳۳۶۵.

۴۷۹. همان: ۲ / ۱۱ / ش ۵۴۱۸.

۴۸۰. همان: ۲ / ۲۲۸ / ش ۷۰۲۹.

## سلمة بن كهيل الحضرمي أبو يحيى الكوفي ثقة من الرابعة.<sup>٤٨١</sup> ع»

ابويحيى سلمة بن كهيل حضرمي كوفي ثقة است و از طبقه چهارم می باشد. تمام صحیح های ششگانه از وی روایت کرده اند.

سند دوم:

### ربيع بن سليمان مرادی

در سند دوم، ابن ابی حاتم، از ربیع بن سلیمان مرادی روایت می کند. ربیع شاگرد و ملازم امام شافعی و راوی فقه شافعی است. وی هم چنین از رجال ابوداود، نسائی و ابن ماجه است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

الربيع بن سليمان بن عبدالجبار المرادي أبو محمد المصري المؤذن، صاحب الشافعي ثقة من

الحادية عشرة. مات سنة سبعين وله ست وتسعون سنة.<sup>٤٨٢</sup> ع»<sup>٤٨٣</sup>

ابومحمد ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار مرادی مصری، مؤذن ملازم شافعی و از ثقات یازده گانه است. وی در سال هفتاد فوت کرده، در حالی که نود و شش سال سن داشته است. وی از رجال چهار صحیح؛ یعنی صحاح سته به جزء صحیح های مسلم و بخاری است.

### أيوب بن سويد رملی

راوی دوم، ایوب بن سوید رملی از رجال ابوداود، نسائی و ابن ماجه (سه صحیح از صحاح شش گانه) است.

ابن حجر درباره او می نویسد:

صدوق يخطيء<sup>٤٨٤</sup>؛

راستگو است، اما گاهی خطا می کند.

### عتبة بن ابي حكيم

راوی سوم نیز عتبه بن ابی حکیم از رجال صحیح مسلم و بخاری است.

در تهذيب الكمال آمده است:

قال أبو القاسم الطبراني: عتبة بن أبي حكيم من ثقات المسلمين... روى له البخاري في كتاب

أفعال العباد والباقون سوى مسلم<sup>٤٨٥</sup>؛

٤٨١. همان: ١ / ٣٧٨ / ش ٢٥١٥.

٤٨٢. علامت «٤» در تقريب التهذيب بيان کننده راويانی است که از رجال چهار صحیح از صحیح های شش گانه هستند (یعنی غیر از صحیح مسلم و بخاری). ابن حجر در تقريب التهذيب، ج ١، صفحه ٢٧ می نویسد:

«أما علامة «٤» فهي لهم سوى الشيخين»؛ علامت «٤» برای راويان صحاح، غیر از دو صحیح بخاری و مسلم است.

٤٨٣. همان: ١ / ٢٩٤ / ش ١٨٩٩.

٤٨٤. همان: ١ / ١١٨ / ش ٦١٦.

ابوالقاسم طبرانی گوید: عتبه بن ابی حکیم در زمره ثقات مسلمانان است. بخاری  
- در کتاب «افعال عباد» - و دیگر کتب صحیح شش گانه به غیر از صحیح مسلم از وی روایت نقل کرده اند.  
بنابراین هر دو سند ابن ابی حاتم معتبر و صحیح هستند.

### بررسی سند روایت طبری

#### اسماعیل رملی

این حدیث را ابن جریر طبری از اسماعیل رملی نقل می کند. وی استاد ابن ابی حاتم بوده است. سمعانی درباره  
او می نویسد:

**أبو محمد إسماعيل بن إسرائيل اللال الرملي... سمع منه أبو محمد عبدالرحمن بن أبي حاتم  
وقال: كتبتُ عنه، وهو ثقةٌ صدوقٌ؛<sup>۴۸۶</sup>**

ابومحمد اسماعیل بن اسرائیل لال رملی... ابومحمد عبدالرحمان بن ابی حاتم از او حدیث استماع کرده و گوید: از وی  
کتابت کرده ام و او ثقة و راستگو است.

#### ایوب بن سوید و عتبه بن ابی حکیم

راوی دوم در سند طبری، ایوب بن سوید و راوی سوم عتبه بن ابی حکیم است که توثیق این دو راوی در سند  
نخست روایت ابن ابی حاتم گذشت.

#### بررسی سند روایتی از روایات ابن کثیر

چنان که پیشتر بیان گردید، ابن کثیر روایات ابن ابی حاتم را بدون خدشه در اسناد آن ها نقل می کند. وی در  
سند روایت ابن جریر از حارث نیز اشکال نمی کند، اما در ضمن نقل روایت عبدالرزاق صنعانی، درباره یکی از راویان  
حدیث (عبدالوهاب بن مجاهد)<sup>۴۸۷</sup> می نویسد:

**عبدالوهاب بن مجاهد لا یحتج به.<sup>۴۸۸</sup>**

سپس ضمن بیان روایت ابن مردویه از طریق سفیان ثوری، از ابو سنان، از ضحاک، از ابن عباس، می گوید:

#### الضحاک لم یلق ابن عباس؛

ضحاک ابن عباس را درک نکرده است.

درباره این ادعا باید گفت که اولاً در برخی از صحاح سته (سه صحیح) روایت ضحاک از ابن عباس آمده است؛ و  
ثانیاً حتی اگر ضحاک ابن عباس را درک نکرده باشد، به واسطه سعید بن جبیر از وی روایت می کند.

۴۸۵. تهذیب الکمال: ۱۹ / ۳۰۳ / ش ۳۷۷۱.

۴۸۶. الأنساب: ۵ / ۶۷۰.

۴۸۷. وی فرزند مفسر معروف «مجاهد» است.

۴۸۸. تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۷۴.



شاید به همین جهت است که ابن حجر، روایت ضحاک از ابن عباس را نقل می کند و هرگز به این مسأله اشاره نکرده و در سند خدشه ای نمی کند.<sup>۴۸۹</sup>

در تهذیب الکمال می خوانیم:

الضحاک بن مزاحم الهلالی... روی عن الأسود بن یزید النخعی وأنس بن مالک وزید بن أرقم و أبی سعید سعد بن مالک الخدری وسعید بن جبیر وطاووس بن کیسان و عبدالله بن عباس... وقال أبو داود الطیالسی، عن

شعبة: حدثنی عبدالملک بن میسره، قال: الضحاک لم یلق ابن عباس، إنما لقی سعید بن جبیر بالری، فأخذ عنه التفسیر؛<sup>۴۹۰</sup>

ضحاک بن مزاحم هلالی، از أسود بن یزید نخعی، انس بن مالک، زید بن ارقم، سعد بن مالک خدری، سعید بن جبیر، طاووس بن کیسان و عبدالله بن عباس روایت می کند که... ابوداود طیالسی از شعبه و او نیز از عبدالملک بن میسره نقل کرد که گفت: ضحاک، ابن عباس را درک نکرده است. همانا وی سعید بن جبیر را در ری ملاقات کرده و [احادیث [تفسیری را از وی گرفته است.

در این میان شعبه بن حجاج از امامان بزرگ اهل تسنن است. مزی تصریح می کند که ضحاک تفسیر را از سعید بن جبیر گرفته است. سعید بن جبیر نیز از ابن عباس روایت می کند. اما سرّ این که ضحاک طریق خود را به ابن عباس ذکر نمی کرده آن است که سعید بن جبیر از سوی حجاج تحت تعقیب بوده است.<sup>۴۹۱</sup> به همین دلیل وی از حجاج به ری سفر کرده و در آن جا مخفیانه می زیسته است و ضحاک نیز برای پیش گیری از افشای هویت وی، نام او را در اسناد احادیث خود ذکر نمی کرده است.

بنابراین سند حدیث ابن مردویه - که در تفسیر ابن کثیر آمده - صحیح و بدون اشکال است.

ابن کثیر درباره حدیث دیگری از ابن مردویه - که از طریق محمد بن سائب کلبی نقل کرده - می گوید: «وهو متروک».

بر اساس تحقیق انجام شده علّت متروک دانستن محمد بن سائب کلبی آن است که وی حقایق را درباره انساب برخی از بزرگان قریش نوشته است؛ از این رو وی را به تشیع متهم کرده اند، اما از آن جا که مفسر معروفی است، لذا عالمان سنّی معتقدند که فقط در تفسیر می توان به اعتماد کرد نه در سایر ابواب<sup>۴۹۲</sup> و چون بحث ما بحثی تفسیری است، پس اشکال ابن کثیر وارد نخواهد بود. شاید به همین جهت باشد که ابن کثیر علی رغم متروک شمردن محمد بن سائب کلبی، درباره سند حدیث می گوید:

۴۸۹. ر.ک: الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: ۱ / ۶۴۹

۴۹۰. تهذیب الکمال: ۱۳ / ۲۹۱ - ۲۹۳ / ش ۲۹۲۸.

۴۹۱. در نهایت حجاج، سعید بن جبیر را دستگیر کرد و به شهادت رساند؛ ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۴۰ - ۳۴۱.

۴۹۲. تهذیب الکمال: ۲۵ / ۲۵۱ - ۲۵۲؛ میزان الإعتدال: ۳ / ۵۵۸؛ تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۵۸.

وهذا اسناداً لا يقدر به.<sup>۴۹۳</sup>

بررسی سند روایت حاکم نیشابوری

محمد بن عبدالله صفار

حاکم نیشابوری حدیث را از محمد بن عبدالله صفار اصفهانی روایت می کند. در شرح حال وی آمده است:

وكان زاهدا حسن السيرة ورعاً كثير الخير... ذكره الحاکم أبو عبدالله في تاريخ نيسابور فقال:

أبو عبدالله الصفار الأصبهاني، محدث عصره بخراسان، كان مجاب الدعوة، لم يرفع بصره إلى

السماء - كما بلغنا - نيفاً وأربعين سنة؛<sup>۴۹۴</sup>

او زاهد، نیکو سیرت، باتقوا و کثیر الخیر بود... حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور از وی یاد کرده و گوید: ابوعبدالله صفار

اصفهانی در عصر خود محدث خراسان و مستجاب الدعوه بود و چنان که به ما رسیده است، وی چهل و چند سال به

آسمان نگاه نکرده است.<sup>۴۹۵</sup>

ذهبی از او به عنوان «الشيخ الامام المحدث القدوة» یاد می کند.<sup>۴۹۶</sup>

ابویحیی عبدالرحمان بن محمد

راوی دوم حدیث حاکم نیشابوری، ابویحیی عبدالرحمان بن محمد، از علمای بزرگ اصفهان و امام مسجد جامع

آن دیار است. ابونعیم اصفهانی او را مقبول القول دانسته<sup>۴۹۷</sup> و ذهبی او را از «اوعیة العلم» شمرده است.<sup>۴۹۸</sup>

محمد بن یحیی بن ضریس

راوی سوم، محمد بن یحیی بن ضریس کوفی است. در الجرح والتعديل، به نقل از عبدالرحمان ابن ابی حاتم آمده

است:

سئل أبي عنه، فقال صدوق؛<sup>۴۹۹</sup>

از پدرم درباره او (محمد بن یحیی بن ضریس کوفی) پرسیدم. گفت: راستگو است.

عیسی بن عبدالله

راوی چهارم، عیسی بن عبدالله از نوادگان امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن حبان در الثقات از وی نام برده

است.<sup>۵۰۰</sup> علاوه بر عیسی بن عبدالله، نام پدر ایشان عبدالله بن محمد نیز در الثقات آمده است.<sup>۵۰۱</sup> محمد بن عمر نیز از

۴۹۳. ظاهراً در چاپ های جدید عبارت به «لا یفرح به» تغییر یافته است.

۴۹۴. الأنساب: ۳ / ۵۴۶. هم چنین ر.ک: اللباب فی تهذیب الأنساب: ۲ / ۲۴۴: البداية و النهایة: ۱۱ / ۲۵۳.

۴۹۵. این امر در میان صوفیان نشانه تواضع و فروتنی است. در احوالات یکی از مشایخ صوفیه نوشته اند: روزی نگاه وی به زنی افتاد که در بام خانه خود رخت پهن می کرد، از آن پس تصمیم گرفت تا آخر عمر به طرف بالا نگاه نکند!

۴۹۶. سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۴۳۷.

۴۹۷. ذکر أخبار إصبهان: ۲ / ۱۱۲.

۴۹۸. همان: ۱۳ / ۵۳۰ - ۵۳۱ / ش ۲۶۲.

۴۹۹. الجرح والتعديل: ۸ / ۱۲۴ / ش ۵۵۶.

رجال چهار صحیح از

صحیح های شش گانه است. ابن حجر درباره او می نویسد:

**صدوق... مات بعد الثلاثين. «٤»؛<sup>٥٠٢</sup>**

راست گفتار است... و بعد از سی سال مُرد. وی از رجال چهار صحیح از صحیح های شش گانه است.

### **عمر بن علی بن ابی طالب**

عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از رجال چهار صحیح از صحاح سته است و ابن حجر او را ثقه دانسته است.<sup>٥٠٣</sup>

بنابراین سند روایت حاکم نیشابوری نیز صحیح است.

### **بررسی سند روایت ابن عساکر**

#### **ابوعلی حدّاد اصفهانی**

ابن عساکر حدیث خود را از ابو علی حسن بن أحمد بن حسن اصفهانی حدّاد نقل می کند. وی از عالمان بزرگ اصفهان است. سمعانی درباره او می نویسد:

**كان شيخاً عالماً ثقة صدوقاً من أهل القرآن والعلم والدين؛<sup>٥٠٤</sup>**

وی پیرمردی عالم، ثقه و راستگو، از اهل قرآن و علم و دین بود.

ذهبی نیز او را چنین توصیف می کند:

**الحدّاد الشيخ الامام، المقرئ الموجود، المحدث المعمر، مسند العصر... شيخ أصبهان في**

**القراءات والحديث جميعاً.<sup>٥٠٥</sup>**

### **ابونعیم اصفهانی**

راوی دیگر ابونعیم اصفهانی است. ابونعیم نزد اهل تسنن بسیار مورد احترام است. درباره وی گفته اند:

**أبو نعیم أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران، الإمام الحافظ، الثقة**

**العلامة، شيخ الاسلام.**

---

٥٠٠ . الثقات: ٨ / ٤٩٢. وی نسب ایشان را به طور کامل نقل کرده، می نویسد: «عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب الهاشمی،

کنیته أبو بکر یروی عن أبيه عن جدّه».

٥٠١ . همان: ٧ / ١؛ تهذیب التهذیب: ٦ / ١٦ / ش ٢٢.

٥٠٢ . تقریب التهذیب: ٢ / ١١٧ / ش ٦١٩٠.

٥٠٣ . رک: تقریب التهذیب: ١ / ٢٧٤ / ش ٤٩٦٧.

٥٠٤ . التخبیر فی المعجم الكبير: ١ / ١٧٧. هم چنین رک: تاریخ الإسلام: ٣٥ / ٣٨٢ - ٣٨٣.

٥٠٥ . سیر أعلام النبلاء: ١٩ / ٣٠٣ / ش ١٩٣.

أبو نعيم، المهراني، الأصبهاني، الصوفي، الأحول، سبط الزاهد محمد بن يوسف البناء وصاحب  
«الحلية».<sup>٥٠٦</sup>

قال أبو محمد السمرقندي: سمعت أبا بكر الخطيب يقول: لم أر أحداً أطلق عليه اسم الحفظ  
غير رجلين، أبو نعيم الأصبهاني وأبو حازم عبدوي؛<sup>٥٠٧</sup>

ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران، امام، پیشوا و حافظ، ثقه، علامه و شيخ الاسلام بود.  
ابونعيم مهرانى اصفهانى صوفى و بدون انحراف، نوه محمد بن يوسف بناء، زاهد و صاحب كتاب حلية الأولياء بود.  
ابومحمد سمرقندى گوید: شنیدم که ابوبکر خطیب درباره ابو نعيم چنین می گفت: هیچ کس را ندیدم که نام حافظ بر او  
اطلاق شود جز دو نفر: یکی ابونعيم اصفهانى و دیگری ابوحازم عبدوي.

### ابوالقاسم طبرانی

راوی قبل از ابونعيم اصفهانى نیز طبرانى است که وی نیز شخصیتی معروف و بی نیاز از توثیق است. ذهبی  
درباره او می نویسد:

الطبرانى هو الإمام، الحافظ، الثقة، الرجال الجوال، محدث الإسلام، علم المعمرين، أبو القاسم  
سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي الطبراني صاحب المعجم الثلاثة؛<sup>٥٠٨</sup>

ابوالقاسم طبرانى سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير لخمى شامى طبرانى، امام، پیشوا، حافظ، ثقه، محدث اسلام،  
مشهورترین کهن سالان و مؤلف معجم های سه گانه است.

شرح حال رجال دیگر این سند، یعنی عبدالرحمان بن سلم رازی، محمد بن يحيى بن ضريس و عيسى بن  
عبدالله پیشتر در سند حاکم نیشابوری مورد بررسی قرار گرفت و وثاقت آن ها ثابت شد. بنابراین، ابن عساکر نیز حدیث  
مربوط به شأن نزول آیه ولایت را با سند صحیح نقل کرده است.

تا این جا روشن شد که براساس روایات صحیح متعددی که در کتاب های اهل سنت موجود است، آیه مبارکه  
ولایت در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از خاتم بخشی حضرتش نازل شده است. اسانید تعدادی از این  
روایات بررسی و صحت آن ها ثابت شد. قطعاً تعداد روایات صحیح در کتب اهل تسنن بیشتر است و هر یک از راویان  
آن در طبقات صحابه و تابعین و قرون مختلف در زمره بزرگان حدیث، تفسیر، رجال و تاریخ اهل تسنن شمرده  
می شوند.

پس از اثبات صحت سند روایات مربوط به شأن نزول آیه، در ادامه به بررسی دلالت و مناقشات عالمان سنی در  
آن می پردازیم.

٥٠٦ . همان: ١٧ / ٤٥٣ - ٤٥٤.

٥٠٧ . همان: ١٧ / ٤٥٨؛ تذكرة الحفاظ: ٣ / ١٠٧٢، ذیل شماره ٤٩٧٩؛ تاریخ الإسلام: ٢٨ / ٤٣٠ و ٢٩ / ٢٧٧؛ الأوائل (طبرانی): ١٤.

٥٠٨ . سیر أعلام النبلاء: ١٦ / ١١٩ / ش ٨٤ .

## وجه استدلال به آیه ولایت

### کیفیت استدلال متکلمان بزرگ شیعه به آیه ولایت

عالمان و متکلمان بزرگ شیعه، برای اثبات امامت و خلافت بلافضل امیر مؤمنان علیه السلام، همواره به آیه شریفه ولایت استناد و استدلال فرموده اند. در این جا به مناسبت، عباراتی از سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلّی رحمهم الله در کیفیت استدلال به آیه ولایت ارائه خواهیم نمود.

مرحوم سید مرتضی در کتاب شافی فی الإمامة،<sup>۵۰۹</sup> با استناد به این آیه ولایت، آن را در زمره نصوص بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام شمرده، می نویسد:

قد دللنا علی ثبوت النصّ علی أمير المؤمنين علیه السلام بأخبار مجمع علی صحتها متفق علیها، وإن كان الاختلاف واقعا فی تأویلها، وبتنا أنّها تفید النصّ علیه علیه السلام بغير احتمال ولا إشكال كقوله صلى الله عليه وآله: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، و«من كنت مولاة فعلى مولاة»، إلی غیر ذلك مما دللنا علی أنّ القرآن یشهد به كقوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)<sup>۵۱۰؛ ۵۱۱</sup>

پیامبر خدا بر ثبوت نصّ بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام به وسیله اخباری که همه بر صحت آن اجماع دارند و درباره آن متفقند ما را راهنمایی نمود. اگر چه در تأویل این روایات اختلاف شده است، اما از این اخبار می توان بدون احتمال خلاف و اشکال، نصّ بر امامت ایشان استفاده نمود، مانند فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «جایگاه تو نزد من همانند جایگاه هارون نزد موسی است»، و «هر که من صاحب اختیار اویم پس علی صاحب اختیار اوست» و روایات دیگری که ما را دلالت می کند بر شهادت قرآن به نص امیر مؤمنان علیه السلام، مانند قول خدای تعالی که می فرماید: «همانا صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که...».

ایشان در اثر دیگر خویش درباره دلالت لفظ «ولی» و مراد خداوند از «الذین آمنوا» می نویسد:

ویدلّ علی ذلك قوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) وقد ثبت أنّ لفظه «ولیکم» فی الآية، تفید من كان أولى بتدبیر أمورکم ووجب طاعته علیکم. وثبت أيضاً أنّ المشار إلیه فی قوله تعالى: (الَّذِينَ آمَنُوا)، أمير المؤمنين علیه السلام وفي ثبوت ذلك وضوح النصّ علیه بالإمامة؛<sup>۵۱۲</sup>

---

۵۰۹. این کتاب شریف، ردی بر کتاب المغنی فی الإمامة، تألیف قاضی عبدالجبار معتزلی استرآبادی است. کتاب الشافی فی الإمامة توسط مرحوم شیخ طوسی خلاصه شده و نام تلخیص الشافی بر آن نهاده شده است.

۵۱۰. سوره مائده: آیه ۵۵.

۵۱۱. الشافی فی الإمامة: ۳ / ۹۹.

۵۱۲. الذخیره فی علم الکلام: ۴۳۸.

آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) دلالت می کند بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام و ثابت شد که منظور از واژه «ولیکم» در آیه کسی است که به تدبیر امور شما مقدم و سزاوارتر است و اطاعتش بر شما واجب. هم چنین ثابت می کند که مُشار الیه در (الَّذِينَ آمَنُوا)، امیر مؤمنان علیه السلام است و با اثبات این مطلب، نص بودن آن بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام واضح می گردد.

با توجه به دلالت «إِنَّمَا» بر حصر و بر اساس بیان سیّد مرتضی رحمه الله، معنای آیه چنین خواهد بود: «تنها و منحصرأً خدا، رسول خدا و امیر مؤمنان علی علیهما السلام کسانی اند که اطاعتشان بر شما واجب و آنان متولّی امور شمایند». بنابراین آیه ولایت، نصّ بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام است.

مرحوم شیخ طوسی نیز در تلخیص الشافی به قوی ترین نص قرآنی بر امامت

امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرده و می فرماید:

فأقوی ما يدلّ علیها قوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...) ووجه الدلالة من الآية هو: إنه ثبت أنّ المراد بلفظة «ولیکم» المذكورة فی الآية: من كان متحقّقاً بتدبیرکم، والقیام بأموالکم، وتجب طاعته علیکم، وثبت أنّ المعنی بـ«الَّذِينَ آمَنُوا»، أمير المؤمنین علیه السلام وفي ثبوت هذین الوصفین، دلالة علی كونه علیه السلام إماماً لنا؛<sup>۵۱۳</sup>

قوی ترین دلیل بر امامت امیر مؤمنان، آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...) است. وجه دلالت آیه این است که ثابت شود مراد از لفظ «ولیکم» در آیه کسی است که برای تدبیر نمودن امور شما و قیام به انجام آن امور تعیین شده و اطاعتش بر شما واجب است. همچنین ثابت شود که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» امیر مؤمنان علیه السلام است و اگر این دو ثابت شود، دلیلی خواهد بود بر امام بودن امیر مؤمنان علیه السلام برای ما.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد، وجه دلالت آیه را به اجمال و اختصار بیان کرده، می نویسد:

ولقوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) الآية. وَإِنَّمَا اجتمعت الأوصاف فی علیّ علیه السلام؛

(بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام نص وجود دارد از جمله) آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) و تمام اوصاف (مذکور در آیه) در علی علیه السلام جمع است.

اوصافی را که خواجه در این عبارت کوتاه بیان کرده و آن را در امیر مؤمنان علی علیه السلام جمع شده می داند عبارتند از: ولایت، ایمان و صدقه دادن در حال رکوع.

مرحوم علامه حلی نیز در شرح عبارت فوق می نویسد:

أقول: هذا دلیل آخر علی إمامه علیّ علیه السلام وهو قوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) والاستدلال بهذه الآية يتوقف علی

مقدمات:

(إحداها) : أن لفظه إنما للحصر.

ويدل عليه المنقول والمعقول. أما المنقول، فالإجماع أهل العربية عليه؛ وأما المعقول، فلأن لفظه (إن) للإثبات و(ما) للنفي قبل التركيب، فيكون كذلك بعد التركيب عملاً بالاستصحاب، وللإجماع على هذه الدلالة، ولا يصح تواردهما على معنى واحد ولا صرف الإثبات إلى غير المذكور والنفي إلى المذكور للإجماع فبقى العكس وهو صرف الإثبات إلى المذكور، والنفي إلى غيره وهو معنى الحصر.

(الثانية) : أن الولي يفيد الأولى بالتصرف، والدليل عليه نقل أهل اللغة واستعمالهم، كقولهم السلطان ولي من لا ولي له، وكقولهم ولي الدم وولي الميت، وكقوله عليه السلام: أيما امرأة نكحت بغير إذن وليها فنكاحها باطل.

(الثالثة) : أن المراد بذلك بعض المؤمنين، لأنه تعالى وصفهم بوصف مختص ببعضهم، ولأنه لولا ذلك لزم اتحاد الولي والمتولي عليه.

وإذا تمهدت هذه المقدمات فنقول: المراد بهذه الآيات هو علي عليه السلام للإجماع الحاصل على أن من خصص بها بعض المؤمنين، قال: إنه علي عليه السلام فصرفها إلى غيره خرق للإجماع، ولأنه عليه السلام إما كل المراد، أو بعضه للإجماع وقد بينا عدم العمومية، فيكون هو كل المراد، ولأن المفسرين اتفقوا على أن المراد بهذه الآية علي عليه السلام لأنه لما تصدق بخاتمه حال ركوعه، نزلت هذه الآية فيه. ولا خلاف في ذلك؛<sup>٥١٤</sup>

می گویم: دلیل دیگری بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام، آیه «همانا تنها سرپرست و صاحب اختیار شما، خدا، پیامبر او و مؤمنانی است که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» می باشد و استدلال به این آیه بر مقدماتی متوقف است:

نخست این که لفظ «إنما» بیان گر حصر است و دلایل عقلی و نقلی بر این امر دلالت می کند. اما دلیل نقلی اجماع اهل لغت عرب بر آن است، و دلیل عقلی آن است که پیش از ترکیب دو کلمه «إن» و «ما»، لفظ «إن» برای اثبات است و «ما» برای نفی. پس از ترکیب این دو کلمه با هم معنای حصر استفاده می شود. دوم این که واژه «ولی»، مفید اولویت به تصرف است و دلیل آن نقل و استعمال اهل لغت است، چنان که می گویند: «سلطان بر کسی که سرپرست ندارد، اولی به تصرف است»؛ و همان طور که گفته می شود: «ولی دم» و «ولی المیت» و مانند قول رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «هر زنی که بدون اذن ولی خود ازدواج کند، نکاحش باطل است». سوم این که منظور از «الذین آمنوا»، برخی از مؤمنان هستند [نه همه آن ها]، زیرا خدای تعالی آن ها را به ویژگی مخصوص بعضی از ایشان توصیف کرده و [دلیل دیگر] این که اگر منظور برخی از مؤمنان نباشد، اتحاد ولی (سرپرست)

با مولا علیه (کسی که مورد سرپرستی است) لازم می آید و چون این مقدمات فراهم گشت، در نتیجه مراد از «الذین آمنوا» در این آیه، - جهت حصول اجماع بر اختصاص برخی از مؤمنان به علی علیه السلام - علی علیه السلام است. پس انصراف «الذین آمنوا» به غیر امیر مؤمنان مخالفت با اجماع است.

دلیل دیگر این که بر اساس اجماع، مراد از «الذین آمنوا» یا تنها امیر مؤمنان علیه السلام است، و یا امیر مؤمنان علیه السلام یکی از [مؤمنان مذکور در آیه] است و ما عدم عمومیت آیه را بیان کردیم؛ پس مراد تنها امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود.

دلیل دیگر این که همه مفسران اتفاق نظر دارند که مراد از این آیه امیر مؤمنان علیه السلام است؛ چرا که وقتی ایشان در حال رکوع انگشتر خود را تصدق فرمود، این آیه درباره ایشان نازل شد و در این باره اختلافی [میان مفسران] نیست.

چنان که می بینیم، علامه رحمه الله برای اثبات دلالت «إنما» بر حصر، به دلیل عقلی نیز استدلال می کند. ظاهراً این استدلال در پاسخ به شبهه فخر رازی است.

«إنما» همواره بر حصر دلالت می کند، مگر این که دلیل خاص یا قرینه ای دیگر بر خروج «إنما» از این دلالت اقتضا کند.

هم چنین مرحوم علامه می فرماید: پیرامون این که مراد از (الَّذِينَ آمَنُوا) در آیه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است اجماع وجود دارد که ما در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

حال با ذکر روایات، پاسخ اغلب شبهات روشن می شود؛ از این رو در آغاز به روایات در این باره که فقط از منابع غیر شیعی نقل می کنیم خواهیم پرداخت.

استناد به آیه ولایت در اثبات امامت امیر مؤمنان علیه السلام در صورتی کامل و تمام است که سه قسمت از این آیه مورد بررسی قرار گیرد:

۱. دلالت «إنما» بر حصر؛

۲. اثبات این که واژه ولی در کلمه «ولیکم» به معنای سرپرست، مدبر امور و واجب الإطاعة است.

۳. مقصود از «الذین آمنوا» در آیه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است.

### شبهات استدلال

اشکال های متکلمان سنی در وجه دلالت آیه ولایت

از سوی علماء اهل سنت پیرامون استدلال به آیه ولایت اشکال ها، شبهه ها و سؤال هایی مطرح شده که شماره

آن ها به بیش از ده مورد می رسد.

برخی از اشکال ها، صورت علمی دارد و برخی نیز غیر علمی بوده و بی پایه و اساس است، از این رو به

اشکال هایی که صورت علمی دارد پرداخته و پاسخ مناسبی برای هر یک ارائه خواهد شد. در این صورت می توان ادعا



کرد که امامت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به روش اجتهادی از آیه ولایت استخراج و اثبات گشته و می توان به آن معتقد شد.

پس چنان که یک مجتهد برای استخراج و استنباط حکمی شرعی از قرآن، تمام جوانب را بررسی می کند تا برای حکم شرعی خود حجت داشته باشد، مسائل مربوط به اصول دین نیز باید به روش اجتهادی مورد بررسی قرار گرفته، اثبات گردد تا برای اعتقاد به آن ها حجت داشته باشیم.

پیش از پرداختن به مناقشات متکلمان اهل سنت، یادآور می شویم که در میان اهل تسنن، پیشگامان مباحث کلامی - به ویژه در بحث امامت - معتزلیان هستند و اشاعره در این زمینه تابع معتزله می باشند و مطالب خود را از آنان اخذ کرده اند. واسطه این کار نیز فخر رازی بوده است و دیگران نیز مباحث کلامی را در باب امامت از او گرفته اند.

شاید نخستین کسی که در دلالت آیه ولایت مناقشه کرده است، قاضی عبدالجبار استرآبادی معتزلی (متوفای ۱۴۵ هـ) است؛ از این رو و پیش از همه به نقد و بررسی کلام وی می پردازیم. او در المغنی فی الإمامة می نویسد:

إعلم أن المتعلق بذلك لا يخلو: اما أن يتعلق بظاهرة أو بأمور تقارنه. فإن تعلق بظاهرة، فهو غير دال على ما ذكره، وإن تعلق بقرينة، فيجب أن يبينها، ولا قرينة من إجماع أو خبر مقطوع به. فإن قيل: من أين أن ظاهرة لا يدل على ما ذكرناه؟ قيل له من وجوه: على أنه تعالى ذكر الجميع، فكيف يحمل الكلام على كل واحد معين؟...

فمن أين أن المراد بقوله: «يؤتون الزكاة وهم راعون» ما زعموه...  
وليس من المدح إيتاء الزكاة مع الإشتغال بالصلاة؛ لأن الواجب في الرأع أن يصرف همه ونيته إلى ما هو فيه ولا يشتغل بغيره...

وقد علمنا أنه لا يصح أن يكون إماما مع الرسول. هذا لو سلمنا أن المراد بالولي ما ذكره؛<sup>۵۱۵</sup>  
بدان، آن که به این آیه استدلال می کند دو راه دارد: یا باید به ظاهر آن استدلال کند و یا به قرائن موجود در آیه. چنان چه به ظاهر آن استدلال کند، ظاهر آیه بر آن چه ادعا شده دلالت ندارد؛ و اگر به قرینه استدلال کند، لازم است که قرائن را تبیین کند.

اگر گفته شود که بر چه اساسی [می گویی] ظاهر آیه بر آن چه گفته ایم دلالت ندارد؟ می گوئیم خدای تعالی در آیه صیغه جمع آورده است، پس چگونه می توان آن را بر فرد معینی حمل کرد... .

به چه دلیل مراد از «يؤتون الزكاة وهم راعون» مطلب مورد ادعای ایشان باشد... زکات دادن با وجود اشتغال به نماز ستوده نیست، زیرا بر رکوع کننده واجب است که تمام سعی و تلاش و نیتش بر توجه به نماز باشد، نه این که خود را متوجه کاری غیر آن بنماید...

و به تحقیق می دانیم که وجود امام دیگری با رسول خدا صلی الله علیه وآله (در یک زمان) صحیح نیست و این اشکال ها با فرض قبول این امر است که مراد از «ولی» معنایی باشد که شیعیان ذکر می کنند.

وی در ادامه به نقل از استادش ابوعلی جبائی می نویسد:

**قیل: إِنْهَا نَزَلَتْ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ فَضْلَاءِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ<sup>۵۱۶</sup>;**

[به علاوه] گفته شده که آیه درباره عدّه ای از اصحاب پیامبر نازل شده است.

قاضی عبدالجبار در این عبارت، هفت اشکال به دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح کرده است. این اشکال ها عبارتند از:

۱. عدم اجماع یا خبر قطعی بر نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام;
  ۲. عدم دلالت ظاهر آیه بر این که مراد از «الذین آمنوا» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا دلیلی بر حمل صیغه جمع بر فردی معین وجود ندارد;
  ۳. ممکن است «واو» در عبارت «وهم راکعون» حالیه نباشد و منظور از رکوع نیز معنای عام آن، یعنی خضوع باشد؛ در این صورت آیه بیان گر یکی از ویژگی های مؤمنان - یعنی اعطای زکات همراه با خضوع - خواهد بود، نه ناظر به عمل امیرالمؤمنین علیه السلام.
  ۴. اعطای زکات در حال نماز فضیلت شمرده نمی شود، زیرا انسان باید به هنگام انجام فریضه، تمام توجه و نیت خود را بر آن عمل عبادی متمرکز کند و به عمل دیگری مشغول نگردد.
  ۵. اگر بر اساس این آیه امامت امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات شود، لازم می آید در یک عصر دو امام وجود داشته باشد؛ یعنی هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هم امیرالمؤمنین علیه السلام.
  ۶. ممکن است «ولی» - چنان که شیعیان ادعا می کنند - به معنای «اولی به تصرف» و «امام» نباشد و مراد از آن در این آیه معنای دیگری باشد و «إِذَا جَاءَ الْإِحْتِمَالُ بَطَلَ الْإِسْتِدْلَالُ»؛ از این رو این سخن صحیح نخواهد بود.
  ۷. احادیثی که بیان گر نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام بودند معارض دارند و آن احادیثی است که می گوید این آیه درباره عدّه ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است.
- مرحوم سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه با قاضی عبدالجبار معاصر است. ایشان کتاب شافی فی الإمامة را در ردّ مغنی فی الإمامة نگاشته و به تمام مناقشات و اشکال های قاضی عبدالجبار پاسخ داده است. با این حال عالمان سنی پس از وی - از جمله فخر رازی - بدون توجه به پاسخ های سید مرتضی رحمه الله، سخنان او را تکرار کرده اند. روشن است که یک محقق با انصاف باید به کلام مخالف توجه کند و در صورت عدم پذیرش به ردّ آن ها بپردازد، اما عالمان سنی بر خلاف این قاعده علمی عمل کرده و صرفاً به توجیه ماقوع و اتفاق هایی که افتاده است می پردازند. فخر رازی در

تفسیر خود و در ذیل آیه ولایت، ضمن بیان مدعای شیعیان، همان گفتار قاضی عبدالجبار را با تفصیل بیشتری تکرار کرده و در اربعین فی اصول الدین می نویسد:

ثبت بما ذكرنا: أنه لا يمتنع أن تكون الولاية المذكورة في قوله: «إنما وليكم الله» هي المفسرة بمعنى المحبة والنصرة. وإذا بطلت هذه المقدمة، سقطت هذه الشبهة. ثم نقول: إن دلّ ما ذكرتم على أن الولاية المذكورة في الآية، بمعنى التصرف. فمعنا ما يبطل ذلك وهو من وجهين: الأول: أنه يقتضي حصول الإمامة لعلی في زمان حياة محمد عليه السلام وأنه باطل. والثاني: أن قوله تعالى: «والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة...» مشتمل على سبعة ألفاظ من صيغ الجموع، فحملها على الشخص الواحد خلاف الأصل؛<sup>٥١٧</sup>

بر اساس آن چه ذکر کردیم، ثابت شد که مانعی ندارد تفسیر ولایت در آیه «انما وليكم الله» به معنای محبت و نصرت باشد و اگر این مقدمه باطل شود، شبهه از بین می رود. سپس می گوئیم اگر آن چه شما مطرح کردید دلالت کند بر این که ولایت در آیه به معنای تصرف در امور است، ما به این سخن شما دو اشکال می کنیم:

نخست این که اقتضای کلام شما حصول امامت برای علی [امیرالمؤمنین علیه السلام] در زمان زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و این باطل است. دوم نیز عبارت «والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة...» در آیه مشتمل بر هفت صیغه جمع است، پس حمل آن بر شخص واحد خلاف اصل است.

مشاهده می شود که فخر رازی در این جا نیز مطلبی افزون تر از آن چه قاضی عبدالجبار مطرح کرده بود ارائه نداده است. اما قاضی عضدالدین ایجی، علاوه بر مناقشاتی که قاضی عبدالجبار به دلالت این آیه بر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام کرده بود، اشکال دیگری نیز بر آن می افزاید. وی بحث سیاق آیات را پیش می کشد و ادعا می کند آیات قبل و بعد آیه ولایت با بحث امامت سازگاری و مناسبت ندارند. ایجی پس از اشاره به دلایل شیعیان بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، به بررسی کلام شیعه در ذیل آیه ولایت می پردازد و در پاسخ می نویسد:

والجواب إن المراد هو الناصر والأول نظم الآية على إمامته، وكونه أولى بالتصرف حال حياة الرسول، ولا شبهة في بطلانه.

ولأن ما تكرر فيه صيغ الجمع، كيف يحمل على الواحد وكونه نازلا في حقه لا ينافي شموله لغيره أيضا ممن يجوز اشتراكه معه في تلك الصفة.

ولأن ذلك أي حمل الولي في الآية على الأولى والأحق بالتصرف غير مناسب لما قبلها وهو قوله: (يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولياء بعضهم أولياء بعض) فإن الأولياء

ههنا بمعنى الأنصار لا بمعنى الأحقین بالتصرف، وغير مناسب ما بعدها وهو قوله: (وَمَنْ يَتَوَلَّ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

فإن التولى ههنا بمعنى المحبة والنصرة، دون التصرف، فوجب أن يحمل ما بينهما على النصرة  
أيضاً ليتلاءم أجزاء الكلام؛<sup>٥١٨</sup>

پاسخ آن است که منظور از «ولی» ناصر است، در غیر این صورت نظم آیه بر امامت و اولی به تصرف بودن [امیرالمؤمنین  
علیه السلام] در عصر زندگانی رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت خواهد کرد که شکی در بطلان آن نیست.

و این که صیغه های جمع در آیه تکرار شده، از این رو چگونه می توان آن را بر شخصی واحد حمل کرد؟ همچنین نزول  
آیه در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام با شمول آن بر غیر - از کسانی که اشتراکشان با ایشان در این صفت مجاز است  
- منافات ندارد.

و این که حمل واژه «ولی» در آیه به «اولی» و «أحق به تصرف»، با آیات قبل و بعد آن مناسبت ندارد. در آیه قبلی  
می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا را اولیاء خود قرار ندهید. بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند». همانا  
«اولیاء» در این جا به معنای «انصار» است، نه به معنای صاحب حق در تصرف. علاوه بر آن مفهوم احق به تصرف  
با آیه بعد نیز مناسبت ندارد و آن آیه ای است که می فرماید: «هر کس از خدا و رسول او و مؤمنان روی گرداند، پس  
حزب خداوند چیره خواهد بود».

«تولی» در این جا به معنای محبت و نصرت است، نه تصرف. پس ضرورت دارد که «ولی» در آیه مابین این دو آیه را نیز  
به «نصرت» حمل کنیم تا اجزاء کلام سازگاری پیدا کنند.

پیش تر هفت مورد از اشکالات وارد شده به دلالت آیه ولایت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان گردید. این  
اشکالات از سوی قاضی عبدالجبار مطرح شده بود و دیگران از وی گرفته اند. بنابراین اشکال سیاق را می توان  
هشتمین اشکال دانست که نخستین بار توسط قاضی ایجی مطرح شده است. علاوه بر این هشت مورد، تفتازانی  
اشکال دیگری نیز مطرح می کند. وی می نویسد:

والجواب: منع كون الولی بمعنى المتصرف فی أمر الدین والدنیا... علی ما یناسب ما قبل الآیة  
وما بعدها... ثم وصف المؤمنین لما ذکر يجوز أن یكون للمدح والتعظیم، دون التقیید  
والتخصیص، وأن یكون لزیادة شرف الموصوفین واستحقاقهم أن یتخذوا أولیاء... وقوله «وهم  
راکعون»، كما یحتمل الحال یحتمل العطف، بمعنى أنهم یرکعون فی صلاتهم لا کصلاة الیهود  
خالیة عن الرکوع، أو بمعنى أنهم خاضعون علی أن هاهنا وجوها آخر... ومنها أن ظاهر الآیة  
ثبوت الولاية بالفعل وفي الحال، ولا شبهة فی أن إمامة علی رضی الله عنه إنما كانت بعد النبی صلی  
الله علیه وآله... ومنها أن الذین آمنوا صیغة جمع، فلا یصرف إلى الواحد إلا بدلیل... ومنها أنه لو

كانت في الآية دلالة على إمامة علي رضي الله عنه لما خفيت على الصحابة عامة وعلى علي خاصة،  
ولما تركوا الإنقياد لها والاحتجاج بها؛<sup>٥١٩</sup>

جواب: با توجه به مناسبت آیات قبل و بعد آیه ولایت، ممکن نیست که «ولی» به

معنای تصرف کننده در امر دین و دنیا باشد... هم چنین بر اساس آن چه ذکر شد، ممکن است توصیف مؤمنان به جهت مدح و بزرگداشت آنان باشد نه مقید ساختن و تخصیص ولایت به ایشان. این وصف نیز بیان گر شرافت بسیار متصفان به آن و شایستگی برای قرار دادن آنان به عنوان اولیاء است... و چنان که احتمال دارد «واو» در «وهم راکعون» حالیه باشد، هم چنین محتمل است «واو» عطف باشد، بدین معنا که مؤمنان در نماز خویش رکوع دارند، نه این که نمازشان مانند نماز یهود از رکوع خالی باشد، و یا این که به معنای آن است که مؤمنان خاضع هستند... ظاهر آیه بر ثبوت ولایت به صورت بالفعل و در همان زمان نزول دلالت دارد و شکی نیست که امامت علی [امیرالمؤمنین علیه السلام] پس از پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است... اشکال دیگر این که «الذین آمنوا» صیغه جمع است و بدون دلیل نمی توان آن را به یک فرد منصرف کرد... و از جمله این که اگر آیه بر امامت علی علیه السلام دلالت داشت، این دلالت به طور عام از نظر صحابه و به طور خاص از نظر علی علیه السلام مخفی نمی ماند و به آن احتجاج می کردند.

پس اشکال نهم، عدم توجه صحابه به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام به دلالت آیه بر امامت آن حضرت است. علاوه بر این اشکالات، موارد دیگری نیز در کتاب تحفه اثنا عشریه مطرح شده است و آلوسی این موارد را در تفسیر روح المعانی بدون ذکر منبع آورده است.<sup>٥٢٠</sup> وی می نویسد:

واستدل الشيعة بها على إمامته... وقد أجاب أهل السنة عن ذلك بوجوه: الأول: النقص بأن هذا الدليل، كما يدل بزعمهم على نفى إمامة الأئمة المتقدمين، كذلك يدل على سلب الإمامة عن الأئمة المتأخرين كالسبطين وباقي الإثني عشر رضي الله تعالى عنهم أجمعين بعين ذلك التقرير. فالدليل يضر الشيعة أكثر مما يضر أهل السنة... والثاني: أنا لا نسلم الإجماع على نزولها في الأمير كرم الله تعالى وجهه، فقد اختلف علماء التفسير في ذلك... والثالث: أنا لا نسلم أن المراد بالولي، المتولي للأمر والمستحق للتصرف فيها تصرفاً عاماً، بل المراد به الناصر... والرابع: أنه لو سلم أن المراد ما ذكره، فلفظ الجمع عام، أو مساو له... فمفاد الآية حينئذ حصر الولاية العامة لرجال متعددين يدخل فيهم الأمير كرم الله تعالى وجهه، وحمل العام على الخاص خلاف الأصل، لا يصح ارتكابه بغير ضرورة ولا ضرورة.

٥١٩. شرح المقاصد في علم الكلام: ٢ / ٢٨٨ - ٢٨٩.

٥٢٠. کتاب تحفه اثني عشریه با متن فارسی، تألیف مولوی عبدالعزیز هندی است. بر اساس بررسی های صورت گرفته از سوی نگارنده، مباحث کلامی مطرح شده در تفسیر روح المعانی در حوزه امامت، برگرفته از تحفه اثني عشریه است. با این که شهاب الدین آلوسی در میان متأخران از مفسران و متکلمان بزرگ به شمار می رود و تفسیر روح المعانی در شمار تفاسیر معتبر قرار دارد، اما وی در بسیاری از موارد، عین عبارت تحفه اثني عشریه را در تفسیر روح المعانی آورده و از منبع و مأخذ خود (تحفه اثني عشریه) نامی نبرده است!

فإن قالوا: الضرورة متحققه ههنا إذ التصدق على السائل في حال الركوع لم يقع من أحد غير الأمير كرم الله تعالى وجهه. قلنا: ليست الآية نصاً في كون التصدق واقعاً في حال ركوع الصلاة لجواز أن يكون الركوع بمعنى التخشع والتذلل، لا بالمعنى المعروف في عرف أهل الشرع... وليس حمل الركوع في الآية على غير معناه الشرعي بأبعد من حمل الزكاة المقرونة بالصلاة على مثل ذلك التصدق...<sup>٥٢١</sup>.

وی در ادامه می نویسد:

والآية عند معظم المحدثين نزلت في علي كرم الله تعالى وجهه، والإمامية - كما علمت - يستدلون بها على خلافته بعد رسول الله صلى الله عليه وآله بلا فصل... وكثير من الصوفية قدس الله تعالى أسرارهم يشير إلى القول بخلافته كرم الله تعالى

وجهه بعد الرسول عليه الصلاة والسلام بلا فصل أيضاً إلا أن تلك الخلافة عندهم، هي الخلافة الباطنة التي هي خلافة الإرشاد والتربية والإمداد والتصرف الروحاني، لا الخلافة الصورية التي هي عبارة عن إقامة الحدود الظاهرة وتجهيز الجيوش... وبتقسيم الخلافة إلى هذين القسمين جمع بعض العارفين بين الأحاديث المشعرة أو المصرحة بخلافة الأئمة الثلاثة... وبين الأحاديث المشعرة أو المصرحة بخلافة الأمير كرم الله تعالى وجهه بعده عليه الصلاة والسلام بلا فصل، فحمل الأحاديث الواردة في خلافة الخلفاء الثلاثة على الخلافة الظاهرة، والأحاديث الواردة في خلافة الأمير كرم الله تعالى وجهه على الخلافة الباطنة ولم يعطل شيئاً من الأخبار... وأنت تعلم أن هذا مشعر بأفضلية الأمير كرم الله تعالى وجهه على الخلفاء الثلاثة;<sup>٥٢٢</sup>

شيعه با این آیه، بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می کنند... و اهل سنت به چند وجه از آن پاسخ می گویند. نخست: این استدلال شیعیان که منجر به نفی امامان متقدم (خلفاء سه گانه) می شود، همین استدلال منجر به نفی امامت امامان متأخر، مثل سبطین (امام حسن و امام حسین) علیهما السلام و سایر امامان دوازده گانه نیز خواهد شد. از این رو این استدلال بیشتر از اهل تسنن به شیعہ ضرر می رساند...

دوم: ادعای اجماع بر نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی پذیریم؛ زیرا که عالمان تفسیر در این باره اختلاف دارند...

سوم: ما نمی پذیریم مراد از «ولی» در آیه، سرپرست امور و شخصی باشد که استحقاق تصرف عام در امور دارد، بلکه مراد از «ولی» یاری کننده است...

چهارم: اگر بپذیریم مراد مطلبی باشد که شیعیان می گویند، باز هم لفظ جمع عمومیت دارد و یا مساوی عام است... پس مفاد آیه در این هنگام حصر ولایت عام بر مردانی متعدد است که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز داخل در آنان است. از

٥٢١ . تفسیر آلوسی: ٦ / ١٦٧ - ١٦٩.

٥٢٢ . همان: ٦ / ١٨٦ - ١٨٧.

طرفی حمل عام بر خاص خلاف اصل است و چنین عملی بدون ضرورت صحیح نیست. از طرفی دیگر اگر بگویند در این مورد ضرورت ثابت است، زیرا صدقه دادن به سائل در حال رکوع از هیچ کس جز امیرالمؤمنین علیه السلام رخ نداده است. [در پاسخ می‌گوییم] آیه در این که تصدق در حال رکوع نماز واقع شده نص نیست، زیرا جایز است که گفته شود رکوع به معنای خشوع و تذلل است، نه به معنای معروف در عرف و اهل شرع... و حمل رکوع در آیه به غیر معنای شرعی آن، بعیدتر از آن نیست که زکات مقرون به نماز را حمل بر تصدق کنیم... .

آلوسی سپس به گفتاری از شیخ ابراهیم کردی که در رد شیعیان بیان کرده است اشاره کرده، می‌نویسد:

شیخ ابراهیم کردی [به استدلال شیعیان چنین] پاسخ می‌دهد: از نظر بیشتر محدثان، آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و چنان که دانستی، امامیه به این آیه بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال می‌کنند... و بسیاری از صوفیان نیز بر قول به خلافت بلافصل ایشان پس از رسول علیه الصلاة والسلام اشاره می‌کنند، الا این که خلافت ایشان، خلافت باطنی است که خلافت ارشاد، تربیت، امداد و تصرف روحانی است، نه خلافت ظاهری که عبارتست از برپایی حدود ظاهری و تجهیز لشکرها و... و بر اساس تقسیم خلافت به این دو قسم، برخی از عارفان میان احادیث مشعره یا صریح در باب خلافت امامان سه گانه و یا خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا علیه الصلاة والسلام جمع می‌کنند؛ یعنی

احادیث وارد شده در باب خلافت خلفاء سه گانه را بر خلافت ظاهری حمل می‌کنند و احادیث وارد شده در باب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر خلافت باطنی. در نتیجه چیزی از اخبار را کنار نمی‌گذارند... و می‌دانی که این بیان، افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفاء سه گانه را می‌رساند.

بنابراین شاه عبدالعزیز دهلوی و به تبع وی آلوسی، دو اشکال دیگر بر اشکالات پیش افزوده اند.

نخست این که لازمه اثبات انحصار ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام نفی امامت سایر امامان دوازده گانه شیعه است!

دوم این که براساس گفته شیخ ابراهیم کردی، آیه ولایت و روایات مثبت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، با احادیثی که به صراحت بر خلافت خلفاء سه گانه دلالت دارند معارض است. البته شیخ ابراهیم می‌گوید: صوفیان با تقسیم ولایت بر دو قسم ظاهری و باطنی، این تعارض را حل کرده اند.

تا این جا مجموع اشکال های اهل تسنن بر دلالت آیه ولایت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به یازده اشکال رسید. در ادامه به پاسخ این اشکالات خواهیم پرداخت.

### پاسخ به اشکال ها

یادآور می‌شویم که استدلال شیعه به آیه شریفه ولایت برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سه پایه استوار است:

نخست: «إِنَّمَا» که بر حصر دلالت دارد؛

دوم: «ولایت» که به معنای اولویت در تصرف است؛

سوم: شأن نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دلالت «تأما» بر حصر واضح شد.

درباره نزول آیه شریفه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایات صحیح فراوانی وجود دارد که متن و سند

آن ها از منابع اهل تسنن بیان و بررسی شد.

پس دو پایه از استدلال شیعه تمام است.

اینک به بررسی معنای واژه «ولی» در آیه می پردازیم.

شکی نیست که «ولی» با صیغه های مختلف و در موارد متعددی به کار

رفته و بر مصادیق مختلفی اطلاق می شود. در کتب لغت نیز معانی

زیادی برای این لفظ ذکر شده است،<sup>۵۲۳</sup> اما وضع آن به نحو مشترک

معنوی<sup>۵۲۴</sup> است،<sup>۵۲۵</sup> یعنی هر چند واژه «ولی» در هنگام استعمال بر مصادیق متعددی اطلاق شده، اما در همه موارد معنا

---

۵۲۳. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

«فی اسماء الله تعالی: الولیُّ هو الناصِرُ، وقیل: المَولَىُّ لأُمور العالم والخلائق القائمُ بها، ومن أسماءهُ عزوجل: الوالی، وهو مالکُ الأشياءِ جميعها المُنصَرَفُ فیها»؛ لسان العرب: ۱۵ / ۴۰۶.

«وروی ابن سلام عن یونس قال: المَولَىُّ له مواضع فی کلام العرب: منها المَولَىُّ فی الدّین وهو الولیُّ وذلك قوله تعالی: (ذَلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَولَىُّ الَّذِینَ آمَنُوا وَأَنَّ الْکَافِرِینَ لَا مَولَىٰ لَهُمْ)، أی لا ولیَّ لهم، ومنه قول سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله: مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فعلىَّ مَولاهُ أی مَنْ کُنْتُ وِلیَّه؛ همان: ۱۵ / ۴۰۸.

والولیُّ: ولیُّ الیتیم الذی یلی أمره ویقوم بکفایته، وولیُّ المرأه: الذی یلی عقد النکاح علیها ولا یدعُها تَسَبُّدًا بعقد النکاح دونه. وفی الحدیث: أیما امرأه نکحت بغير إذن مولاها فینکأها باطل، وفی روایه: وِلیَّها أی مَولَىُّ أمرها»؛ همان: ۱۵ / ۴۰۷.

زبیدی می نویسد:

«(و) الولیُّ له معان کثیره: فمنها: (المُحِبُّ)، وهو صیدُ العدوِّ، اسمٌ من والاهُ إذا أَحَبَّه. (و) منها: (الصَدِیقُ) (و) منها: (النَّصِیرُ) من والاهُ إذا نَصَرَه؛ تاج العروس: ۲۰ / ۳۱۰.

جوهری نیز می نویسد:

«والولی: ضد العدو. یقال منه: تولاه. والمولی: المعتق، والمعتق، وابن العم، والناصر، والجار. والولی: الصهر، وكل من ولی امر واحد فهو ولیه»؛ الصحاح: ۶ / ۲۵۲۹.

فیومی در مصباح المنیر می گوید:

«الولیُّ) فعیل بمعنی فاعل من (وِلیَّه) إذا قام به ومنه (الله ولیُّ الذین آمنوا) والجمع (أولیاء) قال ابن فارس وكل من ولی امر أحد فهو (ولیه) وقد یطلق (الولیُّ) أیضا علی المعتق والعقیق وابن العم والناصر وحافظ النسب والصدیق... ویكون (الولیُّ) بمعنی مفعول فی حق المطیع فیقال المؤمن (ولیُّ) الله»؛ المصباح المنیر: ۱۰ / ۴۵۳.

در معجم مقاییس اللغة نیز آمده است:

«ومن الباب المَولَىُّ: المَعْتِقُ والمُعْتَقُ، والصَّاحِبُ، والحلیف، وابن العم، والنَّاصِرُ، والجار؛ كلُّ هؤلاءٍ من الولیِّ وهو القُربُ. وكلُّ من ولیَّ أمر آخر فهو وِلیَّه. وفلانٌ ولیُّ بكذا، أی أحرى به وأجدر»؛ معجم مقاییس اللغة: ۶ / ۱۴۱.

۵۲۴. واژه ای که دارای یک معنا ولی دارای مصادیق متعدد است؛ مانند واژه انسان که برای عموم وضع شده و شامل مصادیقی هم چون علی، حسن، زینب و... می باشد.

۵۲۵. ابن هشام نیز می گوید، اصل عدم اشتراک لفظی است. وی می نویسد:



واحد است و آن معنای واحد «اولویت در تصرف» است. به عنوان مثال «ولی» در مفاهیمی هم چون: «ام»، «عم»، «جار»، «ناصر»، «محب» و... به کار رفته است، اما در همه این موارد جهت اولویت در تصرف لحاظ شده است. بنابراین معنای «ولی» در آیه شریفه ولایت نیز اولی به تصرف است؛ یعنی تنها خدا و رسولش و «الذین آمنوا» نسبت به دیگران اولی به تصرف هستند. چنان که در آیات دیگر نیز «ولی» به معنای «اولی» به کار رفته است.<sup>۵۲۶</sup>

اما چنان چه از موضع خود تنزل کنیم و فرضاً بپذیریم که وضع واژه «ولی» به نحو مشترک لفظی<sup>۵۲۷</sup> است، یعنی در هر یک از مصادیق تنها لفظ اشتراک دارد و معانی مختلف است. در این صورت باید معنای مورد نظر را با کمک قرائن اثبات کنیم.<sup>۵۲۸</sup> این قرائن در آیه مورد بحث موجود است.

یکی از این قرینه ها، انحصار مولویت به خدا، رسول و «الذین آمنوا» می باشد. این حصر فقط و فقط با معنای «اولویت در تصرف» سازگار است، و معانی دیگری که برای «ولی» در این آیه مطرح می شود، با این انحصار سازگاری ندارد، یعنی نمی توان گفت «محب» یا «ناصر» مؤمنان منحصراً خدا و رسول و «الذین آمنوا» هستند؛ زیرا همان ولایتی که خداوند بر بندگان دارد، همان ولایت با اذن خدا برای رسول الله صلی الله علیه وآله و برای «الذین آمنوا» - که به اجماع مفسران اهل تسنن مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است - قرار داده شده است.

### معنای «ولی» در آیه براساس روایات نبوی

بر اساس قاعده مسلم نزد مسلمانان، سنت مفسر و مبین قرآن است و برای رفع اجمال از مجملات، تعیین مقیدات در مطلقات و یافتن مخصصات در عمومات قرآن کریم، باید به روایات معتبر مراجعه شود؛ از این رو به برخی از این روایت ها به طور اختصار اشاره می کنیم.

### حدیث یکم:

---

«أما قول الجماعة فبعيد من جهات: إحداهما اقتضاؤه الاشتراك والأصل عدمه لما فيه من الإلباس حتى إن قوماً نفوه». مغنی اللیب: ۲ / ۶۰۷.

۵۲۶. مثلاً در آیه ۶ سوره احزاب: (الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ)، ولایت پیامبر اکرم با تعبیر «أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» مطرح شده است. در آیه ۵ سوره حدید: (مَا أُولَىٰ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) نیز معنای «اولویت به تصرف» بسیار روشن است.

۵۲۷. یعنی واژه ای با معانی متعدد، به مانند واژه «عین» که برای ۷۰ معنی وضع شده است.

۵۲۸. استدلال به حدیث غدیر نیز به همین صورت است؛ یعنی در ابتدا می گوییم در حدیث شریف «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»، واژه «مولى» مشترک معنوی و به معنای «اولی به تصرف» است. چنان چه فرضاً بپذیریم «مولى» مشترک لفظی است؛ برای اثبات معنای مورد نظر، در خود حدیث قرینه وجود دارد و آن قول پیامبر صلی الله علیه وآله است که پیش از بیان مولویت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به حاضران فرمود: «ألسنت أُولَىٰ بكم من أنفسكم؟ قالوا بلى يا رسول الله»؛ سپس مولویت امیرالمؤمنین علیه السلام را با «فاء» بر آن تفریح کرد و فرمود: «فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه»؛ ر.ک: مسند أحمد: ۴ / ۳۶۸ و ۳۷۲؛ کتاب السنه (ابن ابی عاصم): ۵۹۱ / ح ۱۳۶۱؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۵؛ ذیل تاریخ بغداد: ۳ / ۱۰ / ش ۵۲۱ و منابع دیگر.

در منابع معتبر حدیثی نزد اهل تسنن، با اسانید صحیح و متعدد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

**أنت ولی کل مؤمن بعدی؛**<sup>۵۲۹</sup>

تو پس از من ولی هر مؤمنی.

و یا فرمود:

**وهو ولیکم من بعدی؛**<sup>۵۳۰</sup>

او پس از من ولی شماست.

غیر از «اولویت در تصرف»، هر معنای دیگری با «ولی» در این حدیث ناسازگار است، زیرا مثلاً «محب» و یا «ناصر» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام به دوره پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص ندارد. تنها معنایی که صرفاً پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای امیرالمؤمنین علیه السلام محقق می شود، اولویت در تصرف است. اسانید این حدیث فراوان است و بسیاری از عالمان حدیثی اهل سنت آن را تصحیح کرده اند. ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد:

**أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال لعلي بن أبي طالب علیه السلام: أنت ولی کل مؤمن بعدی؛**<sup>۵۳۱</sup>

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو پس از من ولی هر مؤمنی هستی.

و درباره سند حدیث می گوید:

**قال أبو عمر رحمه الله: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد، لصحته وثقة نقلته؛**<sup>۵۳۲</sup>

و این اسنادی است که به جهت صحت و وثوق نقل آن، هیچ طعنی در آن به احدی وارد نیست.

ابوداوود طیالسی نیز این حدیث را در مسند خود از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند.<sup>۵۳۳</sup> در

تهذیب الکمال نیز قسمتی از حدیث با همین سند طیالسی نقل شده و درباره سند آن آمده است:

**هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد، لصحته وثقة نقلته؛**<sup>۵۳۴</sup>

این اسنادی است که به جهت صحت و وثوق نقل آن، هیچ طعنی در آن به احدی وارد نیست.

---

۵۲۹ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۰؛ مسند ابی داوود: ۳۶۰؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۶۴؛ المعجم الكبير: ۱۲ / ۷۸؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۰۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۹؛ الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۸؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۸۱.

۵۳۰ . مسند أحمد: ۵ / ۳۵۶؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۸؛ فتح الباری: ۸ / ۵۳؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۹۹؛ المعجم الأوسط: ۶ / ۱۶۳؛ کنز العمال:

۱۱ / ۶۰۸؛ ش ۳۳۹۴۲؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۴ / ۴۷۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۸۹؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن

فی علی علیه السلام: ۱۱۹؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۲۸؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۸۰؛ سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۲۹۷؛ تحفة الأحوذی: ۱۰ / ۱۴۶.

۵۳۱ . الإستیعاب: ۳ / ۱۰۹۲.

۵۳۲ . همان: ۳ / ۱۰۹۳.

۵۳۳ . مسند ابی داوود: ۳۶۰.

۵۳۴ . تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۱.

احمد بن حنبل در چند موضع از مسند خود نیز این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند.<sup>۵۳۵</sup>  
هم چنین در سنن ترمذی نیز با سند صحیح آمده است.<sup>۵۳۶</sup>

نسائی در خصائص امیرالمؤمنین<sup>۵۳۷</sup> و ابویعلی موصلی در مسند خود، با سند صحیح حدیث را نقل کرده اند.<sup>۵۳۸</sup>  
حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می نویسد:

### هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه<sup>۵۳۹</sup>;

این حدیث صحیح الاسناد است و مسلم و بخاری آن را به این سیاق نقل نکرده اند.

و در جای دیگر می نویسد:

### هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه<sup>۵۴۰</sup>;

این حدیث بر مبنای رجالی مسلم صحیح است و بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

طبری نیز در تهذیب الآثار که نزد اهل تسنن از کتاب های معتبر به شمار می رود، حدیث را تصحیح کرده و به  
صراحت حکم به صحت آن کرده است.<sup>۵۴۱</sup>

ابن عساکر نیز حدیث یاد شده را به اسانید مختلف و در قسمت های متعددی از تاریخ مدینه دمشق نقل کرده  
است.<sup>۵۴۲</sup>

ابونعیم اصفهانی نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

### فهو أولى الناس بکم بعدی<sup>۵۴۳</sup>;

او پس از من سزاوارترین مردم نسبت به شماست.

وی در کتاب حلیه الاولیاء نیز به سند صحیح، حدیث «وهو ولی کل مؤمن بعدی» را نقل کرده است.<sup>۵۴۴</sup> ابن کثیر  
این حدیث را در البدایه والنهایه با اسانید مختلف آورده است.<sup>۵۴۵</sup>

سیوطی و متقی هندی نیز پس از این که حدیث را به اسانید مختلف نقل کرده اند، سند آن را تصحیح  
نموده اند.<sup>۵۴۶</sup>

---

۵۳۵ . رک: مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۳۳۱، ۴ / ۴۳۸ و ۵ / ۳۵۶.

۵۳۶ . رک: سنن الترمذی: ۱۲ / ۲۹۶.

۵۳۷ . خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: ۹۹. این کتاب قسمتی از سنن نسائی است که به صورت مستقل نیز چاپ شده است.

۵۳۸ . مسند ابی یعلی: ۱ / ۲۹۳.

۵۳۹ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴.

۵۴۰ . همان: ۳ / ۱۱۱.

۵۴۱ . رک: کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۲ / ح ۳۶۴۴۴؛ نجات الأزهار: ۱۵ / ۱۱۸.

۵۴۲ . رک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۰۰، ۱۸۹ - ۱۹۱ و ۱۹۷ - ۱۹۹.

۵۴۳ . معرفه الصحابه: ۳ / ۱۶۳.

۵۴۴ . حلیه الاولیاء: ۶ / ۲۹۴.

۵۴۵ . البدایه والنهایه: ۷ / ۳۸۰ - ۳۸۱.

حدیث یاد شده در منابع دیگر اهل سنت نیز نقل شده که به جهت خودداری از طولانی شدن بحث، از آوردن آن ها خودداری می شود.<sup>۵۴۷</sup>

### حدیث دوم:

در منابع اهل تسنن از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که ایشان ضمن حدیث ثقلین فرمودند:  
**إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فِهَذَا وَلِيُّهُ،  
اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ؛**<sup>۵۴۸</sup>

همانا خداوند مولای من است و من ولی همه مؤمنان هستم. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس که من ولی او هستم پس این [علی علیه السلام] ولی اوست. خداوند! سرپرستی امور کسی را که او را سرپرست خود قرار داده بر عهده گیر و هر که را با او دشمنی کند دشمن دار.

حاکم نیشابوری پس از ذکر این روایت، درباره سند آن می نویسد:

### هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَيَّ شَرَطَ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يَخْرُجَاهُ بَطْوَلُهُ؛<sup>۵۴۹</sup>

این حدیث بر مبنای شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است و آن دو، روایت را به صورت کامل نقل نکرده اند.

در تفسیر غرائب القرآن، ذیل آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» درباره ولایت خداوند آمده است:

### (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا)، أَيْ مَتَوَلَّى أُمُورَهُمْ وَكَافَلَ مَصَالِحَهُمْ؛<sup>۵۵۰</sup>

«خداوند ولی مؤمنان است»، یعنی متولی و سرپرست امورشان و کفیل مصالحشان است.

پس ولایت خداوند به معنای سرپرستی و زمامداری امور بندگان است و بر اساس حدیث فوق، اختیار و زمام امور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دست خداوند است. همین طور رسول خدا صلی الله علیه وآله خود را صاحب اختیار و زمامدار امور همه مؤمنان معرفی کرده است.

در یکی از شرح های کتاب جامع الصغیر سیوطی، علی بن احمد عزیزی در معنای حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

می نویسد:

---

۵۴۶ . ر.ک: جامع الأحادیث: ۹ / ۷۸، ۱۲ / ۴۷۶ و ۱۸ / ۴۸۷؛ کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹، ۶۰۷ و ۶۰۸ / ۱۳ / ۱۴۲.

۵۴۷ . برای نمونه ر.ک: المعجم الكبير: ۱۲ / ۹۷؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۵۷ - ۱۵۹؛ الإصابه فی تمييز الصحابة: ۴ / ۵۶۸؛ الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۸؛ فتح الباری: ۸ / ۶۷؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر: ۴ / ۴۷۱ و منابعی دیگر.

۵۴۸ . السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۴۵ و ۱۳۰ / فضائل الصحابة (نسائی): ۱۵؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹؛ المعجم الكبير: ۵ / ۱۶۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۱۹؛ جامع الأحادیث: ۳۵ / ۴۳ / ش ۳۷۸۱۰؛ کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ۹۴۴ و ۱۳ / ۱۰۴ / ش ۳۶۳۴۰؛ تفسیر الألوسی: ۶ / ۱۹۴؛ البداية والنهاية: ۵ / ۲۲۸؛ المناقب (خوارزمی): ۱۵۴؛ السيرة النبوية (ابن كثير): ۴ / ۴۱۶؛ أنساب الأشراف: ۱۱۰ / ش ۴۷؛ كتاب السنة (ابن أبي عاصم): ۶۳۰ / ح ۱۵۵۵.

۵۴۹ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹.

۵۵۰ . تفسیر النیشابوری: ۲ / ۱۷.

أَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، أَيْ مَتَوَلَى أُمُورَهُمْ، فَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُبَاحُ لَهُ أَنْ يَزُوجَ مَا شَاءَ مِنَ النِّسَاءِ  
مِمَّنْ يَشَاءُ غَيْرَهُ وَمِنْ نَفْسِهِ، وَإِنْ لَمْ يَأْذَنْ كَلَّ مِنَ الْوَلِيِّ وَالْمَرْأَةِ، وَأَنْ يَتَوَلَّى الطَّرْفَيْنِ بِلَا  
إِذْنٍ؛<sup>٥٥١</sup>

«من ولیّ مؤمنان هستم»، یعنی متولی امور ایشانم و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مباح بود (و ایشان از سوی خداوند سبحان اذن داشتند) که هر زنی را بخواهد تزویج کند، حتی بدون اذن زن و ولی او.

پس ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز به معنای اولویت ایشان در تصرف امور بندگان است، چنان که خدای تعالی می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)<sup>٥٥٢</sup> و به تصریح رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به همین معنا دارای ولایت است، از این رو در برخی روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای بیان مولویت امیرالمؤمنین علیه السلام به جای «ولی»، تعبیر «اولی بکم» به کار برده است. در روایتی آمده است که وقتی وهب بن حمزه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله از امیرالمؤمنین بدگویی می کند، حضرتش به وی می فرماید:

لَا تَقُلْ هَذَا، فَهُوَ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي؛<sup>٥٥٣</sup>

چنین مگو، زیرا ایشان (امیرالمؤمنین علیه السلام) بعد از من از همه مردم به شما سزاوارتر است.

پس همان طور که بر اساس آیه شریفه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در امور مؤمنان اولی به تصرف است؛ همین طور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر اساس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به امور مؤمنان اولی به تصرف می باشد. در معالم التنزیل و در ذیل این آیه، درباره معنای اولویت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده است:

یعنی... فی نفوذ حکمه فیهم ووجوب طاعته علیهم؛<sup>٥٥٤</sup>

یعنی... در نفوذ حکمش در میان آنان و وجوب طاعتش بر ایشان.

در کتاب الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز نیز در ذیل همان آیه شریفه آمده است:

أَيُّ هُوَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، أَنَّهُ أَحَقُّ بِتَدْبِيرِهِمْ، وَحُكْمِهِ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهِمْ عَلَيَّ  
أَنْفُسِهِمْ خِلَافَ مَا يَحْكُمُ بِهِ، لَوْجُوبِ طَاعَتِهِ الَّتِي هِيَ مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى؛<sup>٥٥٥</sup>

پیامبر نسبت به مؤمنان از آنان سزاوارتر و به تدبیر امورشان احق است و حکم ایشان از حکم مؤمنان نسبت به خود آنان -

بر خلاف آن چه ایشان حکم کرده - نافذتر است، زیرا وجوب اطاعت ایشان قرین اطاعت خدای تعالی است.

در انوار التنزیل نیز آمده است:

٥٥١ . ر.ک: نفحات الأزهار: ٩ / ٥٨، به نقل از السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر: ١ / ٣٣٠.

٥٥٢ . سوره احزاب: آیه ٦

٥٥٣ . المعجم الکبیر: ٢٢ / ١٣٥؛ أسد الغابۃ: ٤ / ٦٨١؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٠٩؛ معرفة الصحابه: ١٩ / ٥٥؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر: ٤ / ٤٧١؛ جامع

الأحاديث: ١٦ / ٢٧٢ / ش / ١٦٧٦٠؛ کنز العمال: ١١ / ٦١٢ / ش / ٣٢٩٦١؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ١١٩.

٥٥٤ . تفسیر البغوی: ٣ / ٥٠٨.

٥٥٥ . الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز: ٥٥٥.

فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْرَهُ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهَا؛<sup>۵۵۶</sup>

پس بر مردم واجب است که او (پیامبر خدا صلی الله علیه وآله) نزد آنان محبوب تر از خودشان و امرش بر آنان نافذتر از امر خودشان باشد.

زمخشری در الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و نیز واحدی در تفسیرش، آیه را به همین معنا تفسیر کرده اند.<sup>۵۵۷</sup>  
نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن می نویسد:

وَيَعْلَمُ مِنْ إِطْلَاقِ الْآيَةِ أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛<sup>۵۵۸</sup>

از اطلاق آیه دانسته می شود که ایشان از خود مؤمنان نسبت به آنان در هر چیزی از امور دنیا و دین سزاوارتر است.  
اگر اهل تسنن ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به معنای اولویت ایشان در تمام امور دنیا و دین می دانند، به مقتضای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله - که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ولی بعد از خود معرفی کرده اند - باید همین ولایت را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام بپذیرند؛ چرا که حضرتش به صراحت فرمودند: «أَنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي». بنابراین اهل تسنن چاره ای نخواهند داشت مگر این که اعتراف کنند که «ولی» در آیه ولایت معنایی جز اولویت در تصرف ندارد.

فخر رازی نیز درباره نزول آیه ولایت از جناب ابوذر رحمه الله نقل می کند:

وَرَوَى عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَسَأَلْتُ سَائِلٌ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمْ يَعْطِهِ أَحَدٌ، فَرَفَعَ السَّائِلُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي سَأَلْتُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا أَعْطَانِي أَحَدٌ شَيْئًا، وَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَاكِعًا، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِخَنْصَرِهِ الْيَمْنِيِّ وَكَانَ فِيهَا خَاتِمٌ، فَأَقْبَلَ السَّائِلُ حَتَّى أَخَذَ الْخَاتِمَ بِمِرْمَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ»، فَقَالَ: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) إِلَى قَوْلِهِ (وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)،<sup>۵۵۹</sup> فَأَنْزَلَتْ قِرْآنًا نَاطِقًا (سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمَا سُلْطَانًا)،<sup>۵۶۰</sup> اللَّهُمَّ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيٌّ وَصْفِيكَ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَشَدَّ بِهِ ظَهْرِي. قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَوَاللَّهِ مَا أْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ هَذِهِ الْكَلِمَةَ حَتَّى نَزَلَ جَبْرِيْلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)<sup>۵۶۱</sup> إِلَى آخِرِهَا؛<sup>۵۶۲</sup>

۵۵۶ . تفسیر البیضاوی: ۴ / ۲۲۵.

۵۵۷ . رک: الکشاف عن غوامض التنزیل: ۳ / ۲۵۱؛ تفسیر الواحدی: ۲ / ۸۵۸ . هم چنین رک: تفسیر الطبری: ۲۱ / ۱۴۶؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۸ .

۵۵۸ . غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ۵ / ۴۴۷.

۵۵۹ . سوره طه: آیه ۲۵ - ۳۲.

۵۶۰ . سوره القصص: آیه ۳۵.

۵۶۱ . سوره مائده: آیه ۵۵.

۵۶۲ . تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۶؛ تفسیر الثعلبی: ۴ / ۸۰ - ۸۱ .

از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که گفت: روزی با رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول نماز ظهر بودیم که سائلی در مسجد درخواست کمک کرد، ولی هیچ کس چیزی به وی نداد. سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوند، شاهد باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله درخواستی کردم و کسی چیزی به من نبخشید. در این هنگام علی علیه السلام در رکوع بود، پس به انگشت کوچک دست راست خویش که انگشتری در آن بود اشاره فرمود. سائل پیش رفت و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله نظاره گر بود انگشتر را گرفت. پیامبر در این هنگام فرمود: «خداوند، به درستی که برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت:... پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و کار مرا آسان کن - تا این که عرضه داشت - هارون را در امر من شریک قرار ده». خداوند، من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم، پس سینه مرا گشاده گردان و کار مرا آسان کن و وزیری از خویشانم؛ یعنی علی را برای من قرار ده و به او پشتم را محکم کن. ابوذر گوید: به خدا سوگند هنوز رسول خدا صلی الله علیه وآله این

کلام را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای محمد، بخوان: «همانا سرپرست شما خدا و رسول او...» تا آخر آیه.

روشن است که اگر ولایت و مقام اعطائی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این آیه، امری غیر از امامت و اولویت در تصرف می بود، نیازی به این گونه دعا و درخواست عاجزانه از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نمی بود و این تصریح و التماس به درگاه خداوند، با این بیان که مثلاً دوست شما تنها خدا، رسول اکرم و علی علیهما السلام است سازگاری ندارد.

بنابراین: اولاً «ولی» به صورت مشترک معنوی وضع شده است و هر چند درباره مصادیق مختلف به کار می رود، اما معنا در همه آن ها یکی است و آن «اولویت در تصرف» است.

ثانیاً با توجه به قرائن موجود در آیه و نیز بر اساس سنت و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، معنای «ولی» در آیه ولایت همان اولویت در تصرف و مقام امامت است.

در این میان اهل تسنن، به جهت سستی استدلالشان در نفی معنای «ولی» در آیه، به اشکال تراشی و زیاد کردن اشکال ها پرداخته اند و چنان چه معنای «ولی» در آیه حقیقتاً غیر از امامت و اولویت در تصرف می بود، یکی از پایه های سه گانه استدلال شیعه فرو می ریخت و دیگر نیازی به طرح اشکال های متعدد دیگر نبود. اما اهل تسنن از استواری هر سه پایه استدلال آگاهند و صرفاً روحیه حق گریزی آنان موجب اشکال تراشی می گردد. در ادامه ضمن یادآوری اشکال های مطرح شده دیگر، به آن ها پاسخ خواهیم داد.

### نفی وجود اجماع بر نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین

پیشتر با طرح و بررسی روایات معتبر اهل تسنن - که به صراحت بر نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید داشتند - راه بر هر گونه تردید و شبهه در این باره بسته شد. اما آنان که خوش ندارند درخشش حقیقت را نظاره کنند، به هر نحوی در کتمان آن می کوشند. در این راستا برخی از عالمان اهل سنت اجماع بر نزول آیه ولایت را در

شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نفی و انکار کرده اند و عجیب تر آن که ابن تیمیه، احادیثی را که بر نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند دروغ و افترا می شمارد و ادعا می کند این احادیث به اجماع اهل علم کذبند! وی در منهج السنه می نویسد:

**وقد وضع بعض الكذابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدق بخاتمه في الصلاة وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل؛<sup>۵۶۳</sup>**

برخی دروغ پردازان، حدیثی غیر واقعی جعل کرده اند که بر اساس آن، آیه ولایت به هنگام صدقه دادن انگشتر از سوی علی علیه السلام نازل شده است و این امر به اجماع عالمان به روایات دروغ است.

بر اساس دیدگاه ابن تیمیه، بزرگان حدیث اهل تسنن دروغ پرداز و افترا زنده هستند. محدثانی هم چون: انس بن مالک، عبدالله بن سلام، مجاهد، عطاء، سدّی، ضحاک، طبری، ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابن مردویه، زمخشری، ابن اثیر، ابن حجر، تفتازانی، ایجی، آلوسی و برخی دیگر.<sup>۵۶۴</sup> ابن تیمیه پا را از این فراتر گذارده و ادعا می کند که بر عدم نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام اجماع وجود دارد! وی می گوید:

**قد أجمعوا أنها نزلت في علي من أعظم الدعاوى الكاذبة؛ بل أجمع أهل العلم بالنقل على أنها لم تنزل في علي بخصوصه وأن علياً لم يتصدق بخاتمه في الصلاة وأجمع أهل العلم بالحدیث على أن القصة المروية في ذلك من الكذب الموضوع؛<sup>۵۶۵</sup>**

این که [عالمان حدیث] اجماع دارند که آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است، از بزرگ ترین ادعاهای دروغ می باشد، بلکه عالمان حدیثی اجماع دارند بر این که این آیه درباره علی نازل نشده است و امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز انگشتر خود را تصدق نکرده است. اجماع عالمان حدیثی بر این مطلب است که این قصه از دروغ هایی است که جعل شده است! وی هم چنین می نویسد:

**وجمهور الأمة لم تسمع هذا الخبر؛<sup>۵۶۶</sup>**

و جمهور مسلمانان این خبر را نشنیده اند!

آیا می توان راویان این احادیث را دروغ پرداز و افترا گو دانست! در حالی که در میان آن ها ده تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود دارد؟!

آیا حقیقتاً حدیثی که بیش از پنجاه تن از عالمان حدیثی در دوره ها و عصرهای مختلف نقل کرده اند و بسیاری از عالمان رجالی سند آن را صحیح و معتبر دانسته اند، دروغ و جعلی است؟!

۵۶۳ . منهج السنه : ۲ / ۱۳ .

۵۶۴ . بیشتر اعتبار راویان این حدیث بررسی شد.

۵۶۵ . همان : ۷ / ۴ .

۵۶۶ . همان : ۷ / ۸ .



اگر پاسخ سؤالات فوق منفی باشد، آیا دیگر می توان به مطالب شخصی

هم چون ابن تیمیه اطمینان کرد؟ آیا این شیوه بحث و برخورد علمی با موضوعات علمی است؟

به راستی، این است حال ابن تیمیه ای که گروهی از اهل تسنن وی را «شیخ الاسلام» می خوانند!

باید دانست که تنها شیعیان در نزول آیه ولایت در شأن امیر مؤمنان علیه السلام ادعای اجماع نمی کنند؛ بلکه به اعتقاد بسیاری از مفسران و عالمان حدیثی و غیر حدیثی اهل سنت، در شأن نزول این آیه درباره حضرت امیر مؤمنان علیه السلام اجماع وجود دارد.

تفتازانی در این باره می نویسد:

**نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابی طالب رضی الله عنه حین أعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته؛<sup>۵۶۷</sup>**

به اتفاق همه مفسران، آیه ولایت درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، هنگامی که ایشان انگشتر خویش را در رکوع نماز به سائل بخشید.

قاضی ایجی نیز می نویسد:

**وقد أجمع أئمة التفسیر علی أنّ المراد بـ(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى (وَهُمْ رَاكِعُونَ) عَلٰی، فَإِنَّهُ كَانَ فِي الصَّلَاةِ رَاكِعًا، فَسَأَلَهُ سَائِلٌ، فَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ، فَنَزَلَتْ الْآيَةُ؛<sup>۵۶۸</sup>**

به تحقیق پیشوایان تفسیری اجماع دارند بر این که مراد از «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ... وَهُمْ رَاكِعُونَ» علی علیه السلام است. پس ایشان در رکوع نماز بودند که سائلی از او درخواست کمک کرد و ایشان انگشتر خویش را به او بخشید و آیه نازل شد.

حاکم حسکانی به نقل از «ابن مؤمن»<sup>۵۶۹</sup> می نویسد:

**لا خلاف بین المفسرین أنّ هذه الآية نزلت فی أمير المؤمنين؛<sup>۵۷۰</sup>**

بین مفسران در این که آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده اختلافی وجود ندارد.

علاء الدین قوشچی نیز در شرحی که بر تجرید نگاشته است می نویسد:

**إنّها نزلت باتفاق المفسرین فی حقّ علی بن ابی طالب حین أعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلاته؛<sup>۵۷۱</sup>**

۵۶۷ . شرح المقاصد فی علم الکلام: ۲ / ۲۸۸.

۵۶۸ . المواقف: ۳ / ۶۱۴.

۵۶۹ . وی محمد بن مؤمن شیرازی، مصنف کتاب «نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام» است.

۵۷۰ . شواهد التنزیل: ۱ / ۲۴۶ / ش ۲۴۱.

۵۷۱ . الشرح الجدید، ذیل آیه ولایت.

این آیه به اتفاق همه مفسران در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است هنگامی که ایشان در رکوع نماز، انگشتر خود را به سائل بخشید.

اما به غیر از مفسران، بسیاری از عالمان حدیث اهل سنت نیز به نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار و اعتراف کرده اند که پیشتر نام تعدادی از راویان در این باره ذکر شد.  
آلوسی در این باره می گوید:

### غالب الأخباریین علی أنها نزلت فی علی؛<sup>۵۷۲</sup>

اغلب اهل حدیث برآند که آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است.  
پس از دیدگاه آلوسی اگر کسی ادعا کند که آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل نشده است، در مقابل اکثریت اهل حدیث قرار گرفته

و قول وی شاذ است. در نتیجه به اعتراف عالمان سنی، درباره نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام اجماع وجود دارد. در میان عالمان شیعی نیز مرحوم علامه حلی در این باره ادعای اجماع کرده است. وی می نویسد:

**لأن المفسرين اتفقوا على أن المراد بهذه الآية علي عليه السلام؛ لأنه لما تصدق بخاتمه حال ركوعه، نزلت هذه الآية فيه ولا خلاف في ذلك؛<sup>۵۷۳</sup>**

مفسران اتفاق نظر دارند بر این که منظور این آیه علی علیه السلام است؛ زیرا به هنگام خاتم بخشی ایشان در رکوع نماز، این آیه درباره آن حضرت نازل شد و در این باره اختلافی نیست.

بنابراین، نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، هم در روایات و هم در روایات اهل سنت به فراوانی مطرح شده است و فریقین در این باره اتفاق نظر دارند؛ از این رو چنان چه مطلبی مورد اتفاق طرفین نزاع باشد، شایسته و بایسته است که مورد قبول قرار گیرد.

از سخنان گذشته چنین استفاده می شود که سخن عبدالعزیز دهلوی و آلوسی که می گویند روایات مربوط به نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام فقط از طریق ابواسحاق ثعلبی نقل شده است صحیح نمی باشد، زیرا فقط در طبقه صحابه، بیش از ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و در طبقات مختلف، بیش از چهل راوی این احادیث را نقل کرده اند.

به علاوه، پس از بررسی سند این روایات، معلوم شد که اسانید آن ها نیز در نزد اهل تسنن بسیار معتبر است.  
و نیز روشن شد که معنای «ولی» در آیه ولایت، اولویت در تصرف و امامت است، نه محب و ناصر و امثال آن.

### آیا صیغه جمع، با قول به ولایت شخص امیرالمؤمنین منافات دارد؟

یکی از اشکال های اهل تسنن بر وجه دلالت آیه ولایت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که در آیه ولایت، صیغه جمع به کار رفته، پس نمی توان آن را بر فردی معین (حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) حمل نمود.

۵۷۲ . تفسیر آلوسی: ۶ / ۱۶۷.

۵۷۳ . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۳۹۵.

باید دانست که به کار بردن صیغه جمع در حالی که از آن صیغه یک فرد اراده شده باشد، منحصر به آیه شریفه ولایت نیست. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که در آن ها صیغه جمع به کار رفته، اما یک شخص منظور بوده است.

علامه امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدير، فصلی را به این گونه آیات اختصاص داده و بحثی به تفصیل در این باره نموده است. ایشان بیست آیه مطرح ساخته و تفاسیر عالمان سنی را در ذیل آن یادآور شده و نشان داده است که در این آیات، هر چند صیغه جمع به کار رفته، اما - به تصریح عالمان سنی - مراد شخص واحد است.<sup>۵۷۴</sup> چگونه است که عالمان سنی در تمام این بیست آیه، به کار رفتن صیغه جمع و اراده شخص واحد را پذیرفته اند، اما در مورد آیه ولایت این امر را صحیح نمی دانند؟! در حالی که در منابع اهل تسنن، روایاتی بسیار و با اسانید معتبر، به صراحت بیان گر نزول آیه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

روشن است که با وجود این همه روایات صحیح در ذیل این آیه، اهل تسنن حق انکار این واقعیت را ندارند و تنها می توانند درباره سر این موضوع سخن بگویند. کلام خداوند حکیمانه است و اگر در جایی صیغه جمع به کار می برد و شخص معینی را اراده می کند، حتماً بر اساس حکمت بالغه اوست؛ از این رو می توان درباره حکمت این کار، به بحث و بررسی پرداخت. اما از آن جا که سر و حکمت افعال خداوند را کسی جز خود او نمی داند، پس تنها خود او - البته از طریق حجت های خویش - می تواند حکمت فعل و کلامش را بیان کند. از این رو هر چه در این باره گفته شود، اگر مستند به کلام معصوم نباشد، حدس و گمانی بیش نخواهد بود. برای نمونه به چند مورد از توجیهاات مطرح شده در این باره اشاره می کنیم. مرحوم طبرسی در تفسیر خویش می نویسد:

أَنَّ أَهْلَ اللُّغَةِ قَدْ يَعْبُرُونَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ عَنِ الْوَاحِدِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْخِيمِ وَالتَّعْظِيمِ، وَذَلِكَ أَشْبَهَ فِي كَلَامِهِمْ، مَنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى الْاسْتِدْلَالِ عَلَيْهِ؛<sup>۵۷۵</sup>

همانا اهل لغت به جهت تفخیم و بزرگداشت، از یک شخص با لفظ جمع تعبیر می کنند و این کار در کلام آنان مشهورتر از آن است که نیاز به استدلال بر آن باشد.

علامه شرف الدین رحمه الله نیز می نویسد:

قلت عندي في ذلك نكتة أطف وأدق، وهي أنه إنما أتى بعبارة الجمع دون عبارة المفرد بقياً منه تعالى على كثير من الناس، فإن شأنى على وأعداء بنى هاشم وسائر المنافقين وأهل الحسد والتنافس، لا يطيقون أن يسمعوها بصيغة المفرد، إذ لا يبقى لهم حينئذ مطمع في تمويه، ولا ملتمس في التضليل، فيكون منهم - بسبب يأسهم - حينئذ ما تخشى عواقبه على الإسلام، فجاءت الآية بصيغة الجمع مع كونها للمفرد اتقاء من معرفتهم، ثم كانت النصوص

۵۷۴ . ر.ک: الغدير: ۳ / ۱۶۳ - ۱۶۷.

۵۷۵ . تفسیر مجمع البيان: ۳ / ۳۲۶.

بعدها تتری بعبارات مختلفه و مقامات متعدده، وبث فيهم أمر الولاية تدريجاً تدريجاً حتى أكمل الله الدين وأتم النعمه، جرياً منه صلى الله عليه وآله، على عادة الحكماء في تبليغ الناس ما يشق عليهم، ولو كانت الآية بالعبارة المختصة بالمفرد، لجعلوا أصابعهم في أذانهم، واستغشوا ثيابهم، وأصروا واستكبروا استكباراً، وهذه الحكمة مطرده في كل ما جاء في القرآن الحكيم من آيات فضل أمير المؤمنين وأهل بيته الطاهرين كما لا يخفى، وقد أوضحنا هذه الجمل وأقمنا عليها الشواهد القاطعه والبراهين الساطعه في كتابينا - سبيل المؤمنين وتنزيل الآيات - والحمد لله على الهداية والتوفيق، والسلام؛<sup>٥٧٤</sup>

می گویم نزد من نکته ای لطیف تر و دقیق تر وجود دارد. نکته آن است که در آیه به جای عبارت مفرد، به جهت حفظ بسیاری از مردم از سوی خداوند، عبارت جمع آمده، زیرا مخالفان امیرالمؤمنین و دشمنان بنو هاشم و سایر منافقان و اهل حسد و هوس، طاقت شنیدن آیه را با صیغه مفرد نداشتند، چرا که در این هنگام دیگر راهی برای رسیدن به آرزوها و خواسته هایشان نبود و محلی برای به گمراهی کشاندن دیگران وجود نداشت و به جهت یأس آنان در این باره، اتفاقاتی رخ می داد که پیامبر از عواقب آن بر اسلام می ترسید؛ به همین روی با این که برای یک نفر آیه نازل شده بود، اما به صیغه جمع آمد تا از پرده دری آن ها پرهیز شود. سپس در این باره نصوصی با عبارات مختلف و در مقامات متعدد مطرح شد و در آن ها امر ولایت به تدریج گسترش یافت تا خداوند دین خود را تکمیل و نعمتش را تمام کرد. این روش پیامبر در رساندن این واقعیت همان روش حکیمان بود در رساندن مطالبی که تحمل آن برای مردم سخت است. و اگر آیه با عبارت مختص به یک فرد بود، مردم چشم و گوش خود را می بستند و بر کفر اصرار و لجاجت می ورزیدند و راه تکبر و روی گردانی از حق را می پیمودند. چنان که بر کسی مخفی نیست، این حکمت در همه آیاتی که درباره امیرالمؤمنین و اهل بیت پاک ایشان علیهم السلام است رعایت شده است و به تحقیق این گفتار اجمالی را در دو کتاب سبیل المؤمنين و تنزیل

الآیات روشن ساخته و شواهد قاطع و براهین روشنی بر آن اقامه کرده ایم و سپاس خدا را به خاطر [اعطای] توفیق و هدایت. والسلام.<sup>٥٧٧</sup>

٥٧٤ . المراجعات: ٢٣٥.

٥٧٧ . ممکن است در بدو امر، توجیه مرحوم شرف الدین کمی دور از ذهن باشد، اما با مراجعه به نمونه هایی از بازی گری های حق ستیزان، روشن خواهد شد که نه تنها چنین امری بعید نیست، بلکه عین حقیقت است. کسانی که برای فرار از واقعیت حتی در «واو» آیه تشکیک و بر سر عطف یا حالیه بودن آن بحث می کنند تا حق مخفی بماند، در صورت تصریح خداوند به نام امیرالمؤمنین علیه السلام در آیه، چه می کردند؟! به یقین این افراد دست به تحریف آیات می بردند چنان که در روایات نبوی چنین کرده اند. حریر بن عثمان یکی از راویان صحیح های شش گانه (به جز صحیح مسلم) است که پس از ذکر حدیث منزلت، صریحاً به رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ می بندد و با کمال بی شرمی می گوید: «حدیث در اصل «أنت منى بمنزلة قارون من موسى» بوده است!». این شخص معاند و لجوج کسی بوده که ابن حبان درباره او می گوید: «کان یلعن علی بن ابی طالب بالعداء سبعین مرة وبالعشى سبعین مرة»؛ کار وی این بود که علی بن ابی طالب علیه السلام را هفتاد مرتبه صبح و هفتاد مرتبه شب لعنت می کرد. چنین شخصی از سوی عالمان رجال سنی توثیق شده است (برای اطلاع بیشتر ر.ک: المجروحین: ١ / ٢٦٨؛ تهذیب التهذیب: ٢ / ٢١٠؛ الأنساب: ٣ /

غیر از علمای شیعه، عالمان سنی نیز به توجیه به کارگیری صیغه جمع و اراده

فرد پرداخته اند. فخر رازی در این باره می نویسد:

وحمل ألفاظ الجمع وإن جاز على الواحد على سبيل التعظيم، لكنه مجاز لا حقيقة والأصل حمل  
الكلام على الحقيقة؛<sup>۵۷۸</sup>

حمل لفظ جمع بر واحد اگر چه به جهت بزرگداشت شخص جایز است، اما مجاز می باشد، نه حقیقت. اصل نیز حمل کلام  
است بر حقیقت نه مجاز.

زمخشری نیز می نویسد:

فإن قلت: كيف صح أن يكون لعلی رضی الله عنه واللفظ لفظ جماعة؟ قلت: جیء به على لفظ  
الجمع وإن كان السبب فيه رجلا واحداً، ليرغب الناس في مثل فعله فينالوا مثل ثوابه، ولينبه  
على أن سجيته المؤمنین يجب أن يكون على هذه الغاية من الحرص على البرّ والإحسان  
وتفقد الفقراء، حتى إن لزمهم أمر لا يقبل التأخير وهم في الصلاة، لم يؤخروه إلى الفراغ  
منها؛<sup>۵۷۹</sup>

اگر بگوییم چطور ممکن است که مراد علی علیه السلام باشد در حالی که در آیه لفظ جمع به کار رفته است؟ می گویم هر  
چند سبب در آن یک مرد است، اما آن را به لفظ جمع آورده تا مردم را به مثل عمل او ترغیب کند تا به چنان ثوابی برسند  
و تذکر دهد که واجب است سجایای مؤمنان در چنین غایتی از حرص بر نیکوکاری، احسان و رسیدگی به فقرا باشد تا در  
حال نماز نیز این امر را به تأخیر نیندازند به مقداری که از نماز فارغ گردند.

بنابراین روشن است که به کار رفتن صیغه جمع در آیه ولایت، هرگز خللی به مقصود وارد نمی کند و این امر در  
بیش از بیست آیه از قرآن کریم نیز مشاهده می شود.

در مورد حکمت های این عمل نیز نظر برخی از عالمان شیعه و اهل سنت بیان گردید. در عین حال تأکید شد که

---

(۵۰) آیا با وجود چنین اشخاص متعصب و حق ستیزی، باز هم امکان تحریف قرآن را - با وجود تصریح به نام مبارک امیرالمؤمنین یا بیان صریح

مقام امامت ایشان - غیر ممکن می سازد؟ آیا بعید است متعصبان دست به تحریف قرآن ببرند و حال آن که حدیث «بات علیّ علی فراش رسول

الله» را تحریف کرده و واژه «بات» را به لفظ «بال» تغییر می دهند؟!

و یا ابن عربی در احکام القرآن، جلد ۲، صفحه ۳۹۶ می نویسد: «قام».

و یا ادعا می کنند در حدیث شریف «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها»، «علیّ» صفت مشبّهه است!

افرادی که حتی به منابع و متون خود نیز احترام نمی گذارند و در چاپ های مختلف دست به تحریف آن متون می زنند، آیا از تحریف قرآن  
می پرهیزند؟!

پیشتر گفتیم که ابن کنیر پس از ذکر روایتی که بیان گر نزول آیه شریفه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است، درباره سند آن می گوید: «وهذا

إسناد لا یقدح به»؛ اما در چاپ های جدید عبارت وی به «لا یفرح به» تغییر یافته است. آیا با وجود چنین معاندانی باز هم بعید است که آیات قرآن

در صورت تصریح به مقام امیرالمؤمنین علیه السلام دستخوش تحریف قرار گیرد؟ یا اساس اسلام از سوی منافقان متزلزل گردد؟!

۵۷۸. تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۸.

۵۷۹. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: ۱ / ۶۴۹.

توجیهات عالمان اهل سنت، صرفاً در حدّ حدس و گمان است و حجیت ندارد و تنها از به کارگیری لفظ جمع در مورد واحد، رفع استبعاد می کند.

### نفی معنای حقیقی «ولی» در آیه، به بهانه اقتضای سیاق آیات

برخی از متکلمان سنی، معنای «اولویت در تصرف» را برای واژه «ولی»، با سیاق آیات قبل و بعد ناسازگار می دانند. هر چند در مباحث فقه و اصول سیاق را یک قرینه می شمارند، اما تصریح می شود که سیاق هرگز قدرت مقابله با دلیل اقامه شده بر موضوع را ندارد. به عبارت دیگر، قرینه بودن سیاق تا وقتی اعتبار دارد که دلیلی بر خلاف مقتضای آن اقامه نشده باشد، اما برای اثبات این که معنای «ولی» در آیه شریفه همان «اولویت در تصرف» و «وجوب طاعت» است، دلایل مختلفی ارائه گردید. علاوه بر این که وضع «ولی» بر مصادیق متعدّد به نحو مشترک معنوی است و معنا در تمام مصادیق واحد است، اما صرف نظر از آن، ادعای اقتضای سیاق نیز صحیح به نظر نمی رسد. میان آیه قبلی که ادعا می کنند واژه «ولی» در آن با معنای «اولویت در تصرف» ناسازگار است<sup>۵۸۰</sup> و آیه ولایت،<sup>۵۸۱</sup> سه آیه فاصله است، بنابراین نمی توان آیه ولایت را در سیاق آن آیه دانست. هم چنین آیه بعد از آیه ولایت<sup>۵۸۲</sup> که در سیاق آن قرار می گیرد، کاملاً با گفتار ما سازگار و بلکه متمم آن است و هیچ منافاتی با معنای «اولویت در تصرف» ندارد.

### صحیح نبودن توجه به غیر خدا در حال نماز

برخی نیز با این بهانه که پرداختن به امور دیگر در نماز، با حضور قلب در نماز منافات دارد، سعی کرده اند در وجه دلالت آیه ولایت بر مقام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام خدشه کنند. این اشکال را می توان به انحاء مختلف پاسخ داد؛ یعنی هم پاسخ حلی و هم پاسخ نقضی.

چنان که پیشتر بیان شد، انجام برخی امور در حین نماز نافله و مستحبی بدون اشکال است. به علاوه شواهد بسیاری در منابع اهل تسنن وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله حتی در نمازهای واجب، به برخی امور دیگر می پرداختند که در ادامه به طرح این شواهد خواهیم پرداخت.

توجه به این نکته ضروری است که در عبادات و از جمله نماز، توجه به غیر خدا پسندیده نیست، اما روشن است که امامان معصوم علیهم السلام در همه حال به خداوند متعال توجه تام دارند و هیچگاه هیچ امری موجب غفلت ایشان نمی شود؛ از این رو یکی از فضائل و مناقب اختصاصی امامان علیهم السلام، انجام عبادت در حال عبادت دیگر می باشد. آلوسی می نویسد:

---

۵۸۰. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) سوره

مائده: آیه ۵۱.

۵۸۱. سوره مائده: آیه ۵۵.

۵۸۲. (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) سوره مائده: آیه ۵۶.

وبلغنی أنه قيل لابن الجوزي رحمه الله تعالى: كيف تصدق على كرم الله تعالى وجهه بالخاتم وهو في الصلاة والظن فيه - بل العلم الجازم - أن له كرم الله تعالى وجهه شغلا شاغلا فيها عن الالتفات إلى ما لا يتعلق بها، وقد حكى مما يؤيد ذلك كثير؟ فأنشأ يقول:

يسقى ويشرب لا تلهيه سكرته \*\*\* عن النديم ولا يلهو عن الناس  
أطاعه سكره حتى تمكن من \*\*\* فعل الصحاة فهذا واحد الناس<sup>٥٨٣</sup>

و به ما خبر رسیده که از ابن جوزی سؤال شد: چگونه علی علیه السلام در حال نماز انگشتر خود را تصدق فرمود؟ و گمان درباره ایشان - و بلکه علم قطعی - آن است که او به امری اشتغال داشته که او را از توجه به امور غیر متعلق به آن باز می داشته است و مواردی که این امر را تأیید می کنند، فراوان است. ابن جوزی بالبداهه سرود:

می نوشد و می نوشاند ولی سکر آن او را غافل نمی کند \*\*\* از محبوب و ندیم خود و نیز از مردم او را غافل نمی کند سکر وی از او اطاعت می کند تا این که برای او ممکن بود \*\*\* فعل هوشیاران، پس او در میان مردم یگانه است بنابراین، به اعتراف برخی از عالمان اهل سنت، حتی افراد متعصبی هم چون ابن جوزی،<sup>٥٨٤</sup> هیچ امری نمی تواند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از توجه به خداوند سبحان باز دارد و به تعبیر نگارنده، ایشان مقامی دارد که «لا یشغله شأن عن شأن». البته در مرتبه مخلوقیت! و یا به تعبیر ابن ابی الحدید، صفات مخالف و اضداد در امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمع شده است. پس خاتم بخشی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبادتی است که در حال عبادت دیگر انجام داده است و این اعلاء، اشرف و اجل فضائل و مناقب ایشان است و از این رو است که خدای تعالی با نزول آیه ولایت این عمل را امضاء کرده و ستوده است.

صرف نظر از این واقعیت، اساساً چنین اشکالی از سوی اهل تسنن وارد نیست، زیرا بر اساس روایات و مبانی آنان، پرداختن به امور دیگر در نماز موجب بطلان نماز نمی شود. به عنوان مثال در صحیح بخاری بابی است با عنوان «باب إذا حمل جارية صغيرة على عنقه في الصلاة» از «أبواب ستره المصلي». در این باب بخاری از أبو قتاده انصاری نقل می کند:

أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي وهو حامل أمامة بنت زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولأبي العاص بن ربيعة بن عبد شمس، فإذا سجد وضعها، وإذا قام حملها؛<sup>٥٨٥</sup>

٥٨٣ . تفسير الألويسي: ٦ / ١٦٩.

٥٨٤ . ابوالفرج ابن جوزی (م ٥٩٧) فقيه، محدث، مفسر و واعظ حنبلی مذهب است و از عالمان متعصب به شمار می رود. در بیان تعصب وی همین بس که این تیمیه از وی متأثر است و مطالب خویش را از او، ابن حزم و ابن عربی مالکی گرفته است. البته تعصب او از دو نفر دیگر کمتر بوده: از ابن رو به جواز لعن یزید فتوا داده است. وی در بغداد مجلس وعظی داشته که بزرگان حکومتی در آن شرکت می جستند. روزی در حالی که وی بر منبر سخنرانی بوده است، شخصی در مورد اعطای انگشتر در حین نماز از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می کند، او شعر فوق را بالبداهة در پاسخ وی می سراید.

٥٨٥ . صحیح البخاری: ١ / ١٢٧.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی نماز می خواندند، امامه دختر زینب دختر رسول الله صلی الله علیه وآله و ابو العاص بن ربیع بن عبد شمس را حمل می کردند و به هنگام سجده او را بر زمین گذاشته و به هنگام ایستادن، بار دیگر به دوش می گرفتند.

و در روایت دیگر آمده است:

**خرج علينا النبي صلى الله عليه وآله وأمامه بنت أبي العاص على عاتقه فصلی، فإذا ركع وضعها وإذا رفع رفعها؛**<sup>۵۸۶</sup>

پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی ما آمدند در حالی که امامه دختر ابو العاص بر دوش ایشان بود. آن گاه ایشان [به همین حال] نماز خواندند و به هنگام رکوع او را بر زمین گذاشته و هنگام برخاستن دوباره به دوش گرفتند. ابن اثیر به نقل از بخاری و مسلم می نویسد:

**رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله يؤم الناس وأمامه بنت أبي العاص على عاتقه، فإذا ركع وضعها وإذا رفع من السجود أعادها؛**<sup>۵۸۷</sup>

دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله امام جماعت بودند و با مردم نماز می خواندند در حالی که امامه دختر ابو العاص بر دوش ایشان بود. پس به هنگام رکوع او را به زمین می گذاشتند و هنگام برخاستن از سجود مجدداً به دوش می گرفتند. همو می نویسد:

**وأخرج الموطأ وأبو داود والنسائي الأولى.**

وفي أخرى لأبي داود ومسلم: قال: «بيننا نحن جلوس في المسجد، إذ خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله يحمل أمامه بنت أبي العاص بن الربيع، وأمها زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وهي صبيبة، فحملها على عاتقه، فصلى رسول الله وهي على عاتقه، يضعها إذا ركع، ويُعيدُها إذا قام حتى قضى صلاته، يفعل ذلك بها». وفي أخرى له قال: «بيننا نحن ننظر رسول الله صلى الله عليه وآله في الظهر أو العصر، وقد دعاه بلال إلى الصلاة إذ خرج إلينا وأمامه بنت أبي العاص بنت بنته على عنقه، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله في مصلاه وقمنا خلفه وهي في مكانها الذي هي فيه. قال: فكبر فكبرنا، حتى إذا أراد رسول الله صلى الله عليه وآله أن يركع أخذها فوضعها، ثم ركع وسجد، حتى إذا فرغ من سجوده وقام، أخذها فردّها في مكانها، فما زال رسول الله صلى الله عليه وآله يصنع بها ذلك في كل ركعة حتى فرغ من صلاته»؛<sup>۵۸۸</sup>

۵۸۶ . همان: ۷ / ۷۴.

۵۸۷ . جامع الأصول: ۵ / ۵۲۴.

۵۸۸ . همان.



مالک در موطأ و ابوداؤد و نسائی روایت نخست را نقل کرده اند و در روایتی دیگر، ابوداؤد و مسلم نقل می کنند که راوی گفت: «ما در مسجد نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به سوی ما آمد و امامه دختر ابو العاص بن ربیع را به دوش گرفته بود. امامه دختر بچه ای بود که مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

پیامبر در حالی که امامه را بر دوش داشت به نماز ایستاد و چون به رکوع می رفت او را به زمین می گذاشت و چون برمی خواست، دوباره به دوش می گرفت و تا انتهای نماز چنین می کرد». در روایت دیگر می گوید: «ما در نماز ظهر و یا عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را می دیدیم که بلال او را به نماز می خواند و چون ایشان به سوی ما می آمد، امامه دختر ابو العاص و دخترِ دخترِ پیامبر بر دوش ایشان بود. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله در محل نماز خویش ایستاد و ما پشت سر ایشان ایستادیم و امامه هم چنان سر جای خود (بر دوش پیامبر) بود. پیامبر تکبیر گفت و ما نیز تکبیر گفتیم. هر گاه پیامبر می خواست به رکوع رود امامه را بر زمین می گذاشت، رکوع و سجده را به جای می آورد و بعد از تمام شدن سجده و به هنگام برخاستن، او را بر می داشت و به جای خود (بر دوش خویش) باز می گرداند. پیامبر همواره در تمام رکعات نماز با او چنین می کرد تا این که از نماز فارغ شد.

عالمان اهل سنت بر اساس این روایات، به طرح مباحث فقهی پرداخته اند. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و در شرح این حدیث می نویسد:

وقال النووي: ادعى بعض المالكية أن هذا الحديث منسوخ، وبعضهم أنه من الخصائص، وبعضهم أنه كان لضرورة. وكل ذلك دعاوى باطلة مردودة لا دليل عليها، وليس في الحديث ما يخالف قواعد الشرع لأن الأدمى طاهر وما في جوفه معفو عنه وثياب الأطفال وأجسادهم محمولة على الطهارة حتى تتبين النجاسة، والأعمال في الصلاة لا تبطلها إذا قلت أو تفرقت ودلائل الشرع متظاهرة على ذلك، وإنما فعل النبي صلى الله عليه وآله ذلك لبيان الجواز. وقال الفاكهاني: وكان السر في حمله أمامة في الصلاة دفعا لما كانت العرب تألفه من كراهة البنات وحملهن، فخالفهم في ذلك حتى في الصلاة للمبالغة في ردعهم والبيان بالفعل قد يكون أقوى من القول،

واستدل به على ترجيح العمل بالأصل على الغالب كما أشار إليه الشافعي؛<sup>٥٨٩</sup>

نووی می نویسد: برخی از پیروان مالک ادعا کرده اند که این حدیث منسوخ است و برخی آن را از خصائص پیامبر شمرده و برخی آن را اقتضای ضرورت دانسته اند. همه این ادعاها باطل و مردود است و سخن بدون دلیل است و در حدیث، نکته ای که مخالف با قواعد شرع باشد وجود ندارد؛ زیرا آدمی پاک است و آن چه در شکم دارد، مورد عفو قرار گرفته است. هم چنین لباس و بدن کودکان نیز حمل بر طهارت می شوند تا زمانی که نجاستشان آشکار گردد. این اعمال نیز

موجب بطلان نماز نمی شود و دلایل شرع بر آن ظهور دارد و عمل پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به جهت بیان جواز این کار بوده است.

فاکهانی نیز می گوید: سرّ به دوش گرفتن امامه در نماز به جهت رفع عادت عرب بوده که از دختران و به دوش گرفتن آنان کراهت داشتند؛ از این رو پیامبر با این عمل با آنان مخالفت کرد و حتی به جهت مبالغه در نفی فرهنگ عرب در نماز چنین کرد، زیرا بیان عملی به تحقیق قوی تر از گفتار است و چنان که شافعی اشاره می کند به این عمل پیامبر بر ترجیح عملی به اصل در برابر غالب استدلال می شود.

نووی نیز در منهاج می نویسد:

ففيه دليل لصحة صلاة من حمل آدمياً أو حيواناً طاهراً من طير وشاة وغيرهما... وأن الفعل القليل لا يبطل الصلاة وأن الأفعال إذا تعددت ولم تتوال بل تفرقت لا تبطل الصلاة... هذا يدل لمذهب الشافعي ومن وافقه أنه يجوز حمل الصبي والصبيّة وغيرهما من الحيوان الطاهر في صلاة

الفرض وصلاة النفل ويجوز ذلك للإمام والمأموم والمنفرد، وحمله أصحاب مالك على النافلة ومنعوا جواز ذلك في الفريضة وهذا التأويل فاسد... وادعى بعض المالكية أنه منسوخ وبعضهم أنه خاص بالنبي صلى الله عليه وآله وبعضهم أنه كان لضرورة. وكل هذه الدعاوى باطلة ومردودة... بل الحديث صحيح صريح في جواز ذلك وليس فيه ما يخالف قواعد الشرع... وفعل النبي صلى الله عليه وآله هذا بيانا للجواز وتنبهاً به على هذه القواعد التي ذكرتها؛<sup>۵۹۰</sup>

این عمل دلیلی است بر صحت نماز با حمل آدم یا حیوان پاک مثل پرنده، گوسفند و غیر آن ها... و این که فعل کم نماز را باطل نمی کند و چنان چه افعال متعدد باشد، اما متوالی نباشد و بین آن ها فاصله باشد، باز هم نماز را باطل نمی کند... و این دلالت می کند بر مذهب شافعی و موافقان وی که حمل پسر بچه ها، دختران و غیر آنان از حیوان پاک را در نماز جایز می شمارند و آن را بر امام و مأموم و در نماز فرادا جایز می دانند. اما مالکیان این عمل را بر نافلة حمل می کنند و آن را در نماز واجب جایز نمی شمارند، حال آن که این برداشت آنان صحیح نیست... و برخی از مالکیان ادعا می کنند که حدیث منسوخ است و برخی آن را از اختصاصات پیامبر شمرده و عده ای آن را اقتضای ضرورت دانسته اند؛ اما همه این گفتارها باطل و مردود است... بلکه حدیث صحیح است و در جواز این عمل صراحت دارد و در این حدیث چیزی که با قواعد شرع مخالف باشد، وجود ندارد... و عمل پیامبر صلی الله علیه وآله بیانی است بر جواز این کار و با این عمل ما را به قواعدی که بیان شد متوجه می کند.

نووی سپس اشکال «ابوسلیمان خطابی» را طرح می کند، مبنی بر این که عمل

پیامبر عمدی نبوده است؛ زیرا عمل کثیر عمدی موجب دل مشغولی می شود. نووی در پاسخ این اشکال می گوید:

وحمل أمانة لا نسلم أنه يشغل القلب وإن شغله فيترتب عليه فوائد وبيان قواعد مما ذكرناه؛<sup>٥٩١</sup>

ما قبول نداریم که حمل اُمامه موجب دل مشغولی بوده است؛ اگر هم پیامبر را مشغول کرده باشد، فوایدی بر آن مترتب است، از جمله بیان قواعدی که ذکر کردیم.

صرف نظر از درستی یا نادرستی احادیث اهل تسنن، مسلم است که آنان با وجود چنین روایاتی در صحاح خود و نیز با مبانی فقهی استوار شده بر پایه آن روایات، هرگز نمی توانند به عمل خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز اشکال کنند. به همین جهت ابوبکر جصاص از فقهای حنفی قرن چهارم، آیه ولایت را مبنای خویش قرار داده و به استنباط حکم بر اساس آن پرداخته است. وی در احکام القرآن که یکی از منابع معتبر در فقه القرآن در نزد اهل سنت به شمار می رود، می نویسد:

قال الله تعالى (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) روى عن مجاهد والسدى وأبي جعفر وعتبة بن أبي حكيم أنها نزلت في علي بن أبي طالب حين تصدق بخاتمه وهو راعٍ... فإنه يدل على إباحة العمل اليسير في الصلاة. وقد روى عن النبي صلى الله عليه وآله أخبار في إباحة العمل اليسير فيها، فمنها أنه خلع نعليه في الصلاة ومنها أنه مس لحيته وأنه أشار بيده... ومنها أنه كان يصلي وهو حامل أمانة بنت أبي العاص بن الربيع فإذا سجد وضعها وإذا رفع رأسه

حملها فدلالة الآية ظاهرة في إباحة الصدقة في الصلاة... فإن قال قائل: فالمراد أنهم يتصدقون ويصلون ولم يرد به فعل الصدقة في الصلاة. قيل له: هذا تأويل ساقط من قبل أن قوله تعالى وهم راعون إخبار عن الحال التي تقع فيها الصدقة كقولك تكلم فلان وهو قائم وأعطى فلانا وهو قاعد، إنما هو إخبار عن حال الفعل. وأيضا... فثبت أن المعنى ما ذكرنا من مدح الصدقة في حال الركوع أو في حال الصلاة وقوله تعالى «ويؤتون الزكاة وهم راعون» يدل على أن صدقة التطوع، تسمى زكاة؛ لأن عليا تصدق بخاتمه تطوعا وهو نظير قوله تعالى (وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ)<sup>٥٩٢</sup> قد انتظم صدقة الفرض والنفل، فصار اسم الزكاة يتناول الفرض والنفل كاسم الصدقة وكاسم الصلاة ينتظم الأمرين؛<sup>٥٩٣</sup>

خدای تعالی می فرماید: «همانا صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». از مجاهد، سدی، ابو جعفر و عتبه بن ابی حکیم روایت شده است که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، هنگامی که در حال رکوع انگشتر خویش را تصدق کرد... و این عمل دلالت می کند بر مباح بودن عمل کم در نماز. و به تحقیق، اخباری درباره مباح بودن عمل در نماز از پیامبر نقل شده است، از جمله

٥٩١ . همان: ٣٢ - ٣٣.

٥٩٢ . سوره روم: آیه ٣٩.

٥٩٣ . احکام القرآن: ٢ / ٥٥٧ - ٥٥٨.

بیرون آوردن کفش ها از پا در نماز، دست کشیدن به ریش، اشاره به دست... و این که ایشان در حال نماز، امامه دختر ابو العاص بن ربیع را به دوش گرفته بودند و هنگام سجده او را بر زمین گذاشته و به هنگام برخاستن دوباره او را به دوش می گرفتند. پس دلالت آیه ظاهر است در مباح بودن صدقه دادن در نماز. اگر کسی بگوید: مراد آن است که صدقه دادن در

نماز موجب جواز صدقه دادن در نماز نیست. به او گفته می شود این تأویل از پیش ساقط است و قول خداوند که می فرماید: «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، إخبار از حالتی است که صدقه در آن واقع شده است، مانند این که گفته می شود: «فلانی در حالی که ایستاده بود سخن می گفت و این که فلانی در حالی که نشسته بود هدیه داد». این آیه نیز اخبار از حال فعلی است... پس ثابت شد معنایی که ما درباره مدح صدقه در حال رکوع و یا در حال نماز بیان کردیم و این که خدای تعالی می فرماید: (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، دلالت می کند که صدقه مستحبی زکات نامیده می شود، زیرا علی علیه السلام انگشتر خود را از باب استحباب صدقه داد و این نظیر آیه ای است که می فرماید: «و آن چه از زکات دادید - در حالی که خشنودی خدا را خواستارید - [چند برابر می شود] پس زکات دهندگان همان فرونی داده شده گانند». همانا زکات بر صدقه واجب و مستحب اطلاق می شود و اسم زکات بر واجب و مستحب متداول است، مانند اسم صدقه و اسم نماز که به هر دو امر تعلق می گیرد.

پس خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه عملی بسیار نیکو و قابل مدح و ثناء است و برخی از فقهای اهل سنت بر اساس آیه ولایت و عمل امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرده و فتوا می دهند. با این حال، بسیار عجیب است که برخی از اهل سنت به این عمل خرده گرفته و آن را توجّه به غیر خدا تلقی می کنند و معتقدند که این عمل با حضور قلب در نماز منافات دارد. گویا فراموش کرده اند که عمر در نماز خود چنان مشغول تجارت می شده که گاهی قرائت و ذکر را نیز فراموش می کرده است. بیهقی در سنن الکبری و متقی هندی در کنز العمال می نویسند:

عن إبراهيم النخعي، أن عمر بن الخطاب صلى بالناس صلاة المغرب، فلم يقرأ شيئاً حتى سلم، فلما فرغ قيل له: إنك لم تقرأ شيئاً، فقال إني جهّزت عيرا إلى الشام فجعلت أنزلها منقله منقله حتى قدمت الشام فبعتها وأقتابها وأحلاسها وأحمالها. فأعاد عمر وأعادوا؛<sup>۵۹۴</sup>

از ابراهیم نخعی نقل شده که عمر با مردم نماز مغرب خواند، اما تا پایان نماز چیزی قرائت نکرد. وقتی نماز وی تمام شد به او گفتند: تو چیزی نخواندی. او گفت: من قافله ای از شتر به شام فرستادم و آن ها را از جایی به جای دیگر منتقل می کردم تا به شام رسیدم و شتران را به همراه بارها، اموال و رواندازشان فروختم. عمر نماز را دوباره خواند و جماعت نیز نماز را دوباره خواندند.

## صحیح نبودن ولایت دو نفر در یک زمان

یکی دیگر از اشکال هایی که به وجه دلالت آیه ولایت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده، این است که اگر آیه بیان گر مقام مولویت و امامت برای امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، در این صورت، دو نفر در یک زمان ولایت خواهند داشت و این موضوع امکان پذیر نیست.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که بر اساس روایت های متعدد و قطعی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدای دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارای ولایت بوده و آیه ولایت نیز در مقام تذکر و یادآوری این حقیقت است، اما روشن است که دارا بودن ولایت هیچ ملازمه ای با اِعمال ولایت ندارد. بنابراین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدا، در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله و از سوی خدا به مقام واجب الاطاعه بودن و امامت نائل شده است، اما با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در عرض ایشان ولایت خویش را اعمال نمی کرده است. از این رو هیچ اشکالی ندارد که ایشان در مسیر رضای رسول الله صلی الله علیه وآله و در راستای امتثال امر ایشان،

در مواردی از ولایت خویش استفاده و در اموری تصرف کند، چنان که اِعمال ولایت و تصرف در امور از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله موجب نفی سلطنت خداوند سبحان نمی گردد و حاکمیت مطلق پروردگار همواره بر تمام امور محفوظ است، همین طور اعمال ولایت از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات شریف رسول اکرم صلی الله علیه وآله موجب سلب و کاستی ولایت حضرتش نمی گردد؛ زیرا ولایت پیامبر در طول ولایت خدا و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول ولایت نبی اکرم صلی الله علیه وآله است و میان دستورات خدا و حجت های او هیچ تعارضی وجود ندارد. نکته دیگر این که چون دارا بودن مقام امامت و مولویت با اِعمال آن ملازمه ندارد، بدین روی وجود موانعی در مسیر اِعمال ولایت، به معنای نفی و سلب این مقام از دارنده آن نیست؛ یعنی هر چند جریان حاکمیت پس از رسول خدا از اعمال ولایت توسط امیرالمؤمنین مانع شد، اما مقام الاهی ایشان پابرجا بود.

بنابراین اولاً دارا بودن حق تصرف و مولویت هیچ ملازمه ای با اِعمال این حق ندارد و ممکن است کسی مولویت داشته باشد، اما به جهتی آن را اعمال نکند و یا وجود مانعی او را از حق خویش محروم سازد؛ و ثانیاً وجود چند مولا در یک زمان در صورتی که مولویت آنان در طول هم باشد و تعارض لازم نیاید، هیچ اشکال و منعی نخواهد داشت.

## انحصار ولایت در امیرالمؤمنین، نافی امامت سایر امامان دوازده گانه

از اشکال هایی که در این باره بیان شد این بود که اگر «اِنْمَا» دلالت بر حصر داشته و ولایت را در خدا، رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام منحصر بدانیم، در این صورت امامت امامان دیگر شیعه نیز نفی خواهد شد. در پاسخ این اشکال می گوئیم: دلالت «اِنْمَا» بر حصر، نفی ولایت تمام کسانی را می نماید که در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، این مقام را ادعا می کنند. اما امامت کسانی را که ولایتشان فرع بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و در همان راستا است، هرگز نفی نمی کند. به عبارتی دیگر انحصار ولایت در امیرالمؤمنین علیه السلام، ولایت داشتن

ابوبکر را نفی می کند، اما به مجرد ثبوت ولایت برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، امامت کسی که از سوی ایشان معرفی می شود نیز اثبات می شود.

به علاوه شیعه برای اثبات امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام دلایل فراوانی دارد که از جمله می توان به آیه تطهیر، آیه ذوی القربی، حدیث ثقلین، حدیث سفینه، حدیث «الحسن والحسین إمامان قاما أو قعدا» و احادیثی دیگر که این احادیث نزد شیعه و اهل سنت مورد اتفاق است اشاره نمود.

پس: اولاً نزاع شیعه و اهل تسنن بر سر اثبات ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام و یا ابوبکر است، نه سایر امامان و تا این اختلاف مرتفع نگردد، آنان نمی توانند درباره ادله اثبات امامت امامان دیگر پرسشی مطرح کنند. و ثانیاً چون امامت سایر امامان متفرع بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است، به محض اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، امامت کسانی که از سوی ایشان معرفی شوند نیز اثبات می گردد.

و ثالثاً ادله فراوانی برای اثبات امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. بنابراین طرح چنین اشکالی از سوی اهل تسنن، مکابره ای بیش نیست.

### نزول آیه ولایت درباره افرادی غیر از امیرالمؤمنین

در برابر روایات فراوان و صحیح السندی که بیان گر نزول آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، سه قول معارض وجود دارد. این جوی می نویسد:

قوله تعالى: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) اِخْتَلَفُوا فِيمَنْ نَزَلَتْ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْوَال:

أحدها: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ وَأَصْحَابَهُ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالُوا: إِنَّ قَوْمًا قَدْ أَظْهَرُوا لَنَا الْعِدَاوَةَ، وَلَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجَالِسَ أَصْحَابَكَ لِبَعْدِ الْمَنَازِلِ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، فَقَالُوا: رَضِينَا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ، وَأَذُنُ بِلَالٍ بِالصَّلَاةِ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِذَا مَسْكِينٌ يَسْأَلُ النَّاسَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «مَاذَا؟» قَالَ: خَاتِمٌ فَضَّةٌ. قَالَ: «مَنْ أَعْطَاكَ؟» قَالَ: ذَاكَ الْقَائِمُ، فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، أَعْطَانِيهِ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ. رَوَاهُ أَبُو صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَبِهِ قَالَ مِقَاتِلٌ. وَقَالَ مَجَاهِدٌ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، تَصَدَّقَ وَهُوَ رَاكِعٌ.<sup>٥٩٥</sup>

والثاني: أَنَّ عَبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ لَمَّا تَبَرَّأَ مِنْ حُلَفَائِهِ الْيَهُودِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي حَقِّهِ. رَوَاهُ الْعَوْفِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ.

والثالث: أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ، قَالَهُ عِكْرَمَةُ.

والرابع: أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي مَنْ مَضَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنْ بَقِيٍّ مِنْهُمْ، قَالَهُ الْحَسَنُ؛

درباره آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و این که مراد از «الذین آمنوا» در آیه چه کسی است اختلاف پدید آمده است. در این باره چهار قول وجود دارد.

قول نخست: عبدالله بن سلام و اصحابش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: قوم ما دشمنی را بر ما آشکار ساختند و ما به جهت دوری منازلمان نمی توانیم با اصحاب شما همنشین شویم، پس این آیه نازل شد و آن ها گفتند: ما به خدا، رسولش و به مؤمنان راضی شدیم. در این حال بلال برای نماز اذان گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله [از منزل برای رفتن به مسجد] خارج شد، در حالی که

فقیری از مردم درخواست کمک می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ گفت: بله. فرمود: چه چیزی؟ عرضه داشت: انگشتر نقره. فرمود: چه کسی آن را به تو عطا کرد؟ عرضه داشت: آن که ایستاده است و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است که در حال رکوع انگشتر را به من عطا کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه مورد نظر را خواند.

این قول را ابوصالح از ابن عباس روایت کرده و مقاتل به آن قائل است.

مجاهد نیز می گوید: آیه درباره علی بن ابی طالب علیهم السلام نازل شده است، زیرا او در حال رکوع صدقه داده است. قول دوم: وقتی عبادۀ بن صامت از هم پیمانان یهودی خود تبری جست، این آیه در حق وی نازل شد. این قول را عوفی از ابن عباس نقل کرده است.

قول سوم: آیه درباره ابوبکر نازل شده است. قائل این سخن عکرمه است.

قول چهارم: این که آیه درباره گذشتگان و باقی ماندگان از مسلمانان نازل شده است. این گفتار حسن بصری است.

پیشتر روایاتی را که بیان گر نزول آیه ولایت درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند به تفصیل مطرح کردیم. با بررسی سند این روایات روشن شد که صدور آن ها قطعی و سندشان صحیح است و بیش از پنجاه نفر از راویان مهم اهل سنت این احادیث را در عصرهای مختلف روایت کرده اند. هم چنین قول بسیاری از عالمان اهل سنت را مبنی بر اجماع مفسران بر نزول این آیه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شد و نیز از قول آلوسی نقل کردیم که وی اعتراف می کند غالب اخباریین به نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام معترفند. بنابراین باوجود این همه شواهد و دلایل محکم، هر قولی در مقابل این قول قرار گیرد، شاذ و غیر قابل اعتنا خواهد بود.

چنان که پیشتر گفتیم، حق ستیزان برای مخفی نگاه داشتن حقیقت از هیچ اقدامی فروگذار نمی کنند و حتی در این راه از جعل و نسبت دادن احادیث به راویان نیز ابائی ندارند. اینان گاه احادیث بسیار معتبر و روشن را به بهانه شیعه بودن راوی طرد می کنند و گاهی نیز اقوال مطرود و ضعیفی را که به همان راوی منتسب است، شاهی بر ادعای خود می گیرند. به عنوان نمونه در حدیث ثقلین خدشه می کنند به این بهانه که یکی از رجال سند آن «عطیه» است. در این جا عطیه را رافضی و ضعیف معرفی می کنند، اما درباره شأن نزول آیه ولایت حدیثی را جعل و به وی منتسب ساخته و به عنوان معارضی با احادیث نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام به آن استناد می کنند! و یا این احادیث را که در صحت سند آن ها شکی وجود ندارد با حدیث راوی و ناقلی هم چون عکرمه بربری ردّ می کنند! آیا به راستی

قول عکرمه را

- که بر اساس مبانی رجالی خود اهل تسنن، غیر ثقه است - می توان در مقابل قول مشهور غالب اخباریین قرار داد؟  
آیا به صرف یک نقل مرجوح و ضعیف از عکرمه و حسن بصری، می توان اجماع مفسران را نادیده گرفت؟!  
حاکم حسکانی، روایات مربوط به نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را با اسانید فراوان از صحابه و طبقات دیگر مطرح ساخته و در این میان، شعر حسّان بن ثابت را در این باره بیان کرده، می نویسد:

أبا حسن تفدیک نفسی ومهجتی \*\*\* وکل بطیء فی الهدی ومسارع  
أیذهب مدحی والمحبر ضائعاً \*\*\* وما المدح فی جنب الإله بضائع  
وأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً \*\*\* زکاتا فدتک النفس یا خیر راکع  
فانزل فیک الله خیر ولایه \*\*\* فیینها فی نیرات الشرائع<sup>۵۹۶</sup>

بنابراین نمی توان و نباید در مقابل این روایات کثیر و صحیح السند به چند روایت مرجوح و ضعیف استناد کرد.

### تعارض آیه ولایت با اخبار دلالت کننده بر امامت ابوبکر

بیان شد که مولوی عبدالعزیز دهلوی و آلوسی، از شیخ ابراهیم کردی نقل می کنند که از نظر برخی، اخباری که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند با اخبار دلالت کننده بر امامت ابوبکر در تعارض هستند؛ اما وی هیچ خبری را که بر امامت ابوبکر دلالت داشته باشد، ارائه نکرده است و اساساً هیچ نصّی در این باره وجود ندارد. به همین جهت متکلمان بزرگ سنّی اذعان دارند که خلافت ابوبکر به هیچ نصّی مستند نیست؛ از این رو آنان وجود نص را از شرایط اثبات امامت نمی دانند و به جای آن بحث افضلیت ابوبکر را مطرح می کنند، اما چون در این مورد نیز توفیقی حاصل نکرده اند، از این رو از این موضع عقب نشینی کرده و بحث گزینش مردم را پیش می کشند. با این بیان، حقایق تاریخی نشان گر آن است که درباره خلافت ابوبکر اساساً بحث اجماع و گزینش مسلمانان نیز مطرح نیست. بنابراین به اجماع اهل حلّ و عقد تنزل می کنند و در نهایت چون بر این مدعا نیز دلیل محکمه پسندی نمی یابند، به ناچار بیعت یک شخص با شخص دیگر را برای اثبات خلافت او کافی دانسته اند؛ زیرا ابوبکر در سقیفه با بیعت عمر خود را خلیفه نامید. تفصیل این بحث در بررسی ادله خلافت ابوبکر مطرح خواهد شد.

اما با وجود اعتراف متکلمان بزرگ اهل سنّت به عدم وجود نصّ پیرامون خلافت ابوبکر، برخی ادعا می کنند که نماز ابوبکر را می توان نصّ خفی بر خلافت وی تلقی کرد که این موضوع را نیز در بحث ادله خلافت ابوبکر به تفصیل بررسی خواهیم نمود.

هم چنین ادعا شده که در آیه شریفه (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى)<sup>۵۹۷</sup>، مراد از «الأتقی» ابوبکر است و براساس آیه شریفه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)<sup>۵۹۸</sup>، ابوبکر نزد خداوند اکرم است و با این صغرا و کبرا، نتیجه می گیرند که چون ابوبکر

۵۹۶ . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ۱ / ۲۳۶.

۵۹۷ . سوره لیل: آیه ۱۷.

۵۹۸ . سوره حجرات: آیه ۱۳.



نزد خدا باتقواترین و باکرامت ترین است، پس شایستگی خلافت را دارد. اما اثبات نزول این آیه درباره ابوبکر ابتدای کلام است و این گفتار در کلام اهل تسنن حتی از نظر افراد متعصبی چون ابن تیمیه معارض دارد. بنابراین اگر درباره ابوبکر به واقع نصی وجود می داشت، هرگز به این استدلال های واهی تمسک نمی شد.

### خلاصه بحث

بحث ادله اثبات امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ابتدا با بررسی ادله قرآنی آغاز کردیم و پیش از همه، به وجه دلالت آیه شریفه ولایت بر این حقیقت پرداختیم. در این راستا روایاتی را که بیان گر نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بود، از منابع معتبر اهل تسنن نقل کردیم و راویان این احادیث را در هر طبقه برشمردیم. افراد بزرگی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعین و عده ای از حفاظ، محدثین و مفسران بزرگ اهل سنت این احادیث را روایت کرده اند. ضمن بررسی اسانید روایات - بر طبق موازین رجالی اهل تسنن - صحت، وثاقت و اعتبار آن ها اثبات گردید. هم چنین بیان شد که به اقرار و اذعان متکلمان، مفسران و اهل حدیث بزرگ اهل سنت، نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام مورد اجماع و اتفاق مفسران است.

در نهایت با طرح شبهه ها و اشکال های اهل تسنن، به تک تک آن ها پاسخ گفتیم.

البته به جز اشکالات مطرح شده، گاهی سؤالات بی ارزش و جاهلانه ای نیز مطرح می گردد. این سؤالات در حقیقت اعتراض به خدا و رسول اوست.

اما حقیقتی که حتی در میان غبار ناشی از عداوت مخالفان به روشنی نمایان است تا آن جا که شیعه برای اثبات مدعای خویش، از استناد به منابع و متون خود بی نیاز است و صرفاً با ارجاع اهل سنت به منابع و مصادرشان، بر آنان استدلال و احتجاج می کند:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ)<sup>۵۹۹</sup>

تا آن کس که هلاک شدنی است پس از اتمام حجت هلاک شود؛ و هر آن کس که

شایسته حیات ابدی است، با اتمام حجت به حیات ابدی دست یابد.

بنابراین اگر اهل تسنن به درستی روایات و تفاسیر محدثان و مفسران خود ملتزم باشند، چاره ای جز تسلیم و پذیرش ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین را نخواهند داشت. وظیفه ما نیز چیزی جز ابلاغ حقیقت نیست و هر آن چه شرط ابلاغ بود گفتیم، با این حال اگر باز هم سؤال و شبهه ای باشد، برای پاسخ گویی و بحث حاضریم و هدایت به دست خداوند است چنان که به رسول خویش فرمود:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)<sup>۶۰۰</sup>

همانا تو هر که را دوست می داری هدایت می کنی ولیکن خداوند هر که را بخواهد،

هدایت می کند.

۵۹۹. سوره انفال: آیه ۴۲.

۶۰۰. سوره قصص: آیه ۵۶.

و نیز فرمود:

(إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ)؛<sup>۶۰۱</sup>

وظیفه تو چیزی جز تبلیغ نیست.

و

(إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ)؛<sup>۶۰۲</sup>

تو نیستی مگر بیم دهنده.

و اگر پس از ابلاغ رسول و هدایت خداوند، کسی عناد ورزد و از قبول حقیقت سرباز زند، عواقب آن دامن گیر خودش خواهد شد، همان طور که عناد و لجاج «نضر بن حارث فهری» در برابر حق دامن گیر وی گردید. پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر دستور خدا را ابلاغ و ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلان کرد، نضر بن حارث فهری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: آیا اعلان ولایت امیرالمؤمنین از سوی شماست یا از سوی خدا؟ پیامبر فرمود: دستور خداوند است و من آن را ابلاغ کردم. وی که تحمل پذیرش حق را نداشت، به پیامبر اکرم اعتراض کرد و گفت: ما را به نماز امر کردی، پذیرفتیم و نماز گذاردیم؛ به روزه دستور دادی، پذیرفتیم و روزه گرفتیم؛ به حج خواندی، پذیرفتیم و حج به جا آوردیم؛ اما نمی توانیم بپذیریم که پسرعمویت را بر ما مسلط گردانی، به همین جهت رو به آسمان کرد و خطاب به خداوند گفت: اگر این امر از سوی توست، سنگی بر من فرود آر. و خداوند سنگی از آسمان بر سر وی فرود آورد که از دُبرش خارج شد و او را کُشت. حاکم نیشابوری این واقعه را این گونه در مستدرک نقل می کند:

أخبرنا محمد بن علي الشيباني بالكوفة، ثنا أحمد بن حازم الغفاري، ثنا عبيدالله بن موسى عن سفیان الثوري عن الأعمش عن سعيد بن جبیر: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعَ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ \* مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) ذِي الدَّرَجَاتِ سَأَلَ سَائِلٌ قَالَ: هُوَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ، فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يَخْرُجْ؛<sup>۶۰۳</sup>

محمد بن علی شیبانی در کوفه، از احمد بن حازم غفاری، از عبیدالله بن موسی، از سفیان ثوی، از اعمش، از سعید بن جبیر نقل کرد که درباره آیات: «درخواست کننده ای وقوع عذابی را درخواست کرد و کافران یارای دفع آن را نداشتند. از

۶۰۱. سوره شوری: آیه ۴۸.

۶۰۲. سوره فاطر: آیه ۲۳.

۶۰۳. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۵۰۲. هم چنین رک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۳۷۳ / ش ۱۸۹۸۳؛ الدر المنثور: ۶ / ۲۶۴؛ فتح القدر: ۵ / ۲۸۸ و

۲۹۱؛ معانی القرآن: ۳ / ۱۴۹ / ش ۳۳؛ تفسیر مجاهد: ۱ / ۲۶۱.

سوی خداوندِ مالک آسمانهاست» گفت: منظور از درخواست کننده ای که عذاب درخواست کرد، نصر بن حارث بن کده است که به خداوند گفت: خداوندا! اگر این سخن حق و از سوی توست، پس سنگی از آسمان بر من فرود آر.

این حدیث بر اساس ضوابط شیخین صحیح است و آن دو این حدیث را نقل نکرده اند.

این واقعه تأییدی است بر استدلال مرحوم شرف الدین در پاسخ به عدم ذکر نام امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن مجید. به راستی اگر نام امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن به صراحت ذکر می شد، منافقان و کینه توزانی که نزول عذاب را بر پذیرش حق ترجیح می دهند، با قرآن چه می کردند؟

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین ساعات عمر شریف خود کاغذ و دوات خواست تا این بار حقیقت را برای مسلمانان مکتوب کند، منافقان به وی نسبت هذیان دادند. حال اگر در قرآن به نام امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح می شد، آیا این بار به صورت رسمی و علنی به مبارزه با کتاب خدا بر نمی خاستند و آن را اساطیر الاولین نمی خواندند؟! همان گونه که خداوند در این باره می فرماید:

(وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)<sup>۶۰۴</sup>

یعنی چون آیات ما بر آنان تلاوت شود، گویند ما این سخنان را شنیدیم. اگر ما هم می خواستیم مانند آن می گفتیم که چیزی جز افسانه پیشینیان نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول آیه ولایت نیز بارها و بارها و به راه ها و روش های گوناگون، امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ابلاغ و اعلان کرده بودند. ایشان در حدیث منزلت جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت به خود به جایگاه هارون نسبت به موسی تشبیه کردند؛ یعنی چنان چه هارون جانشین و خلیفه حضرت موسی بود، همین طور امیرالمؤمنین علیه السلام جانشین من خواهد بود. هم چنین مکرراً مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را به مقام انبیاء پیشین تشبیه کردند و در حالی که خود را شهر علم نامیدند، امیرالمؤمنین را باب علم خود دانستند؛ یعنی مردم برای بهره مندی از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگزیر باید به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می کردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای بیان افضلیت و محبوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق آن حضرت دعا کردند و دعای ایشان مستجاب شد و این حقیقت در حدیث «طیر مشوی» بیان شده است.

این احادیث هر یک به تنهایی بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. اما آنان که حق را بر نمی تابند، به خاطر اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدد اذیت کردن ایشان برآمدند.

اما خداوند به پیامبر خود وعده حفظ داد و فرمود:

(وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).<sup>۶۰۵</sup>

از این رو کاری از پیش نبردند. برخی نیز که به خاطر تنگ نظری و ضیق صدر فوق العاده، تاب تحمل روشنایی پرفروغ حق را نداشتند، خود را نفرین کردند و مرگ و عذاب را بر مشاهده حقیقت ترجیح دادند.

۶۰۴ . سوره انفال: آیه ۳۱

۶۰۵ . سوره مائده: آیه ۶۷

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛<sup>٦٠٦</sup>

و چون گفتند خدایا! اگر این به راستی حق و از جانب توست، پس یا سنگی از آسمان بر سر ما فرود آر یا ما را به عذابی دردناک گرفتار ساز.

حال اگر در قرآن به نام امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح می شد آیا صبر منافقان و کوردلان باقی مانده، تمام نمی شد؟ آیا آنان عزم خود را برای مبارزه با قرآن و اسلام و ریشه کنی آن جزم نمی کردند؟! از این حقایق استفاده می شود که به واقع خطر عظیمی اسلام و قرآن را تهدید می کرده تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اعلان امر خدا در غدیر بیهم داشتند و با وعده حفظ الاهی مأموریت خود را ابلاغ کردند.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛<sup>٦٠٧</sup>

ای پیامبر، آن چه از سوی خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت نکرده ای و خداوند تو را از توطئه مردمان محفوظ خواهد داشت. به درستی که خداوند گروه کافران را هدایت نخواهد کرد.

---

٦٠٦ . سوره انفال: آیه ٣٢.

٦٠٧ . سوره مائده: آیه ٦٧.

## كتاب نامه

١. قرآن كريم.
  ٢. نهج البلاغة: سيد رضى، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.
- الف**
٣. أجود التقريرات: محمد حسينى غروى نائينى، منشورات مصطفى، قم، چاپ دوم، سال ١٣٦٨ ش.
  ٤. الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق سيّد محمد باقر خراسان، دار النعمان، سال ١٣٨٦.
  ٥. أحكام القرآن: ابن عربى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفكر، بى تا.
  ٦. الإحكام فى أصول الأحكام: على بن محمد آمدى، تحقيق: عبدالرزاق عفيفى، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، سال ١٤٠٢.
  ٧. الأخبار الطوال: احمد بن داوود دينورى، تحقيق: عبدالمنعم عامر، نشر رضى، چاپ يكى، سال ١٩٦٠ م.
  ٨. الأدب المفرد: محمد بن إسماعيل بخارى، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٦.
  ٩. الأربعين فى أصول الدين: محمد بن عمر (فخر رازى)، تحقيق: دكتور احمد حجازى سقا، مكتبة الكليات الزهريه، سال ١٩٨٦ م.
  ١٠. إرشاد السارى فى شرح صحيح البخارى: شهاب الدين قسطلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
  ١١. إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين: فاضل مقداد سيورى حلى، تحقيق: سيد مهدي رجائى، مكتبة آية الله نجفى مرعشى، سال ١٤٠٥.
  ١٢. الإستبصار: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: سيد حسن موسى خراسان، دار الكتب الإسلاميه، تهران، چاپ چهارم، سال ١٣٦٣ ش.
  ١٣. الإستيعاب فى معرفه الأصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤١٢.
  ١٤. أسد الغابه: عزالدین بن اثیر جزرى، دار الكتب العربى، بيروت، بى تا.
  ١٥. الإصابه فى تمييز الصحابه: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٥.
  ١٦. الإعتقادات فى دين الإماميه: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: عصام عبدالسيد، دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
  ١٧. الأعلام: خيرالدين بن محمود زرکلى دمشقى، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، بى تا.

١٨ . إقبال الأعمال: رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس (سيد ابن طاووس)، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، مكتب الإعلام الإسلامي، سال يكم، سال ١٤١٤.

١٩ . الإكمال فى أسماء الرجال: خطيب تبريزى، تحقيق: أبى اسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصارى، مؤسسهُ أهل البيت عليهم السلام، بى تا.

٢٠ . الإمامة فى أهم الكتب الكلامية: سيد على ميلانى، مركز حقايق اسلامى، سال ١٤١٣ - ١٣٧٢ ش.

٢١ . إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٢٢ . الانتصار: على بن حسين علم الهدى (سيد مرتضى)، تحقيق و نشر: مؤسسهُ النشر الإسلامى، سال ١٤١٥.

٢٣ . الأنساب: عبدالكريم بن محمد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

## ب

٢٤ . بحار الأنوار: محمد باقر مجلسى (علامة مجلسى)، مؤسسهُ وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٢٥ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٢٦ . بلاغات النساء: ابن طيفور، مكتبه بصيرتى، قم.

## ت

٢٧ . تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين محمد مرتضى زبيدى حنفى، تحقيق: على شيرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٢٨ . تاريخ الإسلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٢٩ . تاريخ الطبرى: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسهُ اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٣٠ . التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الاسلاميه، دياربكر، تركيه، بى تا.

٣١ . تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، بى تا.

٣٢ . تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

٣٣ . تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٣٤ . تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العتره الطاهرة: سيد شرف الدين على حسيني استرآبادى نجفى، تحقيق و نشر: مدرسه الإمام المهدي (عج)، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش.

٣٥ . التجبير فى المعجم الكبير: ابوسعد عبدالكريم بن محمد سمعانى تميمى، تحقيق: منيرة ناجى سالم، رئاسه ديوان الأوقاف، بغداد، سال ١٣٩٥ هـ ١٩٧٥ م.

٣٦ . تحفة إثنا عشرية: شاه عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان.

٣٧ . تحفة الأحمدي: ابوالعلاء محمد مباركفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.

٣٨ . تحقيق الأصول: سيد على حسيني ميلانى، مركز تحقيق و ترجمه و نشر آلاء، چاپ يكم، سال ١٤٢٣.

- ٣٩ . تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بي تا.
- ٤٠ . تذكرة الخواص: سبط ابن جوزي، مكتبة نينوى الحديثة، طهران، بي تا.
- ٤١ . تذكرة الفقهاء: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلبي)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
- ٤٢ . تعليقه على شرح الخطابي للعقائد النسفيه: اسماعيل قرمانى (بقره كمال)، بي نا، بي تا.
- ٤٣ . تغليق التعليق: ابن حجر، تحقيق: سعيد عبدالرحمان، المكتب الاسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
- ٤٤ . تفسير الألوسى (روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم): محمود ألوسى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
- ٤٥ . تفسير ابن ابى حاتم (تفسير القرآن العظيم): ابومحمد عبدالرحمان بن محمد بن ابى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، بي تا.
- ٤٦ . تفسير ابن عربى: ابو عبدالله محيى الدين محمد بن عربى، تحقيق: عبدالوارث محمد على، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م.
- ٤٧ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
- ٤٨ . تفسير أبى السعود: ابوالسعود، دار احياء التراث العربى، بيروت، بي تا.
- ٤٩ . تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسى، تحقيق: جمعى از محققين، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٥٠ . تفسير البغوى (معالم التنزيل فى تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، بي تا.
- ٥١ . تفسير البيضاوى (أنوار التنزيل وأسرار التأويل): عبدالله بن عمر بيضاوى، دار الفكر، بي تا.
- ٥٢ . تفسير الثعالبي (جواهر الحسان فى تفسير القرآن): عبدالرحمان بن محمد ثعالبي، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٥٣ . تفسير الثعلبي (الكشف و البيان): احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابورى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٥٤ . تفسير الجلالين: جلال الدين محلى و جلال الدين سيوطى، تحقيق: مروان سوار، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٥٥ . تفسير الحبرى: حسين بن حكم حبرى، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني، مؤسسة آل البيت، بيروت، سال ١٤٠٨.
- ٥٦ . تفسير الرازى (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
- ٥٧ . تفسير السمرقندى (بحر العلوم): نصر بن محمد بن احمد سمرقندى، تحقيق: محمود مطرعى، دار الفكر، بي تا.

- ٥٨ . تفسير السمعاني: منصور بن محمد بن عبد الجبار سمعاني، تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دار الوطن، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٥٩ . تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن): محمد بن جرير بن يزيد طبري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٦٠ . تفسير القرآن: عبدالرزاق صنعاني، تحقيق: مصطفى مسلم محمد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
- ٦١ . تفسير القرطبي: قرطبي، تحقيق و تصحيح: أحمد عبدالعليم بردوني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بي تا.
- ٦٢ . تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
- ٦٣ . تفسير الواحدي: علي بن احمد واحدي، تحقيق: صفوان عدنان داوودي، دار القلم، الدار الشاميه، چاپ يكم، دمشق و بيروت، سال ١٤١٥.
- ٦٤ . تفسير جوامع الجامع: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٦٥ . تفسير مجمع البيان: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق: گروهی از محققين، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
- ٦٦ . تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
- ٦٧ . تلخيص الشافى: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، دار الكتب الاسلاميه، قم، چاپ سوم، سال ١٣٩٤.
- ٦٨ . تلخيص المستدرک: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه (چاپ شده در حاشيه المستدرک على الصحيحين)، بي تا.
- ٦٩ . تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل: ابوبکر محمد بن طيب باقلانى مالکى، تحقيق: شيخ عماد الدين أحمد حيدر، مؤسسة الكتب الثقافيه، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٤.
- ٧٠ . التمهيد: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: مصطفى بن أحمد علوى و محمد عبدالکبير بکرى، وزارة عموم الأوقاف الشؤون الإسلاميه، سال ١٣٨٧.
- ٧١ . التنبيه بالمعلوم من البرهان على تنزيه المعصوم عن السهو والنسيان: محمد بن حسن بن على (شيخ حرّ عاملی)، تحقيق: مهدى لاجوردى حسيني و محمد درودى، بي نا، بي تا.
- ٧٢ . تنزيه الأنبياء: على بن حسين علم الهدى (سيد مرتضى)، دار الأضواء، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م.
- ٧٣ . التوحيد: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: سيد هاشم حسيني تهرانى، مؤسسة النشر الإسلامى.
- ٧٤ . تهذيب الأحكام: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، سال ١٣٦٤ ش.
- ٧٥ . تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
- ٧٦ . تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.



٧٧ . التيسير بشرح الجامع الصغير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، مكتبة الإمام الشافعى، رياض، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ -  
١٩٨٨ م.

## ث

٧٨ . الثقات: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسه الكتب الثقافيه، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

## ج

- ٧٩ . جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
- ٨٠ . جامع الأصول: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيبانى (ابن اثير جزرى)، تحقيق: عبدالقادر ارنووط، مكتبة الحلوانى، چاپ يكم، بى تا.
- ٨١ . الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
- ٨٢ . جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٣٩٨.
- ٨٣ . الجرح والتعديل: عبدالرحمن بن ابى حاتم رازى (ابن ابى حاتم)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١.
- ٨٤ . جواهر العقدين فى فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، مطبعة النعمانى، بغداد، سال ١٤٠٥.
- ٨٥ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام: محمد حسن بن باقر نجفى (صاحب جواهر)، تحقيق: شيخ عباس قوچانى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، سال ١٣٦٥ ش.

## ح

- ٨٦ . حديث الثقلين: سيد على حسيني ميلانى، حقايق اسلامى، قم، چاپ يكم، سال ١٤٢٨.
- ٨٧ . حليه الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهانى)، دار الكتاب العربى، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

## خ

- ٨٨ . خصائص أمير المؤمنين: احمد بن شعيب نسائى، مكتبه نينوى الحديثه، تهران، بى تا.
- ٨٩ . خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر مدينى، مكتبة التوبه، الرياض، سال ١٤١٠.

## د

- ٩٠ . الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفه، بيروت، بى تا.
- ٩١ . الدرر الكامنه فى أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: محمد بن عبدالمعيد ضان، حيدرآباد هند، سال ١٣٩٢.
- ٩٢ . دلائل الصدق لنهج الحق: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٩٣ . الديباج على مسلم: جلال الدين سيوطى، دار ابن عفان للنشر والتوزيع، عربستان، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

## ذ

٩٤ . الذخيرة في علم الكلام: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (شريف مرتضى)، تحقيق: مؤسسه نشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١١.

٩٥ . ذكر أخبار أصبهان: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، بريل، ليدن المحروسه، سال ١٩٣٤ م.

٩٦ . ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة: محمد بن محمد بن حامد مكى عاملى (شهيد اول)، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

## ر

٩٧ . رسائل المرتضى: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، تحقيق: سيد احمد حسيني، دار القرآن الكريم، قم، سال ١٤٠٥.

## ز

٩٨ . زاد المسير في التفسير: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

## س

٩٩ . سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

١٠٠ . السراج المنير في شرح الجامع الصغير: على بن احمد بن محمد عزيزى شافعى، دار الفكر.

١٠١ . سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوینی (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، بی تا.

١٠٢ . السنن: ابوداوود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٠.

١٠٣ . السنن الكبرى: احمد بن حسين بن على بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، بی تا.

١٠٤ . السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١٠٥ . سنن الترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١٠٦ . سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسه الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

١٠٧ . السيرة الحلبية: على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.

١٠٨ . السيرة النبوية: احمد بن زينى دحلان، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٢١.

١٠٩ . السيرة النبوية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفة، بيروت، سال ١٣٩٦.

١١٠ . السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى معافرى (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد على صبيح وأولاده، مصر، سال ١٣٨٣.

## ش

- ١١١ . الشافى فى الإمامة: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠.
- ١١٢ . شرح الطيبى على مشكاة المصابيح: حسين بن محمد بن عبدالله طيبى، دار الكتب العلمية، سال ١٤٢٢.
- ١١٣ . شرح القصيدة الهمزية: احمد بن حجر هيثمى مكي، دار الرشد الحديثه.
- ١١٤ . شرح المقاصد فى علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكى، سال ١٤٠١.
- ١١٥ . شرح المواقف: على بن محمد بن على شريف جرجانى، به همراه دو حاشيه (سيالكوتى - شاه فنارى)، مطبعه السعادة، مصر، سال ١٣٢٥.
- ١١٦ . شرح الزرقانى على المواهب اللدنيه بالمنح المحمدية: شهاب الدين محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقانى، دار الكتب العلمية، چاپ يكى، سال ١٤١٧.
- ١١٧ . شرح صحيح مسلم: يحيى بن شرف نووى، دار الكتاب العربى، بيروت، سال ١٤٠٧.
- ١١٨ . شرح منهاج الكرامة: سيد على حسيني ميلانى، مركز حقايق اسلامى، قم، بى تا.
- ١١٩ . شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكى، سال ١٣٧٨.
- ١٢٠ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسكانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكى، سال ١٤١١.

## ص

- ١٢١ . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.
- ١٢٢ . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤١٤.
- ١٢٣ . صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
- ١٢٤ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح): مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، بى تا.
- ١٢٥ . صفة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمود فاخورى و محمد رواس قلعه چى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٩.
- ١٢٦ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى و كامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ يكى، سال ١٤١٧.

## ط

- ١٢٧ . طبقات الحنابلة: ابوحسين ابن ابى يعلى، تحقيق: محمد حامد فقهي، دار المعرفة، بيروت.
- ١٢٨ . طبقات الشافعية: أبوبكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضى شهبة، تحقيق: عبدالعليم خاندان، عالم الكتب، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٧.

١٢٩ . طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين بن علي بن عبدالكافي سبكي، تحقيق: محمود محمد طنّاحي و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

١٣٠ . الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

## ع

١٣١ . عصمة الأنبياء: محمد بن علي (فخر رازي)، منشورات الكتبي النجفي، سال ١٤٠٦.

١٣٢ . عقائد الإمامية: محمد رضا مظفر، تحقيق: حامد حفي داوود، انتشارات انصاريان، قم، ايران.

١٣٣ . العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبدربه اندلسي، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٤.

١٣٤ . علل الدارقطني: دارقطني، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله سلفي، دار طيبة، الرياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٣٥ . العلل المتناهية في الاحاديث الواهية: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٣.

١٣٦ . عمدة القارى بشرح صحيح البخارى: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي تا.

١٣٧ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسه الأعلمي، بيروت، سال ١٤٠٤.

## غ

١٣٨ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب: شيخ عبدالحسين اميني، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٩٧.

١٣٩ . غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدين حسن بن محمد بن حسين قمى نيشابوري، تحقيق: شيخ زكريا عميران، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

## ف

١٤٠ . الفائق في غريب الحديث: محمود بن عمر زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

١٤١ . فتح الباري (شرح صحيح البخارى): ابن حجر عسقلاني، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، بي تا.

١٤٢ . الفتح السماوي: محمد بن عبدالرؤف مناوي، تحقيق: احمد مجتبي، دار العاصمة.

١٤٣ . فتح القدير (تفسير): محمد بن علي شوكاني يمّني، عالم الكتب، بي تا.

١٤٤ . الفتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين: احمد بن زيني دحلان، چاپ شده در حاشيه سيره دحلانيه، قاهره، سال ١٣١٠.

١٤٥ . فتح الملك العلي: أحمد بن صديق مغربي، تحقيق: محمد هادي اميني، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام العامة، اصفهان، چاپ سوم، سال ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.

١٤٦ . فردوس الاخبار: شيرويه بن شهردار ابوشجاع ديلمى، تحقيق: سعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت.

١٤٧ . الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية: عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى، دار الآفاق الجديدة، بيروت، چاپ دوم، سال ١٩٧٧.

١٤٨ . الفصل في الملل والنحل: علي بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، بي تا.

١٤٩ . فضائل الصحابة: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيبانى، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

١٥٠ . فضائل الصحابة: احمد بن شبيب نسائي، دار الكتب العلميه، بيروت، بى تا.

١٥١ . فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: ابن عقده كوفى، تحقيق: عبدالرزاق محمد حسين فيض الدين، بى نا، بى تا.

١٥٢ . فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

## ق

١٥٣ . القاموس المحيط: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسه فن الطباعه، بى تا.

١٥٤ . قطف الأزهار المتناثره فى الأحاديث المتواتره: جلال الدين سيوطى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٥٥ . القول المسدد فى مسند أحمد: ابن حجر عسقلانى، عالم الكتب، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

## ك

١٥٦ . الكاشف فى معرفه من له روايه فى الكتب الستة: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار القبلة للثقافه الاسلاميه، مؤسسه علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٥٧ . الكافى: محمد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٤٣ ش.

١٥٨ . الكامل فى التاريخ: على بن محمد بن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٤.

١٥٩ . الكامل فى اللغه والادب: محمد بن يزيد مبرد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دار الفكر العربى، قاهره، چاپ سوم، سال ١٤١٧.

١٦٠ . الكامل فى ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد جرجانى (ابن عدى)، تحقيق: يحيى مختار غزأوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

١٦١ . كتاب السنه: عمرو بن أبى عاصم، تحقيق: محمد ناصر الدين ألبانى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٣ م.

١٦٢ . كتاب الولايه: ابن عقده كوفى، بى نا، بى تا.

١٦٣ . الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشري، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.

١٦٤ . كشف الخفاء ومزيل الالباس على اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس: اسماعيل بن محمد عجلونى جراحى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

١٦٥ . كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد: حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، تحقيق: سيد ابراهيم موسى زنجانى، انتشارات شكورى، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.

١٦٦ . كفاية الأصول: محمد كاظم بن حسين (آخوند خراسانى)، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

١٦٧ . كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسه الرساله، سال ١٤٠٩.

## ل

١٦٨ . اللآلى المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الكتب العلميه، بى تا.

١٦٩ . لباب النقول: جلال الدين سيوطى، دار إحياء العلوم، بيروت.

١٧٠ . لسان العرب: محمد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب الحوزه، سال ١٤٠٥.

١٧١ . لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.

## م

١٧٢ . مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيتمى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٧٣ . محاضرات فى أصول الفقه (تقريرات بحث سيد ابوالقاسم خوئى): محمد اسحاق فياض، مؤسسه النشر الإسلامى، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

١٧٤ . محاضرات فى الاعتقادات: سيد على حسيني ميلانى، مركز الأبحاث العقائديه، قم، چاپ يكم، سال ١٤٢١.

١٧٥ . المحصول فى علم الأصول: محمد بن عمر (فخر رازى)، تحقيق: طه جابر فياض علوانى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٢.

١٧٦ . مختصر قطف الأزهار: شيخ على متقى هندی، بى نا، بى تا.

١٧٧ . مرآة المؤمنین فى مناقب آل سيد المرسلین: مخطوط.

١٧٨ . المراجعات: سيد عبدالحسين شرف الدين موسى عاملى، تحقيق: حسين راضى، سال دوم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨٢ م، بى تا.

١٧٩ . مرقاه المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

١٨٠ . المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، بى تا.

١٨١ . مسند ابن الجعد: على بن الجعد بن عبید، تحقيق: أبو القاسم عبدالله بن محمد بغوى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.

١٨٢ . مسند أبى داوود الطيالسى: سليمان بن داوود طيالسى، دار المعرفة، بيروت، بى تا.

١٨٣ . مسند أبى يعلى: احمد بن على مثنى تميمي (ابويعلى موصلى)، دار المأمون للتراث، بيروت.

١٨٤ . مسند احمد: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، بى تا.

١٨٥ . مسند البزار: احمد بن عمرو بن عبدالخالق بزار، چهارده جلدى، بى نا، بى تا.

- ١٨٦ . مسند الشاميين: سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.
- ١٨٧ . مسند الشهاب: محمد بن سلامه قضاعى، تحقيق: حمدى سلفى، المؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
- ١٨٨ . مسند سعد بن ابى وقاص: احمد بن ابراهيم دورقى، تحقيق: عامر حسن صبرى، دار البشائر الإسلاميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
- ١٨٩ . مشكل الآثار: ابوجعفر طحاوى، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
- ١٩٠ . مصباح المتبجد: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ - ١٩٩١ م.
- ١٩١ . المصنف: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، بى تا.
- ١٩٢ . المصنف: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه (ابن ابى شيبه)، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
- ١٩٣ . المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، بى تا.
- ١٩٤ . المعجم الأوسط: سليمان بن أحمد طبراني، دار الحرمين، سال ١٤١٥.
- ١٩٥ . المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلميه، بيروت، بى تا.
- ١٩٦ . المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبراني، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، بى تا.
- ١٩٧ . معجم مقاييس اللغة: أبو حسيں أحمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الإعلام الإسلامى، سال ١٤٠٤.
- ١٩٨ . معرفة الثقات: احمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينه، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
- ١٩٩ . معرفة الصحابة: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، تحقيق: عادل عزازى، دار الوطن، رياض، سال ١٤١٩.
- ٢٠٠ . معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الأفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
- ٢٠١ . مغنى اللبيب: ابن هشام أنصارى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، سال ١٤٠٤.
- ٢٠٢ . المغنى فى الامامة: قاضى عبدالجبار معتزلى، تحقيق: جورج فنواى، دار المصريه، قاهره، سال ١٩٦٥.
- ٢٠٣ . المفردات فى غريب القرآن: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.
- ٢٠٤ . مقدمه فتح البارى: ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
- ٢٠٥ . الملل والنحل: محمد بن عبدالكريم بن ابى بكر شهرستانى، تحقيق: محمد سيد گيلانى، دار المعرفه، بيروت، سال ١٤٠٤.
- ٢٠٦ . مناقب آل أبى طالب: محمد على بن شهر آشوب مازندراني، المكتبة الحيدريه، نجف، سال ١٣٧٦.
- ٢٠٧ . مناقب على بن ابى طالب عليه السلام وما نزل من القرآن فى على عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.

٢٠٨ . المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسه نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.

٢٠٩ . المنحول: ابو حامد غزالي، تحقيق: محمد حسن هيتو، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، سال ١٤١٩.

٢١٠ . من لا يحضره الفقيه: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: علي اكبر غفاري، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، چاپ دوم.

٢١١ . منهاج السنه النبويه: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرآني (ابن تيميه)، دار احد، بي تا.

٢١٢ . منية المرید: زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثاني)، تحقيق: رضا مختاري، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٩ - ١٣٦٨ ش.

٢١٣ . المواقف: عبدالرحمان بن احمد عضدالدين ابجي، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

٢١٤ . ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

## ن

٢١٥ . النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: فاضل مقداد سيوري حلي، دار الاضواء، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.

٢١٦ . نسيم الرياض في شرح شفاء: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجي، دار الفكر، بيروت، بي تا.

٢١٧ . النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: محمد بن عقيل علوي، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢١٨ . النص والإجتهد: سيد عبدالحسين شرف الدين موسوي عاملي، تحقيق: ابومجتيبي، چاپ يكم، سال ١٤٠٤، قم.

٢١٩ . نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمد بن يوسف زرندي حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

٢٢٠ . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد علي حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.

٢٢١ . النكت الاعتقادية: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: رضا مختاري، دار المفيد، بيروت، بي تا.

٢٢٢ . نوادر الأصول: ابو عبدالله محمد بن علي (حكيم ترمذي)، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م.

٢٢٣ . نهاية الأفكار: علي بن ملا محمد كبير (أقاضيء عراقى)، مؤسسه النشر، سال ١٤٠٥ - ١٣٦٥ ش.

٢٢٤ . النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناجى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

٢٢٥ . نهج الحق وكشف الصدق: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسنى ارموى، دار الهجرة، قم، سال ١٤٢١.

٢٢٦ . نيل الأوطار: محمد بن علي بن محمد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.



٢٢٧ . الوافى بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

٢٢٨ . الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز: على بن حسين عاملى، دار القرآن الكريم، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٢٢٩ . وسائل الشيعه: شيخ حرّ عاملى، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٣٠ . وفيات الاعيان وأنباء ابناء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان (ابن خلّكان)، تحقيق احسان

عباس، دار الثقافة، لبنان، بى تا.

## هـ

٢٣١ . الهدايه: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق و نشر: مؤسسه الإمام الهادى عليه السلام، قم، چاپ

يكم، سال ١٤١٨.

٢٣٢ . ينابيع الموده لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسينى، دار الاسوه، چاپ

يكم، سال ١٤١٦.

# *Jawahir al-Kalam*

*fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam*

*"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"*

## **The Kharij lectures on Imamate**

**Volume Two**

**Bases and Proofs**

*Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani*